

خطی - فهرست شده -

۹۲۵۸







پس کشیده بود و هم چنین الکسندر با بولج امپراطور روس مصالحه کرد و هزار و دویست و هفت  
 شده بود قانع و بار سال تخت و پادشاه و فرستادن سفیران حرب زبان ساز و دینی را در مقام  
 یکدیگر میزاشت و خاقان مغول ملک ایران را مقرب هر یک از شاهزادگان در ولایتی و ملکیتی  
 از <sup>آن</sup> ملک خود فرموده بودند ملک آذربایجان بوجه نام سلطان طاب زاده که در دار السلطه  
 تبریز بودند مرتین شده بود و سی هزار نفر لشکر نظام از سران و توپچی در آن سرحدات اعیان و شاهان  
 مشغول خدمت بودند و همچنین سرحدات کردستان و کرمانشاهان و بکرانی که در کرمانشاهان سی  
 و اقامت شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا از لشکر نظام و غیره مرتب بود و درین تاریخ حکومت  
 آنجا بود و محمد حسین میرزا ملقب بکشتاد دولت موقوف بود و قدامت استقامت پذیرفته بودند و همچنین  
 دارالمزدکن در ریخته و نامزدان بکرانی ماندن آن و ترا چاقا حکومت شاهزاده محمد  
 قلی میرزا ملقب بملک را محفوظ آمده بود و هم چنین ملک خراسان و کرمان و فارس که در دست  
 حسین میرزا ملقب بشجاع السلطنه و حسین علی میرزا ملقب بفرمانفرما و عباس علی میرزا بفر  
 ابراهیم خان قاجار که در کرمان بود منت و منظم آمده بود و خاقان مغول در دار السلطه  
 طهران بفرستادن و شرکت بفرستادن و فرمانروایی بودند و چند سال بود که در  
 بادشاهان و جهان اقتصاد میگردید و او را بطور از متفرقات حرکت بکچین سلطانیه میبردند  
 و فضل آقا بستار و در آن چنین بهشت آیین بر برده با جواهر لکرامی اطراف و شاهزادگان  
 و حکام زمان میدادند و جهان انجمنی در هر سال در آنچنین اربابان و بزرگان اطراف  
 و چندین در عیبت و اهل سوق حاصل می آمد که در کمتر عصری از اعیان جهان اجتماع حاصل

و خاقان مغول بعض لشکریان و دادخواهی و عایای ملک ایران در مدت توقف ایام آن  
 ببرد داشتند و بعضی سرور مغولی و بعضی بجز بمقتضای عود میفرمودند و در آن چند سال  
 که آنقا نون مستر آمد و از این نزل و احوال توام گلی در امور ملک و ملت میداند و ضعیف  
 مایه دل نسبت باین دولت قوی بسپارد و در نظر ارباب بپوشن خود ظاهر و پدید آید و این  
 ذوی الاختام تبه و در بند و شیردان و باد کوبه و شکلی در میان و کجند و توانای و طوایف  
 و لشکریان و ولایت کرجه و اعیان و غنائیات که در مصالحه سابقه با امپراطور روس  
 و بعضی مصالحه که بر این اصل قرار یافته بود که بر زبان روسی اصطلاح که آنرا <sup>نظم</sup> کرجه  
 آن عبارت فارسی چنین است که آنچه در دست است در دست تود آنچه در دست نیست در دست  
 در دست کفر و غیره و وسیله مانده بودند و بعضی اربابان را کلمات معاشرت بود و سلطان  
 احمد خان تبه و ولد شیخعلی و مصطفی خان نیز دانی و حسینقلی با کوبه و مهدی خان و  
 ابراهیم علی خان و قزاقی و آق قو خان کجند و له جو اوقاف قاجار حاکم کجند و الکسندر میرزا  
 و له ارمی خان دالی ولایت کرجه و سرخانی خان و نوح خان دالی ولایت کرجه و  
 و بلیم خان حاکم گنجی که سابق بر این در ایام جنگ و نزاع بپو تهات پشاکاران دولت  
 ابدیت کرده بودند و پشت بدولت و اقبال در روی ملکیت و نخل نموده هر یک فوجی از  
 لشکر روس و ولایت خود برده برد عایای اسلام و بر جان و مال خود مسلط نموده بودند  
 از رخسارهای نا بجا روس که مشاهده نموده بودند بر بیان و بشیمان شده معاشرت  
 نموده در سنوات سابقه روی باین دولت علیه آورده بودند و حضرت نایب السلطنه

دکتر محمدتقی که بر کجند  
 مقدمه اول

آپو



با بن و اجازه بادشاه جهان هر یک از ایشان را با یکان گوتاج خود در ولایت قریه بولایت  
 این جای گیر و مادی و سیورغال مرمت فرموده بودند و نظر بمصلحتی که دولت  
 دوس در میان بود از تفرق ولایات یکدیگر خودداری می نمودند و چون مملکت ایردین از طرف  
 بادشاه جهان سپرده حسین خان که از قاجاریه قدیم و از خاندان قاجاریه قدیم و وزیر علی  
 بر تبه سرداری رسیده بودند و در سنه ۱۱۰۰ هجری قمری که فیما بین دولت علی ایران  
 برقرار بود سردار مذکور مدخل مملکت مذکور را بمخرج لشکر کشی استمان و در نزد مقامی  
 دولت علیه قلمه ادرسی نمود در این سنه که مصالحه فیما بین دولتی برقرار شده بود و در  
 طرین در امن و آسایش مشغول زرع و فلاح بودند و چون آنکه مبادا کار گذران  
 نامستطیع علیه که در تبریز مشغول خدمات دیوانی اند از مدخل مملکت ایردین که بمجاوزه  
 از دویست هزار تومان نقد و اجناس چنانچه مستحق آنده مطالبه مخارج آنرا نموده بر دوقانون  
 دولت بر نیاورده کم آن رجوع نمایند چنانکه در سنه سابقه نیز بهین خیال نموده انکسرتنه  
 میان دولت ایران در دهم نموده کار مزاج و عدال توی کشیده اگر چه خبری دولت  
 و ماری خداوند متعال علیه برای دولت روز افزون حاصل شد و لیکن سردار مذکور در آن  
 بغرخت هر چه تا مکرر بآن خود را از جنگ محاسبین دیوانی و ازین وجه مطالبه فدا  
 داده بود و چون مصالحه فیما بین دولت روم و ایران واقع شد سردار مذکور باز بمحال است  
 آمده طالب انکسرتنه داشت و بموجب نامه از مناسی دولت علیه را که در پیش آید و در  
 بمورات او داخل نمایند بهانه جوی پیش کرد و چون تعیین حدود فیما بین دولتی بمیان

و یک مرتبه در فکر سبب  
 معتمد مدحیم دیگر

به حضرت  
 زین العابدین  
 علیه السلام  
 صلوات الله علیه  
 و آله و سلم

که در آن

غلطی

که مرقوم آمد محمل و محل مانده بود سر دار مذکور از طرف ایروان که بکرجستان متصل است یعنی  
 که در پشت فرسخی ایروان است و مشهور است بکلی یعنی آفتاب رو مطمح غنث است و در داده  
 و جهان بدلت علیه می نمود که آنکه قطعه زمین محل مرتع اعیان دولت علیه ایران می باشد  
 و اعیان کرجستان بکلاف حساب آنجا آمده قتل می میباشند و این زمین در عرض نیم فرسخ  
 و در طول دو فرسخ می بود و این زمین در میان قریه قاجاری که همیشه پیش در ملک ازواج قاجاری  
 منقوله قرار بود و در قصبه کر که متصل ولایت قاجاری است و این زمین در مال قاجاری  
 و مال مغربی و چندین جایی که در دست امایان دولت بود و جهان بدلت علیه می نمود که از دست  
 روس تقدی شده محال قاجاری که در دس و خریک بقانون مصالحه بایست در دست  
 امایان دولت باشد و امایان دولت بر خلاف حساب آنجا داخل کرده و از آنجا ابراهیم خان  
 بادکوبه که از نوکرهای حسیق خان بادکوبه و در جنگ سابق سی سی و پنج سردار روس مشهور  
 و در ایران باین نیز که در کنگر قلعه بادکوبه بضرر کوه او مقتول شده بود و سردار او بریده شده  
 خان منقوله برده بود و قریه باین تاریخ در ولایت اردبیل حاکم حسیق خان بادکوبه می نمود  
 ولایت اردبیل جایی که در پشت آذین در سرحد اردبیل و طرابلس در باب محال او جاده و قصبه  
 کر می بود و دولت علیه را که می نمود و در وقت دولت روس را در آن محال و در آن قصبه  
 حساب و نمود میکرد و خوانین منقوله را در خدمت نائب سلطه علیه یک سال بود که کنگری  
 نقض عهد را با روس در میان آورده بودند و این خبر به امورات در نظر نائب سلطه علیه  
 اسباب نقض عهد از طرف او نمود می کردند و از آنجایی که نائب سلطه مرحوم از احوال

معتمد مدحیم دیگر

مکن و مشورت

حمد خانی

معتمد مدحیم دیگر

خدمت مزار



دولت روس که بعد از شکست دادن با پادشاهت مشهور با پادشاهان استقلال از پادشاهان روس و ولایت خود  
 خود مستقر و چون از کثرت جنود و حدود نظام او اوقات بودند اصلا باین وجه حکایت انشا می نمود  
 و در مقام اظهار این وجه مطالب در خدمت فغان معجزه نمی آید و این معجزه معجزه کار و ولایت خود  
 دور شده بودند و حسین خان سردار تعلیق که مذکور شد در جزو این نوع امور است که در سرحد واقع  
 بود و غماهی دیگر در نظر فغان معجزه جلوه میداد و دیگر گفته کرده و بعضی از زبان رعایای اسلام کردن  
 طرف آب اوس در گذر بودند و ما خدمت نایب السلطنه و بخدمت فغان معجزه و بخدمت علماء  
 جمعی که بلا و از با بکان و عراق عجم و عراق عرب میفرستادند معتمدین و اعیان که بر جمیع اسلام  
 و اسلامیان چارغها و مجتهدین و چهار باب حکم و سلاطین مخصوص بر پادشاه اسلام لازم است  
 که بقیه اسلام را محفوظ نموده راضی مبتذل که از بر عرض و مال فغان همگان نباشند و خود  
 و خواستین اطراف معتقد میشدند که بعضی حرکت پادشاه اسلام و علمای اعلام اهل پر بلند و کفار  
 آن بلد را کرده با سهل و جوی مالک اسلام را با با بقرق پادشاه اسلام در آورده نایب السلطنه علیه  
 السلام می و دو خواهی و دیگر و مال سابق که فغان معجزه این را از تیریز سلطانیه احضار کردند  
 و در باب بعد از آن دولت روس در سرحد و تقدمات خود از تمام و بعضی رعایای ولایت مذکور و زبان و غیر  
 سخنهای معطلانه بعضی رسانیده در باب بعد از آن سرحد مخصوص در باب گئی و ایران که  
 حسین خان سردار در نظر فغان معجزه جهان جلوه داده بود که اگر آن فاک از دست رود  
 محافظت قلعه امیران معتمد و در مسیر نخواهد بود و تقدمات نموده بودند باین جهت تیر و کوف که  
 سردار اعظم و صاحب تبار از طرف پادشاه روس چه در شهر تعلیق نشسته بود اظهار داشت  
 که بماند سس این از طرف و تیر روس تعیین شود و از این طرف نیز بماند سس تعیین شده

نایب السلطنه

نایب السلطنه

امیر

علی

مرحلات را از تعلیق تا لنگران طرابلس و لنگران در یکایک خود بوجوب تعیین و تشخیص نموده و برای تعیین  
 و نشسته بهم سپارند که با بخت استحکام مودت شده و بعد از این از طرفین نمایند و رفع با قیال شود  
 از طرف و بکس بیارال بزرگ و وسایل ملحق تعیین شده بود برای انجام این مهم بماند  
 کاروان از طرف نایب السلطنه مرحوم نیز مجدداً از فغان بر بر تلی فغان قاجار که در آن وقت نایب  
 امیر نظامی و از با بکان سردار بود با بماند سس کامل با مورد با انجام این خدمت شد و معتمدین  
 آتش طلبان سرحد نشین در چنین اوقات با اظهار و دلخواهی سخنهای بی دولتانه میگویند و تعیین  
 دور از کار میماند که با لئال منجر نزاع و جدال میشود نایب السلطنه مرحوم باین کیفیت که با  
 نزاعی حادث شود از لنگرانی نظام فوج فوج از سر حد طرابلس تا سر حد اریوان بمقتضای هر یک  
 تعیینات فرموده بودند و از طرف سردار روس نیز بهین ملاحظه و بهین قانون لنگرانی نظام  
 نشسته بودند نایب السلطنه مرحوم برای اظهار انطباق که خواست این تعیین در سرحدات برای  
 نزاع و جدال نیست بلکه برای قوام دوستی و داد و ستد میباشد از دار السلطنه تبریز بعزم شکار با جمعی  
 از خواص حرکت نموده تا کنان قلعه عباس آباد که در آن طرف آب اوس و لنگران رودخانه و از برای  
 خود آنحضرت بود و مجدداً از فغان امیر نظام نیز که در آن اوقات با بماند سس مخصوص در آنجا  
 بودند و در آن شده و بیارال روس که در مقام بل امیر نظام نشسته بود احضار و در دعوت و دعای  
 سر از آن فرمودند از طرفین رکاب آنحضرت پادشاه مرحوم و سایر پادشاه ملک قاسم میرزا و امیران  
 بهرام میرزا و این دعا گوی دولت پادشاهی نیز هر رکاب شاهزادگان فرمود بودند نایب السلطنه  
 مرحوم بعد از آن که رکاب آب گمانی قلعه عباس آباد و بجهت آمدن بیارال روس طوی

بر انجام این مهم تعیین شد



الفات و مودت و سخا و حکمت بیان نمودند همه جا شکار کن در کنار اس تا بل  
 خدا آفرین که در حال اجتماع و برود خانه اس بسته شده و میان آن از سبب قدرت  
 آفرین که جهان از میان آب بالا آمده تشریف فرما شده و در آنجا نیز مایه ال مده و وف را  
 که عالم را باغ و مستحق آن سرحدات بود بخوانش دوستانه احضار و او نیز با و هر احوالات  
 و در سبب با بقدر سوار نظام و هزار نفر سوار و باغی و کلبه از بل عبور کرده بخدمت نایب السلطنه  
 و سیده به روز و با جمیع مملکات و سواره معانی داده و خلعتها و قباها مرحمت فرموده از  
 و حاکم نشسته و انتوب تقدیر فرموده و میل خود را در استقامت معالیه و استقامت بیان قواعد  
 و دوستی اظهار فرمودند و نصیحتها نموده و مقرر شدند و خود از راه ابر و قوا و داغ روانه دارا  
 بریزند و خفیات معین چار سردار ایران و جوار حواصین بهاجرو و چار انسانی دولت  
 که در خدمت نایب السلطنه خاقان مغفور بودند و اخلاصی نایب السلطنه مرحوم نهان شده این جور  
 حرکات حکیمان را که در دولت داری از نایب السلطنه مرحوم سر میرد در نظر خاقان مغفور بماند  
 جلوه میدادند که گویا نایب السلطنه مرحوم را با برادر خود در حد اقصی و کمر در میان است که شمر  
 و دلیق العیاد و امانت خواهد بود و در رستان این سال بعد از معاودت از سلطانی و قمر  
 از دای اماسی دولت علیه و اراده خاقان مغفور بر منار و مجاورت بادشاه و در نایب السلطنه  
 با حقیقت سرحد داری و ملاحظه فرمایید که در انضباط قلاع سرحدات بفرم شکار و در آنجا  
 که در دشت راجه داغ شده بعد از ملاحظه قلعه گرد دشت و ساختن بروج مستحکم در مایه کوههای  
 مفری روانه اردو باد و قلعه نظاره را که در مایه قبا اردو باد و واقع است و شرف باقی

برای

میباید استقام داده از آنجا روانه بخوان و امید که کوی دولت شاهی با نایب السلطنه بهرام  
 و نایب السلطنه فریدون میرزا از طرفین کباب نایب السلطنه مرحوم بودیم و از آنجا بقلعه  
 که در سبب بخوان است تشریف برده بعد از نظام امور و بجهان و در خانه و در خانه  
 و اساتات نفس کسان و مامودی که هزار نفر بودند و بهر کردی عبادت خان میرزا  
 و مامودی از طرف خاقان مغفور مستحق آنجا بودند و از ایران شدند و قبل از ورود ایران از اس  
 عبور فرموده در تریه اقلی که سابق بر این حکم سابقین چند دست عمارت فرموده بودند تشریف  
 برده این قریب بولایت بایزید میباید که از ولایت دوم است و در کوههای این قریب  
 شکار مشورت میکنند که از شمار و حساب سپردن است و در دامنه کوه آتری میباشند که از جانب  
 غلیبه است و در آنجا چند روزی مشغول تعبیر و نشاط شکار شده باز از اس عبور فرموده و  
 بقلعه سردار آباد تشریف آوردند و این سردار آباد قلعه است که حسین خان سردار اعدا  
 نموده و تنب بهفت ز سخی ایران و دندی از دود خانه اس اعدا کرده بصحرائی برادر آباد  
 جاری ساخته و در ایام منار و دولت علیه ایران در دم انگیزه بسیار از رعایای بایزید  
 و دیادین و قارص و کاشغ که چنانچه بمیان آن قلعه آورده مکنی داده است و در آنجا  
 که نایب السلطنه مرحوم دارد آن مکان شده و تنب بهفت ز سخی ایران که در سبب بهفت  
 و چهار کوهی در میان آن قلعه مشغول بر دشت بودند و قلعه بسیار مستحکم ساخته بود نایب السلطنه  
 مرحوم استقام آن قلعه را پسندیده میفرمودند که با وجود قلعه ایران این قلعه باین استقام  
 ضرور نبود و مقتضی صلاح دولت نیست و بالاخره صدق مصنون از باب الدوله ظهور ظاهر کرد

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

ایرانه

نسخی  
 ۸



چنانکه از سیاق کلام آید معلوم خواهند که از آنجا کوچ فرموده به تاشی ابرج گلبا کرد  
 در دوشنبه قلعه شیر ابروان است تشریف بردند و این گلبا بی است که معتقد ارمنه و نصاری  
 آنست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام به روز بعد از رفع نزول بان زمین فرموده و بگوید  
 بیت المقدس معبدی عظیمتر ازین معبد برای ملت نصاری در هیچ مکان نیست و این گلبا  
 سیصد سال بعد از رفع عیسی ساخته شده است که حال هر از و با نصد سال متجاوز است و چنان  
 چهارمی و دهایی نموده اند که گویا درین مدت مدید فتوی باین بیان راه نیافته و علمای بزرگ  
 نصاری از جهان و قیطان و آن گلبا مقام دارند و چندان از نزد و نیاز و درین سواد  
 با آنجا آورده اند که از خراب بودن است صور مجسمان و حواریون و صورت حضرت عیسی و مریم  
 بومی در آنجا کمر نقش کرده اند که هیچ نقاشی مثل آنرا نمیشود تصور نماید و چندان سبب  
 و زمین از طلا و مرصع آلات مخصوص فاجهای مکتل و الماس نظیر آن که خبری در بهار و آواز  
 حاصل شد و عمل ساختن موم کاغذی در میان کارکنان آنجا بود و معمول میداشتند بعد از آن  
 اقامت و تماشای آن مکان روانه قلعه ایروان شدند بعد از ورود و قلعه حسین خان سردار  
 تارخ نموده اند رسیدن خدمت نایب السلطنه بمعرض در و با معتقد میشد نایب السلطنه استعار  
 توهم آورده نموده نظر بصلاح دولت استمال خاطر او را فرموده در ضمن طرق استمال صحبت او را  
 نامزد حکیم مصطفی قلی میرزا فرمودند و قلعه ایروان از مناسبت و استقامت مکان محتاج  
 بوضع و بیان نیست و از کثرت ذخیره و آذوقه و روز جافانه و خورفانه که قدیم و جدید  
 در آنجا موجود شده هر چه نویسد کم نرفته است بعد از ملاحظه اطمینان از قلعه ایروان روانه

غرض  
 [ ]

و از منبر خلفا از دو دهانه اسب عبور فرموده بحال کل من توان بخون نزول اقبال فرمودند و محل  
 مرز بد مشون است بشمار بسیار و در دو منزلی شهر خوی واقع است و نایب السلطنه عمارت و حمام  
 در آنجا برای نزول ساخته اند بعد از ورود و آنجا توقف در سه روز میرزا انور که کار فصل گذشت  
 دولت روس و عبارت روسی قتل و در و در السلطنه بریزا قاضی داشت و در و منزلی مذکور شده و قتل  
 قنیت مرگ امپراطور روس الکسندر با و بلیج را و توبان تهنیت جلوس قسطنطین برادر کوچکتر الکسندر  
 گفته اند نایب السلطنه بعد از استماع این اخبار عازم و روانه خوی شدند و بعد از استراحت روزی بزرگ  
 مسطور اذن شرفیاء حضور خواسته حکایت استغفای قسطنطین و تهنیت جلوس امپراطور اعظم  
 نکلاهی با و بلیج را داده و ازین اخبار جهان مستفاد میشد که گویا در دولت روس نزلی بسبب  
 و بجهت غرض اجمالی ازین حکایت بیان شود الکسندر با و بلیج اولاد نیست و بقاعده روس  
 برادر کوچکتر از او قسطنطین و بعد بود و این قسطنطین با میرزا قی متهمه غیر محبه میشد که بقانون  
 آن دولت از او لادان ششم زمان پرتبه سلطانی سرادار می شود قسطنطین نظر می کرد که  
 و است آنرا را بقعه خود را آورده و همسر خود کرد و الکسندر با و بلیج بواسطه مادر خود برادر  
 اعلام نمود که اگر این زن را بقعه خود را آوردی منافی منصب و معیشتی این دولت است باید  
 دست از این زن برداری یا بیزل از و بعدی خط سپاری قسطنطین از غایت محبت بان زن  
 خط عزل خود را از و بعدی می مادر رسیده درین وقت که الکسندر با و بلیج دفاتر الکسندر  
 روس که ازین حکایت آگاهی نداشتند دل بر سلطنت او نهاده بعضی دیگر از خواص که خبر نموده  
 بخدمت نکلاهی با و بلیج برادر کوچکتر شتافته و در امپراطور اعظم شدند و ازین طریق







و بعد از انجام عروسی و انقباض امور قلعه خرمی روانه دار السلطه تبریز شدند و در بهار این سال که  
شش هزار و دویست و چهل یک هجری بود خاقان مغفور بادر سلطه نیک نزل فرمود و وقت  
فرمانی نظام ممالک بنده از هر طرف عساکری بنیاد در اردوی بنیاد جمع آمد و نائب السلطه  
مرحوم و انیز از تبریز احضار فرمودند نظر بمقدمت سابقه علامه العبد العالی محبت العبد العالی  
جناب آقا سید محمد مرحوم و له علامه العبد العالی محبت العبد العالی آقا سید علی مرحوم که  
از ترفیع و توصیف میبایستند از کربلای معلی بایران و علمای عراق عرب بمنزله در دولت  
و بر کین خاقان مغفور باین کار بقضوی عقل و از عراق عجم شدند و بجمع علمای عراق و  
آذربایجان نوشته نوشته حکم بر جوب این مورد و شورش دادند و علمای عراق و آذربایجان  
کلامی مثل جناب آقا عبدالحسین محمد آمد و جناب محبت العبد العالی حاجی ملا احمد زاتی رحمه الله  
و جناب ملا محمد تقی قزوینی و جناب میرزا یوسف تبریزی و میرزا احمد تبریزی و سایر علماء  
مفضل و سادات را کلاً در این عزم با خود و شریک ساخته و امنای دولت شاهی نیز بملک  
سابقه بختیاری که ظاهر اصلاح دولت میبود تقویت قوای علماء را در خدمت خاقان مغفور  
میفرمود و نائب السلطه مرحوم غافل از این نوع حکامتها که در خدمت خاقان مغفور امنای  
دولت و از مسیخودند بهیچ وجه صلاح درین جنگ و جدال نمیدید و در خدمت خاقان مغفور  
تکلیف این عمل را نمیفرمود و امنای دولت شاهی مثل عبداللّه خان امین الله و سایرین  
در خدمت علماء و مجتهدین از طرف نائب السلطه مرحوم بطور بای دیگرمعرف میزدند و علماء  
و مجتهدین را واداشته که تنوی بر این نوع صادر شود که بر کربلای معلی و بر این جنگ

الطاهر

الطاهری نماید از جنگ کفار و محدثین میبایستد نائب السلطه مرحوم ازین خیال آگاه نشد و حضرت  
مغفور را اهل باین امر و دیده و اجماع خاص و عوام را درین باب بنام خود و خاقان مغفور  
بزرگتر حکایت درین باب فرموده نائب السلطه مرحوم از آنجائی که جانشینان را در راه دین و دولت  
نموده بودند و خصای خاقان مغفور را بر همه امور ترجیح میدادند لا بد از تکلیف این مسئله را بخود  
و چون دستاوردان دولت روس که در دار السلطه تبریزی نشسته و دیگر حال بود که ازین نوع  
سخنهای بیهان افتاده و در این نزدیکیها هم که امیر اطرود و سادات یافته بود مستتر بود که  
علیه ایران در مقام نزاع و جدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اعلام را که در تصرف ایشان  
خواهند نمود و بدولت خود این نوع حکامیات معلوم ساخته بودند موافق قانون دولتی خود  
دوستی آن بود که سبزی از طرف این دولت علیه برای امیر اطرود که نشسته و تنبیت امیر اطرود  
روان شود بسبب اینکه امور اوقات بقدره بود و این تعویق نیز علمای برای نزاع  
و جدال میفرمود و وجود این تعویق امیر اطرود روس که در آنوقت قریب بسین سالگی بود خود را مقام  
فرزند خاقان مغفور نامیده و بر شمشیر شکوف را که از اعظم دولت روس بود سفارت و شاد و  
که مدعی دوستی خود بوده و کشف و پدید ایا ارسال داشته بعد از ورود در سرحد و اعلام  
سرحد داران و معلّم بدولت علیه چون مسعود غم رزم تقسیم یافته بود و مصلحت کل منفعه  
شده بود از آن آمدن در دایره دوی همایون مرحمت فرموده بودند و درین اوقات سلطان  
دارنده بود و هنوز بفرست استنای حوسبی مترقی نشده بود و درین اجماع کل متخلف شده بود  
و بسیار در مقام اتحاد و دوستی برآمده و با امنای دولت سخنها و جوب و شیرین و کباب



میگفت ایند عا کوی دولت شاهی از باب سکه مرحوم استماع نمود که سفیر مزبور متعده دادگشتن  
 ملک طالش و معان که کمالین و قزل آغاج شده بود از این زمینها تهاون در دولت  
 روس امای این دولت علیه استبا و میخودند و بالاخره سفیر مذکور را بعد از ابعاد کل جنگ  
 و نزاع و سخت داده بدون شرفیانی حضور پادشاهی بایار بسته بخت و دریا دادند و پسند و در آنجا  
 حکایتی یزین بود که شش تا از اصفاف نه است و برای بعضی از مطالو کنندگان نیز استیضای  
 چنانچه شخصی از اهل قلم در ولایت انجمن با جمعی معاندار سفیر مزبور نموده که او را در آنجا  
 از خاک ایران بجاک روس رسانده ایند عا کوی دولت شاهی در دستیکه لنگر دس غبار کرده  
 تا به دبل آمده بودند چه خود از سر دارای آنها استماع نموده چنانکه در قبه در چنان  
 از سر دارای دولت روس شنیده بودند که بطور که میگفتند و از زبان سفیر فارسی  
 مزبور را که در منزل با او نموده بود میان میکردند از آنجمله میان نموده که در منزل میان معاندار  
 مزبور در بن راه که با سفیر مزبور میرفت که بعد از سر بسته دست کی از غار مان خود داده بود  
 که در حضور سفیر مزبور کاغذ ابرت معاندار برده اند و جان نمایند که حکمی است از دولت پاد  
 رسیده است سفیر مزبور میگفت است که بعد از رسیدن کاغذ و مطالعه معاندار مزبور سر خود را  
 می میانند و دستار را بهم بجالید و اظهار تاسف و گتر میخود سفیر مزبور میگفت که چندان که  
 حرکات بغض آورد که مراد اهر گرفت و بر جهان کفتم که از همان دار بر سر که چه دانه و آتش  
 فغاندار جواب داده بود که بعد از ورود بمنزل معلوم میشود و آنست که ستایه خود را بطور کشش  
 بر خلق خود برده بود چاره سفیر در احوالات خود حیران مانده میگفت که دیم معاندار تر چنان

حکایت

میاندار

کیناری کشیده و با کفش است که بمن حکم رسیده و نامور شده ام که سفیر مزبور در عرض راه  
 لطف نایم و در هر منزل که صلاح و انعم او را مقبول نموده گذارم بلامت نجا که درین زمان  
 ایران را برساند سفیر مزبور میگردد که کمال خشت افتاده و در غایت خوف بمنزل رسیدیم  
 منزل منظر صدمه و قتل نشستم که ناگاه قزلباشی از شب گذشته دیدیم که چند نفر بوستینها را  
 دارند پوشیده و ستمیز از بالای بوستین بسته بعضی از دو بعضی زغال و بعضی کل سرخ بر صورت  
 خود مالیده و در یک دم در راه و شغال بر کلاه خود بند کرده و زنگولهها نیز آویزان نموده  
 با ستمیهای کشیده بمیان منزل ما آمدند و همان دار مزبور از غلبت سر امینا آمده بر جهان میگردد  
 که این اشخاص قانون است که این نهایت بمحض میر غضبی پادشاه ایران مقبولی میانند و من  
 حکم نموده که سفیر را بقتل رسانند قتل میانند که در چنین منزل سفیر را مقبول نمایند اگر هزار نفر  
 بمن برهند یکدم منزل مملکت داده ایشان مانع میوم در آتش مبالغه با هم رفته که خود در در  
 منزل از این نوع ادای لغو برای اقد و جر بعل می آورده است پرسش مزبور میگفت است که سفیر  
 با جقوی نقد قوت چهار هزار تومان جنس که برای معاندار خود و سکه برای پادشاه و مراد  
 معاندار مزبور از مایات نمود و در منزل آخر معلوم شد که اینهمه انگیزه خود بوده و خلی بدست  
 نه است البته بعد از غرم و تقسیم رزم دولت روس حاکمان معنوز ناسپ سکه مرحوم از  
 بسیار نموده و از این مطاعه بهم فو این معاندار و چرخان طالش بزرگ مصطفی خان کرد  
 طالش توقف داشت و در جرد عریضه بخاری کرده و در خواهی نموده بود صادر نموده  
 احکام آنکه که هر یک از خواص به کوه خود را صاحب اختیار ولایت و نام خود داشته و داشته



ممالک خود شده و برای تعزیت هر یک فوجی از لشکریان منصور مأمور فرمودند که بهر اوج  
 حوائج ضرورت در آن سده این را در آن ممالک منسوب نمایند از آنجکه ملک آن سرست  
 کیلک و با دو پنج شتاقی از انواع نظام فروری سهراب خان که جمعی مأمور بودند که از او بلی  
 بطالش نه بصلح و صواب به مرصه خان طالش و شکرش بان قلعه لکران را از دست دولت  
 روس اشباع نموده بعد از اتمام کار قلعه را به دو شیخی میرزا علی فتح الملک بخشید  
 و سایر ده پنج الملک را که از فرمان صلیبی منصور بود و حاکم طایر و توی سرکان با فوج نظام  
 طایر و دو پنج دیگر از انواع عراقی و پشت و آوایه و قوب و چهار سواری از لکران خاصه مأمور فرمودند  
 که از راه معان روانه شده مصطفی خان سیروانی و در سیروان و حسین خان و حاجی خان و دلان  
 سلیم خان حاکم گیتی را که خود وفات یافته بود و در ولایت گیتی سلطان احمد خان بته را در ولایت  
 بته و در بند و حبشیه خان با دو کوی را در قلعه با دو کوی مستقل نموده و متوقی این بان باشد  
 و حاجی محمد خان تراکمان که در پیش سعیدی کاش خود را از نوک نامی در بختان نامی بسلطه  
 مرحوم بود بمصلحت گذاری در خدمت شاهزاده یعقوب فرمودند و بحین خان سردار بکم صلاح  
 که آنکسند سیرزایی دالی را برده است و ده ممالک که بستان شد و قلعه لری را که در  
 ممالک چک و موبره کل که در محلات که بستان و در راه تعلیم است از دست لکران و کس که در راه  
 تعلیم نموده و نامی بسلطه مرحوم را مأمور فرمودند که با یکدیگر ای آذربایجان بقرابلق رفته  
 قلعه شوشی را از تصرف کی سستان دولت روس که نه بمهدی خان سپارده و هم چنین قلعه  
 کجند را که نه باقر و خان سپارده و همچنین سایر اوقات و سرداران سپرده شده که از او بی نامی

چنگیز

چون نقطه در وسط و ابریه دانسته و از زمان و صلاح این تبار نشانی و علمای بلاد کرده  
 اردوی پیاوین جمع شده بودند و آقا سید محمد مرحوم و صلواتی و ده از آذربایجان و در راه  
 جمعی از ایشان برای و عطف و ترغیب و تحریک فاضلین مأمور شده و اردوی خانان منصور  
 معترفند که بعد از گذشتن جمیع عساکر مأموره از رودخانه ارسس در گار سلطانیه بایستی در حرکت  
 آمده از راه خفایا بار و بلی زولاجال را نمایند و بعد از این گذشت و احداد و فرائین بایست  
 مرحوم از سلطانیه مرضی شده روانه دار السلطه تبریز شده و نام مرحوم محمد شاه را که در آن وقت  
 در پهران مقرر بود و در دار السلطه تبریز احضار فرمودند و معارف و در دو نامی بسلطه  
 محمد شاه مرحوم نیز وارد دار السلطه تبریز شده و سرکار نامی بسلطه حکم فرمودند که میرزا  
 سردار با جبار فوج نظام و بلی و شاهزاده ارسس عبور نموده بخوان رفته نظام لکران برده است  
 از راه چنگیز بقرابلق رفته در آنجا مأمور می پیاوین عین شود و اردوی نامی بسلطه قلعه از تبریز  
 با انواع نظام مقدم و فوجهای تبریز و ده فوج قزاقان و سرداران غلام تعلیمی و علمای خاصه  
 با جمل عراده و متب و خوشنما و از راه قزاقان از بلی خدا قرین عبور فرموده و از آنجا بخاری  
 و خجسته و فوج خان با دو دست نظر از غلامان خاصه و جمل هزار تومان نقد و حبس و اشکات  
 مأمور روانه ولایت و عثمان نموده و خود بمون قوه الهی از آب اس عبور نموده در راه  
 قزاقان با نظرات بزل فرمودند و در این بین خانان منصور شاهزاده اسمعیل میرزا را که از اولاد  
 سبیر ایشان بود و حاکم تبریز فرسان با دو فوج نظام ستمانی و دامنای و دو عراده و متب  
 و هزار سوار فراسای بدو نامی بسلطه مرحوم فرستاده بودند رسید و از آب عبور نموده و عین



باد روی چایون شد و درین سفر شاه مرحوم و شهباده بهرام میرزا و اندک کوی دولت شاهی  
 در کلاب نائب السلطنه منزل خدمت بودیم و در میان فوج خاقان تبریز شهباده بهرام میرزا  
 و اندک کوی دولت شاهی در دستمه نهادند و در دستمه بخیران سر دشته و صاحب منصب  
 بودیم و بقانون نظام جا در در میان نظام زده حرکت می نمودیم درین بین خبر رسید که در کلاب  
 از فوج روس که هر یکی مقصد نفر می باشد باد و عراوه توب از قریه که کس حرکت کرده اند و بد  
 بقلعه شوشی می روند و مرد ایشان از طریق است که می آیند اردوی چایون و آن طریق زیاده  
 یکصد سگ و نیم نیت و لا محاله میساید که از دودخانه برگشته و عبور کرده و دانه قلعه شوشی  
 نائب السلطنه مرحوم از تنگدین سرور شده شاه مرحوم و اسمعیل میرزا و سیف الملک میرزا  
 برادر زاده خود بر غل سلاطین را چهار فوج از کربل برگزیده بخیمال میگردانند و آهسته آهسته  
 آمدن لکریان فوج خود بقلعه کرس می نمایند و خود را بآن مکان ملکم اندازند بمقتل تمام اردوچی  
 از پشت سر و بسته باشند و ما چون بسته و کرس قطع نماید روانه شده و شهباده بهرام میرزا  
 با اندک کوی چایون شاهی و با خدعان امیر نظام و دله حاجی علی جان زنکند ها که درین روز  
 محض امیر نظامی سرافراز بودند که همه جا از کربل و دودخانه برگشته و روانه شده محل  
 دو سیه را که لا محاله از آنجا است بگذرند و دو سیه را تا نیمه و سه و آخر لوق را با  
 سر برده از پر و طرف لکرها و شهباده نائب السلطنه طالب براه با شاه مرحوم و اسمعیل میرزا  
 با فوج قاهره بگذرند و رسیدند لکرها و کرس بخیمال ایگه از این قراغه و یا غنی شده  
 با سوارهای قراول بیک شمول شده بانه حق توب دست کشوند و درین بین از افواج

این خبر

بقی بجا بود

فی

فوج سمائی که اکثر آن سواره بودند و از قوچای پیاده پیش افتاده بودند با دوسه عراوه و توب جلو  
 بگذرند و رسیدند بای اندک توب که آهسته لکرها و کرس از شمشیر صدای توب می شنیدند که لکرها  
 رسیده بکربل و خود را آماده از محل معاف که صحرائی صاف و بی شیب بود تا آب توب به فوج شمشیر  
 وجود و در میان لکرها و کرس زیاده از دولت لغو سوار قزاق نبود و لکریان دیگر پیاده بایست  
 ایستاد معاف را طی نموده باب رسند و آب هم مخفی بهمان سرور و دودخانه برگشته و بدو که امیر نظام  
 و شهباده بهرام میرزا و امین ها که مانور بقطع آن شده بودیم صاحب منصبان لکرها و کرس بخیمال  
 در سر معرب لکرها و ایرانی ایستاده اند بمقتل تمام روسی برده اند و با لکریان نائب السلطنه علیه  
 جز جنگ آنها شاه مرحوم شاهی جنگ گریز کرده آهسته این دو فوج معاف را مشغول بر دودخورد  
 بودند و مانورین کربل و دودخانه برگشته و در میان دود و محله است و بعد مصاحف که آهسته  
 از صدای توب و تفنگ شنیده شد که مگر طریق بهر یک رسیده و هنوز دوسه عراوه و توب آهسته  
 لهذا بمقتل تمام خود را بجا و معرب آب رسانیده و طریق عبور را قطع کرده هنوز در دست نظام بسته  
 و جا بجا آهسته و شهباده لکرها و کرس از بالای بلندی که مشرف بر دودخانه بود و فی الجمله در دست بود  
 ظاهر شده ایشان نیز از آن بلندی لکرها و ایران را و دودخانه آب دیده و طریق کجاست قطع و حصار  
 میبایستی در آن بلندی ایستاده و نائب السلطنه و شاه مرحوم فی الجمله سیر و او را ز کرده شکی بر زبان  
 بلند نموده و بجای عراوه های بلند و در حق بالا گرفته آهسته بهیات اجماعی مثل سیر می نمودند  
 که بر آب ریخته لکرها و اسلام ما را با لای اسیر خبر اند فوج خاقان فوج دوم تبریز با شاه و امیر نظام  
 دست بانه حق توب کرده و در همین بین شاه مرحوم نیز بهر کوهنای ایشان که در آن بالا رسیده

سده و دوازده

با خبر



رئیس

از عقب ایشان فی الفور سر زنده دست باند حق تعالی و در لنگر و سوار شوند  
 و تکیه عقب کرده و از دو طرف هدف کوه بسطه غازیان اعلام شده باند که در وقتی ملک  
 جمعیت ایشان از هم گسسته تفکلهای باطنی را با عاقبتون نظام بر زمین ریخته بماند و حاجی  
 با تمام سواره و پیاده و صاحبان منصب و سیکر شده بعبید اسرار آمدند و از نفر سوار زن  
 که از مد که جان بر مرده بودند برای جدی خلاصی میسر نه وقت یک ساعت بزیاده  
 و در ادای کجی اطرام این فتح میسر شده طرز فوحت با دشمنان گردید و پس از احتیاط تمام در گذشت  
 و سبقت بمقامان که اعدای اهل دیار و کور میانی آن میسر و جنگی مانده باند ناب اسلحه مرحوم  
 با شاهزادگان و خواص بکار برد و خانه رسیده محلی نزل برای قیامت نموده نصب میام فرمودند  
 و در همان ساعت نزل تا در آنکس از دست گرفته منتظر برادر و خدمت عطا و بدل و انعام بماند  
 گنوده سر و دل که هر کس ~~مجلس~~ و آب و آتش که هر کس نظر میسر شده سرور انعام و جهان میشد  
 و در جهان شب محمد جان ایک آقا سی با نسی با فرزند و کافر از نفر سوار بپوشید  
 روس که در شب هزار نفر زنده مانده بودند با و عزا و قرب و از ایشان گرفته شده بود و  
 دهانه اددوی خاقان مغرور شده خاطر خاقان مغرور از این فتح بسین آگاهی دهند و  
 خرافات نیز با مقتدرات خدمات دیگر نوشته شده و شفا را دیگر هم با هم سرور که در حقیقت  
 عده سعی تلاش را ایشان ظاهر شده بود نوشته در بار خاقان مغرور ارسال فرمودند چون  
 ایند خاکی دوام دولت با نسی را غرض از این کفر است که مطالعه نمایند که این کفر با نسی  
 و کار خود بجز به این کفر حاصل آید بنا بر حکایت بعضی حکایت مالک بعضی عقاید از جمادات

دعا

دعا نموده بدست خض میزد و این نزل تا قلعه شوشی و قباغ مرتب چهار فرسنگ راه است  
 و از همین جا بقریه که کسب چهار فرسنگ است و قریه کسب و محال خیز یک مصلی حاجی آقا که  
 یکی از عیان و قباغ بود چنانکه فصلی یک یک بخت یک برادران او که در آن وقت از جمل محاسن چهار جوان  
 و در قباغ و قباغ متوقف بودند و این سواران عزمین را بکاب بودند برادر بزرگ خود حاجی آقا که  
 خودن محصله که در کشتن سواران را از آب اسرا بکار کرده بودند و از سر در هر یک در جنگ  
 سوار و پیاده شده خود از دست خود برین آمده از دو طرف حلیس نمود و مشغول بود که صورت  
 کار از برده بجز نوع ظاهر خواهد شد درین فتح که صورت فتح را در آینه مراد خاندان ایران جلوه کرده  
 و دعا که در کس در دست سواران خاقان خسته و بسته شده بودند و بدست سید نصر کی  
 محلات جمع ادوی کرده بود و بپای سلطه علیه را نمیده و اظهار ضد سگداری و جان نمانی نموده  
 مرتب علوم عقیدت خود را در عزادت خاطر مبارک جلوه که شجاعت و سر کار ناب اسلحه  
 جلب علاقت و مردم داری ربان بر حمت و التفات گنوده اورا بنوارشات و التفات مخصوص  
 داشت و این حاجی آقا را در کفر کفرای مهدیخان و دل را بر ابراهیم خلیل خان حاکم قباغ بود و در وقت  
 که مهدیخان و ابوالفتح خان برادرش که در دولت ایران مشغول بکشداری بودند او در راه  
 مانده بود و خود را با نسی دولت روس بسته بود و با موداتی که خلافت رای مهدیخان بود  
 اقدام میخورد و برادرش فصلی یک یک و بخت یک که همراه مهدی خان مهاجرت کرده بود  
 از مهدیخان زار کرده بقباغ و قباغ رفته و در پیش سیف الملک میرزا که در آن وقت حاکم قباغ و دایه  
 با نسی سلطه مرحوم مشغول بکشداری بودند و درین وقت حاجی آقا که باین نوع وارد

خود را بجهت



خدمت نامب سلطانده فوجت کد خلی در فراج ماب سلطانده کرده در مملکت قراباغ ک یقین میداد  
که بعد از فتح قلعه نوشی محمدیان صاحب جسته آن ملک خواهد شد خود را از جزو مدعیان خارج  
کرده باشد باین حیات هر اسب پار نمود و سرکار نامب سلطانده را کدر آنوقت مصلحت جان بود که  
بر سر قلعه نوشی دهنه و خلی از آنکه بزرگان لشکر دوس که با لشکر خود در قریه جیاقی دوزخی قلعه نوشی  
بودند مستحضر نده خود را بجله اندازند کار قلعه با انجام رسیده باشد و عده مهمانی بقریه کرس کش  
زدای آنروز که ناموریت عالیه محمد حسین جان با محکم رسیده و با با بقصد سر اسرای مقبولین  
در شب بگذارد و صد نفر ضلالت رفته <sup>و قرآن</sup> تحویل <sup>است</sup> رفته اند اردوی حاکمان منصوره اردوی  
نامب سلطانده سر از جنگگاه کوجیده روانه قریه کرس شدند یکروز و قرآن ک ازین جنگ خلاص شده  
بودند خود را بقریه جیاقی رسانیده و بزرگان لشکر دوس را از کیفیت آمدن لشکر ایران و کرفتن  
لشکری کدر کرس دانسته خبر داده اینان متعجب هر چه تا ستر <sup>آوردن</sup> و تسکین با وجود او در قریه  
جیاقی ریخته روانه قلعه نوشی شده و نامب سلطانده مرحوم یکروز در قریه کرس مهمان حاجی قاسم <sup>یک</sup>  
نده زدای آنروز تا کچ زخموده بهمان منزلی که جنگ واقع شده بود منزل زخموده داد و آنجا  
لشکریان را کایا کویج داده و اردو گنا قلعه نوشی شده و بزرگان لشکر دوس دین چهار روز کدر  
برای ایشان شده بود دست و پا کرده جمع الکلی ریات حول خوشتر کچامیده بقتل <sup>بر سر</sup>  
و آذوقه بقدر دسترس جمع کرده بقلعه برده و در شب قلعه را بسته آماده قتال وصال <sup>جور</sup>  
از قلعه نوشی و قاسم حاجی کدر گنا قلعه برای اردوی هادیون <sup>که</sup> زخموده و حاجی کدر آیم <sup>و</sup> وقت <sup>از</sup> لشکری  
نامور <sup>بر</sup> کچ <sup>که</sup> و لشکریان <sup>که</sup> آن قلعه نوشی مکانی است کبزرگ لاد و بنال واقع شده و سر بلاتر و از نظر

در بیان آن خدای عزوجل  
و شکر او را در این عالم  
منشیه فضیلت او  
و انصاف او در حق او  
و انوار او در حق او  
و آفرینش او در حق او  
و آفرینش او در حق او  
و آفرینش او در حق او

که متشابهی از قلع است قلع است منقح لبک شده چنانکه صعود از انظر بر بالای این سبک  
و جمع است و این سبک لطیف قلع را بطور دیوار احاطه کرده و از طرف دیگر همین سبک  
متشابه در آن که موسوم است بخزیده ریتی و این دره نبات عین است ولیکن از این طرف  
دره باده میخواند یا بن دره و از انظر بالا رفته بقلع داخل شود اما در کمال صوبت در شکل  
در دو خانه از این دره جاری است و چند آسیاب درین دره ساخته است که امور اهل قلع ازین  
آسیابها میگذرد ولیکن دره مرز و حدان عرض نرود کوه توبه تفک از این طرف دره  
انظر دره خوب میرسد و این زمین کاد و بنال از طرف دیگر عقی است ببلندیهائی از زمین که  
از انظر میخیزد مقابل این زمین کاد و بنال باند نیست مگر یک تپه که آنهم موسوم است بدو طبق  
و از طرف دیگر این زمین کاد و بنال بسیار تند سر از بر دره و بار یک دم عرض نده و مدتی این  
جنگست و بار بود و دریا در مع فرسخ این زمین موسوم بقریه شوشی واقع بوده است بنام  
قراباغی بر ابراهیم خلیل خان و باغی بعد از قتل مادر شاه از اردوی نادری بقراباغ آمده بود  
این زمین کاد و بنال و زمین قابل در کلمه رعیای قریه شوشی را که چنانچه باین زمین دره  
و جلگه این دره شیده بصورت آبادی انداخته بود و مرز و طرف این زمین را دیوار کشیده  
و برج ساخته و بر شتر ابراهیم خلیل خان در اسلحاهم آن کوشیده قلع متین و مضبوط ساخته  
آمده است و درین مرز و بزرگان قراباغ و اهل سوق و تجارت کده جمع آمده محمود و آبادان شده و این  
سبک که که باین نوع کاد و بنال آمده و سعی دارد که بقدر چهار پنج جفت زرعت در میان  
میندود و در این مدت مدتی که آنجا اکثر ملک همه متمول شده و در کشت و ماست مکان اکثر زمین

[illegible]

والتصديق في ذلك



خارج اموال مرغوبه خود را آورده در آن قلعه با منای بسیارند و از این بحر معلوم شد که طرف  
 این قلعه درج دارد و دو طرف دیگر حسیاج با حق برج و دیوار ندارد و یکطرف منتهای این شهر است  
 که بسک جمیده محتاج به یوریت و یکطرف دیگر طرف خزینه دره می است که آنکه قلعه آن دره  
 مانند خندق برای این سینه کش شده است الفقه نایب السلطنه مرحوم دریم فرسنگی این قلعه  
 زمینی سطح پسند فرموده اردوی چایون از نزل دادند و خود با جمعی از خواص بکانه قلعه رفته  
 اطراف قلعه را بنظر حسیاج ملاحظه فرمودند و معین شد که در میان قلعه ریاده اردو هزار نفر  
 از کنگر و دس منیت و بقدر دوی هزار نفر هم از تفنگچی ارمنه و غیره جمع شدند چون هنوز امر خان  
 سردار با نگرانی که باید باردوی سپاهین بر بند رسیده بود با بطور محاربه قلعه از هر طرف محاصره  
 معذور بود و قزاقان کورین وقت بخدمت نایب السلطنه رسیده بودند بخصوص حاجی آقا که  
 فتح قلعه را بسیار سهل آسان بنظر جلوه میدادند و خیالی نمی زدند که آلمانی قزاقان که در قلعه هستند  
 با ناره اینها فکر دس از قلعه گرفته و قلعه بدون رحمت جنگ و جدال مغرب خواهد آمد چندان  
 مال بت آسانی دولت خواهد آمد که از دهم و یاس برود و خواهد بود و هر وقت که معذور بود  
 و کوشن قلعه بقدر و غلبه مقتضی میشد فی الحقیقه نایب السلطنه و عدله انجام می دادند و فراموشی  
 در دین وقت امیر کنگر خان سردار با نگرانی بود که می خود باردوی چایون نمی رفت و چون از روی  
 از این موقع قزاقان و حاجی آقا که بطور رسیده و هر روز در قلعه و عدله تعلیمات می دادند  
 متمسک میشدند رای مبارک محاربه قلعه نمی شد و ضبط ملک قزاقان را گرفت چون میدان  
 قزاقی بجای که نکرند از داخل حاجی آقا که در امر قزاقان دست کشیده بود و سر کار نایب السلطنه

قزاقان با نگرانی

ادامه دارد

آورد استقامت فرمود و کنگر از که و سایر طوایف قزاقان که بعد از قزاقان تمام داشتند  
 دارند و کنگر از نایب السلطنه نایب السلطنه مرحوم دریم فرسنگی این قلعه را با حقوق فرموده اردو  
 امید دارد و مسائل فرمودند و معذورند که حاجی آقا که از سخن و صلاح هندوستان بیرون نباشند و  
 هندوستان را با باقی قزاقان معذور داشتند که با نطف از قلعه کنگر شک احاطه کرده رفته و در چهار کنگر  
 بلد باشند و احتمال تردد میرود مضبوط و محفوظ نمایند و سیف الملک میرزا به معذوران  
 فراموشی ملاحظه معنی قزاقان و حاکم خان کنگر در با نطف کنگر و دس منیت و بقدر دوی هزار نفر هم از تفنگچی  
 عراده و تب و تب بطرف تپه سی فرستاده تپه نگر را که فرستاده تپه نگر است و از این طرف  
 فرج خاصه را با چند فرج دیگر و قزاقان کنگر و دس منیت و بقدر دوی هزار نفر هم از تفنگچی ارمنه و غیره  
 با چهارده عراده و تب بطرف خزینه درسی فرستاده سکرا است و از طرف تپه نگر کنگر و دس  
 مبارک انشاده و یک راه بقدر پیش رفت جمعی با در سردار قلعه از چهار محاربه قلعه است و  
 نموده و از آن طرف محمد حسین خان با عرضیه و نغمانه در چمن شام ایی که در کنگر سستی شده و از کنگر  
 باردوی حاکم معذور رسیده کیفیت واقعه را بر عرض مبارک رسانید و خاطر حاکم معذور  
 مسرور شده بود و حق تقاره و کنگر برای نادیده امر فرمودند و سرای معقولین را در بالای تپه  
 که در کنگر رنجی که بوده و خانه شام ایی بسته اند واقع است عبره لقا ظفر مناری رتب دادند  
 و امرای صالوات را مأمور بوقت دار السلطنه اصفهان فرمودند و چون حاکم معذور  
 معذورند که قلعه قزاقان زود از چنگ مفرق شده و باردوی نایب السلطنه بعد از رفع رده  
 که حاکم معذور از آن معذور از آب ارس کشیده در ملک قزاقان این رستگان



فصلی شایسته جهان در ظاهر و باطن مرگورنده بود که مقصودش از این فصل  
 و متوجه اینقدر توقف و تأخیر بود تا بر این امر ابراهان و امیر محمد خان قاجار را که  
 با شاه مرحوم و درین اوقات که بعد از خان امین الدوله معزول شده بود و در عقبه  
 سرازیر فرموده بودند با علامت حسن خان مستقیم عواقب کثرت مصاهرت خاقان منصور  
 بود با نظر نظام عراق که در آنوقت موسوم بکمان باز بودند بعد از آنکه هزار نفر از  
 ابراهان اصف الدوله فرموده و حسیب خان توکلی با شش نفر را با و آورده عراوه  
 در خدمت اصف الدوله بردارد و بی نهایت مدتی در آن فرموده و بعد از آنکه از آن  
 کیمتایی برای مدتی بطلب مرعوم محمد حسن خان اینک آقا سی توکل بنده و خلعت و  
 برای شاه مرحوم رحمت فرموده و محمد حسن خان اجازت گرفته و در آنوقت  
 با سلسله مرحوم رسانید و در چمن اوقات بزرگسید که قلعه لنگرگان را که سربازان  
 و سلبان خان و بر حسن خان طالش امور و شیخ آن شده بودند لنگر دس که در آن قلعه  
 بعد از رسیدن لنگر دس متوقف بودند و کمینها نشسته از راه دریا بقلعه با دو کوه فرستند و نامورین شکوه قلعه لنگر  
 و ولایت لنگر دس امیر حسن خان پیروده حکم و ناموریت عاقبت در لنگر دس خانه کتی باردوی  
 شیخ الملوک شده و بعد از آنکه از آن متصرف شده و اسباب جرمی و جرمی که مشهور است بمهر  
 و ادغام کرده و جرمی حکم بسته و متعین برای محکومین که در لنگر دس با نظارت و در  
 لنگر دس که در آنجا رسیده که لنگر دس که در آنجا و شیروانات و حسن خان و  
 در ولایت لنگر دس استقلال تمام یافته اند و بجز رسید که حقیقتا با دو کوه نیز جمیع محال با دو کوه

مورد

حسن

متصرف باغات لنگر دس که بکلی شیخ الملوک بهر ایمی آورده بودند و باغات اهل با دو کوه بمهر  
 با دو کوه که در لب دریا واقع است بکلی تصرف آن قلعه در میان دریا و آب است و شتال دارند  
 و با دو کوه رسیده که سلطان احمد خان قبضه جمیع محال قبضه را متصرف شده و بر سر عقبه قوایل شده  
 بمقابل و مقابل لنگر دس که در آن قبضه با سواران بزرگ متوقف هستند و در آنجا  
 که حاکمین و چمنان به چمنان رسیده و ولایت بهم برآمده و اکثر احوالات را متصرف شده اند  
 و لنگر دس بسیار بر سر اینان جمیع شده متحول امورات آنوقت چنانچه و چون برای قلع ماده  
 در سیه قبضه قوایل سلطان احمد خان مدتی بوده و هم چنین حقیقتا خان با دو کوه برای  
 گرفتن با دو کوه خویش مد کرده بودند و در آنوقت از لنگر دس سواهی این دو مکان از برای باقی  
 بود حکم با دو کوه که سلبین شیخ الملوک حرکت نسبت قوایل قبضه فرموده و بعد از آنکه احمد خان  
 متحول شود و دو هزار نفر از او بجمعی خود بعد از حقیقتا با دو کوه روانه و نامور از احوالات  
 حسیب و دو نفر کشتی از تجار حاجی ترخان که در سبب چاه هزار تومان آفت و کشت باقی  
 در نهر و عنان چمنیار از دست سلبان کشتی گرفت که با دو کوه رسانید و دست از زبان اسلام  
 افتاد و سرکار شیخ الملوک بعد از استماع خبر علمایان قاجار را که در آنوقت بمهر و از دست طایر  
 و توی سرکان متصرف بود و خان تماشایش میامید بغض آن اموال روانه فرموده و خود  
 با سبکی از دورالبحر داده و ولایت قبضه شده و خان شمار با دو کوه رسیده و باقی  
 آن اموال را از دست گمان حقیقتا گرفت و باردوی شیخ الملوک رسانید و درین وقت  
 با سبب ملکه مرحوم که در سیه قبضه لنگر دس را حاکمی نموده روانه اقلیس شده و جمیع احوالات



بار دوی مبارک آمده شرف دست بوس حاصل کردند و با خبر رسید که حسین خان سردار حاکم  
 آید و آن که با هلسند میرزای دالی که جستان بیست که جستان حرکت نموده بودند در آنجا  
 با یار دال دوس معاند کرده و سیار دال فرود انداخته و قلع و قمع کرده و در آن مکان  
 نشسته و سردار فرود نیز با لنگریان او آنچه خود در مقابل کن نشسته بافت و نماز عملیات  
 که جستان اشغال دارد و دلائل که جستان نیز باین سبب بر آمده و انقضائش کلی بدوی گوید  
 و بسبب آن دو دین جبار دای نایب که در محرم بر آن قرار گرفت که شاه مرحوم را با سرداری  
 امیر خان قاجار و با پشت هزار لنگر نظام و غیر نظام در آن حال کینه فرماید و نظر علی خان بدی  
 که هم سرتب فوج بر بند و هم حاکم آنجا بود تا مورد فرمودند که با دو هزار نفر باو بجایی خود فرستاده  
 و تب بزرگ را که از لنگر دوس و قلع کینه باقی مانده تعمیر نموده مستقلاً مستطقی قلع کینه  
 خود و او را هر حکم حکومت احدی ندانند و از قلع کینه نماند و نیت بهیچ وجه هم برود که در آن وقت  
 نیز حاکم حکومت کینه فرموده با امانی کینه در اردوی شاه مرحوم روان فرمودند و شاه مرحوم با  
 سردار لنگر باو بجایی خود از اردوی نایب سلطنت برود آمده با دو هزار نفر و تب بزرگ کینه  
 شدند و نظر علی خان نیز با فوج مرند روان شده و داخل قلع کینه گردید و از لوان و لوان خان نشسته  
 و در ولایت مستقل شده و اردوی نایب شاه مرحوم با امیر خان سردار از قلع کینه که نشسته در رود  
 و کم حسیام اقامت را نصب فرموده متوجه امور آن مان شده و نایب سلطنت مرحوم از  
 ملائیک سابق او دور انداخته بودند بکفر شیخ کوچیده و دی طرف کینه در صحرائی و سیرت  
 از صحرائی دل زد و آمدند و برای اینکه جابه مکان مکی نماید و بجهت لنگریان عراق که

کوتاه شد

با آصف الدوله می آمدند در جبهه لنگریان محلی مناسب تعیین فرمودند و در همین فرود  
 آصف الدوله لنگر نامور رسیده و محل تعیین رخت اقامت انداختند و چون ماه محرم  
 هزار و دویست و شصت و نهم بود برای توطئه جانی رسیدند آنجا بایسته علمای اعلام و مجتهدین چهل و دو  
 دوی نافرمان مثل جبابه لاخون حاجی ملا احمد رانی و جبابه لاخون ملا محمد باغانی بعد از آنکه  
 مصیبت حضرت سید الشهدا لنگریان منصوره ایجاد تر عجب فرموده و نوری در میان لنگر منصوره  
 می انداختند و دست دسته و فوج فوج لنگریان اسلام از مجلس و خط بر خاسته بخدمت نایب سلطنت  
 آمده اظهار شوق و تعهد پوش و جبابه لای از کشته شدن و کشتن میکردند و چون هنوز سوار  
 لنگر منصوره از طرف را و طلب تیر سی جندان نزدیک رفته بود که وقت یورش رسیده باشد  
 و هنوز در توتلهای قلع کوب فرود جندان در دیوار و برج قلع حاصل نیامده بود و غار را  
 که بصورتی فرمودند ناله و غیر از غار لای بی بی بیست و جندان میگردیدند که از این شوق و ذوق  
 در راه دین داری تقبها حاصل نمید و لنگریان دوس نیز با بر آمده که در قلع بودند دست از  
 جان شسته چه در دزد و هم دست مغول حفظ و خود داری و انداختن و تب و تفک بودند از آنجا  
 اتفاق آنکه دوزی فوج لنگر که در سکر خود مغول جبر و دین سکر بودند و از جبابه قلع  
 لکریان نیز تب و تفک در چشمه کوه توبی میان بر میان سکر انداختند و محضه نفر  
 از سر باریان را که بمقام سپهسالار بودند شربت نهادند چنانچه در روز بسی و تلاش  
 لنگر اسلام سپهسالار سکر پیش رفت و رختها از خدمات کوه توب در دیوار تب قلع  
 پدید آمده یکدور در مانده بود که امر و سرش خود کو اوه سر انجام پذیرد و در دیوار تب

در کوه توب

تمام نظام کبر و دوش



قلعه و درخت و راهها یک طرف خزینه در پی غازیان ایستاد شده بودند چنانچه در اردوی  
 معتد نامی پسر شاه با کلاه دست بر سر و بروج بکریان تقسیم نموده بود و بنشیند بهرام میرزا  
 و با میدا گوی دولت شاهی اردو یار است قلعه متینتی معین رحمت شده بود و میفرمودند که در  
 راه دیر دولت اول اولاد خود را با خود میبرد و عیال و عیالان را در میان غازیان  
 معین شده و نزد با نیا تر نشسته بود میدا گوی دولت شاهی و بنشیند بهرام میرزا رحمت  
 نظام پرستیده و قبل احضار سران رازده عازم انجام خدمت ناموده بودیم که از طرف امیر نظام  
 مختارین امر و انهای انواع حکم توقف بلکه حکم موقوفی بود پس را رسانند امید عا گوی دولت  
 شاهی و بنشیند بهرام میرزا سران را در کجا سپرده خود بمنزل آمده و داد جادو نامی پسر  
 مرحوم شد چون وارد خیمه مبارک شد از یار خان آصف الدوله را دید که سبب موقوف شدن  
 غرم وورش را در حضور نامی پسر علی مستوفی المالک که در آنوقت که خود را در  
 محال و میامید میرسد و او در گفتن جواب تپان و تپان میبرد و منتظران از نامی پسر  
 مرحوم بود آصف الدوله بران آورد که چند نفر بنده بای اردوی با گریای آذوقه بودن رفته  
 بودند و در دماغه عسکران که در فسخی اردوی چایون است جمعی از سواران نامورین اردوی  
 کجند از بریان دیده اند که حادثه برای اردوی نیاه مرحوم و میرخان سردار که در کجند  
 حادث شده است چون سخن آصف الدوله با نیا رسید نامی پسر میرزا محمد علی نمودند که  
 و شش جات ماه مرحوم را ما جفت الدوله بده تا بخواند که رسیدن کرد و در آنجا بطریق  
 تقطیس و غل یارال بر طرف و غلبه بقی که انصب یارال غارت مرثالی مراد بود و در آنوقت

که از جلوی کتی خبری

و دیگر معاند

و در آنوقت که در فسخی اردوی چایون است جمعی از سواران نامورین اردوی کجند از بریان دیده اند که حادثه برای اردوی نیاه مرحوم و میرخان سردار که در کجند حادث شده است چون سخن آصف الدوله با نیا رسید نامی پسر میرزا محمد علی نمودند که و شش جات ماه مرحوم را ما جفت الدوله بده تا بخواند که رسیدن کرد و در آنجا بطریق تقطیس و غل یارال بر طرف و غلبه بقی که انصب یارال غارت مرثالی مراد بود و در آنوقت

و در آنوقت که در فسخی اردوی چایون است جمعی از سواران نامورین اردوی کجند از بریان دیده اند که حادثه برای اردوی نیاه مرحوم و میرخان سردار که در کجند حادث شده است چون سخن آصف الدوله با نیا رسید نامی پسر میرزا محمد علی نمودند که و شش جات ماه مرحوم را ما جفت الدوله بده تا بخواند که رسیدن کرد و در آنجا بطریق تقطیس و غل یارال بر طرف و غلبه بقی که انصب یارال غارت مرثالی مراد بود و در آنوقت

تقطیس و غلبه اردوی یارال مراد و در فسخی چون شش دو و جوانی لشکر بطریق ممکن  
 و صدیق قسطنطین با بلج حب که سابقا مذکور شد و نشست و نگریانی که بهر او چاقی قسطنطین  
 حرکت کرده بودند مقفله و لیتی بودند دای امای دولت دوس چنان قرار گرفت که از یک یار  
 برای تنبیه و تخریر بر حدات دول خارج و فرستند که در آن در کجند نامده خدمتی نمایند که بهشت  
 رخ و سیاهی شود از جمله تقسیم سرحدات که کرده بودند هشت هزار نفر هشت سرحد ایران شده بود  
 و این لشکر در راه بودند که اخبار بر کرد اینچنین پرسش نمیکند که سیر دولت دوس که شش لشکر  
 ایران از کجند است بمساع امای دولت دوس سید سردار بر طرف را که از طرف جبهه  
 و ثوق با بدشت عزل نموده و یارال بس قیچ را که از مستعدان خارج بود و بمن حسب بزرگ  
 سران را می داشت لشکری حاجی ترخان ولایت غازیان و مالک دتم و قزل و لشکری  
 که قفقاز را که عبارت ایرانی المرد که است با برده و احتیاج جمیع لشکری و گنودی این  
 مالک را که صد و پست هزار لشکر نظام با یکصد و پست عا که و تب بود تقوین نموده نامور  
 جبهه حادثه لشکریان و محاربه بک و صلح از طرف خود نموده و یارال بس قیچ متعین بای  
 شده و او در مالک تقطیس شده و هشت هزار هال است نامور نیز در آن جبهه و دارد تقطیس  
 شده بودند و در این ایام نیز از مستطین لشکر دوس که در سرحدات بودند و بک بر طرف  
 بتقطیس آمده بودند و تب بده هزار نفر سواره و پیاده حاضر شده بود و یارال مراد و در  
 دره مرثالی تقطیس و مقابل نیاه مرحوم و میرخان سردار جادو شده نشسته بود و درین بین  
 که یارال بس قیچ انقضای مجلس مشورت و مصلحت داده و مصلحت گذران امای دولت



دوس که در تعلیق بودند جهان مصلحت دیدند که چنین <sup>فصل</sup> لشکرهای که حاضر و آماده شده است و ترتیب  
 بهیچ وجه برزخ نماند چنانکه بس قویج برداشته القات بطرف لشکرهای ایرانی که از طرف  
 ایران آمده اند و لشکرهایی که از طرف یزدانات متوجه اند نموده و همین مایه استعداد  
 متوجه دفع اردوی ایرانی که در کجاست نموده پستخیز محصورین قلعه شوشی بردارد و یازده  
 بس قویج را بی امنار احوال بسزوده حکم بحرکت اردوی یازده دوف نمود که بطرف  
 کجاست روان شوند و خود نیز با لشکرهایی که از طرف یزدانات رسیده بودند و باقیه لشکر تعلیق  
 چهار عاونه و تب ارتعش بر دهن آمده از عقب اردوی یازده دوف روان شدند و  
 رسیدن یازده دوف کجاست **اردوی ایرانی و تفرق نمودن لشکر دوس**  
 کجاست و غنیمت **نیازدال بقویج** <sup>دوف</sup> **اردوی ایرانی** چون حکم نیازدال بس قویج اردوی لشکر دوس که در  
 سرزنی تعلیق فحش خام اقامت نموده بودند محل اقامت رسته حرکت نموده مردادی  
 نیازدال به دوف بطرف کجاست روان شدند و در کجاست <sup>دوف</sup> **اردوی ایرانی** و تفرق نمودن  
 جادویشیان مملکت کجاست که جستان چنانکه بس قویج امیرخان سردار و بعضی شاه مردم  
 رسانیدند و جهان و نمودند که جمعی از امانه و کرجان ولایت تعلیق امانی دولت  
 که در تعلیق نشسته اند غلبت بر امانی کرده با تلیق صالحاتی روانه میدان دوزخ نموده  
 و چون طوابع از کرات بلاد ظاهر بسیار صاف و بی دوزخ و شیطنت میانیدارند  
 ایان که جوان خبرگیری میفرستند می آمده رسیدن این لشکر امیرخان سردار را قبل  
 حیدر چون اجل آید سوی صیاده رود و چون <sup>دوف</sup> **اردوی ایرانی** رسیدن با دوفی ترابغی در اول

و چهار

مأموریت

۳۰

و چهار

مأموریت در خدمت نایب سلطه مرحوم فی الجوه میهم بقادون و جبن شده بود و درین مأموریت  
 بطرف کجاست نیز خدمتی ظاهر کرده بودند و تا قی و بدون تحقیق از حقیقت احوال قسم زبردست  
 غرض مردم را بجزم نموده جبهه و تدارک جنگ منوال نداده و با دنا و مرحوم نیز بمقتضای نجات  
 نظری اختیار رزم فرموده اردوی مبارک را حرکت دادند و بنده و غرلوک و بی و دنیای  
 لشکر را و دارد و کجاست و بر تپ میزد و میره برداشته با دنا و مرحوم با سردار در عقب تر از کجاست  
 در کمال بی احتیاطی روانه شدند و رزم لشکر دوس <sup>دوف</sup> **اردوی ایرانی** سهل و آسان <sup>دوف</sup> **اردوی ایرانی** نموده شده بود  
 که اکثر بزرگان ایرانی چنان احتمال میدادند که بعضی ملاطفت نمودن لشکر دوس بود لشکر ایرانی  
 متفرق خواهند شدند و از آنطرف نیز نیازدال به دوف و سایر لشکرهای رده می شدند جنگ  
 ایران با لشکر دوس در حال کس و کسار شدن جمیع لشکرهای آنجوی که کمر کورند و کجاست  
 شده بودند و هیچگونه با اذعانده احتیاط بردن نمیکشیدند و با احتیاط تمام حرکت می نمودند  
 چون زوال هر دو لشکر در صحرای زخم و لشکر بهم رسیده جمعی از سواران را که بقادون و لشکر  
 دوس می آمدند روانه لشکر با دنا و مرحوم از هم شکسته و رسته و جدا گردیدند و بعضی با دنا  
 مرحوم امیرخان سردار آوردند و نیازدال به دوف سردار دوس احتیاط خود را بجزم نموده  
 بسبب احتیاط که در زمین مصالحه نموده بود از راه آب و در خانه وسیلی که در آن زمین  
 جاری شده کجاست شده بود و در کجاست لشکر ایران واقع شده بود و هر از نفر صالحات و جادو  
 عاونه و تب از آن محل روان نمود که غلظت بعد از رسیدن بمجازات لشکر ایرانی از کجاست  
 مردن آمده لشکر ایران را با دنا و حق و تب و تعلیق سرزنی نمایند و نیازدال به دوف خود



ببار لنگر باجست با کعبه شاه مرحوم پرداخته و امیرخان سردار غافل ازین منصوبه با جان  
 لنگر و برودنده با جانشین توب و تغلق منقوی داشتند و سوارای لنگر ایرانی جهان قاعده  
 بی نظمی که دارند بر سر جمعی از سواران لنگر دوس که از اراده و اهل ولایت که جنگ با هم  
 لنگر دوس آمده بودند و سردار دوس پسر از اهل در لنگر نظام نموده بود و در کنار وی سیستان  
 است و انداخته ایشان را از پیش برداشته و سر باز و توبخانه که در طلب لنگر خدمت شاه مرحوم  
 و سردار سیستانه بود افتاد از اخص توب نموده و توب بجان و بدست بقانون نظام آقا قان  
 و توبخانه از پیش می کشیدند و سر باز نظام از عقب توبخانه حرکت نموده پیش می رفتند و از آن طرف نیز  
 لنگر دوس با اخص توبهای ایشان اشتغال داشتند و سردار دوس هر جا خود داری که  
 لنگر ایرانی را روی بآب کشی که در هر از لنگر جان با بقا که کور شده مانور و مخفی نموده بود  
 می کشید و جهان خود را میزد که گویا جستجایی دارد و پیرانی از صدمات لنگر ایران برای  
 حاصل شده تا اینکه صدمات مانور طرف دودخانه و آب کن نزدیک عقب لنگر ایران بودند  
 آمده دست با اخص توب و تغلق کشانده و امیرخان سردار بعد از ملاحظه این حال جمعی  
 از سرباز و سواره را بر داشته روانه دفع این غایب میزد و سردار دوس بیات اجتماعی لنگر  
 نظام را حرکت داده دوی عقب لنگر ایران که حمل متفر با شاه مرحوم بود می راند دوی پیر  
 مرحوم جهان قرار میکرد که خود بعضی نفیس پیاده شده با سرباز نظام و توبخانه که هر که است  
 متوکل علی الله میان لنگر دوس و دشمن برنده چون تقدیر خداوند جهان در هر حال بر  
 و استقامت امر با شاه مرحوم مدام الحیات قرار گرفته بود اگر چنین امری در جیحون  
 اتفاق افتاد

انجام

انجام میفرمودند بی تا به خط میزدند و جمعی از دود لنگر ایران که در خدمت با شاه مرحوم بودند  
 و پیرانی لنگر ایران را برای العین مشاهده کردند و بعد از در محکم عرض داشته عا بر آمده همراه  
 تمام با شاه مرحوم را ازین خیال مانع می آمدند درین محله که لنگر ایرانی را که امیرخان در  
 برای دفع دوی لنگر که از آب کن و لکین گاه سپردن آمده بودند برده بود بهم بر آمده تا  
 صدمات لنگر دوس را میزدند با طرّه از هم پاشیده و علمهایی که در خدمت سردار علمداران  
 برافروخته بودند سرگون شده لنگر ایران راه گریز کرده راه کج و قریب را پیش گرفته اند  
 مشاهده این حال یارال به دوت لنگر ایران دوس را حکم سکون نموده بود حکم حرکت داده  
 دوی عقب لنگر ایران آورد و از د لنگر دود توب و تغلق جستم پیچیدگان خیرگی میرفت  
 هر جنبه شاه مرحوم خواسته که جلو گیری لنگر ایران را نمایند معذور و ممکن نشد و در چنین بین  
 خبر رسید که دود سوار غرق در میان مخلوط با سربازان سردار رسیده و امیرخان سردار  
 از فرار لنگر ایران بر خیزد و از فرار ترانده بعد در میان جنگ گاه تن بقضا داده استاده  
 بوده است که غرقان فرور رسیده طباخچه خرد پهلوی سردار میزد و سردار که مردی عظیم  
 از ادب و عظمت و انجام حال و معلومیت بعد از استماع این خبر چند نفر از معتدین را با  
 مرحوم که بحفظ و حرکت وجود با شاه مرحوم مانور بودند در شش گاه از انهم گشته و دیده  
 مرحوم را ازین تلاش بجایه مانع آمده و توبخانه را با تقدیری از سرباز کبابی مانده بود بدست  
 بطرف کج و حرکت آمدند و درین مصاف دود عا و توب از لنگر ایران در رگ گاه مانده و توب  
 هزار بار با صد نفر اسیر و مقتول شدند و معتدین و محضر خان امیرخان سردار نیز که همراه بودند



اورا که نهشته و از کرده بودند و جان سمیع شد که بعضی از لکرها و مسلک بر سر دار مرحوم رسیده بودند  
 بطبع و حوت او را مصلوب نموده بودند و از خرد و نشان او معلوم شده بود که مقتول امیر خان است  
 بچشم میاری مرده و در میان اسلام در جهان عالم فروخته شده است و پادشاه مرحوم در جهان سر  
 سعادی که دردی بکینه ترش رفت پرورده و دستخط نظر علی جان مریدی صادر فرمودند و حقیقت  
 میدان مصاف را اعلام داده اند و بر توفیق فکرت و حصاری شدن تا رسیدن علم از ادوی  
 ناسطه علم فرموده بودند و اجازات <sup>بیکجا</sup> داده و فرستادند و در زبان فم نوشته بخدمت پادشاه  
 رسانده بودند و خود با بقیه سپاه از کینه بیکدیگر که نهشته اقامت فرموده بجمع لکریان برگشته  
 مشغول دانسته و لکریان در دوح میارال مرده و دوت سپهین فتح قانع شده و در دکم در محل آردی  
 شاه مرحوم نهشته خیال آمدن کینه و گرفتن قلعه را در آینه ضمیر نقش نه میبیدند و اظهار سینه  
 بیابان پس قریح را سید انداخته از سیرت نظر علی جان مریدی را جبهه و پیر گرفته و جهاد  
 نکست بفرار و آرام شده اصلا باذن قلعه و قلعه داری بکین نمیستند و قلعه مستحکم کینه را عالی  
 کرده بی جهت و سبب بر خلاف حکم ولی عیفت مایه خود میداشت که در تپ چینه هزار لکرها در آغ  
 کینج منزلی کینه است نهشته و به وقوع با نه اعداد او را خواهند نمود قلعه را که نهشته بودند  
 و این بدون آمدن او از قلعه کینه مایه فرا بجا نه چنانکه اعلام آمده بود بوضع خواهد رسیدند  
 مرده و دوت بعد از استیلا کینه خود را بقلعه کینه رسانده و اهل اسلام که کائنات ملایه کینه  
 بودند هر قدر از نظر علی جان خواستش کرده بودند و از کوفان بر تهر التماس نموده بودند این  
 دقت و توجات مفاسد کینه است قبول کرده بودند و با جادو جادو مسلمانان کینه که بار و تیر لکرها

میر

حق در کینه بودند قتال و جدال کرده بودند و متهم شده و دل را با دشمنان کینه مان خیال را  
 رنجیده از شهر کینج نموده بطرف اردوی شاه مرحوم در آغ و دانه شده و میارال مرده و دوت  
 از این کینه امور است که از لکریان دیده جری شده بی تماشایی و او بدیده کینه شده و جهان  
 تفرقت قلعه و کینج نظر علی جان و قتل امیر خان سرور و حکایت اردوی کینه را به میارال  
 پس قریح نهشته سستی شده بود که بی توفیق ملحق نموده و میارال پس قریح نیز بعد از آن  
 این جادو سرقت و آمدن کرده سر روز قتل از رسیدن پادشاهی نایب ساطه بکلی کینه و در کینه  
 نهاده بود و در حرکت اردوی نایب ساطه مرحوم از کینه قلعه سستی و رسیدن بکلی  
 کینه و در آغ که قتل از مصاف با میارال بسجور اردوی داور کینه تا آغ و دوت به پیش  
 راه است و با حرکت اردو و لکرها از نشنیدن نمیستوان رفت که بگذرد این شاه مرحوم از ده  
 فرسخ از کینه که نهشته در ده فرسخی اردوی نایب ساطه اقامت فرموده بودند و کینج اردوی لکریان  
 متفرقه خود استقلال داشته و نظر علی جان جادو و بعد از جنگ قلعه کینه را عالی کرده بودند  
 آمده بود و مسلمانان در عیای کینه با تمام قلعه و شهر عالی کرده پادشاهی شاه مرحوم آمده  
 و شاه مرحوم خبر کشته شدن سردار و برهم خوردن کینه و در ده و خود را با سپین کینه و  
 و آغ و دوت نایب ساطه مرحوم رسانیده بود و حکایت خالی شدن قلعه کینه و بردن آن  
 نظر علی جان اصلا معلوم امنای دولت خود بلکه هر که احتمال غیرت و نهشته جات شاه مرحوم و پیش از خالی شدن کینه  
 که نایب ساطه نوشته بود و در پیش میرزا محمد علی عید بغیر از خالی شدن کینه منبر را احاطه ای بود  
 که مذکور شد مغرب الاقان میرزا محمد علی مستوفی المالک و نهجیات پادشاه مرحوم را با دوت

در کینه و در آغ و دوت  
 در کینه و در آغ و دوت  
 در کینه و در آغ و دوت



نابینا علیه مرحوم باصف الدوله داده امید عا کوی دولت شاهی ملاحظه میزد که بعضی از  
 از خاندان این نوشته جات تلفظ القون و متعیر الاحوال میسر بعد تمام شدن نوشته جات بعضی  
 نابینا علیه مرحوم محمد که بنایت برش قلعه شوشی موقوف سزود بنایت لشکری که  
 سنکوار باقیان نوع نزدیک برده اند بار دو احصا شده تا آنکه مجلس معلی منقذ شده  
 مانند که کوجین هر یک که مصلحت شود بر دق آن معمول میاید نابینا علیه مرحوم فرمود  
 که مناده کرده و مصلحت در کوی کردن دیدیم و میان مصلحتی را کشته بود باصف الدوله  
 در میان که نوشته تقریر فرمودند و امید عا کوی دولت شاهی استماع میبود حاصل مصلحت  
 این است که تحریر میزد و چون امید عا کوی دولت شاهی بعضی از اغراض تحریر این تاریخ را  
 امودانی است که خوانندگان از استماع آنها بگریز بردارند و در آینده که امری بر پیشانی  
 پیشانی که باین تاریخ را بکار بندند لهذا عثمان قلم را از بعضی کیفیات جزئیة باریک کنه زدود  
 که چون قلعه متین کجور در تصرف لشکریان ما چنانچه در قلعه قزاقان از لشکریان جندانی  
 نیست که مقتدر از لشکر او در کلاب هاجون است مشغول با برهنا مانیم و واضح است که اگر  
 اردوی هاجون از کنگر قلعه قزاقان در کجور حرکت نماید و متوجه دفع لشکر روس شود لشکر  
 روس قلعه کجور را محاصره نموده و مالی مالک قزاقان و کجور و سیزدان را که از هاجون در  
 امید دولت شده اند از اقامت ما در کنگر قزاقان و عدم استخلاص محصورین کجور و قزاقان  
 اردوی کجور و قزاقان سر در استیلا سستی نهادن نموده ضعف لشکر ما ظاهر میزد و بسبب  
 بکار نال بسنی اماده احتمال می شود که ازین صداقتی که در خدمت لشکری دولت ایران  
 ظاهر شده

ظاهر کرده اند چنانکه شده و با موداتی که منافی صداقت است اقدام نمایند و کار لشکری ما که  
 در میان این جنگل منتهی قزاقان افاده اند از جهت خلاف اهل قزاقان قتل شده آذوقه و سوار  
 که از صحرا و قزاقان نزدیک و دور تحصیل میزد کم بایب شده در هر کوزه بر جاله و ضعیفی اردو که  
 بدون میروند دست درازی نمایند و اهل لایت مملکت خود میباشند واضح است که کلاب  
 و کلاب در میان این جنگل منتهی جلوه خواهد بود و ظاهر است که اگر در روز مابودی باین  
 باین نوع بگذرد بر شانی و قدرتی حاصل خواهد و در بنده لشکر ایران همین لشکر است که قدرت  
 ما چنانچه در اردوی هاجون متغیر حسب ان اجتماعی نیست که اگر کسری باین لشکر راه یابد  
 جبراً او خواهند فرمود پس از بصلح دولت است که راضی نمیوم و شکست خوردگان کجور  
 مابودی هاجون دارند و در بنده لشکر ایران اردوی هاجون را ضعف قلب و بدلی حاصل شود  
 و واضح است که در این تمامی ایام که خبر ما باین دولت روس رسیده است مرد برای لشکر  
 خود خواهند فرستاد و ما حال احتمال می دارد که در ایشان رسیده باشد پس مصلحت جان من  
 که اگر بون الله تعالی چشم زخم دیگر باشد که باین روس که برای بیزاران ده دوف است رسانم  
 هم تمامی قتل میبرد و در شکست اردوی کجور شده و هم مستحقین قلعه شوشی مایوس از آمدن دولت  
 خود میزند و قلعه شوشی باین محقرت خواهد آمد و اگر البیاضا با تدارک روس که در سر  
 کجور میباشند بطور دلخواه بگذشت امر قلعه کجور و شهر مضبوط نموده تدارک متناهی و قتل من  
 این لشکر اردو لایت کجور که در بباردیان و کجور است حاضر کرده و لشکر حسین خان را  
 نیز مابودی هاجون ملحق میباشیم و اردوی هاجون منقذ برانیز از دجل حرکت داده کجور



تغیباتی در قیامات قریب است که با احوال دنیای اسلام که  
 این ولایات میباشند و کثرت لشکر نامحدود ایران لشکر دوس و هر جا که باشند باید خود  
 بقلیس نمایند یا باید که از بی ادو کلی بی آرای متفرق شده بالمره و سبزه نابود شوند و در  
 بین خبر رسید که خاقان مغول از اردبیل حرکت کرده در قریب دماغ و در چینی که شوشم بطور کلی  
 نزول احوال نموده اند و در تب برودار رسیده اند و خاقان نصف الدوله از استماع این روایت  
 داشت که از ای نائب سلطه در حرم بمقابل مقام قرار گرفته حرکت خواهند فرمود حکم ریخ  
 و حمل خیم اردوی پهلوان نموده مقر نشاند که بمقامه عسکران که در فرسخی اردوی پهلوان بود  
 پیشانی اردوی پهلوان کشیده شده و در فوج از لشکر نظام به هزار نفر سوار و چهار عراده و تب  
 بچندادلی لشکر پهلوان مقر نشاند که آنقدر توقف نمایند که جمیع صفای لشکر از میان این مشی  
 و مجلی بیرون آمده بصحرای عسکران رسیده و بعد بخیمان را بجای را مقر نشاند که با بالی قریب  
 و بالیک هزار نفر سواران خاصه و کابی در پیش مقدم بماند بعد از آن در تعیین قله گلی  
 و ضبط ملک قریب خود داری نموده استقلال نمایند و موبک نائب سلطه نیز با لشکر ای نظام  
 و لشکر ای عراق حرکت نموده روانه گنج شدند و درین کوچ جمعی از امانه قریب از قله نشینی  
 آمده خواهند که دستبرد می باز نمایند کان اردو نموده باشند لشکر چندادلی با بمان بر خورده  
 جمعی از ایشان را بقتل رسانیده و بعضی را اسیر نموده بخدمت نائب سلطه آوردند و در روز جم  
 از کوچ که برای اولوی پهلوان واقع میشد خبر رسید که نظر علی خان سلامتی جو در اردو خالی  
 نمودن قله گنج خواهند و حکم فرمان ولی بیعت خود را کان لم یکن انگاشته در زمره صفات

از کبر

اردوی گنج بارودی شاه مرحوم ملحق شده است و رعایای شهر و محال گنج را ازین احوالات بی  
 اقامت نموده با بکلیه زن و مرد و کوسیده با آتو خان حاکم خود و بارودی پهلوان می نمایند  
 از نشیدن این اخبار نایره غضب نائب سلطه در حرکت آمده حکم با حصار نظر علی خان نموده عبره  
 لغز طریق بلوغ و از روز سوار نموده در تب شاه بهر نام لوطی که از احوال قضیه مرغه و در فوج نظام  
 سر بار بود سپردند و بهشتیهای مختلفه او را در اردو بار بار گردانیده مجبوراً بقصه مرغه رسانیدند  
 و مصلحتی که در کوچ کردن از قله قریب بقصور ای که بر آن مصلحت جدیده شده بود و بجای آن  
 با بر ترقی قله در شهر گنج بود بسیار است آمده بطرح مصلحت دیگر و انعقاد مجلس مشاوره  
 با اهل شهر پدید آید و در این گفتگو شد که خاقان نصف الدوله و علام حسن خان سید و با کبر  
 عراقی در سر خیابان در میانان و محمد خان امیر نظام و ابو الفخ خان و دله ابراهیم خان  
 و آغا بی حاضر آمده و با هم پراوده و بپای دولت مادیانی و نیز بان مجلس  
 احضار نمودند و بانی مصلحت را بر یکی ازین سارم قرار کردند که هر یک راجع و اورست  
 دولت باشد معمول شود اولاً اگر صلاح باشد توقف در مکانی مناسب کرده حقیقت و قضا  
 بخانات مغول عرض نموده هر چه مصلحت دارند معمول دارند ثانیاً اگر عود بمحضره قریب دوی  
 بودن در کشتن قله مصلحت باشد در چینی ایام اقدام نمودن تا با وجود بودن قله گنج و شهر  
 در تصرف روسیه منصرف از لشکر دوس بعزم معاند بودن آمده جنگ و در بر آورده گنج  
 از مشیت آمده در برده قله ریست بطوریکه و اگر رسید بای در دامن قله داری کشیدند  
 محاصره نموده از اردوی خاقان مغول و اردوی ایروان جمعیت و امداد آورده کار را



بر رویه کجاست نموده بجهت خورشید که در سمت راست است و در میان  
 با تمام رسانده و چهار دیو می باشد که کار هر یک از این دیو لشکر و سوار ایران که در کجای جمع شده  
 اختلاف بریزد و اعراض دینی که بجهت آن اغراض این جنگ دشمن واقع شده از پیش خود  
 با جمعی که اگر در لشکر و سوار اختلاف حاصل آید و لایقی که از اسلام گرفته اند با امره بفرست لشکر  
 ایران خواهد بود و راهبانی را که در سبوت سابقه معالی اند که البره برای زود از دست  
 بگرجان بر آورده و صاف کرده اند و گویا در غنایات با جمعی که حال از راه رسیده و در راه  
 ایروانات از لشکر دولت روس بر دین خواهد آمد و اگر لشکر بر لشکر ایران افتد چون در میان  
 نزدیک است و برای شقاق و کفری بودنی متخلف شده و آذوقه جمع آوری نموده اند با امره  
 باید و لایقی را که بفرست آمده اند از آب رسیده و کرده و ولایات آذربایجان عود نمایند  
 و لیکن ای آن بلاد و خبر گیران امیظرت جمعیت لشکر و سوار و پادشاه ایران و سوار و پادشاه  
 و تو بچی بر جبهت نمیکشند و نصف الدوله فی الجمله پیشرفت امور نایب السلطنه مرحوم را  
 باین سیاق که در این دو ماه حاصل شده بود طاعتی و مصلحتی که در آنوقت حاصل بود جهان بود  
 که از ادوی حاکمان مغفور لشکر بمجاوزه قراباغ مامور شده لشکر نایب السلطنه مرحوم در  
 مناسبی که برای آب و علف و آذوقه تنگی حاصل نموده در مقابل سردار روس نشسته و در جبهه  
 دینی که غلبه فی الجمله از لشکر ایران محسوس سردار روس بود اعراض دینی و لایقی را که در  
 مسیح و جنگ و صیحتی برداشته اند که در کف لشکر و سوار اطلاع کامل حاصل آید و بعد از استحضار از کم و کیف  
 ادخار روسیه از ادوی بصیرت جنگ و صلح هر یک که مصلحت باشد اقدام نمود و لایقی را که در آنوقت

تقریر شد

تقریرات یزدانی موافق بدستورات انانی نیست اصف الدوله اظهار دلیری نموده بفرست  
 حرف جنگ بحرف دیگر نیز در وقت و مصلحتی دیگر حاضر نمیداد و نایب السلطنه مرحوم بر سبب  
 منع کس قدری بجهت نظایفه حرمی شده بودند و از اتهام در بهادن جنگ و سوار رفت  
 عاقبت مغفور خوف غلبه دشمنه لهذا بقیدین این مصلحت را نموده و اضی بجهت و رفیق  
 بگنجندند هر چند سر مستکان و سر حیان و امیر نظام لشکر آذربایجان عرض کردند که مصلحت  
 در حق مناسب و حرکت که از ادوی استقامت از زمین طعن سر کرده و عاقبت خسته خاطر شده  
 استانی بحرف ایان نشدند و از این مقدمات متفق بر حرکت کج و جنگ با روس  
 نموده پس از حصول این نوع اتفاق لشکر را تقسیم نموده اصف الدوله را با سپه دار و  
 عراق در سمت مغرب داشتند و سیف الملک میرزا را با افواج قاجاری و مریدی در کرسی  
 و مددی از لشکریان مانده در آن برین بقیدی میرزا علی کرایی و طهماسب قلیان لاد بلی  
 و در میرزا محمد خان که از سنجین این دولت بود در میره پادشاه و پادشاه و کوب قلعین  
 فرمودند و خود نایب السلطنه مرحوم با پادشاه مرحوم لشکر قلعین با وجود مبارک ترین داشتند  
 و ابراهیم خان نادر که در سرب را با دهر از سوار بقراولی روانه فرمودند و فوج خاصه را  
 که از لشکر قلعین بود بکار پیاده بهرام میرزا سپردند و فوج افشار را با لشکر قلعین بکار  
 و لفظ سلطان که بمصا هرت نایب السلطنه مرحوم سرافراز است سپردند و فوج راعه را که میرزا  
 جعفر قلیان و لاد احمد خان مقدم و سر یکی حسین پاشای را در پیش مغفور بود با بنده عاکوی  
 و دولت سپرده و در قلعین قرار داده و جهان متورم که پشت بند و محافظه امیده عاکوی دولت

محمّد خان

نواز

افغان







همانون را که جرمه و سبای قبا این مکان آمده بودند و بنه بسیار کمی همراه بود متوجه کوه  
 سینه کشی که در پهلوی سکرهایون واقع بود لنگریان فرج فرج با یکبار رفتن فیزی در مکان  
 حاصل آید تا تو از این استیاط مرئی شده باشد و ماده استیاط که در جنگهای سابق بوده است  
 روس داشتند سرگردان در سینه استیاط بی نظای لنگریان بعضی اوقات با فوجی از  
 لنگریان خود شب بر سر اردوی ایرانی می نشستند بانه حق توت و تفک دست گرفته  
 لنگریان خود بخود بهم بر می آمدند چنانکه در مقدمه <sup>مختصه</sup> اقلان دوز و سایر اوقات که در زمان  
 نظامی بغیر موقوف شده است واقع شده بود درین وقت نیز سب بودن لنگریان در  
 میان لنگر آذربایجان و بی نظای عراقین سرگردان آذربایجان و غیره راه استیاط  
 پیش گرفته بغیر دادن مکان لنگر معطل میدادند و از منظر لنگر تا سینه کشی که پیش  
 شده بود در تب نیمه در سنگ راه بود اگر این راه در اکت شلنگ و در آب و در دهانه  
 و کل دلا می بود لنگریان که در راه آمده بودند در تب در جین جانی که سب استیاط  
 این استیاط نمودارین حرکت شده و در میان لنگر و نظام عراق بعد از حرکت قیامی  
 بر پاشده ای و چون در میان لنگر افتاده و ابرچم ده را پیدا کرده بنای بارش گذاشت  
 و آن شب تاریک درین کل و هوای باران سرد و فتنه توت خانه بان عظمت از نظر  
 مستحقین سر باران نظام غایب شده و غیری در میان لنگر پاشده و تا مدین صبح  
 در میان آن کل دلا می و بارش بوده اهدی را جمال یک خطه خواب نمزد و با چنین احوال  
 درم جان جنسی زدای آن روز در نظر بود و در آن شب ده انحراف طلیعه صبح آید

احوال بوده و غایت اهل لنگریان آن بود که هیچ و حیده نمود و ازین تاریکی و باران غلبت  
 خلاصی حاصل آید تا آهنگ سفیده صبح دمیده و لنگر متوجه امور حرب و حال شدند و که  
**مضاف لنگر تا سینه خطه فرج با یکبار رفتن فیزی که موسوم بود بکینه سیخ نظامی**  
 از ولایت کج در اجرت از آنجا که نشن از آب **ارمن** چون صبح سیزدهم ماه صفر  
 و لنگر ابر از احوال صبی از آن کل دلا می و غلبت حاصل آید و آب طالع کشد آهنگ روشن  
 بنمک کردن او آب خود منوکی نموده و آلات حرب را مثل تفنگها و شمشیرها و نیزه ها که از حده  
 باران شب فاسد شده بودند فی الجمله با صلاح آوردند و بر تب و آئینی که نه گرفته میسر میزد  
 و قلب آهسته شده و لنگر گاهی نظام مشط آمده مستعد حرب میآید و از نظر نیزه باران  
 بفرج سر در روس از اردوی خود با لنگر ای نظام و سایر ای نظام دست و فرج فرج در  
 آمده مرئی دست خود با سب لنگر میزند و محقق شد که تب به سینه لنگر مستعد  
 در پیش سر در روس موجود می باشد و لنگر ایران نیز در این روز که در میدان دوزم استیاط  
 و تب سبی و بخیز از نظام و غیر نظام بودند و لنگریان روسان آشک چپ آمده و در پناه لنگر  
 و کوه الداء و جایی سستی که توت گیر بودند و مهند سین ایان و در روز پیش تعیین کرده بودند  
 ایستادند و قدری از سراد نظام و غیر نظام آنها در مقابل میره لنگر ایران در هوا ایستاد  
 بود و در مقابل میره لنگر ایران از میسر لنگر روس کسی نبود و جان اتفاق افتاده بود  
 که جمیع توجه لنگر روس و حال است نظام ایان در مقابل قلب لنگر ایران ایستادند  
 و در پنج علم بصورت شیر و خورشید که نشان بادناه ایران است متشخص شد و در بالای

از نوازه و باد



سرناپ سلطان مرحوم دناه مرحوم ازانچه شده بود و بحفظ آن اعلام محمد آقاي خان قاجار  
 سرکش چکي مابني دله محمد حسن خان قاجار ما قلام مسجدستان و قلام نقش چين و قلام خان  
 نامور بودند و بجا نقت و جود ناس سلطان دناه مرحوم اشتغال مي نمودند و در عقب قاي  
 داشتند برادر دوس محقق شده بود که جابه مقر ناس سلطان مرحوم در ميني آن حرمي ميشت  
 و با بخت جمع توه خردار از توب خانه و حاصلات متوجه دفع در نفع آن اعلام کرده خط  
 دقت استاده بود و در وقت معلوم شد که لنگر دوس از محل و مقامي که ميقت و مشخص کرده  
 استاده با بخت نخواهند که پشت و لنگر ايران بزرگ حضرت خود را آراسته و نظام خود را بسته  
 و استاده اند يا بايد بر سر لنگر دوس دند و يا بايد ارتقام خود حرکت نموده منتظر باشند تا از  
 لنگر دوس جدا شوند و احتمالي مي ميرفت که اگر ده روز چهار لنگر ايران اقدام  
 نمود از لنگر دوس حرکت دانه نموده بابر اين حکم از ناس سلطان مرحوم بزرگ لنگر ايران  
 لنگر دوس صلحه صادر شد و لنگر کاي نظام بوزاقن طيلکهاي بزرگ و شپورهاي جنگ و توک  
 مبارک بزرگ بوزاقن بشود حرکت در حرکت آمده جدايي نفازه و کرات و دهل از لنگر اسي  
 ب نظام برخاسته با بخت کودي بلنگر دوس در حرکت آمده و تو بجا مبارک که در عقب  
 صخر بود و بخت دارنده عراوه و ب کور بپير و بي فوج نظام مراغه حرکت ميکرد و فوج  
 بزرگ از لنگر کوي دولت شايي و فوج مراغه بود و ب بوزاقن دوس لنگر دوس رسیده  
 و تو بهاي ميست و مير و نیز نزدیک رسیده و دوازده عراوه و تو ب بزرگ و ديگر در خدمت  
 ناس سلطان دناه مرحوم با محمد خان امير نظام و بابر افواج نظام استاده بود و متوجه بود

لنگر دوس

که تا آن زمان ناس سلطان مرحوم رسیده و از بچ حادثه با بختي لات حرب گشايه و در وقت که  
 لنگر طرين بخت در دیکه هم رسیده و از طرف لنگر دوس اصلا حرکت و اضطرابي نبود  
 نموده علم از طرف ناس سلطان مرحوم صادر شده که از تو بجا مبارک از هر جا بماند افعن بوزاقن  
 بزرگ و بخت غلغله در ميدان مصاف آمده اند که بکجه خوار اطراف تو بجا بوزاقن و بخت  
 تو بخت دند و از طرف بزرگ لنگر ايران ميرزا علي کرايي با سواراني که داشت هجوم بر سواران  
 ميشت لنگر دوس نموده سوار نظام و بي نظام ايمان را با بخت از هم پسنیده و از پشت بخت  
 و از طرف لنگر دوس نیز بکجه خوار تو بجا خوار آتش داده و هر جا اعلام مبارک را که بر بالاي  
 سرناپ سلطان مرحوم افراشته شده بود و بخت کولا تو ب با بخت او چيست را ببران معروف  
 داشت که لنگر کوي را که در قتل دانت ناس سلطان دناه مرحوم است از محل خود زایل نمائيد  
 و در اين بين حکم ناس سلطان بوزاقن مبارک که و با بخت کوي دولت شايي رسیده که تو بجا را  
 بزرگ کشیده بقدر ساجور دوس بلنگر دوس رسانند و نظام تو بجا را در ساجور دوس که است بخت  
 تو بخت دست کشوده بخت بخت بخت لنگر مقابل دوس ريمه بخت خشم و کشش و کوشش  
 است و بخت بخت کوي دولت با صاحب مضبان لنگر نظام از سبها بياده شده بخت  
 خود اقدام نموده و هر جا تو بجا را کشیده و فوج افشار و فوج حاحه نیز که بخت بخت بودند در  
 حرکت آمده که در غبار و دود و تو بخت و بخت در بخت کولا تو ب با بخت ساجور تو بخت  
 بخت جان شد که کوشا و جبهه ادا کار مانده ايد و کوي دولت شايي و بخت کوشا و بخت  
 و مشاير نمود و ديد که سرباز و حاصل است و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت



دار کلود و سراج و سرب کشته باشد حق تعالی متول دوست و گریان حال است  
مده اند و کلود ای تو بخانه روس از لای سر این توخانه و سر باز که در پیش ایند عا کوی دوست  
کشته با فوج خاصه و سوار ای قلب سید و چون نایب سلطه و حرم این فوج سختی جدال با خط  
دند و داشت که در مقابل لشکر آصف الدوله لشکری از لشکریان روس نیست و قلب بود لشکر  
مینه جستجای دارد از آصف الدوله است و نموده بعد آصف الدوله نتوان در آن کرد  
خونای نایب سلطه نفس نفس با درون ملک و در سوره مینه میزند و شاه مرحوم را با همه خان  
امیر نظام در جای خود در طلب میگرداند بعد از حق نایب سلطه بطرف میزند لشکر روس از اوطار  
امیر حق توب کرده نظام و سوار ای که در قلب دهم برآمده و فوج خاصه نیز از ساندن کنگ  
با فوج پش در افواج مراغه عاجز آمده و فوج پش که پشت بند فوج مراغه بود بسبب تعدادی  
که از آمدن لشکر پشت بند محافظ نموده نتوان از آمدن افواج مراغه و توخانه نموده پاسبان کشیده  
و سرداران روس که این احوال را در لشکر بان پشت بند و کنگ محافظ کردند فوج دیگر از خانه  
را با آمدن فوجی که در پیش روی فوج مراغه و توخانه بود روانه کرده که حق توخانه و استیصال  
فوج نظام مراغه نامور نموند و در تب و دهر از نفوذ لشکر روس بکمر نه دست به چاره  
و نصابت خود را آبی کشیده بمان نظام مراغه و گنجه و در چین چین سواری بجهت قلعه  
سرب رسیده بازوی او را بقرین شمشیر هجوم کرد و کلود تعالی در زیر پستان چین با شاهی  
سربلک مراغه رسیده در غلبه و صالوات روس هجوم بر سر علمدار فوج مراغه نموده و  
کثیر از طرفین متول آن صاحب منصبی که حفظ ایند عا کوی دولت شاهی متول بود معلوم نمود

لشکر

که لشکر ای شت بند باز و پاسبان کشیده جلوسیدار پس نشسته اند و با فوج قتل این سرب و کشتن  
بغایه میناید و شش عراده توب را نیز کلود ازده عراده توب که همراه بود برل بران کرده  
یعنی حفظ توب را بکفله دیگر انداخته پاسبان کشیده و شش عراده دیگر را هم در کارند که پس  
بکشند و اگر توخانه برود این فوج بکفله پاسبان متول خواهند شد ایند عا کوی دولت شاهی نصبت  
محافظ نموده و دیگر لشکر و بقره باغ خواهند و نصف توخانه قرار داده و نصف دیگر در کارند  
و سبب خاصه ایند عا کوی دولت را نیز جلوسدار سوار شده و قرار کرده است لایه آجین پادشاه  
بر داشته بر لایه ای که از صاحب منصبان که پشت کلود العود احمد و علیکم با طاعه را بر زبان  
با بقیه فوج گردانده از چهار صد نفر باقی مانده بود بکفله کریم متولی کرده خود را بچوخانه رسانند  
و صالوات و صاحب منصبان روس با بی جفاقت و دراز کردند اگر سوار لشکر روس را سوار  
میره ایرانی منهدم ساخته بود و درین حالت مستعد کار بودند کیفر سر باز پیاده ایرانی از آن  
مهر که خلاص نمیشد با بی ایند عا کوی دولت با سر باز توخانه رسیده و توخانه بگرد و زمین کار  
قرار بود در حق صالوات روس بسیار نزدیک رسیده و جیرکی میکرد توخانه را بطرف لشکر روس کشید  
از آنکه ای صالوات استیصال کرد سر باز از صالوات خاصه کلی بهم رسانده پای کز  
نماند و در عراده توب در میدان جنگ مانده و سایر توخانه سلامت بیرون پر کشیده و درین  
نایب سلطه مرحوم می بیند که سب سوار ای ایند عا کوی دولت را جلوسدار سوار شده و هر دو  
مهر و جیرکی صالوات فوج نظام تعالی در میان سب یک نامور میگردانند که آمده ایند عا کوی  
دولت را زنده میارود و در میان ایند عا کوی دولت نایب سلطه مرحوم را زنده خلاص انداخته

تو بخانه

تو بخانه

بایک



یکه بایند عا کوی دولت یلور سید و روانده ساه مرحوم را در بالایی طبعی دید که با جمعی از  
ایستاده اند عرض از توقف را پرسیده فرمودند که کار جنگ به فرغ نگذشت و لیکن ایستاده  
جبری ظاهر نیست و با شکار جزو ایستاده ام و از آن طبعی ملاحظه میشد که با شکار را بی که فرار کند  
نکر دوس جملوک میانید و تا وقت دیگر بجای پیچیده و درین توقف و بپایست  
از فکر متفرقه جمع آمده بودند که جمعی از سواران نکر دوس با چهار عراده توپ که نامور بودند که  
گذرانده در پنج جا اجتماعی حاصل آید و هر جا اجتماعی ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده دست  
بدرافتن توپ گذرانده و ساه مرحوم از طبعی سر از پشته و ایستادن با پیچیده دیده روانه طرف  
ارده و از طرفی شده و در همین من نایب سلطه و ظاهر آده بهرام میرزا نیز که بطرف پشته  
تیر خند ظاهر شده از خبر سلامتی یکدیگر مسرور شدند و از آنجا روانه اردوی بزرگ شده و  
مربواعت از روزنامه بود که بار دور رسیدند اردو چار و در کج و پاشیده ضحاک و افغان  
که کج چرخ سواران افغانه میرزا محمد خان قاجار و در دستم خان را کوزلو با جسد و چاه سوار  
گفته مانده منظر و در نایب سلطه میباشند نایب سلطه مرحوم که اردو را با آن مهلت دیده و  
با این احوال مانده فرموده و ایستند که مانده در اردو و اجتماع متفرقه ملکی معتقد نیست و  
چون اصف الدوله با غلام حسن خان سپهبد را با جمعی از سوارانی عراقی پدید آمدند و در  
یکدیگر نشستن و گذشتن جاره نیست لهذا نورخانه عظمی را که در اردوی تاپون حاضر بودند  
داده و در همین بین سواران قاضی نکر دوس با چهار عراده توپ رسیده از دیدن اردو  
نورخانه و صدای افغانه که کسی در اردو اقامت نخواهد نمود جری شده دست بایند از توپ

بر کشته

تو بکشته و توپ اردو رسیدند و نایب سلطه مرحوم اردو را خالی کرده و از چادر و کتیرا کج  
معتد بود و آنکس زده بنرم که شوق از آب ارس روانه شدند و چاه کوه درین راه حادث شد  
همین بود که در عراده توپ در میان کل لای مانده بود نایب سلطه مرحوم از نورخان را  
با محمد حسن خان را خانی و جمعی سوار که ایستاده بودند که توپها را از کل لای روانه بار دو  
رسانند شب جمعی از ارباب و تابع بر سرینان دیکه از نورخان و محمد حسن خان را سر کرده با  
توپهایی که مانده بود و خدمت سردار و سواران نایب سلطه مرحوم و پادشاه مرحوم با  
نایب از دکان و کلاب آده یار خان اصف الدوله و غلام حسن سپهبد و جمیع توپخانه سواهی  
چهار عراده توپ از آب ارس گذشتند و در پیش شب که موسوم به شب بهرام بود و از حال اردو  
مضرب حیات اقامت فرموده و جمیع اردوی نکر دوس متفرقه حیات و اقدام فرموده حقیقت آن  
سجاقان متفرقه و شش خود و در سواران و سرگردان و در سربان هر یک که بتقاضای جمع  
می آمدند یکدیگر را شتم بتقصیر و نهادن نموده زبان لطیف و قیاس هم میکنند و درین مصاف  
توپ چهار هزار نفر مقتول و چهار پنج هزار نفر اسیر و دستگیر شدند از غراب اتفاق نکر توپ  
بهر اردو با قصد نظر از جانب اردو نکر عراقی که در روز جنگ در میانه بین اصف الدوله بودند  
از بالایی طبعی ایستاده غایق السبال مشغول تماشای رزمگاه بودند بعد از آنکه دیدند که  
شکست در نکر ایران افتاد و دو ایستند که از کوهی که با کج و پاشیده و خود نموده بی دروغ  
حاضر بخوان روند سردار دوس از این حال مستقر شده ایشانرا حاضر نموده بعد از جنگ  
و تلاش از دهان بیان تمام شده تفصیلات را یکباره و سرود دستگیر شدند و آنکس تقدیر از غلام



و در وقت بیانی که در برای لشکر کافی که در آن طرف آب که بود و واقع شد و احوال لشکر  
ایران و حسین جان را جانکه سابق بر قوم کلک میان کردیم شیخ الملوك نامور بود و حقیقت در حقیقت  
تو بباله از لشکر در میان است شیخ الملوك تا نزدیک تو دیال رفت و در وضعی که موسوم بود و ملایه  
که قوت یک و نسبی قبلاً تو دیال می باشد رسیده و لشکرگاه ساخته بود و بصلاح و صواب  
درین معنیان محال بود سلطان احمد خان به درگاه بودند که قبلاً تو دیال را همراه می باشد و  
اسباب محاربه و ادعای مقام اشتغال داشتند و در حقیقت قوت بره برادر لشکر نظام غیر  
نظام و تو بباله مستعد همراه می باشد و حسین جان با دو کوبه نیز با محاربه قله با دو کوبه کلک  
و حقیقت مشغول بود و قوت بیست هزار نفر از لشکر تاج و خانات خوانین نامور و انجاء اوردی کرده  
مشغول بر دفع روسیه در میند و آن طرف شده بودند حسین جان نسبی و مصطفی خان شیردانی و زنگی  
و سیزدان بوزغت هر چه تمام تر یک بر جای با لشکر حکومت داده مشغول حکمرانی بودند و غافل از آنکه  
از برده غلبه به بطور خواهد رسید و از این جهت است که از شتاع و کمری بکمری  
خود را در امر خود مستغرق دیده خود را سبب و علت تا می بیند که خبر ملک اوردی کند و نشین  
آن لشکر از آبارس باقیان رسیده و از شیخ الملوك بطریق ریحل کو بیده با حجت و سبب است و می باشد  
تو دیال کشیده تا کنی آب که در حیر و متعبر خواهد بود و بهیچ جا و دارا نمی نرفته اگر چه در ای پیش  
و تخیر که از اسباب تخیر همراه بوده در راه و نیم راه رنجیده خود را بکنار جسر جاده رسانید و بخار  
قبه نیز از این جود و سبب جوی شده با حلاله ای که همراه داشت معایت اشتغال نمود مصطفی خان  
اوردی شیخ الملوك که از عظم ایشان حاجی محمد خان تراکوز و سوزگویی با سلسله سر و از آن

مردی

مرد و شیخ الملوك نمود که بعد از کشن از آب که باید در کنار آب توقف کرده و حقیقت در حقیقت  
حاجان مغفور اعلام نمود تا بوزن و اجازه ایشان حرکت نمود و در حقیقت نظام از با بجان با  
سهراب خان و سلیمان خان در کنار آب که در وضعی مناسب جاده کشیده نشسته و شیخ الملوك  
اعتماد نموده اوردی و از این قریب بار دوی خود فرود آورده و حواصین و لایات نیز مثل  
حسین خان با دو کوبه و حسین خان نسبی با بعضی اهل آن لایات که همراه حیات بدولت روس  
کرده بودند تا بوقت می آورده بار دوی شیخ الملوك علی شدند و مصطفی خان نیز با چون  
مغاسنان نزدیک هم می پیروان است و سهل الموده می باشد و قوت بهار خان و از آن ها می خود را  
از شهر و محال میزدانان کو چاییده با میظرت آبارس که کزرنده در محلی که موسوم بود و بجان  
و در لب آب که در اس و اتع بود حاجی داده و توقف نمود و جمیع مملکتی که بدست آمده بود از دست  
رفت تمامی معانات و طوالت آن محلات متصرف نیز روس که در تصرف ایران آمده بود و محلی  
و دیگر باقی می ماند و در این بین که میادال قبه معایت اوردی آمد و جسر جاده نیز بریده شده بود و  
قراولی از لشکر ایران در آن طرف آب که نبود فتنه در آن طرف آب با لشکر خود ظاهر شده و اوردی  
ایران را که در کنار آب افتاده بودند مشاهده نموده دست باند افغان قوت فتنه کشیده و کل  
بر این سهراب خان سرست خورده و سلیمان خان با انواع نظام عیب است بهانه مشغول شده  
و شیخ الملوك حجت که بار دوی خود کوچ نماید هر چند حاجی محمد خان عرض کرد که خدیو مثل  
دو دخت که دنیا بین واقع است و مثل سلیمان خان و انواع نظام در لب آب سواره و سوار  
مشغولند با این مجلس کو چاییدن و مصالح و لایق دولت نمینامید و در این میان که خان بخار



میامید و حساب کتبیهای حاجی ترخان و احوال رعیت آنان بنسب ازاده جمع کرده بود  
 و میخواست این احوال را بسلامت بخار برساند و در حق سایر ازاده سواد و نجو داشت که چون حاجی ترخان  
 نوکران پهلوان و حرم چنانچه در کتابت و در کتب شکت خود و حاجی محمد خان بنواهد که این  
 شیخ و فردوسی سر لایق الملک بخدمت خاقان منصور رسیده تعویق را بمثال داد آن جویند  
 شاهزاده این کار را از او باور کرده تغییر بسیار بجای محمد خان کرد و بی پروا شدن سفید بود و نموده  
 و چون در ملک شکت کوه آن بر برد و در شکت سفید را چندان خوب که بی نگردد که از کار در شکت  
 افتاد و در شکت سفیدش را نیز بمهرافتن و در برید سر باز نظام و سلیمان خان و سهراب خان را  
 همچنان در میان جنگ گذاشته کوچ نموده و حاجی محمد خان چهاره نیز بگریخته و دغالت  
 چون سخن بر چاک کشید و از این نوع شکستها که در لشکر اسلام پیدا شده بود ذکر کرده که دور  
 شکت که برای خوانندگان طایقی حاصل شود بکلیتی از شیخ الملک و در این موقع رنج طایقی  
 میباشیم اگر چه در غل بسیار تاریخ نه است و لیکن چون از وفات حاجی محمد خان که بطور شکت  
 طایقی از داده و می نمایانده بی اختیار بخیر آمد **طایق** میرزا نعمت الله بر جردی مردی بود  
 شیدا و او عای کیمیا ساری میبود و خود را صاحب سحر میامید و در محافل شاهزاده و بیای  
 بزرگان چنانکه مسود است که گاهی بجهت تماشا و آوردن بری و جن و این طایق طاعت  
 داشت و بعد قبی بخار آمده یکده مجلس بخدمت شیخ الملک رسیده بود و شاهزاده و سهراب  
 سواد و بی برای فرستادن براده مضروب برانگشته و بجهت اخذ و بر نصب شکت می کرده  
 شاهزاده و امیر هم آورده و بسیار سر کشید و لغت و لغت میخواند که میزد و شاهزاده سواد و امیر

السند را خوانده گذاشته بود و در کتب و در اوقات توقف طایق بر چاک یکی از خواص شاهزاده میرزا  
 یا بخدمت شاهزاده میرزا سید بان توصیف حسن و طاعت و دلبری و صحبت شاهزاده گفته  
 بعبادت مختلف هر خصوصی از خصای شاهزاده را می ستود و گاهی بکلیت که چنین چنین جادوش  
 کجاست و گاهی دست بهم میاید و قهقهه میزند که چنین ابروی کمانه ندیده ام و زمانی میرود  
 که در شکت و در شکت از این ال برسلان خوشتر است مجلسی دیگر میباشند که میخواندیم این صحبت  
 رعاست و یا این در صورت رنجا که بقلع منصور چون چنان کشیده شده بترتیب از جنس  
 بری است از این نوع سخنان در مجلس محافل سکیت و هر وقت که بخدمت شاهزاده  
 لوح میرزا سید و چشم خود را بر رخا نه شاهزاده در شکت و چنان شخص میزد که در قیام  
 مرده بر هم نمیزد و با او شاهزاده می بازیست که مختصر و بهرست و چون خواص خدمت از بزرگان  
 مذکور بشاهزاده این نوع ترفیحات و توصیفات را رسانیده بودند شاهزاده در مجلسی که  
 میرزا نعمت الله بود بفرات عین و اشارات ابدیه و تغییر در صورت و تانی در رفتار و تامل  
 در گفتار ظاهر میزد و میخواست که باز و غمزه و لبر اندول میرزای مرزور را از عای برده  
 علم کیمیا را که صاحبان کیمیا بجز در راه محبت برده و دیگر بزل نمی نمایند از او یاد میکرد و در شکت  
 باین سخن با میرزای مرزور رده و در شکت و او همه یکدیگر و غل و فقرت میکردند و میرزا نعمت  
 الله از شکت و صفت و غل در راه شاهزاده کردن چنان اظهار میکرد که مرا ما مورتی است  
 از عای که باید مرا بخدمت شاهزاده عرض نمایم و لیکن از پروردگار شاهزاده که سلطان ایران  
 و حکام ممالک محدود را در هر کس کس کل دارم و اگر از آنها نیز مطمئن شوم سر میباشند

و جمال شاهزاده

در شب آغازه شاهزاده



خلافت رومی جمیع اولاد و جمیع خاندان حرم شاهزاده جهاندار این فرخ سخنان که به خاتون  
 از طرف میردانی مرزور مسیح شاهزاده میند در حرم میرزاخان است که کوشیده و تقریباً در آن  
 خانه را به مسیحود تا اطلاع از این سرخشی بهرساند و میرزا عبدالرحمن که در فرخ شاهزاده خانه  
 اظهار نمود که سرخی سر بسته درازی ناکشوده و ما بر طبق از غایب بزرگ دارم **بیت** مرا سری است  
 اندر دل که کرگویم دربان سوزنده در کعبه آن کیم ترسم که مغر استخوان سوزد شاید که بعد از طبعان  
 تمام از هر جهت به از جان و عار نال بر من شاهزاده رسانم شاهزاده عبدالرحمن تو را که حکیم **بیت**  
 بمان آورده دست بلام عهد زده او را جان که میبست مطلق نمود میردانی مرزور بعد از این  
 اطمینان از آن بهر عاقل ناکشوده گفت **بیت** ای قبا می بادشاهی است بر بالای تو تا به قبا  
 فرود آمدن تو لایق تو عجب اتفاقی افتاده **بیت** مرید و ام بچنین شکل صورت آویی تا که فرود  
 بسته جیتی تو از برای منید نام ملک تقدیر درین صورت رنجا به تقریر کرده که آن ناکشوده  
 در بای خود و بری آمده از طایفه بر بان که سوزانید عا کوی دولت است و خیزی به بگری که  
 از نسل بادشاهان است عاشق حال جهان را به خسته شده که بی است که از آتش عشق بران درین  
 در و بعد از آن **بیت** چهره زده باین خلعت در فرخ که تا کی در دروازه از طبع به بان  
 و مرا منصب خود نمی بسیاری و تا می که برای این خلعت است آنکه میبست این مطلب را  
 به خاطر مبارکت فراهم کرده اگر رضای خاطر شریف بماند در ای مبارک باین موصلت قرار کرد  
 بوالدین آن سوخته آتش زان که اختیاری به شیبای نیز اظهار کرده است بر آرد چنی نموده  
 قرار می در امر موصلت گذاشته بود و در حق و حاصل آید و واضح است که از برای ای دم  
 تمام

تا حال حسین اتفاق میخاده که از فرخ بری عاشق فرخ بزرگ شده و انکی ما بدشاه داده نوع  
 بری و واضح است که بعد از این موصلت ملک ایران سهولت بلکه سایر ممالک نیز ضمیمه  
 ملک شده درین روزگار ما سیاهی بانی بر خلعت کیده و خواهد شد و فل منیع او  
 با اولاد تا و این قیامت از اتفاق او میان در بیان این ملک و بادشاهی برودام در برار  
 خواهد ماند و دولت آن است که بی خون دل یکبار شهید از ترس این تقدیمات و تقریر  
 این ترغیبات شاهزاده رسانده دلی قبول میخانی و آورده تغییر درون در ملک شاهزاده  
 پدید آمده و زده و رفته در اندامش حاصل شده از لطافت عیون و دوران جوشش ظاهر شده  
 که ترس بر میرزا نخواست بهر طرف مرا که کار کرده در این جن حدای عربی ظاهر شده میرزا  
 گفت که بعضی شاهزاده رسانید که این صفت معنود است که درین مجلس غلوت استیاده است  
 و از تسلط حکایت حال خود که معروض خدمت میشد صیور زده و بهوش آمده است شیخ الملک  
 نیز برای شربت امر و موجب طلب معنود اظهار نمود که بظرف هم صورتی ظاهر میباید و کتب  
 گردید و همچنین عیانی که معنودت میشود افاده ایم و دست بردارم برزاف است که در از کردی  
 عجز و التماس که است طالب موصلت معنود شد میرزا خان که حریف را که چنین بی اختیار  
 دید داشت که کار به عاقل رخصت طلبیده بزم آنکه اذن از والدین معنود حاصل نماید  
 برهن آمده بمنزل خود روان شد و شاهزاده عیانی خواندن به استیثان که ناکشوده چهار  
 میرزا گفت که کس رسانده میرزا گفت که در منزل رفته و معنود کشیده و ملازمان  
 گفته بود که اگر شاهزاده با جعفر من کس فرستد بگویند که کار می بزرگ دارد از منزل با

در شب باسی مثل شاه جهان



برون نمیکند و در منزل برون نمی آید تا آری برون کند و در امر معهود مستحق شود بحد  
 نخواهد رسید تا هرگاه بعد از شنیدن جواب اظهار بی تابی و بجزاری کرده باشد و اطلاع تا  
 در بعضی با نظر میرزا لغت از شست و در این ایام اظهار مصبری و بجزاری میزند و اگر  
 اوقات این معصوم را میخواند یک نظر داریم و صد ترطاعت خود را هر چند در ظاهر طاعت  
 و دل نیکو در مزاج ظاهر کرده و دل داشتند لطیف الحیل استغفار از حقیقت حال میکرد  
 جواب بیانی نمی شنیدند تا آقام از بعضی برآمد و میرزا لغت از آمدن پدر آمد در حضور  
 طاعتی بر رسیدن بخدمت شاهزاده اختصاص یافت از خادمان حرم شاهزاده که عظمیها  
 صفت میرزا محمد خان قاجار و صاحب اولاد گیار بود از وجبات اموال شاهزاده در خانه  
 بود که این بیانی و بجزاری از عشق و عاشقی چنانچه و جواب بود که اثری ازین خبر نداشت  
 و در جوابه آن ارباب اهتمام را نگذاشت درین وقت که خبر شد که شاهزاده را با میرزا لغت از  
 خلوتی خاص حاصل است داشت که از بیانی باید نیست باستعداد اخبار این مجلس را میفرست  
 اعتماد الملکی و یک آقا سی با بنی میرزا محمد حسین خان را احضار کرده بود و بعد از ابرام  
 و امید داده برای هر آن سیم روانه خلوت خاص شاهزاده نموده او نیز که خود شخصی ضعیف  
 و خسته و جوانی این صوفی را لیت و طریقت بود و سواد طاعت گفته و در آن خبر گیری شد  
 وقتی رسید که صدای شاهزاده می آید و تفرغ کنان بر این میرزا لغت از حقیقت معلوم  
 ای بیروت آخر کوبه چنگ و الدین مشوقه رضا باین کار دادند یا را با پیش ران که شنید  
 آنچه چینه که درین مجلس شنید آن بری که بجزایم میگرد و یا رحم نموده بیک سخن تمام میکرد

بر آن روز

قسم

میرزا لغت است سلیف که ای شاهزاده کار را بعبر بر آید و مستحق بر آید از این خبر حکایت  
 اعتماد الملکی شنید بخدمت با بنی حرم نواب عالی آمد و سرگرم بر بیانی زده بسیار نواب عالی  
 مستحق احوال اند و آنچه شنید بود از عشق و عاشقی بیانی که شنیده نواب عالی را خبر کرد  
 و نواب عالی که حواصط الله که و صاحب قوم و خویش بود و شیخ الملک و امر سلطنت محلی  
 و صافی او را هر دو خیل میداشت بعد از شنیدن این اخبار با دیده گریان و موی بریان بر سر نشسته  
 و نایب رب خلوت خاص دیده و صحنای ماکر میرزا لغت را بر آن برون گفت و شیخ الملک  
 خطاب نموده بود که ای پوختا و ای بی حیثیت بعد از آنکه سی سال است در خانه تو گیران جادو و  
 باد ساق و بهران رسیده بر است آورده ام حال مرا که شنیده و با دختر شاه بر این بیانی  
 که شنیده با جهتا و کثرت و در علم بیانی شاهزاد و بیوفای دود بر آن را و بر وی با بی ماکر  
 شمر است که اگر دست ازین کار باز نهد از بیانی که شایسته نام که هیچ عقل و شعور در تو نماند  
 شیخ الملک گفته بود که خیال میکنی که عقل و شعوری در من مانده است که با عشق و حقیقت عقل  
 که بر تو غوغا بود و دوا داشته اند و لا تنی میرزا لغت است چون داشت که این کار آورده حقا  
 و در آن و این حرف و در میان مردم ظاهر شد که اگر امر با خبر افتد و سبانی که منظر است  
 که نشود و نه و معاصیان شاهزاده این نقش کاوب را برود از نوع خاطر او بر آید بحد  
 شاهزاده رسید و عرض نمود که والده معتدله بعد از دادن حرکات ناخوار نواب عالی بود  
 شده و نه شود بر خود را احضار نموده و خود نیز را حقی شده است که بعضی عداوت نواب عالی  
 دختر خود را بجهت شاهزاده و در شب جهنم آینه رخا ف و دفع نمود و بهین و غیره عدا  
 خوشتن تارکات کلی را موقوف نموده صد شغال و طرک و بهین غیره را در دوزخ خود

شاهزاده  
 الفقه بعد از شنیدن خبر  
 خبر که میرزا لغت از حقیقت  
 از این خبر که از راه خبر شد  
 که دختر شاهزاده را بجهت  
 در آن خبر که از راه خبر شد  
 بر چند خفا این کار که  
 خوانده بود و بهین و غیره  
 طاعت خود را در دوزخ خود







بعد از تن مردم از در باغ شست خود را باغ انداخته برای خبر گیری گنجی نوآب عالی به او غیب  
 سرش را زده آمده بود و هر دو را حفظ احوالات می نمود تا دید که کارش به راه نماند و با خنجر سید  
 و خود را زده بودی مستحق کار نیست طاقت تاب در داد نمانده داخل اطاق شده ناگاه  
 که او را دید بر سبید که بر آمده معلوم است که بریان داشته اند و در باغی از آن کریم  
 میرزا محمد حسن خان زبان برداشته ای گفته اند هم بودن اسباب دشواری که چایست و  
 لطف بروج و مانند شاهزاده را بگریخته و بر سر زانفت تا آگاهی داده شاهزاده کن  
 بی احضار میرزا زانفت آن دستاوند معلوم شد که میرزا زانفت از آوازی در جهان شب بایا  
 برداشته برود و در شست عیتر آنکه شاهزاده بحال ملایر قد غن نموده بود که این چار  
 در جانی گفته شود و این حکایت را امید عا کوی دولت شاهی از آنکه اهل طایر و قمر لکان <sup>فصل</sup>  
 استماع کرده بخصوص از میرزا محمد حسن خان کج آقاسی ایسی انقضا شاهزاده سر باز بملکان  
 خان و تو بماند زانکه زانفت و حاجی محمد خان را با تصور انداخته بفرستادن بار دوی  
 خاقان مغور روانه و آنکه زانفت و آنکه حسن خان سردار بلگرامی که در مقابل ملک  
 روس در لژی نشسته بود بعد از شنیدن خبر که از مقابل لکروس بر جاست بر جاست بملکت  
 ایوان خود و نمود و پس از حاصل ملکت ایوان را بر روی انداخته ای دیگر که زانفت  
 بحال را نیز بفرست و به قای خود بیا یان رسانید که احضار نمودن خاقان مغور <sup>فصل</sup>  
 السلطه را با دوی چایون و نامور نمودن <sup>فصل</sup> میرزا محمد حسن خان مغور و در بارگاه  
 چون آمدند که و کشتن نایب السلطه از و دار اس بطریق که که کردند بعضی خاقان مغور رسید

بعد از آنکه خاقان را دیدند  
 چنانکه صفت کرد و خبر دادند  
 زانده

برای دلاری و دفع خون از نایب السلطه مرحوم او را احضار بار دوی مبارک فرموده کردی  
 در امور دولتی داده شده و بهر نقصانی که واقع شده حاصل شد نایب السلطه مرحوم ترغیب  
 نگری را که فی الجمله جمع شده بودند با محمد خان امیر نظام در لب و دهانه اس کشیده  
 و در هر معبر از معبر بتری بگو تا معبر حواد سوار و قاول تعبیر فرمودند و پنج المولک  
 و دیگر نظامی که همراه بود حکم صادر شد که در آنجا مانده منتظر حکم فانی کار اردوی خاقان <sup>میرزا</sup>  
 سپید باشند و میرزا حسن خان طالش نیز حکم شد که با لشکری طالش و معان حفظ کار و دهانه  
 که از معبر حواد تا جانی که در دهانه که از معبر حواد طالعایی بر دایمی خضر میزد و در خود  
 نایب السلطه شاه مرحوم و شاهزاده بهرام میرزا و امین عا کوی دولت را همراه برداشته بخت  
 اورد و سپید روانه اردوی خاقان مغور شده و در جنگی که در سر راه بود زول فرموده بود  
 که بایست در آنجا بار دوی خاقان مغور علی بن محمد دوز بود که با و شاه مرحوم و <sup>فصل</sup>  
 رکاب که از کینه تا اینجا بطور ای محلف آمده بودند طعام نموده بود و نایب السلطه مرحوم  
 بنان جنگ که همراه بود قیامت کرده شاه مرحوم بایند عا کوی دولت فرمود که بایند بهر  
 محوی که باشد طبعی ساخته شود و مقور فرودند که بهر حاضر و انداخته شده و او جاق بسته  
 شده ایند عا کوی برای کفیل ملک و برنج روانه فرمود و امید عا کوی را قنطاری و دایمی  
 دید که در کین رگویی افتاده و فی الجمله با تپن در سر گذران آنها نشانی داشت بهر طریق  
 بود و یکی و دیگری از آنها کفیل کرده بخدمت پادشاه مرحوم رساند و درین بین سوار <sup>فصل</sup>  
 کرده با سیرت می ایستاد و یک رسید معلوم شد که جاب حاجی میرزا آقا سی است طالع است و

میرزا حواد



در میان دیوانه اش را کرده بر سر سبست و یک قطعه را بکشاده و دو بالی از او  
را کباب کشیده و جوی سبزه را نیز برده و کل ولای تاسینه حاجی رسیده از دور فریاد  
دی آید که اگر پادشاه این غلامی را بخواهد چه میخواید باری باین بیایست رسیده و یک را  
با کرده و دیگر را بایست عاکوی دولت کرده مستعدا می نمود که اگر حال مرضی مرا از نایب السلطنه  
سخن بگوید حاصل کنسید دیگر ترک خدمتگذاری کرده از خانه خود بیرون نخواهم آمد و در دولت  
که تمام تا آفرین پادشاه بکشد شادمانی نخواهم کرد باری از نایب السلطنه مرحوم مرخصی را  
حاصل آید و پادشاه مرحوم را فی الجمله العقی معرفتی درین سفر حاجی میدادند و بکسی از آنرا  
کوچ کرده نایب السلطنه مرحوم در حین طویل شای باری در دی حاقان مغفور طاعت می نمود و در وقت  
بای بوس در بای حاقان مغفور بنوازش و دلداری باین اشتغال فرمودند و پادشاه مرحوم نیز کمال  
رحمت و عنایت بدول داشتند و در او دی طویل شای محبت مصلحت می نمودند صلاح  
دولت را در آن دیدند که نایب السلطنه مرحوم بکار رود و اس قریباً لکرائی که هست در اینجا  
توقف نماید و شیخ الملوك و میر حسن خان طاش نیز از میر جواد تالار در بای و قزل آغاج را  
می گفت و نمایند حسین خان سردار نیز با لکرائی که دارد سرحد امیران را مضبوط نماید و نصیر خان  
طاش را بدست نذر تعلیمی باز نماید که حفظ قلعه الغنیمت بخوان فرستادند و مصلحت خان را نیز  
که حاقان مغفور از راه تبریز مراغه و حمسه روانه دارالحکله فرستادند و پادشاه مرحوم را از امر  
تبریز استقلال دهند و پادشاه تمام مصلحت اردوی حاقان مغفور از طویل شای کوچ کرده اند  
قبضه اهر را بدو فرستادند و پادشاه مرحوم و سایر پادشاهان و امیران و این دعا که در نایب السلطنه

الحق

مرخص فرموده و در دارالحکله حاقان مغفور روانه دارالحکله تبریز شدیم و خود نایب السلطنه بکشد و او را  
بخط مرحوم مغفور شده معلوم شد که شیخ الملوك بحرف مد علی خان کسان خود را برداشته و تارکین  
حکم توقف کرده عازم اردوی حاقان مغفور شده است از اینجا که نایب السلطنه مرحوم مستقیماً از این  
جاده آمد و در هر حال بودند و نقل بخدا می فرموده بعضی بغیر فرود آمدند و بزرگاری بعضی  
اسلام اشتغال نمودند و حاقان مغفور بعد از انجام امور است ضرورتاً تبریز از راه مراغه روانه  
دارالحکله شدند نصیحت و سلامت وارد دارالحکله کردند و شیخ الملوك نیز بعد از چند روز تبریز  
رسیده و از نهان راه بجای خود رسیدگان رفته ذکر احوال لکروس که بعد از واقعه کربلا برای  
**آنها روی نمود** و بیارال متعجب بعد از واقعه کربلا سبب اینکه تازه بر سر رسیده بود دولت  
از امر سرحد ایران شد و هنوز لکرا بجهنم او بر بند و تعلیس رسیده بودند و بیارال در آن  
بهشت هزار ساله است بقرائت فرستاده که در مقابل نایب السلطنه باشند و قدری صالوات هم  
بعد بیارال بجه فرستاده و حکم نمود که قضا مالان و شیروان و ثلثی را محضرت نماید و بخصمه  
در مالان که سرحد طاش است و در ملک صالوات گذارد که هم متوجه سرحد شده و هم بکار آردند  
که از حاجی ترخان بکشتیهایی بزرگ می آورند و از آنجا ببالیان نقل خواهند نمود و خود  
نموده و تعلیس رفت که رسیدن لکرا و گذشتن رشتان در دارالملک تعلیس شده در چهار روز  
مصلحت دولت باشد معمول نماید نایب السلطنه مرحوم نیز دو ماه در کنار آب بر بعضی تغیر رفت  
فرموده چون زمستان رسیده و لکرا باین بسیار دست رفته بودند بعد از هزار بار  
بطور اول در میرا گذارند و سیف الملوك میرا را که حاکم راجه دایع بود بکشت و در آنجا











گزینند و در دولت و حکومت بر خفا و در این حرکات مختلف که  
 میارند و در دوف صادر شده بود که باین نایب السلطه مرحوم این عرائض و اخبار مصلحت را که  
 از این نایب السلطه در خدمت خاقان مغفور عباس خیر خواهی در آمده خاطر خاقان مغفور میخواند که  
 این خبر را بی اصل است و منظور نایب السلطه عالی نمودن خزانه پادشاهی است از این جهت  
 سرودن نشسته و از اطراف بیارال بتوجه این حرکت را که از بیارال به دوف خود سر خوانده بود  
 بنشیند و او را از سرحد واری و حکومت و باغ معدول نموده مابین السلطه بطریق فرستاد  
 و تا هراده عبد الله میرزا حاکم خراسان بدارا که از اولاد صلیبی خاقان مغفور بود حکم خاقان  
 با ستاده و نظام نموده تا بنیم و تسخیر او بجای آمده بود و بعد از مراجعت لشکر دوس و بنزد آمدن  
 درستان خود نمود و در آن لشکر دوس بر سر قلعه ایروان باداوت و حرکت اردویی  
 نایب السلطه از تبریز و اخبار این اجدات به دارا السلطه  
 در داد اعیان بیارال اخبار متواتره از حسن خان سردار میرسد که لشکر دوس که در رزی در آن  
 بود در عازم مملکت ایران باشند و از تعلیق نیز احتیاطی خبر میدادند که چنان مصلحت بینان  
 دولت روس چنان مصلحت دیده اند که باید حکماً و قهراً مملکت وسیع القاصی ایران و خجوان  
 در او را بدو قلع استیلا آنها از تصرف و دولت ایران سرحد آمده و در دوف خاقان قاطع نزاع  
 و دلیق شده بر وحدتیت فیمین قرار گیرد و باین غرض توپهای بزرگ قلعه کوب از اولاد  
 بطریق نامور شده اند و در کار آمدن کنند و بیارال بتوجه نیز تدارک نایب السلطه دیده و از طرف  
 ایروان عازم جنگ ایران میباشند و خبر رسید که لشکر بزرگ روسیه حرکت از مکان خود  
 کرده

دارد محال ایروان شده اند و حسین خان سردار حسن خان برادر خود را با تفکیک نایب السلطه  
 فرج نظام سردار دایلی شهر در قلعه ایروان حبس داده خود را به سردار ایروان که در تب بکار  
 نفرستاده در خارج قلعه در جای مناسب بنشیند و در حال قلعه نشسته  
 عباس آقا و در دست معتمدان از این نایب السلطه و در دوف و تعلیق بنیاد تبریز که توایلی علیه  
 تبریزی مضبوط و محفوظ بود و یکی خان تبریزی در قلعه نظاره اردو با مستحفظ و حاکم اردو  
 بود و در آن وقت نایب السلطه میفرمود که در آن وقت که سرست نظام بخوان بود و بجهت  
 قرب جوار اردو باد و بخوان با هم مراد و باشند در مجلس از مجلس بلایکی که فیمین توکر است  
 متداول است که از نزاع کشیده بود و با هم بعد از راه میفرستند و از آنجا که چنان مذکور بود  
 یکجه خان را تقریبی در خدمت نایب السلطه میباشند احسان خان از دفاست عداوت داشتند  
 بعلو که از خدایانده بود و با حاجی علی عسکر خواهر برای حرم خان نایب السلطه طبع انسانی  
 او را وکیل بود و خود در خدمت نایب السلطه ساخته بود و درین بین که لشکر روسیه از مقام خود حرکت  
 میکردند حاجی علی عسکر را داشت که در خدمت نایب السلطه سردار میباشند که علیه دایلی خان تبریز  
 که در کار دیده است و در محاربه سابق که سرداری بیارال که بوج در ایروان واقع شده بود  
 و علیه دایلی خان قلعه ایروان بوده باز دایلی ایروان خود و محمد امین خان قاجار و در جنگ  
 کهنه چنانکه مذکور شد بعد از قتل نایب السلطه برای آوردن مدد بای ثابت نفرستاده بود و باین  
 جهت در خدمت نایب السلطه الحاق به آورد و در آن محظوظ و هرست قلعه عباس آقا و ناخود  
 و احسان خان را با توابع لشکر را و بجمع او نموده این خدمت از اینان ساخته و پرداخته خواهند

چنانچه



که قانی بیادون در جنگ سابق بعد از آنکه حاجی علی عسکری درین قلمه اقامت از خون  
 خود بیرون اعلیٰ سپرده بود که اگر عسکری قلعی حاصل آید خون او در موضع قلع باشد و جان  
 خان نیز در این اوقات که در آن سرحد بود اظهار سعی و تلاش و دودلخواهی بکنده می نمود و خود  
 بمکان فوق و عمارت را آورده بود باین مقدمات انسانی دولت راضی نشده که علیرودان جان  
 بابا مورین قلع عباس آباد قلعه ایردان دشت و قلعه عباس آباد و مجرایان خان قاجار سرحد  
 که همیشه ایمانی ناسلطه را در جاده طاع دشت با ابراهیمی فرج کسکر و دجان خان سرحد  
 این حکم از انسانی دولت علیه صادر شده محمد امین خان و احسان خان با فرج کسکر و قلعه عباس  
 رفته و علیرودان خان که مردی کار دیده و مجرب از احوال ایران و لایت شده بود که  
 بهر دو قلعه عباس آباد و محمد امین خان و احسان خان نگرانی آنچه در راه دولت خواهی معلوم  
 باورنده نمود و عرض ناسلطه میگردانید حاجی علی عسکری و دستیاران او در خدمت ناسلطه  
 عارض علیرودان خان را بجا آوردند و او را بدوستی یکی خان و هم دلاست بودن او  
 موجب نموده عرض او را در وجه اعتبار و نظر ما خدمت لهذا حکم ثانی برودن قلع  
 عباس آباد و مجرایان خان و احسان خان صادر شده علیرودان خان بانو که ابراهیمی خود  
 بایردان دشت و قلعه و محمد امین خان و احسان خان و افواج کسکر و سرحد پسر علیرودان  
 با ششصد نفر کسبی خود بقلعه ایردان رفته و اخبار حرکت درین سمت ایردان  
 السلطنه را حرم بتفصیل که ذکر شد مودع خاقان مغفور کرد بنده خود در نیم دسجی تریز در کنار  
 رودخانه موسوم باجی نصیب نام اقامت نموده بجمع لشکر زمان داده و بنده عسکری دولت  
 باد نذر

در خدمت خاقان

باو شاهی را مأمور فرمودند که بار و پل دشت افواج نظام شقای را با سواره نامیون اردو  
 دسواره خلیل برده شسته بکشتن دشت میرکس جان را با جمیع طوایف بار و دسوار  
 و بعد از اجتماع با آنچه حکم ثانی در سه معمول دارد ایند عسکری و حاجی خود را کور میاید  
 بکدمات متفرقه اشتغال بود ناسلطه بعد از پست روز توقف در سیدن سواره بایست  
 و رسیدن سواره نامیون بپشتلک عراق و افواج نظام حمه روانه خوبی شده و در  
 خلال این احوال خبر رسید که میازال در سن با جمیع مأموره باوچ کلیسا رسیده بعد از  
 دو سه روز توقف بکجا رسیدن آمده مشغول محاربه ایردان شده اند ناسلطه اخبار را  
 بهر احوال مشاهده عرض کرده خود متعجب و دلا کتار اسد محال بگردیده بجهت ایردان خبر  
 آمدن خود را رسانیده امر بصبر و ثبات فرموده و کسبی جان برادر نیز که در خارج ایردان  
 بود حکم کند که از حوالی بارودی روس در نشود درین بین خبر رسید که سردار عظم  
 میازال بمقوچ نیز ناسبی بر احوال است و چهل عراده توپ کوچ بر کوچ از قلع کسکر حرکت  
 دارد و ملک ایردان شده ناسلطه این اخبار را نیز بعض خاقان مغفور رسانیده  
 استدعا کرده بود که خاقان مغفور سلطنتیه آمده در آن مکان توقف فرمایند و از کجا  
 بفرستادن کویک و تدارکات جنگ بتوفیق لشکر آذربایجان بر توالتات ایرانده چاک  
 مرکب هابون دارد و آذربایجان شود باید این مشیت رعیت مشغول خدمتکاری اردوی  
 هابون بوده از رسانیدن سپهرات و تدارکات بارودی ناسلطه عاجز خواهند  
 و درین حال ملک فی الحقیقه مستعری دارد برای لشکر باین سرحد کار تک خواهند بعد از حصول

و در نالی



جست آورد

این عرایض انسانی دولت خاقان مغور جمیع آنچه را که از نایب سلطه در خدمت خاقان  
 به خات موعود داشته بودند باین طرز استدعا و اظهار مصلحت جینی که از طرف نایب سلطه در مقام  
 شده بود بصورت صدق در استی طلبه داده در مقام اثبات مریجات کاذبه خود  
 بر آن نه دارد و دی خاقان مغور را حرکت داده وقتی نایب سلطه خبر داشته که موکب هایت  
 بجهنم اوجان که پشت از منی تریز است رسیده بود استعای توقف در آنجا نمودند  
 باز مسعود غیث داده کجج بر کجج از گنار تریز که نشسته روانه دار الصغای حوی شده و  
 نایب سلطه از غوی اردوی خود را حرکت داده بحال چرسع صحراي قراضا لکن  
 برده خود با جواهر و عیان باستقبال خاقان شافعه دار متصدی امید عاکری  
 دولت شاهی استماع نمود که از خاقان مغور رسیده بودند که باین تعمیر از دار الحکومه  
 تا بخونی چه مصلحت دولتی مقتضی شد که تشریف فرما شده و نموده بودند که بقیع گردیم  
 که عباس میرزا با دولت در مساحت و حرکت سردار کوس ادبانه باین تعمیر آمدیم  
 که خیم عباس میرزا بر پیش صفیه خانم و خرم کند و باعث بعضی امور است نمود نایب  
 سلطه مرحوم که انجمن امور هرگز از تمیله اینان نگذشته بود بعد از آن در آنجا  
 تمام باستقبال موکب هایتون شافعه بعد از ظهور خیمه باو نای خود را نگاه انداخته  
 کمال نیاز رسیدی و بوزن بجای آورده در موکب شاهی روانه شدند و در آن طرف  
 قلعه خویی که چمن شهر میگویند اردوی هایتون نزل نموده با تعداد مجلس مصطفی و قرائت  
 کار جنگ پرور شدند در حال این احوال معلوم شد که یارال بقیج بعد از ورود بایرون

نایب سلطه  
 که از عباس میرزا  
 که از عباس میرزا  
 که از عباس میرزا

نایب سلطه

بایرون چند روزی بمحضره قلعه ایردن پرداخته بعد از چند روز در ~~نایب سلطه~~ دست  
 محضره برداشته کجج بر کجج وارد محال بخوان شده و در دین گهی که باین کجج و نایب  
 و بخوان و ایردن واقع است اردو زده و قدری از نظام صالحت بشهر بخون رسانده  
 در شهر بخون که در آنوقت از خیمه آبادی ماری بودند نه بهت و ظاهر اوجان منبر  
 که این حرکت از یارال بقیج و دست از محضره ایردن کشیدن بجهت نزدیکی سید  
 نایب سلطه دارد و دی خاقان مغور است که از سر ایردن رجاسته و خود را بکانه که کجج و نایب  
 در پشت اردو برادر واقع است کشیده و محل ضرر و محسوس است بچیک که از آنجا تا شهر  
 بخون که تر از دوزخ است ولیکن آنچه بعد معلوم و واضح شد آن بود که احسان خان که  
 که در قلعه جنس آباد بود در خیمه معتدین پیش یارال بقیج فرستاده و او را بهر نوع که بود  
 از خود مطمئن نموده و خود نیز از اطمینان نه بگرفتند محمد امین خان و سپردن قلعه عباس  
 بهت لشکر کوس و حاکم و عهد داده است و یارال بقیج با بخت عازم ولایت بخون  
 شده است و باز خبر رسیده که قوتب بهر فرار فرار سواره قزاق و در در پشت که حاکم  
 کرده نزدیک آمده از نیم و سنجاق قلعه عباس آباد از آب ارس که در آن بقعه که او را تاسی  
 بودنی الحاق نقصان دست مبرری پیدا کرده با منظر آب ارس عبور نمایند و تا حوالی عرب  
 آفتاب دین طرف آب پیاده و قوتب لغز آب اصب عود کرده با نظرف آب بر دزدان  
 وقت قوتب باز زده هزار سواره زبده در اردوی خاقان مغور و اردوی نایب سلطه  
 بود سواهی سر بر نظام نفسی باین ندرن که قوتب بهت مراد فرغ شده خاقان مغور

نایب سلطه



شیدن این خبر که سوار آفاق جرات کرده با منظر دودار <sup>بر</sup> هیچا میگذرد از امر و مقدر  
 که ناپسندیده بارکن الدوله علی بن حمزه را با نصف الدوله و سایر سرکردگان عراقی و از  
 باده هزار سوار و چهارده عراده و بوب بجال کمر بسته در محلهای مناسب سوار و امهال کرده  
 سواری بمقابل آفاق و در سراسر خط است و سوار آفاق را در غایت قوت  
 درم پیش کشیده نزدیک سوار <sup>کین</sup> ~~کین~~ رسانند و پس از آن سواران از کین درآید  
 این بیادان را که چنین تصور اندام نمایند سوار ساند چشم زخمی برای بیارال بقدر  
 ابدان حاصل شود و باعث دل گرمی نگردان دستخطی می شود که در اطراف آب و در  
 شیشه آید و آن و عباس آباد و غیره <sup>شیشه</sup> ~~شیشه~~ و بعد از صد و در این علم و زمان ناپسند و کن  
 الدوله و اصف الدوله با سرکردگان <sup>آموره</sup> ~~آموره~~ از خدمت خاقان معذور مرخص شده باز در  
 چورس و قاضی الدین آمد و منزل انجام امر همایون و زمان پادشاهی شدند <sup>ذکر</sup>  
**و قایمی که بقتل جک نایب السلطنه با لکزدن در حال کمر دایق سند**  
 پادشاه مرحوم که در قصبه کمر منزل بحفظ و حرمت آنتر حد بوده که گاه پیر از سواران  
 طوایف و اجداع و سایرین برای دستبرد با نظرات آب و اس بقایع میفرستادند و  
 روزه بگذارد و همان <sup>آموره</sup> ~~آموره~~ سرحد به لکزدن و اس با نظرات آب بمنزل بحفظ و امان بود  
 صدقات بزرگ روزه ایشان را منزل و مضطرب میباشند و از طرف اردو میآمدند تا کوئی  
 پادشاهی اوضاع نظام شقای را مرتب داشته و علم تعلیم عرب با با قدری رتوبت  
 نظام بحفظ قلعه اردو جل کشته با چهار عراده و بوب و هزار سوار و سواران و سوار

نقشه اند

و حال

و در اردو

و حال و در اردو <sup>بر</sup> ~~بر~~ و در اردو <sup>بر</sup> ~~بر~~ و در اردو <sup>بر</sup> ~~بر~~  
 که در منزل کوک تبه همیشه در دودمان بارد و ملحق شود او نیز با چهار پنجاه سواره و پیاده  
 طالش در منزل کوک تبه بارده ملحق شد و پس از اجتماع این لشکر محقق معین شد که در  
 رانده از پشت هزار آرد از خارج ترخان و طبع سواران با کشتیها بقصد سالیان <sup>کشته</sup>  
 و از آنجا با کربهای بزرگ از رودخانه که <sup>کشته</sup> ~~کشته رودخانه ارس می اندازند  
 ارس ناموضی که موسوم باری قیشت کشیده که در آنجا جمعی از ضالان کشته شده و از آنجا  
 با عراده و چادر کشیده باز در دوی بیارال بقدر و سایر اردوهای خود میسرانند و محقق  
 که در قصبه سالیان رانده از دودمان <sup>کشته</sup> ~~کشته و چهار پنج عراده و بوب نمیند و این  
 طالش در این سعیدانی که در اردو بود و در میان صلاح دیدند که بقدر پنجاه شصت نفر  
 نادر که از قصبه لکزان ب تعلیم طالش از کمان در دای قیشت کشیده بقول آقا  
 رسانند و در آنجا پنهان ساختند و یکم میان رودخانه که آنجا در کمانه که که در  
 فرج از قصبه سالیان باین تر و ملحق میسازند و حال کسی در آنجا نمیند رسانند  
 منظر رسیدن این اردو بکنار آب باشند و چون از منزل کوک تبه همیشه رود و قصبه  
 سالیان و بوب و فرسنگ راه و همه جاذبه ای همان کشیده شده است و آب دین  
 و فرسنگ راه پیدا می شود و در سیر از رسیدن این لشکر خبری نیست یکدست  
 بغروب آمده از این منزل آب بر داشته هر جا شبانه قطع مسافت نموده و بوب <sup>کشته</sup>  
 و نادرانی که از قصبه لکزان <sup>آموره</sup> ~~آموره~~ رسیده سرازیر و کمانه و سوار کرده اند~~~~

مستحقان دینند که

و در



بر سر قصبه سالیان رفت باید که سالیان را القرف نموده و در سینه آنها منکوب و خنجر  
 آید و آذوقه جنین اودست نکند و سگفته آید و چشم رنجی جنین با ایشان رسانده شود  
 ترتیب این مقدمات بمنزرت رئیس خندان محسوده و نظام را در دست روانه کنار آب  
 کنند و دو خانه که رودخانه بزرگ است و رودخانه اس که با و میرزد بسیار عظیم میزدند  
 دو رودخانه در موضعی که موسوم بقصبه قاتین است بهر سید و از آنجا بهر جا صحرای میان  
 قطع کرده تا بهر وسیلی بجز صحرای آید و از آنجا دو نقطه شده از دو طرف بجز خور میرزد  
 و درین بین جزیره مثلث پیدایش است که موسوم بمحال سالیان است که یکطرف از آن بجز خور  
 و دو طرف از آن آب را احاطه نموده است و قصبه سالیان در نقطه اشتقاق آب واقع است  
 که از دو طرف قصبه برای ورود بان قصبه احتیاج بنشین گشتی بپایند القصبه دعا کوی  
 دولت شاهي پیر حسن خان و سلیمان خان و قنصلان نوری او در را برداشته و بنابر قطع  
 مسافت ها کرده یکدو ساعت بطول صبح مانده بکنار آب رسیدیم و درین بین صدای  
 توب میسم لکن بان او دور رسیده دست بای خود را جمع کرده مشغول شده که از آن نقطه  
 شدن این توب محقق شود و معلوم شد که هنوز که چندان مانده یکدو ساعت بهین مکان آمده است  
 رسیده اند که در همین بین خبر رسید که ناو اد که چیهائی که از قتل افاج بمیان رود  
 که انداخته شده و قنصلان طالش میبندند در سانه آنجا بمکان معین انور بودند و حسب  
 رسیدن دو زنده که چیهائی از جزیره ماری پشته که مشغول است بر یک بجهل بجهل نفر صالوات  
 و در هر کجی دو توب کوچک باشد و بجهل و ممانعت پیش آمده اند قنصلان معطلی حاصل

دارایم

دار انجام خدمت ناموده عاجز آمده اند دعا کوی دولت شاهي اینمینی را غنیمت شمرده سسته  
 سر باز و گیر آورده و توب از کنار رودخانه که بعد و قنصلان طالش و دست آوردن کجیهائی  
 روس روانه داشت و چهار صد سوار نیز بتجهل روانه کرد که رفته اند که چیهائی که شسته عقب  
 صالوات و کجی را گرفته باشند که اگر اندک پیش روی سر باز بگردند و رعیت سر سواران  
 شده تعجب نکند مانع آیند القصبه بعضی سیدین سر باز و شنگ تعلق ده بازده نفر از  
 اهل کشتی بقتل آمده و سخت پنهان و نفر صالوات زنده با توبهای کوچک کشتی پشته  
 و کجیهائی و ناوایکه از لنگران می آید بکنار آب صحیح و سالم بار دور رسیده معلوم شد که صالوات  
 در سارانی نشسته که یکی از جزایر بجزیره است و در مقابل قصبه لنگران توب بدو نفر شنگ  
 واقع است دیده بودند که کجی و ناو بسیار از قصبه لنگران روانه قتل افاج است این  
 دو زنده که چیهائی را با یکدیگر لنگران کجیهائی سر دست است بهر امداد و ممانعت رسانده بودند  
 و ازین صدای توب و قنصلان مکنین محال سالیان تر وحش شده خبر ببول کوک رسیده که  
 در قصبه سالیان نشسته بودند مانده بودند و بول کوک و دس با توب و صالوات و کجیهائی  
 بجزیره رانند که در آن سرحد مشغول بخدمت بودند متوجه دفع لشکر ایران میشوند و از منظرین  
 دعا کوی دولت شاهي پیر حسن خان و سواره و پیاده طالش تا بیک فرج از سر باز گردانند  
 توب با کجیهائی و ناوای که پیش از آب گذرانیده و بکفرج سر باز را با دو عراوه توب جمعی  
 سوار در پیطرف آب گزیده است بود که سواد لشکر روس پیدایش دست باغ اقصی  
 گاند و از پیطرف سلیمان خان سر توب از آب گذشته بود فرج سر باز را با دو عراوه



و تب از میان نهی که بطرف لنگر دوس میرفت و در آنوقت آب در پشت بطریق کین برآید  
 روانند و از طرف دیگر بر غن جان با سواره و پیاده طالش روی سوار شود و امانت  
 که همراه لنگر دوس بودند آورده متوجه دفع آنها شد و از آنطرف آب ایند عا کوی دولت  
 شاهی نیز با دو عراده توبی که داشت با سرباز و سواره خود را آشکار کرده با بد اخلاق توب  
 و تفنگ اشتغال نمود و توبل کوکب روس خیال نمود که لشکری سوامی سواره از آب گذشته و توب  
 و سرباز درین طرف آب میباشند سوار خود را با خود بمقابل سوار میر حسن خان طالش کرده خود  
 بتجهیل بفرم مخالفت از کشتن آب که بطرف ایند عا کوی رانده بایره توب و تفنگ آنهاست  
 و چنان کرم بر سر ایند عا کوی دولت با دشمنی میماند که سلیمان خان دو تاجانه کور از آنطرف  
 آب بودند در عقب لنگر دوس مانده سلیمان خان زحمت را از دست داد و با سرباز و کور  
 خود را طایفه ساخته با دو فتنه آتش قاتل و جدال اشتغال نمود و درین بین کور که توبی  
 از آنطرف بر آید توب روس خورده عا کوی گشته و توب از کار ماند و بشکلی تفنگی که از آن  
 سلیمان خان واقع شد و سربازان بصدقه صالوات مجموع و مقبول آمدند و از آنطرف میر حسن خان  
 سواره شیر و امانت و سالیان را شکست و از پیش برداشت بقا تب متغول اند و از آنجایی که  
 ایند عا کوی دولت شاهی پستاده بودند با و اگر چه با لاج دسته سرباز گذشته بشکلی بسیار  
 نزدیکی بصلوات کردیم بول کوکب روس از دیدن این احوالات پریان شده قرار  
 بر قرار اختیار نمود و توب شکست خورده را گذشته و هر جا رخم خوردنای صالوات را  
 در کینه روی عقبه سالیان روانند و از آنطرف ایند عا کوی دولت شاهی با عقبه سرباز

۲  
 بسیار

از آب

از آب گذشته بقا تب لنگر دوس بر دخت و سلیمان خان و میر حسن خان که پیشتر از این دعا  
 از آب گذشته و نزد لنگر بر بسته بودند هر جا بول کوکب را قاتل کنان بقصه سالیان  
 رسانده و اهل سالیان نیز با وجود اینکه سال گذشته آنها را لشکر ایران محاطت نموده بودند  
 و بدست روسیه گشته اند و در کینه بودند باز حمایت دین اسلام کرده بمبارکت برخاسته و توبل  
 روس باذن در عقبه را محال دیدند از کجیا یکم جو خاص بهم بسته و تخته بند کرده و برین  
 و قوره کار در طرف آب بجهنمای بزدل کوبیده و عقبه کرده بودند که نشند و مقبره را  
 از وقتها یک در کنار آب گرو جمع شده بود که نشند و خود بول کوکب با بقیه صالوات و  
 سواره توب که بیرون برده بود بطرف مملکت سر خوان روانند و ایند عا کوی دولت  
 با دشمنی کیفج سرباز با سلیمان خان سرب و جمیع سواره و پیاده طالش را بمحاطت بقیه  
 سالیان گذشته و خود با کیفج و کور از سرباز با سواره از آب بطرف مخان گذشته  
 در محاذی عقبه سالیان آمد و زده نشست و توب بصد و بجایه نفر صالوات زنده و توب  
 سربازیه با جیستعلیان شایرین شایخانو که از نوکهای خاقان و ابوالکیمی ایند عا کوی  
 دولت بود با بعضی اجبار و احمه بخدمت خاقان معذور از سال دشت و بخدمت نایب  
 و بخدمت پادشاه در حرم نیز بعضی مراب بردخت و اموال بسیار از صامت و مناطق  
 لشکران افتاده ایند عا کوی دولت شاهی در چهار محار حل قاست اند خسته مرصده حکام  
 و اجبار از اردوی خاقان معذور و نایب سلطه مرحوم بود و توبی را که در جنگ شکسته بود  
 ساخته با دو رسانده و اگر جنگ نایب سلطه در محال کبله با سوار قراق و سرباز



بنارال بقوچ با جدا سواره قزاق و کدو استی که واقع شد چون تاب سبط  
در کنگرالدوله و اصفالدوله با ده هزار سوار و چهارده عراده توپ جلوسون آوردن و کنگر نظام  
اورد و دوی چورس حرکت کرده و محمد خان امیر نظام را با لشکری نظام و توپخانهی بزرگ  
دردار دوی چورس حرکت کرده حکم فرمود که او را بسجوج باغ یا سنگینی که واقع شود و دوی  
نمانده دارد و در از جای خود هیچ عددی و هیچ حرکت نمانده مشغول حکم ناپ سبط  
و ناس سبط با سوار متین و با توپخانهی متخف با نامورین و هر کمان بجال کورده و در رجا و  
کینگن کاه سوار است نموده استیادند و محمد امین خان و جهان خان که در قلعه عباس آباد  
بودند کیفیت را معلوم نموده حکم فرموده بودند که اگر سواره قزاق از جنگ دلمیران  
خلاصی یابند از آن طرف آب ایشان منتظر فرصت بوده جمعی را مأمور نمایند که اگر قزاق را  
نگاه اندازد راه ملامت بریند و بعد از مستحضر شدن محمد امین خان و جهان خان از کیفیت  
احسان خان ملک بگرام محض خیال و راهی که ماده آن عداوت با یکی خان بود کیفیت واقعه  
به بنارال بقوچ اعلام داده و بنارال بقوچ این مسئله را که لشکر ایران بی نظام و سرباز  
مجرد و بچنین چالایی برای دست برد آمده اند و وجود ناپ سبط نیز در میان این لشکر است  
سخره سرگردان سوار قزاق را که درین طرف ناپ بودند ازین حال آگاهی داده بنیان حکم  
که در مقابل لشکر ایران استیاده راه احتیاط از دست نماند و منتظر رسیدن بنارال بقوچ  
باشند و خود فی الفور با سرباز نظام و توپخانه و سوار و جبری که برای بستن برآیند حرکت  
با کرده و رانند و در تب بصر بنیم و سبکی ابابرس سیده برای بستن جبر و جی از کنگر نظام

دو آن نموده و خود با سبکی طی میافت نموده و در مدت ساعت هشتاد و شش و کنگر نظام  
که پیش آمده بودند جبر است بنارال بقوچ که جبر با لشکری خود رسید و از طرف لشکر  
ایران قریب چهارصد یا پانصد سوار بطرز قزاقی پیش از خود را سواره قزاق و توپخانه  
دارا نظرف سرگردان سواره قزاق که مخبر حقیقت کار بودند قدری یوازش فرستاده  
بجنگ و بعد از مشغول شدن و سوار ایرانی بجایی که بود خود را پس کشیده سوار قزاق را و یکی  
که در لکین کاه بود و یک سواره سوار قزاق با طهیان رسیدن بنارال بقوچ و کنگر نظام و از آب  
نزد آنده نزدیک سواره کینگن رسید و سواران کینگن که چهاراد این معده بودند بی کسی  
از کینگن بیرون آمده داخل دلمان قزاق شدند و آنها را از پیش برداشت بنحال لشکر ایران  
مدی نیت در صحرای متفرق شدند و ناپ سبط نیز با اصفالدوله و کنگرالدوله با سوار  
که در خدمت ایشان بود از کینگن بیرون آمده آنها را به پیش مراندند که ناگاه معلوم شد سواره  
قزاق کنگر خود و فرار کرده بودند عود نموده مشغول بمقابله و مقابله سوار قزاق شدند  
ناپ سبط که جنگ نموده و یک کار بود استغفار از کیفیت حال هر سواره سواره و توپخانه  
بود که انشالله که متفرق شدند و از جای خود حرکت نفر نموده و در همان مکان استیادند و در  
داصفالدوله با سواران خود در همان موله جنگ متفرق شده بودند که درین بین توپخانه و توپ  
با جهالات و سوار تازه ظاهر شده مشغول با دافن توپ و در فتن و بستن سواران متفرق  
میدان دزم شدند و همه جا سوار ایرانی را که مش داند در آن صحرای پاشیده شد و بودند چون  
خود سر و جیده و ناپ سبط را از مشاهده حال ناپ نمانده با توپخانه که در جلو بودند



بعد از منقول شد یارال بقوچ و پشت کمان سلطه در میان این سواران و این توپخانه است  
 و قوچی از سوار و پیاده را برای گرفتن سواران متفرق نموده و خود با نظام و توپخانه  
 بیانات اجتماع بنای سلطه حمله و درنده باشد حق کوههای و تب میان خالی و خشکهای  
 که برای تفرقه سواران حمله و همراه آورده بود و منقول شد و همه جایشان اند و تا بکوه رس  
 رسید سواران بنای سلطه را تا ب مقاومت مانده راه انهرام نیز گشتند چو وضع است  
 که مقابل سواران بی سرباز با توپخانه و صالوات از جمله محلات میناید بنای سلطه توپخانه را اند  
 و ای که صحت حرکت میدهند راه انداخته خود و جمعی از سواران فاصله را در راه کوه  
 که خود بدان سرزمین بودند برداشته و نه اند و یارال بقوچ عظمی را که بر بالای  
 بنای سلطه از پشت شده بود کشته و سواران جلوه مقام بنای سلطه را نمود و چون  
 کوه را ندید بنای سلطه رسیدند که بنای سلطه را بدیده توقف نموده و چون در شرف بمقام  
 منقول شدند و دور تر از کوه جایگاه از دست خود بقبل رسانیدند چون سواره قرآن را  
 متحقق شدند بود که نام سلطه در میان این سواران آسان همان دست از تقاب بر نمیداشتند  
 و نام سلطه را خارج با سواران همراه از آب پیاده شده سنگ عظمی را که در پیش روی بود  
 سنگ کرده ایستاده بکجه داشت منقول شده تا بنای سلطه را بر دست آمده نام سلطه را بخا  
 که بدان آن که چهار دره بودند سواران را از آن سنگ پرودن برده سلامت را در دوی چو  
 رسیدند و اگر بحدیث نام سلطه بنزد و تب در میان حایل شده بود چنانکه این جمع است  
 لشکر و س که غار میته و نام سلطه چون با دره رسیدند دیدند که لشکر نظام و توپخانه

بر دست آورده

از طرف

و توپخانه با محمد خان امیر نظام قوچ بقوچ دو دسته بدست بقا و ن نظام ایستاده و سواران  
 لشکر را با دره و راه انداده و منظر بنای سلطه میباشند و سواره در کن الدوله تا بخوبی رفته  
 با دره دوی خاقان مغفور رسیده بودند و آن اردو بی الجبر هم برآمده بود نام سلطه  
 با لشکر نظام کوه و قوچ پیش رفتند و در نزد خاقان مغفور احوال خود را عرض نموده  
 او امشی در لشکر حاصل شد و درین جنگ پیاده از ششصد هفتصد نفر قتل و دستگیر شده  
 اصف الدوله در کن الدوله با دره دوی خاقان مغفور فرستاد **ذکر برت آوردن یارال بقوچ**  
**قلعه عجب اس آباد که غاری محمد امین خان و مستحقین آنجا یارال بقوچ** بعد از نیت  
 لشکر ایران عظمی صلوات علیها می را که از نام بنای سلطه بدست آورده بود برداشته و بکجه  
 بریده از آب ارس کشته بی دوری اخبار نکست لشکر این که غاری بنای سلطه قطع کرد  
 در کن الدوله و قلعه عجب اس آباد میفرستاد و محمد امین خان و محمد سرگردان  
 که در بروج قلعه ایستاده و از دور تماشای سرگردان میکردند از نکست لشکر ایران مستحضر  
 شده بودند احسان خان وقت غنیمت شمرده هزار نفر سرباز کله قوچ او را جمع کرده و را  
 حاضر ساخته بهانه حفظ و حرمت بروج و دروب را از سایر مستحقین خالی کرده و در وسط قلعه  
 دو دسته سرباز بنظم قلعه داشت که درین بین یارال بقوچ با توپخانه و صالوات عظمی  
 مستحضر و سرای بریده جوتب رس قلعه رسیده ایستاد و محمد امین خان اعلام نمود که تو خود  
 سر کشیکی باشی آمد و لشکر بوده و علمای خاصه را می شناسی امین خان عظمی و اینک سر کله  
 نعمت شاست و احسان خان و طلب رسیده احسان خان محمد امین خان را که مردی کم خوار بود



دورن احوال دل در آغاشی کرده او را سپردن قلعه و ده استن امان را ضعیف نموده خود قلعه  
برون آمده خدمت میارال شده و اظهارده و نحوای خود و برای خود جنگ در سم مردم  
دورگاد است امان و آسایش دایمی از دولت روسی که نه جان مستحقین قلعه را نیز عمودا دخل  
امان کرده بود و بخصوص جان محمد امین خان و القصد امان خان ملک بجای خود را ظاهر  
کرده و بمسلم میارال بتبعی جمع اسباب حرب را از اهل قلعه گرفته و محمد امین خان را در محراب  
محمد سس نموده چند نفر از آسانی دولت روس را بقلعه آورده و عید از شایه بیان صدق  
و کردار حسن خان را خبر میارال داده میارال با افواج و توپخانه داخل قلعه شدند و این  
واقع در سیم برآمد و دست و چهل رسد اتفاق افتاد بتبعی جمع مستحقین قلعه را با محمد امین  
محمد شاد و آه نظیر ساسه بغیر از سرایز لنگه که آنها را از نوکری اخراج و مطلق المان کرد  
و امان خان را مورد توارشات ساخته قلعه را مستحقین خود سپرده باز روانه اردوی خود  
ذکر رساندن میارال بتبعی اطمینان برای طلب مصالح و قبول لغز مردن خاقان مغفور  
در مصالح را بسبب **خاکسار** میارال بتبعی بعد از فتح قلعه عباس را با دو نظام آورد  
سفری حرب زبان خدمت خاقان مغفور رساند و به توسط نائب السلطنه معدوم دانسته بود  
که واضح است که از جنگ و جدال و خون ریزی و تخریب خرابی ملک و دنا منی رعیت خبری  
از میان نخواهد برخاست پس بهتر آن است که با دنا جهان این خیر خواه دولت را با جنگ از طرف  
امیرا طور اعظم و لیدر در مصالح میانه از طرف خاقان نیز از آن در مصالحی مرمت شود که در  
خدمت امیرا طور اعظم و لیدر صلح شده این نزاع و جدال که فیما بین عبادت اعدا و از میان برد

و توقع آنکه برای استرضای امیرا طور ملک ایردان با جدی از قوتان اشرفی کیفیت از طرف خاقان  
محبت و دوام گذارد و امیرا طور اعظم نیز از نزاع و جدال گذشته ملک خانش و دنا را و اگر از برای  
و قطع میارال شده آسایش و رحمت از این مصالح حاصل شود بعد از رسیدن میارال بتبعی  
السلطنه از اردوی خود بخد مت خاقان مغفور آمده بعضی مرمت مذکور بر چشمتند و خاقان  
با آسانی دولت خود درین باب از دولت قبول دریافت فرموده نائب السلطنه بجای که سابقا  
بسیچو عمل خود با جدال طرفین صلح و جنگ در خدمت خاقان مغفور اطاعت میکرد و لیکن  
ساربر خال دولت با معاونی حسین خان سردار که اسیر مغنه جوئی برای حفظ مقل ایران  
کرده بود و در حال حکومت را خانی مینه که ایران با لریه و اگر از دولت روس شود در خدمت خاقان  
مغفور زبان طایف و کرات کشته شده میارال بتبعی در دارگاه میکشند و خاقان مغفور را از جاده  
صلح منحرف نموده بتقدمت حسین خان سردار که مثل تهمه حاجی علی عسکر خواهد بود در حفظ  
قلعه عباس آباد مطمئن خاطر نموده حسین خان سردار مقتصد در خدمت خاقان مغفور  
که از آن تاریخ که ماه عرب بود تا اول سرطان سال آینده مملکت ایردان را محفوظ کرده قلعه  
عباس آباد را مسترد نماید و در ازای این تهمه خاقان مغفور پنجاه هزار تومان در خرج رحمت  
فرماید که در کار خدمت عمر نه صرف نماید و خاقان مغفور تهمه او را قبول فرموده مبلغ فخره  
مغفور شش نموده و اخیر پنجاه هزار تومان و اگر نه روانه اردوی خود شده خاقان مغفور  
بی منی مرام مراجعت داد و نائب السلطنه نیز بار دوی خود مراجعت نموده مترجمه و مرمت  
کار جنگ و جدال شدند که مراجعت خاقان مغفور برابر جلالت و حکایاتی که مناسب است با او



ما بقا که گورته که جدار آنکه امید عا کوی دولت عقبه سالیا را متصرف شد و حسین خان  
 شایخ طرودا با غرضه و سرودیل بحضرت خاقان فرستاد و درین اوقات حسین خان با رودی  
 رسید و خاقان مخوف چون مل رحبت داشتند و دوش روئس را که حسین خان برده بودین  
 اردو بار و رخصه و نقاره و طبل و دمانی زده خلعت و نشان برای امید عا که مرحت فرمود  
 پس از دود و طبل و طبل و طبل که چیده روانه دارالحکله شد و امید عا کوی دولت پادشاهی در قضا  
 سالیان نشسته بود که بخت مبارک پادشاه مرحوم که از قزاقان و ازین پند عا کار سالان  
 بود و اخبارات ملک بگزار دست رفتن قلعه عباس آباد را بمقتضای فرمایش فرمود  
 که امید عا کوی دولت پادشاهی و در قضا سالیان با این احوال که در طرف خرمی واقع شده  
 مصطفی است که در ولایت مخالف بنشیند امید عا کوی دولت نیز نظر بفرمایش پادشاه مرحوم  
 طبل و طبل که چیده عقبه سالیان را با طره که چاییده عقبه لنگران فرستاده و خود عازم  
 اردو بپل شد و سلیمان خان سرب را با دو قوچ شقایق روانه قلعه تبریز نموده و خود در قلعه  
 اردو بپل شده و معلوم نمود که اردوی خاقان مغفور در قریب عقبه محال سرب رسید و عرض  
 فرستاده برای محافظت قلعه اردو بپل لنگران معتمد خوست و خاقان مغفور نیز شتر عقبه نفر  
 از جانبازان نظام نهادند و با ولایت نفر قشلی محال این را بی حفظ قلعه اردو بپل  
 ابوالکج امید عا کوی دولت فرمودند و ضعف الدوله را با لنگر الدوله که تبریز فرستاده و شتر  
 که امورات قلعه تبریز را لنگر الدوله که شتر کرده و ضعف الدوله که تبریز را لنگر الدوله که شتر  
 معتمدین خاقان مغفور بود سپرده شود و ایشان نیز خبر بر زده و در قریب بخت فرستاده

آذربایجان

آذربایجان و قشلی با نذران و عراق در قلعه تبریز که نشسته و دوازده هزار نفر از مجاهدین تبریز  
 و حملات مان و دیده و اطمینان پیدا کرده و لکن الدوله از تبریز روانه اردوی خاقان مغفور  
 و خاقان مغفور نیز با هشتاد و هشتاد نفر از دارالحکله که نشسته و درین حال در ملک  
 خود حسین خان میرزا در شیراز و حسین خان میرزا در خرمین و حسین خان میرزا در ابراهیم خان  
 قاجار در کرمان و محمد ولی میرزا و دلدل صلیبی خاقان مغفور در قلعه تبریز و محمد علی میرزا قشلیک  
 در مازندران و حسین خان میرزا در غازی و قشلیک کان و عبدالله میرزا در قلعه و کیمی میرزا در شت  
 و طهاسب میرزا محمد علی میرزا در کرمان و محمدان و محمود میرزا در نهاوند و درستان و قشلیک  
 در بروجرد و سلطان محمد میرزا در اصفهان و حیدر علی میرزا در کلبا لجان و لکن الدوله که شقایق  
 در قزوین و علیمیرزا مفتی سلطان که برادر ایمان نامی سلطه بود بمحکومت طهران  
 و حملات و کلبا و میرزا در قلم مشغول بمحکومت و زمان روانی بودند و ذکر وقایع که در  
 نام سلطه مرحوم بعد از رفتن خاقان مغفور به دارالحکله بودی داد و جنگ نام سلطه  
 با لنگر دوش در محل موسوم بآبادان و شکست دادن روس و معادلت بخوبی و شتر شد و لکن  
 چون نام سلطه بعد از عود اطمینان یارال مستقر با اردوی خود معادلت فرمود و مرحت  
 خاقان مغفور به دارالحکله که محقق شد بنوم که شتر لنگر دوش سیدین اموریت لنگرانی که  
 در قلعه اردوان بودند از آب و اسب و عود فرموده از راه محال شتر و روانه ولایت اردوان  
 و درین بین خبر رسید که چهار هزار نفر صالوات بهر از سواد قزاق و مسبت عراده و شتر  
 که عراده آن قریب سیار بزرگ قلعه کوبی است که کلبا است از دارالحکله بطرودین نامی

و همین میرزا در کلبا نامی  
 و بعد از این از راه اردو و کلبا



بگویند قلعه ایردان و درین روز با مجلس رسیده است با آذوقه و عاوده بسیار از حال تنگ  
 و تنوره کل گشته عازم اردوی میارال بقوچ میباشند تا بسلطه مرحوم از نشین این خبر  
 مستبشر شده بدو مصلحت عزم رزم انظار عاود را فرموده **سلطان** آنکه میارال بقوچ بگذرد  
 استماع آنکه تا بسلطه بعزم معاند نگردد و در کشتن توپها مرده از بخون حرکت کرده  
 برای جابه کار نگردد و خود از عقب تا بسلطه روان شود و مملکت بخون تخته شده **دوین**  
 رنستان باز نگذاری روس تعلیس شد اما بیخی برای مملکت آذربایجان حاصل **مجلس دوم**  
 آنکه از نشت این جمعیت و در کشتن توپها و آذوقه از دست لنگر روس ختم بار دوی میارال  
 بقوچ میرسد و بحکم که بسبب این صدمه امسال بحاجه قلعه ایردان پردازد تا بسلطه  
 مرحوم باین عزم و باین مصلحت متوجه رزم لنگر روس شده و در محلی که موسوم بود با بایران  
 و تربیت و نشت انظار قلعه شهر ایردان بود لنگر روس رسیده و محاربه عظیم زوده  
 نمایده از دهر از حال ات محول و اسیر زوده و میارال و ال توری که در آنوقت میارال  
 و سردار انگل از آفرینم کوله خورده با این احوال توپخانه را پیش انداخته و آذوقه  
 و عاودای آذوقه را در کینه خود را بیکار دیوار اوج کلیا رسانده متحصن شده و تا بسلطه  
 بعد ازین فتح باوچ کلیا آمده در تقصیر امر او گشته و میارال بقوچ که در بخون در  
 مقابل تا بسلطه توقف داشت شنید که تا بسلطه روان تعلیس شد است او نیز از بخون  
 که جبهه و میارال از سلطه را با چهار هزار نفر حالهات و هزار نفر سواره از عقب  
 اردوی تا بسلطه بحفاظت قلعه عباس آباد گشته برده تعلیس از عقب اردوی تا بسلطه

دوین



روانه و چون میارال بقوچ از راه دیگر رفت و بدو خبر تا بسلطه رسید که میارال بقوچ از  
 بخون کوشیده بسبب تعلیس روانه شد تا بسلطه مصلحت در آن دیدند که دست از محاربه  
 اوج کلیا برداشته و امر ایردان را محصور کرده بطرف خوی و تبریز روانه شوند و اگر دست  
 از این محاصره نکشند واضح است که میارال بقوچ برای استخلاص محصورین لنگر خود متوجه  
 تا بسلطه خواهند بود و در آنصورت از پرده غیب معلوم نیست چه کار شود نظایرین مصلحت  
 از محاصره اوج کلیا برداشته و ایردان آمده و در ایردان نشیند و نفر از سران نظام دینی  
 سرداری حسین خان مار و اصفهان مراد حسین خان سردار که گشته از ایردان حرکت زوده  
 در نزدیک سردار آباد حسین خان سردار را بکفایت سردار آباد و آمد و گشته و خود را از  
 عسب و نموده بولایت بایزید که خاک دولت روم است داخل شده از راه قارلی کول و آذوقه  
 و چالدران بشهر خوی تفریق فرما شده و چون بسیاری از سران جبهه و از کار باز مانده بودند  
 سران و قشون را از خض فغان فرموده و بعضی دیگر که تا بسلطه و توان شدند با بقصد نفوذ  
 قاجاریه و ترکمان و توپخانه برداشته روانه دار السلطه تبریز شدند و **مجلس دوم** بهرام میرزا  
 باوچ نظام خوی و فتح جان باوچ بولایت میرزا تقی قوام الدوله با جبهه عاوده توپ  
 در خوی که گشته و قتل اردوی که همراه بود با توپخانه تقریباً گشته و آذوقه من محال تبریز  
 رسیدند که آذوقه میارال از سلطه با چهار هزار نفر حالهات و ده عاوده توپ و بسلطه تبریز  
 با عاودای خواجهین مرده و کشتن لنگر و آذوقه سلطه تبریز و گرفتار شدن اصفهانی  
 و سایر حالات **سپهر** تبریز در **۱۳۴۳** مشهور است بهر آنکه از آن وقت بود

دوین و تبریز



و هست هر از نظر نظام و تعلیمی در قلمی تریز حاضر و مستعد بودند و زیاده از یکصد و پانزده  
 و بیست و دو در اسلحه تریز موجود بود و در خانه و آذوقه و چسب و مال بود که نایب اسلحه حرم  
 در آنوقت وقت داشتند و همیشه در ملک انجام تدارک حرب بود و کار اندازه بهیچ جمع نشده بود  
 در این اوقات که خاقان مغزور و اردا با بجان شده بودند و نایب اسلحه در سرحد بمقام بود  
 استعمال داشتند انضباط امر تریز را چنانکه مذکور شد خاقان مغزور باصف الدوله درین  
 مراجعت مبارک الحاضری فرموده بود و در آنوقت نایب اسلحه در شهر تریز سوای حاجی علی  
 خواجه کسی نبود و اردا و نایب اسلحه پادشاه مرحوم که در قاجان ترفیع داشت و در آنوقت  
 بهرام میرزا در خوشی و امید غاکوی دولت شاهی بمقامات سرحد اردبیل مشغول بودند و میرزا  
 خسرو میرزا چهارم در همان دور و دور حضور را بای فرموده بودند که بقعه اردان برای  
 اطمینان ملک و تدارک آنجا و اندوخته و ظاهر اسلحه و فیدون میرزا که در شهر تریز تشریف داشتند  
 با وجود حسن بودن حکم نایب اسلحه دخل و تصرف نمیتوانستند و لکن نظام و نظام و رعایا  
 تریز و قاجای اردا بجان با اصف الدوله چندان الفتی نداشتند حاجی علی علیخواجه را  
 که دخل و تصرف امور مشغول بود معلوم است که چه قدر دخل و تصرف را از غمده میخواستند  
 قاجایان در آنوقت قتل نظر علیان که در مال گذارنده واقع شده بود خوف بران  
 از دولت علیه ایران بودند و در همین روز حاجی میرزا یوسف جهت تریز رحمت خدا  
 رفت و در میرفت حاج پیرش که جوان و سرشار و مغرور بود و اهل تریز کمال عقاید و ارادت  
 به پدرش داشتند با و گردیده و او نیز از جوانی و غرور و اقامای بزرگ داشت تبری کرد

حفظ

حفظ تریز بنابر حاجی علی علیخواجه سر رسید این بود که آقا میر فتح را از طرف والده  
 پادشاه مرحوم در درب حرم سراسری مبارکه تریز صفایت نموده و بیست و دو تومان بیعت  
 امانت با و سپارند و چنین خیال کرده بود که سبب سپردن این نحو با هم امانت آقا میر فتح  
 امید دارند با بید و لطف خود بجهت مکاری مشغول خواهند شد و اصف الدوله نیز که اهل  
 اردا بجان نه اردا و خوشی داشتند بهمان احوالات ظاهره قانع شده بخوشی و رانی خود مشغول  
 و خوشی و مزه از تقبل رزق که هست و نسکی تریز است و تا قلع عباس با دیز و قاپ بهر  
 بنیادال اسطوت سبای مرادده که است درین وقت که بنیادال مستوجب از پنجهون بطرف  
 تقفیس کوچ نموده و نایب اسلحه اردا بجان بیاورد و خوشی به خاطر بنیادال اسطوت  
 کردند که در تریز چندان جمعیتی نیست و اهل تریز هم قاجایان شما باشند و کاشا بزار  
 از حالات را در قلع عباس با و بجا آید و بار بهر از نظر دیگر از راه تریز مشغول به بعض  
 اینک اهل تریز مستحق از آن شما شوند و غوغا و شورش کرده لکن بایک و مستحقان ایران را  
 مصلوب الا صحت یار کرده شهر تریز را بتصرف خود در دست و عوایض نیز درین باب از قاجا میر فتح  
 و مأموران او گرفته بنظر بنیادال اسطوت رسانده بودند و قرار داده بودند که بنیادال اسطوت  
 از آن سس عبور کرده از پشت کوه مشکو که بعد جاقاطع بهین محال خوشی و گشایی و مزه است از  
 طرف رند که خالی از لنگه ایران است حرکت کرده و غوغا و بار اسلحه تریز رسیده و اهل  
 شهر تریز که قوامان دولت روس و مجرمان سرشودش و غوغا و بار آورده کار شهر را بر دوش  
 دلخواه صورت دهند چون آنچه مقدور است باید ظاهر شود بنیادال اسطوت خوف بران

از بهر

اینجا بنده



نموده و از خیالات دیگر غافل شده با برادر نفع حاصل است و ده عراقی و ده از راه مرز رود  
تغیر و در سلطه تبرزینند و تا قریه صوفیان که شش و پنجاه تیریز است رسیده اهدی از  
امپراطور اجبر می اندازند او بخود چون کرد و غبار نکرد و حوایج صوفیان ظاهر نشد و  
کشتی در تبرزین پدید آمده بعضی گفتند که نامب سلطه است که از طرف حوی می آید و بعضی  
گفتند که در روس باشد باری اصف الله و ده حاجی علی عکرمه سواره برای خبر گیری و تساه  
معلوم شد که در روس است می آید و بجهار و سکنی رسیده اختلاف در میان روس و انسانی است  
در تبرزین پدید آمده بعضی میگفتند که حصار واری نایب و نامب سلطه را که در دست خشی است  
خبر نایب و بعضی میگفتند که شهر و قلعه را که داشت و از نایب و بعضی دیگر میگفتند که بجهار  
ازین دو مقدار نیست باید تقسیم دولت و تسهیل آفتاب اصف الله و له صحت در دوازده که  
مقابل نکرد و در موسوم بر دوازده کیل رفت و بالای بروج بر آمد و یکده و تب برگردانید  
و نکرد و در دوازده حاجی و تب جنم و سکنی شهر رسیده امیتا و در میرزا محمد خان  
لا بد بجا می آید خود را برداشته با تفکیک و سواد کوی و نازد رانی و عراقی بر برب  
دو لشکر چهارون آمده اظهار نمود که خاقان معتقد بمن حکم نموده که اگر نکرد و در تبرزین است  
و بخواهند که شهر تبرزین را محاصره نمایند باید قوای علیل نامب سلطه را برداشتند از تبرزین  
آورده بملکت زنجان و قندهار بفرستند بمن معلوم نماند و چون ماوروم و نامب سلطه هم در آنجا  
نیت حکم ماورومیت خود عمل خواهیم کرد و چون بر برادر و چشاده بود ماورومیت آمده  
بخدمت والده با و ناه و عوم رسیده عرض حال را نمود و در جهان ساعت جمیع اولاد و اولاد

نامب سلطه

و عیال نامب سلطه را بخدمت والده و کجا و محقق بار گیری کرده روانه عراق شد  
و از امپراطور آقا میر فتح با برادران و ده و دهان خود بفرست استقبال میارال و سلطون  
طرف در دوازده کیل و مستند از انطرف اصف الله و ده و تب بطرف نکرد و در است  
و نکرد و در انداخته شدن و تب و درون میارال اهدی از برای تبرزین بخوانین و تبرزین  
شده بحسب بیان امر نمود که از طرف شهر آقا میر فتح در دوازده کیل رسیده و حکم بگفت  
کرده از شهر بیرون رفت و اصف الله و مستغنی بروج و بار و در بیرون از قریه عیال و اولاد  
نامب سلطه با تفکیک و عراق و حرکت آقا میر فتح از خط بروج و باره و در کشته بر ملک و  
کرده پنهان شدند و اصف الله و اولاد از قلعه تبرزین بیرون انداخته در خانه یکی از عیالی  
محل خیان پنهان شد و در بعضی که میارال و سلطون خوانین مرند گرفته و در کار مساعدت  
استقبال بیان شهر و آقا میر فتح رسیده کیفیت شهر را معلوم نمودند میارال و سلطون را بجا  
خوانین مرند را با برادر نفع سواره و آن که چهاره داشت با و در آورده و تب بتجارت میرزا محمد خان  
لا بد بجا می آید و عیال و اولاد نامب سلطه روانه کرده خود را در دار سلطه تبرزین شده و باران  
زود نموده و برادر نفع صالح است بارگ و ستاده و قریه و انبار و مضبوط نموده و در آورده  
و تب بار میارال بر بالای طاق علی شاه که از بنای می نیم تبرزین و کمال ارتفاع دارد کشیده  
مشغول ضبط و حر است ملک تبرزین شده و صورت حال را میارال بتقیج اعلام نمود و اصف  
الله را که در خانه و حقیقی پنهان شده بود خبر شده صلوات و ستاده اصف الله را  
کرده بگفت و ستاده که احوال میارال بتقیج و در حین خان مرند از قلعه مرند را



و گشتن بنارال بقوچ قلعه ایردان را و در نصیر خان طالش از قلعه الحقی و خبر دارند  
 بقوچ و تخریز چون بنارال بقوچ چنانکه مذکور شد متعاقباً و دوی نایب السلطه راه قلیس  
 روان شد و درین راه معلوم شد که نایب السلطه در آبدان بلگر و سیه رسیده چنانکه مذکور شد  
 محاربه واقع شده و لشکر دوس در اوج کلبه متعاقب آمده اند بنارال بقوچ از راه قلیس بطرف  
 ارومیه نایب السلطه روان شده و چنانکه مذکور شد و همان جبهه در نایب السلطه نیز بطرف  
 خوی حرکت زوده بود و حسین خان سردار با جمعی از ایردان در آنکوهی مانده بود بنارال  
 بقوچ بمحض رسیدن سردار آبا و حسین خان سردار با آنکه تعهدت که در خدمت خانان معتمد  
 کرده بود تا ب توقف بکروزه می آورده و سردار آبا و را از مستحقین خالی کرده از مقام بدار  
 بنارال بقوچ گماره گرفت و بنارال بقوچ سردار آبا و رسیده قلعه سردار آبا و را متصرف  
 شده و از این بفرقت که در قلعه سردار آبا و نمود خاطر مملکت ایردان و خاطر لشکریانی که در  
 قلعه بودند بر ایشان شده هر یک بجای خود ایستادند و بنارال بقوچ از سردار آبا و حرکت  
 کرده باوج کلبه باوج کلبه آمده بقیا لشکر دوس را که در آنجا مجموع و حسته مانده بودند  
 با توپهای بزرگ برداشته بفرم تخریز قلعه ایردان روانه شد و بکار قلعه رسیده بمحاربه  
 اشتغال نمود و قلعه بان متانت را بسبب نایب قلعه کیان آمده و دو خلاف ایشان با وجود  
 بودن فوج خاصه تبریز و فوج مراغه و دو فوج ایردان و دو هزار نفر لشکری مانده در آن و در شب  
 بصد عراوه و شب در سه چهار روز از این در اوج قلعه با توپهای بزرگ کوبیده و در چندی  
 دوزخ خبر تخریز شد تبریز قلعه کیان رسیده بجای دل از دست داده دست از قلعه دار پس

گشته

گشیده بطرفان خود افتادند و افواج مراغه و تبریز دسته دسته بانی که تخمین گذاشته و بنارال  
 بقوچ نیز از حال قلعه کیان مستحضر شده قلعه کیان را با همان ارکان امید داده و ارد قلعه  
 ایردان کرده و جمیع دوشاد را گرفته و محبوس کرده مثل حریفان سردار و قاسم خان تبریز  
 فوج خاصه و علیردان خان تبریزی و سایر سرگردان عراق را با تمام محبوس نموده و  
 جمیع لشکریان در اراق کین بقلیس فرستاد و خود با سی هزار لشکر نظام متعین تمام از آب ارس  
 گذشته که بنارال بر سطوف را با وجود چنین خدمتی معاتب نموده او را بجنون و خود سری معطر  
 دولتی نموده و معزول کرده مجبوراً بنارال بر سطوف فرستاد و از لشکریانی که بجهت فطرت  
 و افواج و میزبان و کینه و نخبه و دیار ولایات گذشته بود سی هزار نفر دیگر احضار نموده  
 که از آب ارس گذشته بعضی ممالک نظیر آب ارس بردارند و محقق شد که زیاد از نصف هزار  
 نفر ضلالت و صد عراوه و آب ارس گذشته به مشغول بجهت و خط او را بپایان نموده  
 و حسین خان سردار بطرف دارالحفاظ رفت و در قزوین که موطن اصلی او بود توقف نمود  
 ذکر احوال نایب السلطه بعد از رسیدن خبر تخریز در قزوین مستند باد و چگونگی گذارشات  
 ایان و طلب صلح نمودن از بنارال بقوچ چون کیفیت تخریز تبریزی معلوم شد و راه دوی  
 شنیده باو بسمع نایب السلطه رسید بعضی از لشکریان و علما آن که در تبریز و محال تبریز صاحب  
 علاقه و عیال بودند از خدمت نایب السلطه فارگ کرده و بعضی دیگر از حقوق و حقوقی که داشته  
 در دغا داری و جان شاری نایب السلطه آمده و آن روز دوی بود که محض از نصیر خان تخریز  
 و امیر آده خرد میرزا در همان روز با بخت نایب السلطه رسیده و بکار و دویم برآمد و نظر کلی

آز راه مرند دارد  
 در اسلحه تبریزند



حاصل شده سواقی و کجایان نظام و سواره قاجار در ترکمان و قریب به صد نفر بپاوه نظام گما  
 ندهایی حاصلات در دست جمع شده بود کسی در کلاب نموده و از عیان اردو محمد خان امیر نظام  
 و ابراهیم خان قاجار و در محمد خان و یوسف خان توپچی باشی گرجی و دیگر کسی در کلاب خود  
 سرکار نایب السلطنه بعد از شنیدن این مقدمه و دیدن این اوضاع توپخانه و نظام و باقی سواران  
 برداشته از دقتن نیز فرسخ غریب فرموده و معین بود که در ولایت خونی نیز اقامت مستمر است  
 بهرم رفتن بملکت اردو تیه بطرف محال سلاطین خود فرمودند و بختیاریه بهرام میرزا نیز حکم  
 فرمودند که بقدر مقتدر در از توپخانه خونی و سلاطین بپاوه نظام خلیج و غلامان سیانی  
 و هر کس از کلوگران ملکت خونی که در راه و غلامان تیه سلاطین و سلاطین و سلاطین  
 و اردو می قی ر کلاب بنشیند و سلاطین بهرام میرزا نیز با زنده عراده و توب اردو می حرکت داده  
 با نظام خلیج اردو می برود آمده بخدمت نایب السلطنه رسیدند نایب السلطنه از سلاطین نیز حرکت کرده  
 دارد و شهر اردو می شده و علیجاه چمن خان و اباوشته ملائمت و ملاطفت بنزد مبارک  
 که خبر دود او تبریز معلوم شده بود و سواره طالب صلح و صفات شده و قرار شده که در شهر اردو  
 جندان توقف نمایند که جواب مبارک بقوچ معلوم شود و اما لی اردو تیه بخدمت افغانی پیش  
 مسئولی بجانب پاری و در سکنه اری شده و درین سفر ملکت خونی و مرند و تبریز و قاجار  
 و سکنین و سراب و گرم دود تا میاج و بعضی از محال و خلیل و مراغه بهم برآمده و اقامت  
 دولت علیه ایران خارج شده و ولایت اردو تیه و ساج و طایغ و صابین قلعه و مرحت آبادین  
 محال مرند که یکبار از نفر سواره کرانی در آنجا ساکن بود و قلعه و ملکت اردو پس با جانشینان

در تصرف دولت ایران باقی مانده و سواران بقوچ بولایت متصرفه و محلات حکام و صالحات  
 و توب و سواره و مالیت اردو لایات اردو می جمع و در قزاقان با قبض و ربات دادند  
 نموده و بخیرگاه و علف و بریدن در ختایی بی فکر که حاصلات و قزاقان مانده و اردو می  
 در سار اموال و امتداد عاید و جل و تصرف میگردند و لیکن نامعلومان ملکت و قزاقان  
 با اول نظام و در سرج بزرگان ایشان مراده کرده بجهت خوش آمد بقوادی منقول شده و حفظ  
 عصمت بسیار متغیر شده بعضی از دیش سعیدان نیز درین باب با قاصد فاج و در خود گفتگو کرده  
 بودند بر زبان ترکی گفته بود که حاصلات کجای فرزند ان منته چگونه با دیت غریب ایشان  
 العیاذ بالله در احوال بادشاه مرحوم که در قاجار دایع تشریف داشته و جلای احوال این  
 و عاکی دولت شاهی که در اردو پیش بود بادشاه مرحوم بعد از شنیدن خبر تبریز احوال  
 این قاجار دایع و شایسته مان سکنین بطور دیگر دیده و بهم برآمد که در میان آنها واقع شده  
 این دایع که همراه داشته از راه اردو پس و خلیل و دایع عراق فرمودند و خود چند روز دیگر  
 باز عراده توب بر کردی که قاسمیه خان بهار بود سید نصر نظام از قاجار دایع با میرزا نصر  
 و میرزا علی کرایی از دایع سکنین و اردو پس عازم عراق شده و امید عاکی دولت شاهی  
 شنیدن خبر تبریز بهت برکنده شوق قلعه اردو پس گماشته و کجایان نظام و جانشینان  
 و تفکیکین نایس را و لاری داده و بقدر و دیت نواز سربازان شقایق را که از تبریز  
 زار کرده بودند جمع آورده از محال مرند و ابا و خلیل نیز که متصل با دایع سرج و در دست بود و در  
 تفکیکی آورده و از محال سالم و کرکان رود و طالش نیز سید نصر تفکیکی آورده و با عاکی



و ما بر عظام و نوک بانی که است دل بقلعه داری مباد و با حکم تدارکات این مهم شغل شد در این  
اوقات خبر رسید که پادشاه مرحوم بکفر سنگی اردبیل رسیده دعا گوئی دولت بادشاهی  
باستقبال ششانه لوازم جاسپاری و خدمتگذاری اشتغال نمود و سوال را راداده پادشاه  
مرحوم نمود و نایب خود که چون از نایب سلطه خبری نیست و مملکت از دیکان بهم راه  
و تبریز اوست رفته ظاهر مصلحت آن است که تا خبر رفته در این وقت تکلیف دیکان از خاقان  
متغور حکم شود معمول نمایم تا از نایب سلطه خبری ظاهر نشود امید دعا گوئی دولت شاهی بدو  
داشت که چون قلعه اردبیل در کمال قناعت و جد عواده و بی توپ و قورخانه بسیار  
در قلعه موجود و بقدر هزار دینار نقد نوزغاتی و آذوقه و مملکت اردبیل  
بمملکت طالش و رشت متصل است اگر مصلحت باشد پادشاه مرحوم بقلعه ترفیع فرماید  
امید دعا گوئی دولت شاهی جان خود را شرفا کبابی مبارک خواهد کرد درین زمان بوقت سخن  
و شهادت اعلام در کشیدن جبهه و دست پادشاه مرحوم نیز قبول عیاض امید دعا گوئی دولت  
و میرا امر از نیز نقد عیاض امید دعا گوئی دولت پادشاه مرحوم غریبان و آذوقه تا توپ  
و عظام که همراه بود و ارد قلعه و سپهر شده و در قلعه اردبیل در بیجا عواده و توپ  
نور سواره و پیاده حاضر شده و هر چه در حفظ و درست است بقلعه کشیده و بکفر حسن خان  
طالش نیز بخشیده از نفر سواره و پیاده طالش مستقر نموده که شرفایان نیست و پادشاه  
مرحوم کیفیت امر ولایت اردبیل و طالش را بجهت خاقان مغفور عرض نموده و تعهد حفظ  
این مملکت نموده تا احوال میرزا محمد خان لاریجانی و اولاد و عیال نایب سلطه مرحوم کند

بعد از خروج از تبریز بتجهیز تمام روانه عراق شده و بار و بند و اسباب بیدعا گوئی دولت  
که یکروز پیش از خروج میرزا محمد خان بفرمان آمدن بارد و بیل از تبریز بیرون آمده بود اگر درک  
سختی بر راه اردبیل روانه شده بودند سواران مرند و سواره و آذوقه تا که در سنگی قنات  
میرزا محمد خان را کرده و خبردار میبود که در پیش میرزا محمد خان زیاده از سه چهار هزار نفر  
سواره و تفلیکی مچانه و میدهند که از دنبال و رفتن بی فایده است و خبردار میبود که  
و اسباب امید دعا گوئی دولت بطرف اردبیل رفته است و این مرند و سواره و آذوقه تا که  
اعاده در نزد ارشیتان باشد امید دعا گوئی دولت مایه رسیده مال احوال امید دعا  
تاریج کرده و عود میماند و عیال و اولاد نایب سلطه بسلامت وارد شده و حکم خاقان مغفور  
بلیده و بدان رفته در آنجا در اوقات انجمنه ذکر که در شرفی که در داد الحان **لاریجانی**  
**بعد از کشیدن تیغ تبریز و آذوقه** خاقان مغفور بعد از کشیدن تیغ تبریز با جفا و کفر  
ماندند از و در همان دوران داد و شیخی میرزا و دیگر غایر و توپیران بجهت فرست  
و این خبر از سر و سلوک عبد الله میرزا اظهار شکایت کرده خاقان مغفور بعزل او فرموده  
ببار الحان و احضار شد و حسین خان سردار نیز با سواره اعیان قدس با مور کجبه شده با آذوقه  
سوار کجبه رسید و در خدمت خاقان مغفور بگویند نایب سلطه زبان بید کوئی گشته و  
بجانبهای رشت و عرضهای بایلاق خاطر خاقان مغفور را فی الجمله از نایب سلطه آورده ساخته  
و میگویند که خاطر خاقان مغفور را بایق تربیت حسنیه میرزا نمایند و هر دوه خطر آمدن  
از مشهد مقدس آید و بدو احوال نایب سلطه در کمال دلخیزی و در کار میگذرانند

در شتاب











مجلس اول

کشی که کارکنان اصلا ممکن نباشد و در مملکت خراسان که مشغول خاقان و درویشان و  
محمد خان در تربت سالهاست که در اقصیان و طغیان میزنند و بارها لشکر فرستاده شده و  
شیخ اسلحه مسلحی میرزا مکرر با مقام کتف آنها برآمده و کار هیچ نوع تمام نشده که برادران خاقان  
آبان و ختم قرآن در همین بین خبر رسید که عبدالرضا خان یزدی در پناه برادره محمد و محمد  
که در یزد بنیابت ایشان مشغول بودند نا برادره را که در دار الخلافه دیده و خشم قوی دست  
رومن را بر یزد رسیده شنیده سودای استقلال و دفع خودجای داده جمیع عیال و اولاد را  
و از یزد بیرون کشیده و بایزدیان متفق شده حقیقت هر از تومان در ملک و در قیام  
و توان افتد و امتد از مال نا برادره شرف کرده بیدل و کجشن و کوشن نوکر منقول پاشنه  
و باز خبر رسید که عباسی میرزا حاکم کرمان و ولد ابراهیم خان قاجار که نواده دهری قاجار  
مغفور بود در کرمان با غوای قاسم خان مای و بنو و روحانی و قریب بیست هزار نفر از  
بلوچ و طایفه عطا و التی جمیع کرده از شهر کرمان در کار حرکت کردن سمت یزد و قاجار  
خاقان مغفور با جنمات در مرز دیگر دولتی که صاحبان دولت و مملکت از آن آگاهند  
جواب بایطه را بطور خوشی نوشته و همراه سه رکن سعاد را قبول فرموده در باب  
رکن دیگر که دادن پست کرد و اثری نباشد تا آن فرموده بودند و پنج کرد و ساس اسلحه  
داده بودند که طی کنند و خود که گفتگوی بیارال بقیع بایطه در مجلس و در خانه  
و در وقت و اسلحه از طرف بیارال بقیع برادره اطفال و اطفال میرزا  
ابوالحسن خان در رد و دل خار و از داد اطفال

عن أبي هريرة

چون نایب السلطه و یازال بقوچ با ماضی دولتیه روسیه و ایران در قصبه و ملکات قان  
جمعیت آمدند و ملاقات هم رسیدند که گفتگوی دولتی بمیان آمد و چون گفتگو کانت با بعضی  
دست و محای طریقین هر دو است تا سخنانی که گفتگو میزد محل اعتبار باشد و مفایده شود میازال  
بقوچ گفتگو کانت نایب السلطه را از طرف دولت ایران خواسته و نوشته و کانت را از طرف  
دولت خود اظهار نمود و نایب السلطه چون گفتگوی چنین در دست نداشتند در جواب فرمودند  
که کانت باید از ملکات خود و درین چند روز و کانت نایب دولتی خود را برسد تا رسیدن کانت  
دکالت نایب شرط و قرار داد نایب دیگر را و کانتی طریقین گفتگو نموده و در دفاتر مصالحه کانت  
موجود نمایند که بعد از رسیدن دکالت نایب معطی دیگر حاصل نمایند صورت قرار داد را طریقین  
بیکدیگر رسانند <sup>بجای</sup> <sup>مصلحت</sup> <sup>بزرگ دولت</sup> <sup>بیکدیگر</sup> بعد از آنکه گفتگو تمام شده قانون است بمیزان شاه طریقین مرین شده ایمان طریقین  
بعد گیرانند و دو هفته مهلت خواسته میازال بقوچ قبول نمایند برانموده و دکالتی هر دو  
مجلس مختلفه گفتگو نمودند و در مجلس اولک ملاقات میازال بقوچ نایب السلطه هیچ کردار  
بیت کرد و با بعضی عقارب و پدری که نشسته بودند چون میازال بقوچ و اباضی شده بود که تأخیر  
در رساندن دکالت نایب از طرف خاقان مغفور بجهت سنگینی شواهد است بر اینکه اگر بوسه  
بواسطه بود با بعضی اشتغال بر قیامات و ترغیبات و ترغیبات مصالحه بجهت خاقان مغفور کانت  
در رسانده و خاقان مغفور نیز رسانده و مرثیه را خواند و مرثیه خوانده بودند که میرزا  
ابوالحسن خان در ریودل خارج از طرف با بجهت نایب السلطه میرسد و در مجلس صلواتی  
مستحق گفتگوی مجلس باشد و میازال بقوچ کدیو هفته با شطرنج میرزا ابوالحسن خان نشسته و میرزا

چگونه میرند که خصل و خمر و  
ارضاع و هار و سحر و سحر و سحر

محبت احمدی رحمتہ اللہ علیہ



ابو الحسن خان نیز بسیار تاخیرات غیر متوقع دارد و بخوارقان شده و ولایت نامه همراه آورده و  
 در دادن ولایت ناچار شرط شده بود که دو باب کرده است که شوی تازه شود و قرار می دیگر در میان  
 مبارز الیبتیج دو کرد و در نیم کرد و در میان میرزا و خرد میرزا گذشت و معارف کرده و با میرزا  
 خرد میرزا یارم عباس میگفت نمی زبان یکی نصف عباس آلفه کجنگوای بسیار در میان  
 بشمار و بهای نای مختلف دو کرد و در نیم دیگر معوضه قرار داده بود و باین نوع که در وقت  
 محو می کرد و معضای معوضه شود و بعد از محو می کرد و در نیم دیگر قرار داده و در میان و خوارقان  
 محال غایب مراب و کرم روده و بهشت روده و شهر مراده تخلیه شود و حوی و اردو به در عرض بود  
 بر همین غنچه رسیدن کرد و به هم از و تیره تخلیه شود و بر رسیدن کرد و به هم از و تیره  
 و در کرد و دیگر تک دولتی سپرده شود که مدتی مطابق آن موقوف باشد و پس از آن عند الحاح  
 بدون عند کار سازی شود و سایر شرط و قرار دادها از حیثات تعیین محل سرحد و حرایات  
 اطمینان طریقین و قرار داد و از این طریق نوعی که در مصالح ناچار دولتی مذکور است و از  
 که مجلس ده خوارقان بسیاری که مذکور می شود برهم خورد **که اسباب کجاست برهم خوردگی**  
**مجلس ده خوارقان شده و معوضه شدن مجلس ده خوارقان** **که اسباب کجاست برهم خوردگی**  
 و معوضه نفر شغال می و چهار صد پانصد سواره و چهار علم سپاه همراه برشته میلف که  
 علمای حضرت رعناست صلوات الله علیه که در خواب بمن رحمت کرده و زنده است که در میان  
 بعرب بیشتر از مملکت ایران بودن کن باین گفتگو را این سخنها دارد و از الحاق طهران شده  
 و اسامی دولت خاقانی که ساز می گفت نام پسران را دست کرده بودند و برادر عراق میرزا

حسین میرزا

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

حسین میرزا را سرانجام خانات خود گشته و تحریک نموده که قوام دارد الحاق فوج و کسری  
 بدین آورده اظهار دوستی و خدمت نمایند و ادوا صاحب سلطه نامیده و کجاست معوضه  
 چنین دانند که اگر فی الحقیقه خاقان معوضه برود بای حسین میرزا دهند شاید که در مصالح سهل  
 ازین داده شود و خاقان معوضه نیز حسین میرزا را راضی و سخنانی که مشور برنی الحاکم الشاه  
 نسبت بناب **که اسباب کجاست برهم خوردگی** و شهادت از با جرم داشتن از حسین میرزا امر فرمودند و معوضه  
 که حسین میرزا با جرم دارد الحاق و از دار الحاق حرکت کرده تا بقرون و حجت علی خانی  
 و خاقان معوضه که برآمد و جهان در این تغییرات و دفع و همی را بود که در روز ملک  
 بار معوضه بصحابت منوچهر خان معوضه آمدند و امور داشتند که بحمدت نام سلطه رساند و از  
 اسامی دولت دوستی از طول زمان اقامت ده خوارقان استغفار کرد و حیدر از طرف دولت ایران  
 معوضه و بعضی از اهل آذربایجان از راه دولتی این دوستی مبارز الیبتیج از طایعات او ضایع  
 الحاق میلفند و چون اثری از کجنگوای میسر ده خوارقان ظاهر نشدند مبارز الیبتیج فی الحقیقه  
 احتمال خلاف داده بناب سلطه اعلام نمود که از کجنگوای شهبوده بهرام میرزا در رحمت آباد  
 اردو زده می شوند که از فشار و کربستان و کربانسان بدفعات لشکر اردوی او می رسند  
 و از کجنگوای محمد شاه و جهانگیر میرزا در قلعه اردبیل شسته از طالش و خانی درشت و خاقانی  
 و شاهسون جمعیت جمع نمایند و از طرف دیگر صحن خان سردار که باعث برافروختن این آتش  
 و شیب میرزا در حمله آمده با بسته و در جنگ شکست خورد و خاقان  
 ایران است و در دار الحاق با جمعی از کربانان زمان داده و حسین میرزا را نیز از خوارقان

این فوج  
 این فوج

این فوج  
 این فوج







و سالها دارد و قلعه شدیم و فاجعه انچه جاز و در سیاهی نموده بقدر و در بزرگ  
 می آمدند تا به نیم و نسکی شهر و در میان سیاق آمده مراجعت کرده و درین بن نصیر خان  
 طالش با قدری تفکلی که از قلعه انجن نچوان فرار کرده بود بقلعه اردو پل وارد شده چون پرده  
 مباحثی بود که برای سوارانی که در قلعه بودند و اسبهای توکلانه لازم بود و احتمال کلی مرگ  
 که اگر مصالحه منته نشود لشکر و سیه بجا حمله قلعه را و سیر اقام نمایند باین خاطر قرار شد که  
 بجایه اسب که در قلعه اردو پل و هر قدر مال و قاطر را به بر جاده و اسب است بر نصیر خان  
 و بعضی از مستدان سپرده شده و مال گران بود و طالش شد که قوضی و تعاونی در نایه  
 حاضر نمود هم دوست دشمن و در و نزدیک خیمین شوند که برای قلعه کانی را ای سوامی  
 قلعه داری و قنار و قنار نیست پادشاه مرحوم نصیر خان را با جمیع مال و در و اب و اندک گران  
 نمودند و درین بین از خاقان مغفور احکام و نوازشات پادشاه مرحوم رسیده و دست نزار  
 در قلعه مد فرج رحمت فرموده بودند و از طرف نائب السلطنه نیز قاسم خان غلام تفکلی پاشی  
 با پنجاه نفر غلام تفکلی قدر انداز و هر از تومان خواه نقد رسیده نوازشات بسیار پادشاه  
 و اظهار التفات بایندها کوی دولت فرموده بود و بجزو حق از خد متکذری و جان سپاری که از این  
 کمال رضا نموده بودند و عا کوی دولت شایسته پادشاه مرحوم واقع میشد ظاهر آنکه در قلعه اردو پل که و گری  
 درین مقام و درین باب از تهیه قلعه داری مانده بود برای تحریک و طالع کنندگان ایی چند کلمه عرض نمود  
 شنبی از شنبه ایندها کوی دولت پادشاهی بکلونی که در میان قلعه منزل یکی از خیمین عمده بود  
 پرسشید که دارد شده استماع نمود که خان صاحب منزل بزرگ و در هاتم خان چند از خاقان

و هاتم یک که سرگرد تفکلی نایب بود و میکوید که آفرینای کی کرب این دو جوان کوشش بدارد  
 و خود را در این چهار دیوار گنجین بامداد و تا میانه این دو جوان اتفاق بیست بار ازین جمله  
 خلاصیت و باین سبب که شش نوکر خاقان مغفور میرد و چند پیغمبر ز شهادت امید آمد شهادت  
 فردا در خدمت پادشاه حرم خلوت کرده عرض نمایند که جانگیر مرزا که در عزالت میکوید  
 که من شاد و حرم را برای این در قلعه نگه داشته ام که اگر اسب آمده قلعه منجلی را محاصره کرده  
 که هست که در قناری بانه و حرم بر جود و در لاد نائب السلطنه مختصرین مانده و کج حرم خان نام  
 سرگرد تفکلی و طحالی نیز گفت که در سوخته کانی در و در این دو جوان راه میرود که در قنار  
 شده فردا در حرم خان ای اگر ختم و شهادت از کور برون می آورند و دست تفکلی است را برادر اند  
 قلعه بگریز تا قدری و هم در دلی به راه باشد ما نیز ازین جمله خلاص شویم و این خان کسی بود که قنار  
 شنبه در و ادای دولت قاجاریه کی اقامه او را بجمع حاضر بود باری چون سخن با بخار رسید  
 ایندها که او را بجا برون آمده بخدمت پادشاه مرحوم رسیده فقره اول را خجسته گوید و دست تفکلی  
 عرض کند که حال بر داض و فقره ثانی را بتفصیل عرض کرد و ازین جهت که در دست سواد  
 و توان و قلعه داران مانده تا به بند که این حکایت چگونه خواهد شد پادشاه مرحوم اذن مرحوم  
 ایندها کوی دولت شایسته پادشاه مرحوم خان غلام تفکلی و بعضی از مستدان و یکوش به ارمانده قدری  
 ازین گفت بود که صدای بای پوی از طرف در واره ستر بلند خبر رسید که تفکلی و طحالی  
 که در واره رفته مستحقین در واره را منفرد حاضر ساخته میوه دهند و در واره را بگشته برون رفته  
 ایندها که او را قاسم خان بابا و تفکلی که کمر حصار این را میزدیم برون و دریه تفکلی و طحالی

صاحب منزل



بعضی را گفته و یکدیگر را نطق نهایی ایشان را در همان شب مجدداً با هم رسانده  
در چهار نفر از کوش بریده و دو نفر دیگر را علم فرمودند که به چنان توبه کنند و قنصلین را بر قنصل  
چین کرده و بعد از آنکه در میان سایر لشکر تعیین و معترف گردیدند تا عبرت سایر نوکران شود البته  
چون مجلس در خوارقان برهم خورد میزبانان به توجیه مناسبی گفتند که من میزبانان را در میان  
با جهت هر از صیقل حاصلات و دو هزار آذوقه و توجیه نامه بدر میفرستادم و دو نفر از اولادش را در  
میان قلعه چنانچه بایان نویسد که چون گفتگوی صلح در میان است بایزاد سوختن که پسند  
ار در بر دارد و میزد بطریق صلح و دوستی حرکت نمایند بلکه بایزاد سوختن را به آوردن پسر  
سپه قلعه را در حکم داده باشند تا بسلطه مرحوم ظاهر قبول اینصفتی را فرموده محمد حسین سلطان  
گجراتی را با کراف سوختن روانه نموده بودند و حکم فرموده بودند که از جنگ و جدال اصرار نموده  
بصلح و صلح کوشیده شود و بخطوط معهوده قیام حکم شده بود که اگر وقت و قدرت قلعه داری  
باقی است در جواب گفته شد که تا امروز چندی از این ممالک و این فکر در دست نایب سلطه بود  
و حال که احوال بایان صلح و صلح اختیار جان و رعیت این مملکت با جاقان منتهی است البته  
کراف سوختن بایک جنگ حاصل است لکن نمونه از راه قراجه و داغ و سنگین دارد و شهادت پس  
نده و محمد حسین سلطان گجراتی را بقلعه فرستاده مستعدی از راه مرحوم شده بود که در دست  
قلعه مستخرج نموده کراف سوختن بایک جنگ حاصل است و در قلعه منزل نماید از این طرف در دست  
قلعه خاک ریزه مدور شده لکن بایان قلعه حفظ و ضبط بروج و باره آتشال محمود و چهار برج  
بلیت و قلعه گشته سببی از اینها فوجی از حاصلات روس در کنار نهاده که از طرف دوازده ام

بمیز و نقل شود آمده و توبه بکنند و توبه بکنند و توبه بکنند و توبه بکنند و توبه بکنند  
ایشان کراف سوختن قلعه است فرستاده با حقین بکنند از طرف منقول میشد و چون درین  
چهار پنج روز جوابی از طرف قلعه صبح کراف سوختن رسید لکن نام گجراتی را که ترجیح بود با هم  
سفید که علامت امان خواستن آورده است تا در بقلعه فرستاده اعلام نموده که بر حالت می ایستم  
اورا تنها از در یک داخل کرده بقلعه آورده و در روز چهارم با او با مرد و زور خود اکر از بندگی بصل  
مرحبتش دادند و زوای آنروز باز کراف سوختن کراف سوختن قلعه فرستاده اظهار سخن و بیجا می کردند  
مستحقین در دوازده جواب داده بودند که شاهزادگان در قراجه و معاودت کرده بعد از آنکه  
آمده باز همین جواب را شنیده باز سیم آمده باز همین عذر صبح شده معاودت کرده بود این  
و عاکری دولت شاهی در بستیونی که مقابل کینه تیغ صفتی است و پیاده و تهاش محمود که بکشد  
از سنگ و تیر و تفنگ توبه و تفنگ بزرگ روی بقلعه خالی شده و یکی از لشکرها بدو وارد  
قورخانه گردانیده و از قلعه فرار با دوت ششور رسیده در تب بروزی که برای یادگش گشته  
بودند خود نزدیک بود که چشم زخمی بزرگ رسد و توبه بکنان این طرف خواسته که بمقام  
بر آید که ترجیح مذکور با علم سعید باحت نزدیک دروازه آمده از دروازه بایان بر سید  
کراف سوختن عرض نمایم که شاهزادگان بدو اجازه داده اند از عمل کراف سوختن با دوازده  
تنگ شده رجحان فرود را احضار نموده و بر بچیان و مستحقین قلعه حکم فرموده که بجا دل و  
مقاتله اقدام نمایند تا قاری قیام دانه شود و در این روز یکی خان تبریزی از خدمت  
نایب سلطه رسیده خبر رسیدن سرچرخان مقتدر الدوله را با پنج کور خواسته و قرار لغت و



مجلس منع را در قریه ترکمان جای رسانید و ازین خبر استبصار حاصل شده رحمان مزبور را باین  
 روانه نزد کراف سوختن نموده و در دو بقله را مشتق فرموده بانداختن قریه های شادابی  
 فرمودند و فرمای آنروز نیز خبر صلح از طرف یسارال بقوچ یسارال کراف سوختن رسیده و نیز  
 بوزنم چشم و شادابی مشغول نموده صاحب منصبان و سالاران با اسلحه بقله  
 رفته و میخیزد و هر جنبین از منظر نیز آمده و غنیمت ذکر در قریه های صلح شده و خوارقان و کایت  
 کدوس و رسیدن چهار خاقان مغفور و رساندن مصداق و لا نخواه مذکور را در کدوس  
 قاپلان کوه بقرادلان لکر و کدوس و انعقاد مصالحه در قریه ترکمان جای  
 چون نام سبطه از ده خوارقان روانه شده بر حمت آبا و رسید ضعف و قناعت کلی در مزاج  
 ایشان بهر سبب و بان ناتوانی از دورا حرکت داده در حقیقت سرگردان کار خود بودند  
 و امری در نظر سوا می رسیدن خبر دارالخلافت نه آئینه و باین بی سامانی تا بولایت کدوس رفتند  
 و در آنجا بپادشاه دارالخلافت رسیده معلوم شد که خاقان مغفور بعد از استماع برهم خوردگی مجلس  
 ده خوارقان و محقق شدن حرکت یسارال بقوچ از تبریز بزعم عراق خوش آمد که باین مجلس  
 همانرا باین بی استیاضی ادب فرموده و بیخ کوه خواهر استند اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
 التفات این برای نایب سبطه و سادات و شایک که در غیر از غلبه دولت خود بود که در مجلس  
 مصالحه بخواهید و باین نایب سبطه رسیده باین نایب سبطه را بعد از رسیدن این اخبار  
 منع خرق و مال شده روی بطرف قاپلان کوه و محال کرم رده که آئینه و چهار نیز دیار  
 بقوچ و سادات حقیقت اعلام داشته و یسارال بقوچ بعد از ورود و تبریز چند روزی بقیه  
 رفته

در این مجلس که در قریه ترکمان جای بود و در آنجا که در قریه ترکمان جای بود و در آنجا که در قریه ترکمان جای بود

نموده بالکراسکین در آن زمستان سخت از تبریز برون آمده بزعم دمشق عراق خود را رفته  
 که در منزل او جان و صومعه خبر رسیدن شعله رسیده و از آنجا بقریه ترکمان جای آمده و  
 بنایب سبطه را باین نایب سبطه استماعی و حصول این را بقریه ترکمان جای نموده و در تبریز  
 لکرهای خود را حرکت نموده است مشغول نایب سبطه گردید و نایب سبطه نیز با وجود  
 تا خوشی بهر نوعی که بود ترکمان جای نزول نموده و بقیه بهرام میرزا را با اردو حکم  
 بوقت در محال کدوس کرده و خبر میرزا را از طرفین رگاب کرد و بید منظر خان معتدله و  
 نیز با شواله رسیده و نصف الدوله نیز از تبریز حاضر شده مجلس که صلح گردید و منوط  
 دارلانی که در ده خوارقان تحریر شده بود برون نویسنده و مهمانی عظیم منعقد شده و بقریه  
 دولت انگلیس چنانکه در ده خوارقان حاضر بودند و در اینجا نیز حاضر شده صورت های مصالحه  
 از طرف دولت ایران بمراتب سبطه رفتن شده و از طرف دولت روس بمراتب یسارال بقوچ  
 رسیده و در مجلس مهمانی با عزا و اقوام تمام تبدیل صورت مصالحه نامه را نموده و یسارال بقوچ  
 صورت صلح را محمود بمراتب نایب سبطه گرفته و نایب سبطه صورت صلح محمود بمراتب یسارال  
 بقوچ را گرفته و باین بمراتب بگشودند و در روز دوشنبه بانداختن و بانداختن نایب سبطه  
 نموده و اتفاقات آن در آن قریه در جهان روزی که سفیدی برده رسانید که در سرود کردن  
 دلیک بدن داشت و رده این برده را برای تمام بختور نایب سبطه و بقوچ آورده و باین  
 بقوچ گفته بود که مطابق دارد و احوال این بختور با احوال این قریه که در سرود کردن جمع کرده است  
 و پس از تمام امر مصالحه در مجلس و واع سخنی یسارال بقوچ باین نایب سبطه گفته بود که بجز این

این خبر که

از دهکده ترکمان

از دهکده ترکمان و قریه ترکمان







صد هزار تومان نقد اقبال شاهزاده محمد ولی میرزا بهادر الخاقان به خدمت خاقان مغفور رسانده  
و بنا بر آنکه خاقان سلطان را در اسطوخودوس در خدمت خاقان نموده و یکی از اولاد شاهزاده خضر  
السلطان را خواهرش نمود که با هم حکومت روانه نیر و نمایه خاقان مغفور سخنان روی نمودار  
از روی مصلحت قبول نمود و سیف الموده بر خاقان سلطان بجز در ستاد او نیز ببرد فرست  
از چهارم روی دخل در گوشه یزد قرار گرفت و در همین شاهزاده محمد قتی میرزا علی بیگم السلطه  
که حاکم بر جرد بودند محمود میرزا آهنگار و در خدمت نگار بی دولت منسوب کرده و صد مرتبه از  
توان پیشکش داده حکومت لرستان و عربستان را بحکم خاقان مغفور از او تنسیخ نموده بلکه از  
حکومت نهادند نیز معزول شده بهادر الخاقان احضار شده و به چهره شاهزاده عید الله میرزا المصطفی  
بر هزار تومان پیشکش و خدمت خاقان مغفور که در آینده منسوب حکومت خراسان شده و در دهان  
**السلطه** میرزا السلطه تبریز و قاضی که در آن اوقات رویی نامی السلطه بهادر از روی  
نهان مبارک بقویم بحال است رود و تشریف برده و از آنجا بابت سعد و از دار السلطه تبریز  
و اهر ولایت آذربایجان چنانکه عادت اهل زمان است در اوقات توقف روستی در دار السلطه  
تبریز و سلطه ایشان در ولایت آذربایجان بعضی مالی اندیشه کرده بودند و در کوهی در میان  
ایشان حاصل شده بود نامی السلطه مرحوم قهرمان زاده و بهادر السلطه تبریز از راه دولتی  
در سرپرستی ارقام استمالت مجمع اهل آذربایجان نوشته و در آن احکام مرقوم نموده بودند که باید  
رعیت و عوایق و لشکریان آذربایجان به مغفور دولت نمایند و در بعضی موارد اندک در  
امثال این قرات حرکاتی که از نیر و ستان صادر میشود آنچنانکه حرکات و ادوار بر آن عمل در

خواهد

خواهد بود زیرا که جنای آن اعمال از روی اضطرار و عدم اختیار است و در این صورت تحقیق  
برای کسی نیست پس باید با لطف امیدوار بوده و در خدمت جامع گوشه را مغفور  
شمارند و تحقیق آذربایجان که خوف شده بودند و میخواستند که از مملکت آذربایجان بولایت  
روستی روانه مطمن و امیدوار شده خادم و غیر خادم متوجه گشتن بوسی شد و جمعیت عظیم  
در دار السلطه تبریز روی داده نامی السلطه در ساعت معین دارد و دار السلطه تبریز شده  
در عایا و برای فوج و دست و دست بستان بوسی مشرف شده التفات خود را در ایام  
عموم خلافت مبدول می نمودند و خاقان مغفور بجهت اینکه مملکت اردبیل و خوی در رهن  
بود که در مانده بود و مغفور داشتند که این خواه را نامی السلطه خود از عهد بر آید از بر چای  
اد ضاع نامی السلطه مستقر شده کرد و معتمد را نیز از راه التفات مرحمت فرموده شاهزاده  
علی قاسم میرزا و محمد طاهر خان قزوینی روانه داشتند و خواه تجوید اراک روستی محول  
شده مملکت اردبیل از رهن بدون آمد و سرکار نامی السلطه مبدل فرای که از نیر و ستی  
صادر شده بود میگویند نزد خزانی و نقصان لکری بعضی <sup>بسیار</sup> میخواستند و لا جمیع و گمان  
و قورخانه آذربایجان را زده بودند و سواد ای بنیاده عاده توب که در قطعه از جبل مانده بود  
و عجمه عاده توب که <sup>میرزا</sup> سلطان بهرام میرزا از خوی بدون آورده و در اردبیل <sup>بسیار</sup> شده آید همراه بود  
تا آنجا که جمیع نقشهای سران را از دست لک نظام گرفته برده بودند که تحقیقا قریب  
به صبت و چرخه از تفکات نیزه در اردست لکریان آذربایجان گرفته شده بود تا آنجایی  
رعیت آرازم آذربایجان را که توب بشهر خوار شده و کلیه آن در مملکت اردبیل و خوی



بود که چنانچه با نظرف آب ارس برنده و طیل خانواری ادا را مندر سرشده تریزه خویی  
را با اکتان مال الحاق طه و دانی ولایت دماوان قبض و برات تا آخر سال از رعیت گرفته بودند  
و هیچ قبیض مباشرین در سیه را سرکار نائب سلطه بجمع رعیت آورده رعیت را  
ولایت خراب غصه لکریان بالقیه بریان شده و معلومست از دشمن قوی دست حاصل شده  
حزن و غل بر سرکار نائب سلطه استیلا یافته پس بر بتر نا توانی نهادند و برای مردن  
آورده و مملکت خرمی از زمین دولت در سیه که خاقان مغفور دفع جوع آنرا آورده و نائب سلطه  
که نهشته بودند سرکار نائب سلطه از جمیع اولاد و خدمتکاران و لکریان خواهش فرمودند  
که بقهری ششماه در آنال قناعت نموده ششماه دیگر را در راه استحقاق مسلمانان خوی  
و انکار دولت نمایند و بجمع اسباب و اوضاع از طلا آلات و مرقع آلات که در میان اولاد  
و عیال ایشان باقیام جمع فرموده بیکدیگر ایداران دولت روس میت کرده دادند و با وجود  
این احوال دوست برار توان را که در ششم باقی مانده بیکدیگر انجام آن افتادند و چون کسوف  
سابقه که نامچون باد نهاده فرانسه بر ولایت و ملک استیلا یافته بیکدیگر قناعت نهاده  
بر دولت ایران اطمینان فرستاده بود و دولت علیه انجلس میفری موسوم بملک خدمت خاقان  
مغفور فرستاده و متعهد شده بودند که هر سال دولت ایران در دولت روس  
و تقویت از دولت ایران با هر دولتی که نزاع داشته باشد بکسر خدمت دولت روس نمایند  
و در ضمن این خواش فرموده بودند که خاقان مغفور اطمینان فرستاده و با بی میل مقصود از این  
روانه نماید خاقان تکم بر دولت انجلس و اراج بر حکومت دولت فرانسه نموده اطمینان

جواب داده بودند و نخواه فرموده چنانچه سال بود که از دولت انجلس گرفته بچنان  
سرحد آذربایجان نائب سلطه میدادند و پس از مدتی دولت انجلس بتهان و دودان خواه  
مقرری کرده گفته بودند که دادن این خواه مشروط بسببست ما زنده دولت ایران در دولت  
و عطف مشرک که درین فصل مصالح نامه دولتمین نوشت بود تمسک شده خواه فرموده را بدادند  
درین وقت این فصل مصالح دولت انجلس نظر نائب سلطه در حرم آمده شروع در مطایفه شدند  
هر از توان که مقرر می رسد که ایام مناره دولت ایران در روس بود از دولت انجلس نموده  
بجفت را بعضی خاقان مغفور را میداد خاقان مغفور با این جهت در جهت مدارکات نائب سلطه  
الیه که موافق مصالح نامه بایست برابر سلطه بطر بوضع بودند حکم با جفا نائب سلطه به ادا  
فرمودند درین بین مالی تریزه در هر وقت اجتماع کرده اراده کرده که در چهار نفر از اهل تریزه  
که هر یک در ایام توقف لکریان در تریزه قیادت می نمودند بقتل رساند سواری دولت روس  
در تریزه بودند از این اراده مستحضر شده چون از شرط و عهد مصالح آن بود که بیکدیگر  
طرفین اذیت نمودن نائب سلطه خواست کردند که در مقام منع این ادا داده بر آید نائب سلطه تا مختار  
شد بریرین اشخاص معین را که یکفر از آنها مشهور بقانون ضابطه و بعضی جوب سنگ سنگار  
کرده قتل نموده بودند سواری دولت روس بکشت که در آمده برفع اعلام دولتی که کج کردن  
از در سلطه تریزه چنانچه سرکار نائب سلطه که خدا این تریزه را در و فرخنده مبارک که تریزه  
محبوس فرموده سواری این کوه اعمال و طرف گیری بحال رساند و داد آورده از این کوه انبار  
ذکر مشرب و نهاده حرم از قلعه اردبیل بفرار و باغ و چهار ایوان ببار سلطه تریزه

محمد نظری



بعد از فتح کرمان و خلق از قلعه اردبیل از عا کوی دولت شاهی که در سن جوانی بود و در تب  
بشناسه در خدمت کداری پادشاه مرحوم حاجت بی دسی و تلاش می نمود و پادشاه مرحوم کمال  
الصفات و طبع را از خدمت کداری این دعا کوی دولت حاصل نموده بودند و حاشا که در  
دیده و نظر کداری میباشند و از این راهها تمام دنیا را خود را تصور نمایند باین که پس  
خدمت پادشاه مرحوم افشا و می نمودند که قلعه اردبیل قلع است حکم و مشورت بر پادشاه بسیار  
و خود خانه میباشند و جنگ می نمودند در چنین ایام در مقابل دولت روس بسیار و کارها  
چه میشود که پادشاه مرحوم حکمت این ولایت از پادشاه سلطه خواستن نموده و حاشا که در  
و ملکین نمایند و اگر این مستی بعل نماید از حکومت ملکین و راه دفاع کند نه حکومت این ولایت  
بر حکومت آذربایجان پادشاه از عا کوی دولت اصلا اطلاع ازین گفتگو که در خدمت پادشاه مرحوم  
می نمودند نیست و بعد از آن مشغول خدمت کداری بود و از باب فساد این مطلب به عرض نایب سلطه  
و سامیه جان نموده بودند که کمال خواستن پادشاه مرحوم در این است و نایب سلطه از آنجا که  
اطلاع از اطلاع خدمت کداری از عا کوی دولت نسبت پادشاه مرحوم داشته و میخواستند  
که هرگز سر موئی پادشاه مرحوم نسبت بریزد و مستلزم و متعلقان خود در مقام بی التفاتی باشند  
باین ملاحظه نظر علی جان فساد را ظاهر نمود و نموده که بار دین آمده ای اردبیل که گفتگوی  
دولت اتمام نموده بودند امیدوار به التفات دولت شاه طهارت مرحمت سرکار نایب سلطه  
باین نمایند و دستخطی بپادشاه مرحوم فرستاده بودند که چون باید طالع بد دولت و رونق کار  
شود باید که آن فرزند بجلالت طالع خدمت محسنی احضار و در از تراناد و در لغت مستخرج

امیدوار دولت عیسی اریان نموده و عین نماید که محال است که از ولایت طالش بپادشاه دولت ایران  
بر دولت دستخط شود و خالی نموده و نگردد و س که خواهند آمد که آنجا که ولایت پادشاه مستغرق سازند و در  
بقا و دایم و ملکین باشند بعد از نظام امر آنجا روانه دار سلطه بریزد نموده و دستخطی بپادشاه  
که چنانکه میرزا را در مقام نوکری و صادق دیده ایم بحرف صاحب و فغان که در باب بار دین سکینه  
اعتنا نموده و او باید بحرف خود امیدوار نمائی و دستخطی بهم میرزا را بی امید عا کوی دولت  
صادر شده بود که بعد از <sup>تغییر</sup> نظام امر او دین و شاه میون دار سلطه بریزد نموده و دستخطی  
شود نظر با منجمدات پادشاه مرحوم التفات و رحمت پنهانیت بایندها که فرموده متوجه انجام  
خدمات مرجع شده چون بحال آید باز طالع رسیدن میر حسن خان از رسیدن خدمت  
تقاعد کرده میر باشم خان را که از آن عمده او بود بحکم دستاده مستقر بعد از ناخوشی شد  
پادشاه مرحوم از آنجا بقا و دایم و ملکین تزیین برده بعد از انجام تمام امور ولایت عازم دار  
سلطه بریزد نموده و امید عا کوی دولت نیز حسب حکم عبدالطیفان از امور است اردبیل  
دارد و دار سلطه بریزد و دیده میرزا حسن استان بوسی مشرف شد و که در حق سرکار نایب سلطه  
برادر <sup>الطاهران</sup> و سایر احوال ایشان <sup>مهم</sup> فرستاده و در از تراناد و در لغت مستخرج  
دار سلطه بریزد نموده و بحکم نایب سلطه مشرف گردیدند و نایب سلطه امورات مملکت  
آذربایجان را بایشان محال نمود و در باب جایگاه کردن خواهی که برای کرد و تمام معین  
شده بود اهتمام تمام فرموده و خطبه بهرام میرزا بحکومت مملکت خوی منصوب و متوجه شدند  
که بعد از خالی شدن مملکت خوی از نگردد و سید روانه آنجا شوند و ولایت دیگر از آنجا







تعیین شده در دارالخلافه طهران و دارالمسلطه بطربويع سعادت امپراطور اعظم و مجدنت خاقان  
 معفوره رسیده لهذا از طرف دولت علیه روس میارال که بای دوف بمصوب سفارت سرخا  
 شده و برای توقف در دارالخلافه طهران و رسانیدن مصالحه نامه به خاقان معفوره مامور شده  
 و بعد از آن دولت خود وزیر مختار لقب یافت با اعزاز و احترام تمام از سرحد دولت علیه ایران  
 گذشته دارد دارالمسلطه تبریز رسیده و بعد از توقف یک هفته مقصود یعنی بای و مصوب که در آن  
 طرف خود در دارالمسلطه تبریز که هستند با هم میارالان دولت علیه ایران رسیده دارالخلافه طهران  
 و بعد از ورود به دارالخلافه و ادون مصالحه نامه علم سفارت دولتی چنانکه تا وزن سفرای دولت  
 در دارالخلافه بر او اخته متوقف دارالخلافه طهران که در میارال که بای دوف مردی بود که  
 و معتبر و بسبب علیه که از دولت علیه و سس نسبت به دولت علیه ایران حاصل شده بود بسیار  
 علیه بر داری از او ظاهر میشد و در قیام بسیار و در آن کار در اجرای شرط مصالحه نامه منظور  
 میبود چون یکی از شروط مصالحه نامه آن بود که اسرای طرفین مطلق العنان شوند و در دولت  
 ایران از عهد و نواب که بخیان زند و از عهد محمد شاه سوهید اسرای که بخیان بجهت  
 ظایف انانث بسیار بعد و بعد و نجات مردم در آمده بودند اما معصوب نامی از خواجیه سرایان  
 خاقان معفوره که که بخیانی الاصل بود بسبب باقی که در دولت علیه ایران داشت خود را در  
 و وسیع نامیده نزد میارال که بای دوف رسیده بود و خاقان معفوره عثمانی درین باب با خبر  
 فرموده و اسامی دولت ایران و بایب سخا و باقی ایو با سفر مذکور یکدیگر مجلس خبری تمام  
 گفتگو کرده بودند و آن معصوب مذکور با بعضی اراک رسیده که در نزد میارال که بای دوف رسیده

بعد از رفتن به دارالمسلطه

اجازت

بوده

بودند سیاه اسرای قدیم و جدید که بخیان را میارال که بای دوف داده اکثر آنها مکتوب  
 میارالان و صاحبان اولاد بودند و یکدیگر نفر این اسم برده بودند که در حرم خاقان معفوره  
 در ملک خدمتگذاران دولتی مشغول بودند و یک نفر این که در خانه آنده یار خان جعفر الدوله  
 و مکتوب او بود در سیاه نوشته بودند که بای دوف بعد از آنکه در خانه و ملکهای زیاد از حد  
 و خارج از قانون که با اسامی دولت میبود بلکه در محاسنی که مشرت بجهت خاقان معفوره میشد  
 بکلاف آداب حرکت میکرد و بنا که است که با تجارت و بوی بخت و در دارالخلافه بهانه میکند  
 که بخیانی در خانه نشاست در قمار می نماید و بدون اذن و استحضار اسامی دولت ایران  
 کسان خود را از آمده و وسیع بجهت اسامی میفرستاد و خود سر داخل خانه های مردم  
 شده اظهار میداشتند که باید نمایندگان با جمیع انانثیه آنجا رسیده اند و اگر فی از اهل که بخیان  
 باشد بجهت اعلی برده تا اعلی مایه خفه بقیق رضا و عدم رضا در مانده و مانده او در ملک  
 ایران نماید و مکرر این حرکت که بای دوف صادر شده و از انانثیه اهل اسلام باین گونه بجهت  
 خود برده شبهه نگارای میگردان اعمال از او در نظر اهل اسلام ناپسند آمده عرض اسامی دولت  
 علیه ایران میسرانند و اسامی دولت خاقان بطورهای مختلف در ملکات مسلمانان سی میبود  
 و یکدیگر با در مقام نصیحت که بای دوف آمده اصلا معین نمیگفت و خاقان معفوره محبت و بخت  
 امپراطور را که بوالهوشن مملکت و ادون کرد و باید و مصالحه فرموده بودند نمیخواستند که هیچ  
 در هیچ سبب بخشی در میانید پیدا شود و میارال که بای دوف نیز از انانثیه که از خاقان معفوره  
 اصلا اظهار صاف می نمود و معفوری که داشت روز بروز دست تقدیری را در از ترکه تا بختی

وضع در قفس



در این دست و در این بجای آنکه با حقان اصف الدوله رسیده بواسطه آنجا یعقوب خواجه جمعی  
 از اندو قزاق را بجای اصف الدوله که در میان ارک مبارک دارالکاف بود فرستاده و ضعیف را  
 که در خانه اصف الدوله بود جبراً قهر اخذ است بدون آنکه اصف الدوله که هر چهار بنیان دولت  
 خواست معذور شد و میداشت که نظر اصلاح دولتی و اصلاحان مغفور درین باب عیسیائی خوانند  
 فرموده اند ضعیف را با بعضی از مستندان خود بجای ایلی فرستاده که در میان مبارک کربایی  
 بعد از بدین ضعیف مستندان اصف الدوله را جواب داده و ضعیف را نگاه داشته بودند  
 بهانه که خود باید بدون حضور شما از او سوالی نمایم اصف الدوله که از شنیدن این خبر آتش جان  
 و بیایه توان شده بیکر خانه خود افتاده تعلیمی اسلام که در دار الخلافه بودند اظهار عظم خود  
 نمود و سایر مسلمانان را نیز که کمال دلگیری از این اعمال داشتند اصف الدوله معاف نمود و عظم  
 در آورده در دولتمندای فاضل و فضلای مجتهد العصر و ازان حاجی میرزا مسیح رحمة الله جمع  
 زبان بظلم و تشنگی گفته و از عدم عیسیائی خاقان مغفور نیز درین باب اظهار دلگیری نمود  
 و حاجی میرزا مسیح رحمة الله نظر تکلیف مسلمانی که بر او ایلی فرستاده و فرستاده طلب آتشگاه  
 اسلام را که برده بودند ایلی در جواب سخنان درشت گفته مستندان مجتهد العصر و ازان  
 خاقان و خاسته معادوت داده اهل اسلام از دیدن این اوضاع برین ستمه محکمت و محاکمات  
 خبر کرده و جمیع کسب در عیای شهر ازین درد آلوده و سیه و اکثر نوکران باب دولتی شنیدند  
 بحسب اسلام ترک آن ارک مبارک را کرده بدولتمندای مجتهد العصر و ازان بی جمع آمدند  
 و میرزای مجتهد را از دولتمندای خود مسجد جامع برده در دواب اوراق و خانهات البته مسجد

اصف الدوله را  
 از این دست و در این بجای  
 آنکه با حقان اصف الدوله  
 رسیده بواسطه آنجا  
 یعقوب خواجه جمعی

جامع جمیع گشتند و کثرت و غوغای عظیم از عوام و خاص در مسجد پیدا آمد انسانی دولت اند  
 شنیدن این جناب را جواب ارک مبارک را بسته و مستحق که آتش است از غوغای عوام خمرز  
 آمدند و مجتهد العصر و ازان که ن بزرگ مبارک کربایی دوف فرستاده او را دوباره خواست  
 استرداد اما نشد اهل اسلام را بخود ند و کربایی دوف نیز که آن خود را که در تب بدست نفر  
 بودند جمع آورده بمحض خانه خود مغولی نموده که آن میرزای مجتهد را جنابهای درشت و عظامی  
 سخت مخاطب ساخته معادوت داد اهل اسلام از شنیدن این جواب به عطر آب افتادند و خاقان  
 مغفور کس فرستاده اهل اسلام را ازین حرکت منع نمودند و عوام ان تسبیح و دعا خوانند  
 بی الجور سرزنش کرده معادوت داده و بار دیگر میرزای مجتهد رحمة الله که آن بزرگ ایلی فرستاده  
 خواستش سابق اکثر ساخته و درین نوبت آنجا یعقوب بابک با یکدیگر نفر از آن ایلی بی جمع  
 در حضور کربایی دوف سخنان مرزانه گفته دست باند اخراج قتلگشودند و دوسه نفر  
 از اهل اسلام را که جناب میرزا فرستاده و مقتول شده معصوم ساری خد متکبران ایلی نیز از ارام  
 و دیوارهای خانه بای قتلگشته جمعی از اهل اسلام را بروج و مقتول ساخته چون  
 عوام ان تسبیح که در مجلس جامع جمع آمده بودند کار و این سوال دیدند دست و دست و فوج  
 فوج از مسجد جامع روی بجای ایلی که آتش است بیستصال و خود مبارک کربایی دوف و اهل  
 او جازم شدند و خاقان مغفور بعد از شنیدن این خبر ظل السلطان را با جمعی از ارک مبارک  
 خوانند که بمحض عوام مغول شوند عوام ان تسبیح از دیدن این احوال که قتلگشته  
 در کوه چاکوب بسلک گفته هجوم بر سر خانه ایلی آوردند و کسان ایلی نیز مضطرب شدند و نفر

برون



از مسلمانان را بفریب کوه مقتول ساخته مسلمانان بجای رنجی که بجای دوفت صاحب  
 کسان او سواهی بکنیز نایب الطبی که بجای مسلمانان بپا برده و محفوظ مانده بود جمیع مقتول  
 شده و اسباب و اوضاع خانه الطبی را بپا و تاج دادند و بر این اعمال مسجد جامع  
 رفته میرزای مجتهد بود و لیسرای خود برده او را بمحاکمت خود در صورت تفرغ دولت ایران  
 باین مطلق ساخته متفرق شدند و خاقان مغفور از ظهور این واقعه که مسافرت تمام  
 بالیگی دولت علیه دوس داشت و ملک شده بکفر جاده کارفتند و **ذکر سید خیر**  
**تقی علی دار السلطه تبریز و مادرش** امیرزاده حسن و میرزا محمد خاوی  
**ای عمل دولت دوسته درین سال**  
 چون نام السلطه از زانی که از دار الخلافه خود فرموده و اردو السلطه تبریز شده در کام  
 قمارکات سفر دار السلطه بطریق مستوفی داشته و ایند عا کوی دولت نایبی را که از دجل  
 احضار فرموده بودند برای آن بود که دستور العمل مرحمت شود که در تدارک خود بوده و درین  
 و کاتب ولایت تعلیم یافته و حکم فرموده بودند که بجای نفر سواره از جوانان ناسپر  
 که حد از ادا کاتب یافته با اسباب قیمتی در یاق و رستمهای طلا با اسباب و اوضاع جل  
 برای آنها تدارک دیده از جمله طرین و کباب بهشت و منظور داشته که در آن سفر مسجد  
 سواره بار شده و بت تفک و شاه و کاه طلا و سایر اسباب بقتل که دوست شغال طلا  
 در هر سواره معروف شده باشد در کباب بهشت نظر باین مقدمات ایند عا کوی دولت نایبی  
 را محض اردو دجل فرموده ایند عا کوه و اردو دجل و بندارکات سفر مستوفی داشت که در چنان

چیز روز بانی حرکت نام السلطه از دار السلطه تبریز به دار السلطه بطریق بود که خبر گشته شدن  
 یازال که بجای دوف را بخوبی که گور شده خاقان مغفور نام السلطه رسانیده و نام السلطه از شنیدن  
 این حکایت محزون شده بکرامی و درود در اذان خواندند و در چنین وقتی که برای دولت ایران بکفر  
 استعدادی میرنموده و سمیه چنین حادثه عظیم و اقصیه عقلی و عقلا و تدارک این کار متعزیه  
 جمود و آرا پیدا شده و بچک از مصلحت پنهان را مصلحتی مناسب بحال دولت بخاطر میرسید  
 سرکار نام السلطه را با لاهام علمان عینی چنان بخاطر رسید که مصلحت دولت آنست که در  
 چنین وقتی که ما بین دولت دوم در دوس مانده قایم و بر پاست اگر بخوبی عذرخواهی این عمل  
 شود بکمال که امیر اطور محدث پذیرفته و مانده دولت ایران را در مقام دولت داری سر بار  
 مانده دولت دوم نماید و نایبی را که در دار الخلافه سلامت مانده بود احضار فرموده و او را  
 اسید و داشته تصدیق کیفیت دار الخلافه را در بی و غلی انامی دولت علیه ایران در این  
 امر از او گرفته با جا پادروانه تعلیم نزد یازال مرشل بقیج رستاده و خواستن عذر را از  
 دولت امیر اطور باین نحو مصلحت دیدند که امیرزاده خسرو میرزا را با عالم ارای و در خانه  
 دار السلطه تبریز به دار الملک تعلیم نزد یازال مرشل بقیج رستاده و بر رقاد و کفایت  
 که یازال مرزب مصلحت دانند و رستادگان دولت علیه احترام نمایند و مصلحت دید و دولتی را  
 بهین مقال ختم نموده بخدمت خاقان مغفور عرض داشت گشته و بر وانه کردن امیرزاده  
 خسرو میرزا عازم شده و از امیر انامی دولت محمد خان امیر نظام و میرزا محمد تقی جان  
 که حال تحریر منصب وزارت ایران و طبیبان نامک عظم از پادشاه جهان غله آمد و ملک سران



دادند و مقتربان خان حاجی میرزا محمود انصاری و محمد حسن خان ایلیک آقا تسی با تسی میرزا  
فرمودند که مدارک رفتن منقول شوند و بتجهیل هر چه تا سرمدارکات امیرزاده خرد میرزا اراد  
از راه قزاق و کجند روانه تظلمین باشند و محقق بر رسیدن نوشتهجات دولتی دار الخلافه  
رساندن نوشتهجات دولتی را در عهد چایاران گذاشتند و بنیازال بتوجه نوشتهجات  
دوستانه نوشته و بعد از ای مقرون بصواب معتقد شدند و حکم فرمودند که از مصلحت بنیازال  
بتوجه کردن نباشند و امیرزاده خرد میرزا با پیرانان از آب رس گشته روانه تظلمین گردیدند  
**و که اندک پیش حرکت میر حسن خان کردین من واقع شد و دفع آن بقتیه و ملک خان**  
چنانکه منظور آمد مملکت طالش و قضا لکزان بابت بدولت روس انکه از خود بدست جلیت  
چنانچه دولتمین برای تکلیف اولایت منظور و کفایت بود از قضا انقضای آنست معتقد  
و قتی شد که نایب سلطه در دار الخلافه تشریف داشتند لکن روس بر کردی بنیازال باور دل  
بعضی مملکت طالش مامور شده و بنیازال مذکور آمدن خود را باین دعا کوی دولت با و نایبی  
اعلام نموده خواهش نموده بود که این دعا کوی دولت کس فرستاده میر حسن خان بخوشی از  
محالاتی که باید و گذار شود مقطوع امید داشته بتصرف دولت روس داده شود این دعا کوی  
دولت شاهی نیز بخواهش ایشان عمل کرده میر حسن خان را بهر نحو که میداشت از ولایت باز  
برون آورده در محال آستارا در قریه موسوم کلونه متوقف نموده بود در این وقت که خبر  
قتل العلی از دار الخلافه شایع شد میر حسن خان معتقد بود که نایب سلطه چنانچه دولت روس ایران  
خواهند شد را من سابقه دولتی را که در ایام نزاع سابق برای اوصاف داشته بود ابراز

نموده و چنان شدت داد که این احکام بتاریکی رسیده اند و تفکیک آن محالات متصرفند  
خود را جمع آوری کرده از سر حد گذشت و مردم آن محالات دانیز که رعیت دولت روس بود  
جمع آوری نموده و بهیشتیست بهت هزار نفر جمعیت کرده بر سر قلعه لکزان رفته لکن در میان  
در آن قلعه محاصره نموده نشست و میرزا ابو القاسم قائم مقام که در آن روز با لکزار  
امورات از با بجان بود در جبار واقعه ایلی که باین دعا کوی دولت در اردیبهشت کرده بود  
اجبار نامه را مصدر باین بخت نموده بود **بخت** هر از نقش بر آرزو مانده و چون یکی چنانکه در میان  
تصور است درین جن که این اجبار نامه رسید چنانکه حرکت میر حسن خان نیز در اردیبهشت  
شده امید دعا کوی دولت شاهی در جواب آن اجبار نامه این نقش بر آرزو را که غیب ترا حاکم  
دار الخلافه بود تخصیص گشته روانه داشت اسامی دولت تبریز و سرکار نایب سلطه انشین  
این حکایت تازه و تسلیاتی اندازه نموده امید دعا کوی دولت شاهی را حکم و حتماً برفع  
این حکایت مامور فرمودند این دعا کوی دولت لکن از معتقدین خود را از راه زل آغاج  
روان نمود که بکشتی نشسته بقلعه لکزان رود و در نوشتهجات بنیازال لکزان نوشته خبری  
دولت علیه ایران را درین حکایت و خود سری میر حسن خان درین واقعه اعلام داده و نوشت  
که صدق این لکزان است که تا و لکزان ایران بر سر میر حسن خان میرید با جمعیت او باطله  
از سراد متوقف خواهد بود خواهش نموده بود که چنان نوشتهجات را بدار الملک تظلمین فرستاده  
حرکت میر حسن خان را از طرف دولت نماند و خود امید دعا کوی دولت نیز بمحال و لکزار  
تفکیک آن محال است و لکزان رود دستار او را جبارد نوشتهجات نموده نوشته حکم







و نوشته و مجله شده است با تخته اسید عا کوی دولت شاهی زبان قلم را از تحریر کلمات و تعالی  
آن سر کوزه نموده خواهند نمودن مطلقین آن اجازت بطلان نمودن آن روزنامه مجله  
نموده و چون امیراطرد عظم خواهش نموده بودند که میرزا مسیح مبهته بایمان داد الحلا فخرج  
نموده و بجنب خاقان مغفور بنزد مقام صدر خواجی ایشان اردار الحلا فخرانه و جمیع ائالی  
دار الحلا فخرانه اجابت انانیه سر و پیشتر و جاق به بست که در به کسرای میرزای مبهته جمع  
آمده در مقام عدم جریان حکم خاقان مغفور بودند و در چهار روز این گفتگو طول کشیده  
بالاخره میرزای مبهته بجزم زیارت عبات عالیات اردار الحلا فخرانه و در آن روز که طایفه  
سیاح که دیده از حرکت نامسلطه او بریز با و جان و جمیع لشکر او را بجا مانده معاودت  
در اسلحه بریزند و قایم که واقع شد چون نامسلطه امیرزاده خسرو میرزا را بعد از خدای  
روانه دار اسلحه بطریق ساخت و ایام بهار پیش آمد محصله های دو فتنی عازم شدند که لشکر  
او را بجا مانده که دو سال است با برادر آنها رسیده شده در چین و جان جمع نموده بجهت نفعان امور است  
آنها پروانه نظایرین صحت دید و آن چین و جان نده با جمیع لشکران نظام و غیر نظام  
فرمان دادند و پس از یکماه توقف بجاه عراق و تب با و بجا مانده نظام و چهارده فوج لشکر نظام  
در چین و جان حاضر شده تفک و در اسلحه آنها را که سرانجام شده بود با بانی آب رفته بکوی  
باز آمد و اعلیٰ انجلس صفت گذاری که از دولت روس در بریز بود با و در حاضریه  
در حضور آنها مانده که دیده میشد و در نامه لشکران با کثیر زاده خسرو میرزا در اسلحه بطریق  
میرسانده و در چین اوقات بصحابت اخوند ملا شریف سیرانی که از راه اسلامبول

میرزا است بر نایت خانه که به مشرف شود نوشته عبات و دستا به بخانه کار دوم سلطان محمود نوشته  
و رسانده و سلطان محمود بعد از وصول آخوند ملا شریف اردو بر مختار دولت ایران نمیده  
و در اعزاز و احترام سعی بسیار نموده چنان دانمود که دولت علیه ایران لشکر خود را در چین  
او جان جمع آورده بمعاودت دولت علیه دوم اقدام فرامیخته نمود و امیراطرد عظم از میرزاده  
خسرو میرزا که مندی رساندن آخوند ملا شریف را با سلامبول درین موقع کرده چه میرزا  
خسرو میرزا حقیقت امر آخوند را مورد ضامیر نموده دفع عبار خاطر ایشان را نموده و شایسته  
و هم در اوقات توقف اردو در او جان فرج الله خان بنامیرون اردو بلی حاجی برام قلی  
از خوشلان طایفه بنامیرون بعضی از اغراض به بست خود مقول یافته امید عا کوی دولت  
شاهی در کار که ممبرس نموده و حقیقت بنامسلطه عرض نموده فرج الله خان قبل از رسیدن  
چهار از مجلس اردو چهار حکم احضار او را از طرف نامسلطه رسانیده امید عا کوی دولت  
شاهی تا بنای حقیقت را مورد ضامیر است و ازین کیفیت میرزا فرج الله اردو بلی که کارکنان را در  
دشمنی و در خدمت با و نه مرحوم بود مستحضر شده وراثت حاجی برام قلی را اعلام نمود که در  
فرج الله خان را از مجلس در خدمت نامسلطه بنامسلطه بنام عا کوی دولت در حضور اینان  
نامسلطه امید عا کوی دولت را از اردو بلی او جان احضار نمودند پس از آنکه برسی  
این دعا کوی دولت را بطلبان عرض که فرج الله خان با استحضار امید عا کوی دولت  
بغیر از آن در بخت مبارکه سپردند که در تب چهار ساعت در اول نامه مضامیر شافعت  
نموده اذن مرحضی بمنزل دادند و بعد از سه روز احضار نموده بعد از شش ساعت حکامه ختم



فرج الله خان را این دعا گو خستند و این دعا که نثار آنجا داده شده غلط بر سر فرج  
 ریخته و او را از خطبه های طالع طالع کبریا نیده دوباره معادوت بخدمت نایب السلطه نموده  
 در میان دو آب نثار کرده و سید فرج الله خان مجوس شده و این دعا که وی دولت و ازش داشته  
 از آن تمام برودن آید و از خدمت نایب السلطه مرخص شده و از او پیش نه و در هر دو آب  
 محمد حسین میرزا یی صفت الله از طرف خاقان مغفور نثار و در وی رحمت آید و رسید به چون  
 خاقان مغفور حکم فرموده بودند که نایب السلطه او را با بایک کرمانشاهان نثار و نایب  
 نایب السلطه طهاسب میرزا از کرمانشاهان منزل و محمد حسین میرزا با بایک کرمانشاهان مشغوب  
 فرموده و دوران ولایت تا اقامت خاقان مغفور مشغول بکومت و و در هر دو آب  
 میرزا محمد تقی استثنای را که از طرف نایب السلطه وزیر بهمان در خدمت فرج میرزا  
 بخدمت نگذاشته بود میرزا ابوالقاسم قایم مقام بجهت عداوت سابقه که با او داشت و او را  
 مصعب خود میداشت و چنانکه یک سال هم در اقامت عزل میرزا ابوالقاسم کار کرده و از آنجا  
 بود و ختم در خدمت نایب السلطه مرحوم کاشه او را به بی اخلاصی و همراختی دیگران مشغوب  
 داشت و نایب السلطه بکمی خان یوزباشی را با جبهه نفر غلام بکفرتن آورده و دانسته و حکم نموده  
 که اگر از بهمان که کینه بخوردار الما ذی بهر ولایت داشته و در افتاب کرده دست بستار و دی  
 هابون رسانند و ستان میرزا محمد تقی آید از کیفیت اموریت بکمی خان متعذر خستند  
 و اگر چه قبل از درود بکمی خان بهمان برود و کینه بود بکمی خان برود و در خدمت  
 محمد تقی نثار آید و او را تسبیح گفته با در وی رحمت آید و رسانند و مجوسا بقصد مرده و ستان

برادر او را

محب میرزا را

نایب

و در هر دو آب نثار و در وی رحمت آید و رسانند و مجوسا بقصد مرده و ستان  
 او خلع کرد و در آن سخاهی که از بابت <sup>کینه</sup> ولایت کوی و حریر در پیش قبل از نثار  
 دولت و در آن سرکار نایب السلطه قبول نموده بود که مالی ده هزار تومان به برادر نایب  
 سبار و نهادن میوزید و درین اوقات مطالبه نموده رساله شده و قدری از انفاق  
 نیز ولایت مالک و در خدمت مانور نمودند و نیز گمان بهد خواهی رسانده محاسبه خود را  
 با امای دولت نایب السلطه بر دخت نمود و نایب السلطه بعد از تمیث این جهام وارد و  
 السلطه بریزند و پس از دو ماه توقف امیرزاده خسرو میرزا از دار السلطه بطریق رسید  
 خاقان مغفور نایب السلطه را با امیرزاده خسرو میرزا و وزیر مختار دولت روس که چند روز  
 بعد از امیرزاده خسرو میرزا وارد شده بود بهمان احضار فرموده و **که حرکت خاقان**  
**مغفور را در دار السلطه و در خدمت بهمان و در سبیل نایب السلطه را بجان و جسمی از دولت**  
 چون حسین میرزا فرمانفرمای فارس سجایا امیکه خاقان مغفور را در امور دولتی چندین  
 استثنائی نیست و تب ملک کردار مال دیوانی فارس درین سه چهار سال به برادر علی  
 رسانیده بود و محصلین دیوانی را عرض نموده نقد لیت و نقل و امروز و فردا قبول میداد  
 اندک نظر و بصلح دولتی و انداختن رعب و در طوب خاقان مغفور با حصار لنگران قران  
 داده و دهانه فارس شدند و در هر ولایت و در هر مملکت نقلی جدید داده تا بملکت فارس  
 رسیدند و امای دولت محاسبه فرمانفرما را بقانون حساب گرفته و باقی را خود  
 از راه عربستان و رستان آید و یی همون حرکت کرده و در مملکت برود و مرده و ستان

اما ایرانی بعد از نثار



و از آنجا بگذشت به پسران آمده نایب السلطنه و میرزاده خسرو میرزا با وزیر مختار دولت  
 علیه روس در پیرامان بزرگ بای بوس مشرف شدند و در آن اوقات که خاقان مغفور در  
 صفات فارس تشریف داشتند مالی عیله با پسران میرزاده عبد الله میرزا که حاکم آن مملکت بود برای  
 مخالفت گذاشته چنانکه سابق نیز فیما بین ایشان گفتگو بود باز برای کم خدمتی را گذاشته و آن  
 چند را به نایب السلطنه تهریزاده عرض داد و خود را بخدمت نایب السلطنه رسانیده و نایب السلطنه  
 پسران و فرزند میرزاد را با مقربان خاقان میرزا محمد علی برای تحقیق این مرتب بخدمت رسانده و  
 شده بود که پسران عبد الله میرزا با اهل خانه صفاتی داده و رفع کدورت نمایند و در روز  
 پسران و فرزند میرزا بخدمت پسران میرزاده عبد الله میرزا از فرزند میرزا متوجه شده در آن کارهای  
 خود بود و در آن شب خوابیدند و ابواب و دروازه ها را مسدود نمودند و بعد از آن وقت  
 بزرگ غیبت فرمودند و میرزا اشتغال نمود و تا ظهر نرسیدند و فرزند میرزا حقیقت امر را با نایب السلطنه  
 اعلام کرد و نایب السلطنه چون حکم خاقان مغفور بایست پسران تشریف پیاده از راه  
 تشریف آورده پسران میرزاده عبد الله و فرزند میرزا از طریق رگاب خود خارج و در پیرامان  
 دارد و روی خاقان مغفور بخدمت و در همین اوقات ایند عا کوی دولت شاهی از اردو بعل  
 بحال سالم رفته و از آنجا بفرمان شاهی بند از پنج که از قصبات رشت است بطرف خفیه رسید  
 روانه آن خفیه شد و دوسه روز بتأسی آنجا پرداخت روزی بجمان داخل شده از قصا  
 است و حاکمی که از اهل اردو بعل بود ایند عا کوی دولت رشتانده و با جرات متوجه  
 عمل نمود و در قدر ایند عا کوی دولت بجا می نمود و بجای نرسیده و فرزند میرزا را با نایب السلطنه

مردم

که در حاکم بودند از حقیقت مستحضر شده از حاکم برون آمده بمنوچهر خان مسند الله که در رشت  
 اخبار نموده مسند الله و بحیال افتاد که با دار الحکایت رشت نیز مثل حکایت رنجان خواهم بود  
 بتجلیل کس رسانده جواب خود حکم نموده بود که مالی از پنج را جمع نموده بفرمان دیدن بفرمان  
 ایند عا کوی دولت آمده از حقیقت حال مستحضر شده ایند عا کوی دولت شاهی نیز از حاکم  
 برون آمده و دانست که امر مخفی نموده است سوار شده باز با سالم رفت و فرزای آن روز  
 نایب از پنج بفرمانی که ایند عا کوی دولت آمده کسی را نمید و این اخبارات را بمنوچهر خان رسانیده  
 با شاهی دولت نوشته و از نایب السلطنه کلام نموده آنحضرت نایب السلطنه بعد از رسیدن بخدمت  
 در پیرامان مورد فخر شایسته بکار نهاده و وزیر مختار دولت علیه روس نیز بمرحوم پادشاه  
 سرار زنده مقرر شده که بجهت گفتگوی مالی و دار الخلافه و کشایش فیما بین رعیت دار الخلافه  
 و نوکر باب دولت رویه ای علمی مختار و حسن و دار السلطنه تهریز ساکن باشند و نایب السلطنه  
 بجهت حکایت از پنج و حکایت خمد در باب حکومت خمد و تصحیح فتح اند میرزا مقرب  
 بشاه السلطنه را که در دلبستگی خاقان مغفور بود نموده حکومت او را در مملکت خمد از خاقان  
 مغفور خواست و خاقان مغفور نیز حکومت خمد را بشاه السلطنه و اگر از مسند  
 قائم و فاق خاقان در رنجان منقول بکومت بود و حسن جان میرزا صف الله را  
 که عقب سالار و نواده و خری خاقان مغفور بود در پیرامان بخدمت گذارای و کار گذارای  
 شاهزاده فتح میرزا منصوب نموده و اردوی خاقان بفرمان دار الخلافه طهران حرکت  
 کرده و نایب السلطنه نیز رخصت شده با وزیر مختار روس روانه دار السلطنه تهریز زنده و خاقان

اینها  
 سریش الضمانه  
 نقل شده











و نموده بگویند اردوی حشمت الدوله از مردود روان رختند و معترف نمودند که تمام  
از شاهزادگان گرفته که من بعد این بخورامند اقدام نمایند و در حین تکلف خود را از  
حکومت گاه خود معزول دانستند و سپهسالار بر مردود رسیده حشمت الدوله را کج داده  
و الترام گرفته امنیت برای ولایت حاصل آمد و از طرف آذربایجان نیز سرکار نایب السلطه  
بالتیام فیما بین شاهزادگان عراق مضیقت کرد ای ایان سیف الملوک میرزا ابابکر  
اسحق فراتی از طرف خود با نور فرمودند ایان نیز براق آمد فیما بین شاهزادگان  
التیام داده معادوت نمودند و در حقیقت که اردوی نایب السلطه در شهر اربیل بود  
ممنوع بودند که در وقوع دیار در **سلطه بریزه دولت نایب السلطه** و **خواجه**  
که صاحب آستان است از **نایب السلطه** بشهر اربیل **گرفته** **تجربتی** در بهار این سال  
ما خوشی و با در دار السلطه بریزه شایع شده و در اکثر ولایات آذربایجان انشایین  
بالا گرفت و خلقی با محمد و تلف شده و چنان گفت قیافه که بعضی روزها در دار السلطه  
بریزه چهار صد یا بعد نفر تلف میشدند و هم چنین در سایر ولایات آذربایجان بهمان منق  
و با شیوع داشت نایب السلطه و سایر زنگان و اعیان و اعظم از دار السلطه بریزه بر  
آنچه بچال سمند بر کوش و بستان متفرق شدند و سرکار نایب السلطه از شهر بریزه  
صفا تشریف فرما شده و درین بین وزیر مختار دولت روس خواست دولت خود که  
حسن خان باید در سرحد طالش بنشیند و چون او در آن سرحد باعث عدم امنیت  
طالش و خلاف داد است و نایب السلطه ازین دعا گوئی و دلگیریهای که خاص دولتی

وجود میر حسن خان شده بود میر حسن خان را خواسته با خود آید عا که احضار فرمودند و  
دعا گوئی دولت میر حسن خان را اطمینان داده بهرام خود مدار السلطه بریزه آورده و رفیع  
صفا بخدمت نایب السلطه رسیده و میر حسن خان بودن در منزل قائم مقام با نور فرمودند  
و اولاد نایب السلطه بعضی عبارت از جان و بعضی بکوه منور و بعضی بکوه سمند رفته  
و نایب السلطه نیز بکوه سمند تشریف برده آید دعا گوئی دولت را رخصت فرمود که با جان  
رفته و خیال و اولادی که در اوجان میباشند امر و آنها را نظم داده از آنجا بهمنه بکوه  
دو و دو بادشاه مرحوم نیز که در قراجه داغ بودند با عیال و چند نفری از خواص به بلقانت  
آذولایت رفته و تب بکجه و از آذربایجان بچکس و آرامی و آسایشی فرموده تا فی الجمله  
ما خوشی ملکیان یافته و سرکار نایب السلطه از قلهای سمند نزل فرموده و در قریه حاجی آقا که  
دو کنه و چمن اوجان است آمد و دوده <sup>بهره</sup> نایب السلطه و حکام ولایات را احضار فرمودند  
و شاه مرحوم از قراجه داغ و <sup>بهره</sup> نایب السلطه بهرام میرزا از خوی نیز دارد و در دشت فی الجمله  
دست داده سرکار نایب السلطه مشغول بعضی امور ولایتی <sup>گرفته</sup> و در همین اردو بعضی  
انالی خوی از <sup>بهره</sup> نایب السلطه بهرام میرزا نایکی <sup>گرفته</sup> و حاجی محمد حسن اردو بی نیز از آید دعا گوئی  
دولت شایه برای سلطنت باز داده و قبل از رسیدن خدمت نایب السلطه آید دعا گوئی  
دولت شایه او را بکینه آومش گرفته و بده است نوازگان خود را و او را بقله از پل  
روان میسند و کوه آدم او از دست مستحقین خلاص شده و در جای غوغا که است و چون  
اول تب بود و نایب السلطه در جا و در مردی تشریف داشتند از غوغا مستغفر شده و

دعا خوانده



مردودن ایشانند نایب السلطه محفل بر سر آمدن عا که گماشته حاجی محمد حسن را حکما خواستند  
 ایند عا کوی دولت نیز کس فرستاده حاجی را معاودت دادند و حاجی را با مستغنین بخت  
 نایب السلطه بردند مستغنین و نایب السلطه شیشه فرموده و یکبراهیم کوشش کرده حاجی محمد حسن را  
 نوازش فرمودند برای اظهار عدالت نایب السلطه مرحوم نوشته شد **ذکر رسیدن نوشته حاجت**  
**خل سلطان و اخبار آمدن حسینی** میرزا بر سر زود محاربه آن عده در ایام توقف در دوی او  
 اخبار متواتره از ظل السلطان و آصف الدوله میر رسید که شجاع السلطه حسینی میرزا را  
 انچه بر سر زوده و سیف الدوله میرزا و عبدالرضا خان را محاربه نموده است نایب السلطه  
 را آنجا بی که عبدالرضا خان حیانت دولتی کرده بود و ارضی بودند که کار او را باطله نماید  
 بجز او سراسر ای خود رسیده باشند و این اخبار گمراه رسیده نایب السلطه در مقام تحقیق فرض  
 ظل السلطان و آصف الدوله را بر آن معلوم شد که عرض این آنست که نایب السلطه در خدمت خان  
 معذور دفع و دفع عبدالرضا خان را مستعجل نموده و ارضی نشوند که سیف الدوله را میرزا را که کار او را  
 از طرف ظل السلطان که حکم یزد است محصور شجاع السلطه بوده و در نزد عوام جان جلوه کند  
 که شجاع السلطه یزد را از دست ظل السلطان گرفته است و همچنین بعضی است برای اسم نایب السلطه  
 القصد چندان ازین جورده نوشته حاجت نوشته شد که نایب السلطه را رضا باین گفتگو نموده و چون  
 در ضمن این حرکت با امور که در پرده غیب مستور بود بابت ظاهر شود نایب السلطه را بنشیند  
 تقیر رضا و اندی رضا باین عزم نموده در خدمت خان معذور رسیده و در ضمن این عزم  
 عهده خود نموده و خان معذور فرمایش فرموده بود که حسینی میرزا را بجز بر سر زوده

بجند که

مردودن بعضی اخبار خدمت  
 فرمودند عده کارکنان  
 از کجایان شدند

الکرم محمد عبدالرضا  
 الابر

الکرم نایب السلطه دفع عبدالرضا خان را متقبل نموده بودن حسینی میرزا در آنجا بی صورت فرمودند  
 خان معذور جواب شنید باین حال و باین فرموده بودند و چون اسمای دولت نایب السلطه  
 در حرکت این فکر از او بجا بماند سمیت یزد دیده بودند و بابت برای تدارکات سفر اطلاق شده  
 در حاجی توقف نمایند تا تدارک کوششند در این اوقات که از او با او بجا بماند متفرق شده  
 از عتد دیوانی جبری در دست نموده بود اسمای دولت بکربقین مکانی مناسب برای  
 توقف در ساه میبودند بعضی ملک نشسته بر ارضه بایر رفت بعضی میگفتند در کوشش نایب  
 بعضی میگفتند در تبریز رفتند متوال بدارک میگویم ایند عا کوی دولت نایب میرزا ابوالکاسم  
 قائم مقام محمد خان میر نظام اظهار کرد که اگر سر کار نایب السلطه ما در بیل تشریف آورده این  
 را عا کوی دولت مستعجل است که جمیع سیرمات لشکر را تا چهار ماه از عهده بر آید و از آنجا بی که  
 ارد بیل و تب بملکت عراق است مصلحت آن است که از برای توقف اینجا معین شود قائم مقام  
 و میر نظام مصلحت دید را بخدمت نایب السلطه مردود شده نایب السلطه ایند عا کوی دولت  
 نایب را در آب گرم سرب احضار فرموده و رخصت شدند که بار و بیل نه در تدارک امور داشتند  
 باشند و میر حسن خان هاشم در چنین منازل اراد و جدا شده بی اذن و اجازه دولتی نخواهد بود  
 عرفت و ایند عا کوی دولت فر بار و بیل نه متظر و رد نایب السلطه کردید و نایب السلطه نیز  
 با پادشاه مرحوم و جمیع بزرگان و در دار و بیل نه ذکر و عا قیام کرد و در بیل نه و مع  
**و حسرت نایب السلطه** باینکه بطرف عراق میرزا ابوالکاسم قائم مقام نایب میرزا  
 تومان برای مصارف واجب لشکر عا طه نموده بود و یکدیگر میان جان که از اینده ای دولت

فرمانند



نایب السلطه بهین منوال دست یکنی بود در حسد و قافله عامه نمود و چون این در محکم خود  
 که او در حرکت نماید نظر این بجزل حکام حکم صادر شده و بکشتی رای حکومت هر دولت  
 معین شد که هر کس از جا کران دهد مگر این آن مبلغ معین نماید تسلیم نماید حکام آنوقت  
 و عمده تقسیم هر بکشتی را خد و ادوی بود که هر یک بده برادر تو مان معز شده و چهار تو مان  
 خوی و پنج هزار تو مان قاجار و پنج هزار تو مان اردبیل و پانزده هزار تو مان دیلور علی  
 بکشتی حکومت مرند و سراب و ساج بلایع و امثال این ولایات خیز معین شده بود از این حکام  
 سردار و فقیه خان قاجار و له میرزا محمد خان خدمت اردو می و مراغه را کردن گرفته رفته  
 و نایب السلطه مرحوم اردبیل و مکنین را پناه مرحوم داده و حکومت را به او داده و نایب السلطه  
 میرزا را معین فرموده و اسد غاکوی دولت را معز داشتند که بر عهد خوی و محمد خان  
 امیر نظام را برین سعیدی کل معین فرموده و شهباز فریدون میرزا را با و سپرده معز داشتند  
 که در داد السلطه بریز باشند و شهباز بهین میرزا را معز داشتند که بنیابت با و شاه مرحوم  
 اردبیل و مکنین بکراتی معز داشتند و شهباز بهین میرزا که با حاجی علی عکر و احمد  
 محمد خان سرپ اردوانی که دوماه بود بصیقل سلیمانیه و شهر رود آمد و بصره بود و بصره  
 داشتند که محمد خان سرپ در سلیمانیه مانده و شهباز بهین میرزا بر شهباز بهین مانده و بکراتی که  
 او میزود معز داشتند اردوی نایب السلطه روانه عراق شود و با و شاه مرحوم را معز داشتند و بکشتی  
 با چهار کتور از نظام و تو بکانه و دو هزار سوار روانه فرموده و خود سرکار نایب السلطه با  
 طبیب میرزا و شهباز بهین خرد میرزا و سیف الملک میرزا با سایر لکریان اردو بکانه و بکراتی

در این

مرد عراق

عاقبت

تا به مقام از شهر اردبیل کوچیده اند و غفلت در انداخته و در همین اوقات توقف در  
 و در محکم دولت و کس بر حسن خان را مطالبه نموده و سرکار نایب السلطه نوشته از وزیر محترم  
 گرفته که اگر بر حسن خان بدولت روس رود او را دست بسته بدولت ایران سپارد و جمعی بر  
 سراد قسین نموده و او حرکت معزونی کرده بکراتی فرار کرده و امنای دولت روس  
 او را گرفته دست امنای نایب السلطه سپرده و در منزل غفلت بکثرت نایب السلطه رسانیده و در  
 یکی از قطع غفلت محض شده بعد از دو سه ماه باز از آنجا فرار کرده و خود را بطالش انداخته و بعد  
 آشوب نه و باز بکراتی طرف ایران و از طرف روس بر سر آمده و اوقات میاورده و باز از  
 که بکثرت و فغان معزور او را بار الهان آورده و در دار الخلافه دخت یافت **ذکر رسیدن نایب السلطه**  
**بخدمت خان معزور و در دار الخلافه و روانه شدن بر سر برید و امور دولت و بعد چون سرکار نایب السلطه**  
 بخدمت رسیدند با و شاه مرحوم را با سایر لکریان اردو که روانه ساخته و معز داشتند که در قلم  
 توقف نموده معزور رود نایب السلطه باشند و سرکار نایب السلطه بهین دار الخلافه رفته و بکراتی  
 و سی فغان معزور مشرف شدند و فغان معزور بوزارش نایب السلطه کوسیده و نایب السلطه را  
 به استقبال عبدالرضا خان که فغان دولتی بود مانور ساخته و مدد خرج بر عهده فرموده و در  
 نایب السلطه بعد از معزنی از دار الخلافه بریادت قلم مشرف شده و لکریان ای اردو بکانه اردو  
 کاتان روانه فرمودند و حسیب میرزا که در سر برید نشسته بود از شنیدن رسیدن لکریان  
 و از حد و غفلت و محظی که در برید و اردوی واقع شده بود از سر برید بر خاسته بکراتی رفت و  
 نایب السلطه بکراتی رسید و عبدالرضا خان نایب توقف میاورده و با بشیر و قرآن و کهن با







دلداره قلی میرزا ولد ارشاد آقا که از منصب سلطنت لشکریان با درگاه سعید شهید در بدر و بای  
 آوارگی شده بود از بهر آن عود نموده مشغول تقدیر بحیط تصرف خود را آورد و تماشای مال اولیای  
 علی آتش و عود نموده چنانچه در کتاب آثار سلطان فیضیه مذکور است و پس از کفر فاری است  
 لشکریان فغان مغفور و قتل و در دار الخلافه طهران در حضور فغان و در سال مملکت خراسان  
 بحسب فغان سردار رحمت فرمودند و از زیر بعد عقل داد و از آن خود صورت نظمی تا ولایت داده  
 بود و پس از تأییدیت حیر فغان سردار حکومت و حریت مملکت ایران شاهزاده محمد و میرزا  
 فغان مغفور و ایل مملکت خراسان فرمودند و شاهزاده ملک و میر مملکت خراسان رفته و این  
 آن مملکت را و از ایل حال با خود ارام ساخت و حیدر علی مخومی که زمان فرموده بعد از حیدر علی  
 عیسی فغان تربیتی را بقتل رسانید و این سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را در مشی  
 مدسسی بی اختیار کرده و محبوس نمودند و خواستند که بقتل شاهزاده اقدام نمایند خوف سلطنت  
 فغان مغفور مانع این اراده شده بلاخره عذر شاهزاده را از مملکت خراسان خواستند و  
 تحقیق و تحقیقاً روانه دار الخلافه شد و بختش در بیداری ناموفق در خدمت فغان متذکر  
 فغان مغفور شاهزاده حسنیه میرزا شیخ السلطه لقب داده بخراسان فرستادند و این  
 نیز بخراسان رفته و میرزا که در نظام آن مملکت فرمودند آن بود که بخراسانی خوانین باقی  
 داده است نفوذ و نفوذ دارد و خنده با حق و دوستی زوده بهر نمودن و آن قسم  
 می کردند یزدان و طهیمان و ادان ایشان با سر امان دلی خوش کرده معادلت فرمودند  
 و گاهی از نوشته حاجت دولتی که محتوی بر بعضی پانچائی با بود و بعضی از خوانین باقی

فغان علی خان آقا که از منصب سلطنت  
 لشکریان با درگاه سعید شهید در بدر و بای  
 آوارگی شده بود از بهر آن عود نموده مشغول  
 تقدیر بحیط تصرف خود را آورد و تماشای مال  
 اولیای علی آتش و عود نموده چنانچه در کتاب  
 آثار سلطان فیضیه مذکور است و پس از کفر  
 فاری است لشکریان فغان مغفور و قتل و در  
 دار الخلافه طهران در حضور فغان و در سال  
 مملکت خراسان بحسب فغان سردار رحمت  
 فرمودند و از زیر بعد عقل داد و از آن خود  
 صورت نظمی تا ولایت داده بود و پس از  
 تأییدیت حیر فغان سردار حکومت و حریت  
 مملکت ایران شاهزاده محمد و میرزا فغان  
 مغفور و ایل مملکت خراسان فرمودند و  
 شاهزاده ملک و میر مملکت خراسان رفته و این  
 آن مملکت را و از ایل حال با خود ارام ساخت  
 و حیدر علی مخومی که زمان فرموده بعد از  
 حیدر علی عیسی فغان تربیتی را بقتل رسانید  
 و این سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را  
 در مشی مدسسی بی اختیار کرده و محبوس  
 نمودند و خواستند که بقتل شاهزاده اقدام  
 نمایند خوف سلطنت فغان مغفور مانع این  
 اراده شده بلاخره عذر شاهزاده را از مملکت  
 خراسان خواستند و تحقیق و تحقیقاً روانه  
 دار الخلافه شد و بختش در بیداری ناموفق  
 در خدمت فغان متذکر فغان مغفور شاهزاده  
 حسنیه میرزا شیخ السلطه لقب داده بخراسان  
 فرستادند و این نیز بخراسان رفته و میرزا  
 که در نظام آن مملکت فرمودند آن بود که  
 بخراسانی خوانین باقی داده است نفوذ و  
 نفوذ دارد و خنده با حق و دوستی زوده  
 بهر نمودن و آن قسم می کردند یزدان و  
 طهیمان و ادان ایشان با سر امان دلی خوش  
 کرده معادلت فرمودند و گاهی از نوشته حاجت  
 دولتی که محتوی بر بعضی پانچائی با بود و  
 بعضی از خوانین باقی

دو خوانین را

نشان میدادند و این عمل را معتقد اعیان خوانین بخود می میداشتند فغان مغفور این طرز  
 سلوک شاهزاده ناپسندیده فغان غل بر صفح او انز کشیدند و بهر اراکله فغان حاکم فرمودند  
 و شاهزاده علی بنی میرزا که حاکم قزوین بود و بجهت اختلافات فغان لقب داده و ایل ولایت خراسان  
 حیدر سلطان نیز بخراسان رفته و در تبع و بال در آن ولایت مانده چون مردی رحمت طلب  
 آتیش دوست بود و در قزوین مشی بخوشن کیمیا سازی فرموده بودند که در این مشی  
 فغان دولت خوانان مملکت خراسان از احوال و فغان مغفور را اطلاع داد و فغان کی از فغان  
 آن مملکت در عریفه خود که فغان مغفور عذر داشت کرده عرض نموده بود که حیدر سلطان در  
 مملکت خراسان خالی را روجه آمده فغان مغفور باز شاهزاده حسنیه میرزا بخراسان فرستاد  
 و حیدر سلطان ازین منصب معذور از آن لقب معذورش فرمودند و شیخ السلطه حسنیه میرزا  
 بخراسان رفته و با رعایت سابق باقی کشید و بر عیفه حیدر و اسبی را فرار خوانین قوچان و  
 تربت را ضعیف شده و از حوون و طبع قاین بر سپید قالی با بفرستادن خوانینی قاتل و سینه  
 و کوشال محمد تقی خان حاکم ترش را بقتل فغان شریک گشت شمرده از خون میرزا ببرد و در  
 در ولایت سردار مطلق الفغان ساخت و بدشتن نگاه خراسانی بی گناه و در دیه بپست و کوشید  
 جبهه ای متعدد آمد و برگ از روی هم و بیستن شمشیر از بالا و بقیه فغان خوشحال شده و مملکت  
 نیست و در ابرسم آراپی بر خاسته فغان قوچانی و کمار نموده و ازین ساقین قلعه متین میرزا  
 میانبین مشهده مقدس قوچان نیز مانده و اسم این جوره اعمال را مردم داری و ستمت  
 که نیست و فوجی با دو سه هزار سوار تا کی ولایت رفته و با جسد سوار را خلع حیات شده با شاهزاده







یکم آهسته خاقان مغفور بعد از اجتماع لشکر باین برادر سلطه اصفهان آمد و نایب سلطه را  
 اندو از ملک کرمان احضار نمود و خیل انسانی دولت آن بود که سوسه این در نظر  
 خاقان جلوه گرفته بایر مرا این در قلب بادشاه جهان کار کرده غافل از آنکه  
 خاقان غلبه ایشان را عقل و الملک باین اسلام <sup>بجستار</sup> احالات سلف استعمار  
 تمام داشتند و چندی نگذشت که <sup>از سلسله</sup> سلطه باین <sup>خود</sup> خورشید کوهر  
 که از بار یا خیلان محال فرستید و غافل از حقیقت کارنامه برضای میرزا و بعید  
 دارند اولاد او بود و مانند آنچه در میانیت دید و گشاید آنچه بنایت کشید  
 و پشیمانی سوختید و مالک برضای فلولی که فخر شده بحکات ما چهار ادهم نموده بقتل  
 آمد و دولت بآن عظمت و مملکت بآن صنعت و وسعت که با جندان رنج و دقت برآید  
 در مدت دو سال اردت رفته و انتقال بدوران یافت و جمیع این احوال او ضلع در منجیه  
 خاطر مد نظر خاقان غلبه ایشان ظاهر بود و آید جلوه کند که باین سخنان واهی  
 دست تیره بر پاشی خود و زنده بویج دولت خود را با دست خود از غایب گشتند خاقان مغفور را  
 حاکم و دلو و استانی دولت را هوایی دگر <sup>بیت</sup> دریا بود خوش بویج دارد و حسن مدار  
 که این کنش را دست آتش بر آید و کان عراق بآرد و ببارک در جعفران حاضر شده  
 حسین میرزای زمانه فرمان از فارس بآرد و ببارک آمد و سرکار نایب سلطه العلیه  
 بکرم در این خاقان با شهنشاه فرزند لشکر نظام و داورده عارده توب کوکب جلوه  
 از کرمان برون آمد و <sup>بجستار</sup> در خارج شهر نشسته و حکومت کرمان را بامیرزاده خرد میرزا

از سلسله سلطه کرمانه  
 خرد میرزا که باین  
 است

مغفور

مغفور خردموده و چهار فرخ از لشکر نظام را با تو بهای بزرگ باریف خان تو بچی بانی  
 در کرمان که آهسته و عجب از خاقان بزدی را بامیرزاده خرد میرزا و باریف خان برده  
 مقور و مودت و محبت که مثل محمدیان نظر با او سلوک نمایند و با بدنه مرحوم و شریف  
 و سیف الملک میرزا را همراه برده آهسته در ولایت اصفهان بآرد و باریف خان مغفور  
 شده بفرستد ایشان بوسی شرف کشید <sup>از نامور شدن</sup> <sup>نایب سلطه کرمان</sup> و در <sup>مجلس</sup> شرف  
 از خدمت خاقان <sup>بجستار</sup> و در <sup>مجلس</sup> پس از در و نایب سلطه اصفهان شرف  
 استان مبارک بکمال نوازش و محبتی نماید و شرف اختصاص یافتند و محمود جان  
 و شتر دیده بدو امان شدند و خاقان مغفور باین نایب سلطه در خلوات خاص بدون حضور  
 احدی بفرمایات و مصلحتی و دولتی گفتگو فرمودند و از خواستن بفرمان و طولانی  
 طینان ایشان اظهار غبار و غلظت نمودند و فرموده بودند که نکند این دولت است که  
 این کار باین طریق استوار پیدا کرده همانند و این که اگر دولت کشاید و بغیر از تو میدی  
 بهیچیک از فرزندان و جاکران نمائند سرکار نایب سلطه که جان خود را وقف رضای خاطر  
 خاقان مغفور نموده بودند این نعمت بزرگ و خدمت بزرگ را مقبوض شده با وجود  
 و نعمت لشکر باین آرد با بجان که <sup>بجستار</sup> بجا کشیده بودند با آرد آریه حد نگذاری  
 پس بکشیده خاقان مغفور را ببقعه انجام این خدمت نیز بقتل آید تا از خود خود رسند  
 نمودند و خاقان مغفور پس از طینان از نقد است نایب سلطه در سلام عام و محضر شاهزادگان  
 عظام و در این دوی الا حرام اظهار مافی الصیر خود را فرموده و از حرکات با بجا خوان



خراسان فصلی مشیخ بر زبان رانده و نایب السلطنه را نزدیک طلبیده با دیده طلایی را او بران  
سرتب شیرینی التفات نمود و مابست مبارک بر داشته برست نایب السلطنه دادند و نایب السلطنه  
نیز با و ابلی که در جهان مجلس و فصل سر او است قیام و اقدام نموده از فضل خداوند مبارک و تعالی  
و از نیکبخت بلند پادشاه استداد بهمت نموده در محضر اکابر و اعلا علم ایران متقبل انجام خدمت  
خراسان شده و خاقان مغفور لفظ مبارک فرمودند که پادشاه مرحوم را در خدمت ما  
که داشته پس از چند یوم توقف ایشان را با خبر دیات و مدارکات سفر خراسان با و دیات  
خوایسم رساند و نایب السلطنه از خدمت خاقان مرخص گشته و پادشاه مرحوم را گدازیده  
با و دیوی خود تشریف فرما شده و در اردوی هاپون سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان گزیده  
و قوج بیدان را پادشاه عازم و تب با و سپرده امیرزاده خسرو میرزا را با و یوسف خان توپچیباشی  
و توپچای بزرگ مقرر داشتند که از راه سیاهان به سمت خراسان حرکت نمایند و از قونیه  
و قانیات بیرون آمده از آنجا بمشهد مقدس شتابند و خود سرکار نایب السلطنه با بکر کاسب  
و توپخانه حرکت نموده بعد از دو سه روز توقف در اصفهان بقم تشریف فرما شده بعد از  
دیارت حضرت معصومه علیها السلام استداد بهمت نموده بزم زیارت امام زمان  
صالحین حاضر است گرفته از راه سیاه کوه قم روانه شده و خاقان مغفور نیز پادشاه مرحوم  
بنوازیات پادشاهانه و فصاحت ملکانه و سخنانی که مستور بر سلطنت ایشان بود فرموده و مدارکات  
سفر خراسان را مرحمت نموده در حضور پادشاه و پادشاه مرحوم خیزد و شایسته طریق با و دی  
رسیده و بعد از آنکه خاقان مغفور خراسان را دیدگان اطراف را که در اردوی

فرستاده و اردوی هاپون را از اصفهان حرکت داده روانه دارالحکما و کردیدند و اگر **لایق**  
که در کرمان واقع شده تا نظام در و **سیف الملوک** چون نایب السلطنه از کرمان به سمت اصفهان روان  
شدند عبد الرضا خان یزدی بخواهم آنکه شاید خاقان مغفور او را از نایب السلطنه خواهند و نایب السلطنه  
نیز از رضای خاقان گذرد و بطرح حال خود امانده غفلت ساز شده بزم شکار بیرون رفت  
و بلا تا قریه آنه مملکت یزد شده و در یزد کار خود را بی رونق دیده و قلعه باقی که حاجی  
ملک و در میان کویر است و در آنجا یایی گری خود آنجا را نقش کنی گذاشته و مضبوط ساخته بود  
رفته و نشست با بشارت میگویند چون لشکری از با بجان که از صفحات یزد که کرمان دورترند  
با و بر سر کار قدیم خود رفته مغول بشور و شر کرده و امیرزاده خسرو میرزا از سیاست  
نایب السلطنه هراسان شده افواج نظام شقایق با سلیخان شربت و یوسف خان توپچیباشی  
و توپخانه را به مقام عبد الرضا خان فرستاده تا مورین هر جا تا بزرگ شده و داشته  
که عبد الرضا خان بقلعه باقی و در همت بلا تا قریه بر سر قلعه باقی رانده و قلعه باقی را  
محاصره نموده پس از چند روز محاصره عبد الرضا خان از راه کویر و صحرا از راه طبرستان  
بر لایق سیتان که بخت قلعه باقی بفرقت سلیمان خان و یوسف خان آمده و قلعه را  
خراب نموده معاودت نموده و امیرزاده خسرو میرزا نیز بعد از شنیدن حکومت سیف الملوک را  
با بکرهای ابو الجحی خود از کرمان بیرون آمده و قوج نظام را که از نوچدهان را با توپخانه است  
که حکم توقیف شده بود با و لایت کرمان بسیف الملوک میرزا سپرده و افواج خوی و شقایق  
و یوسف خان توپچیباشی و توپچای بزرگ و تدارک لایق آن راه از راه صحرا و چهل



قائمان و جنس نند و در دوا نایب السلطه بمحکمت هرازان و کشف قلع سلطان میدان اردستان  
رضا قلیخان و رسیدن بفرستادن بوسی امام ناصر خان علیه و علی آید الف افتخار  
خوانین سرکش هرازان امانوریت نایب السلطه باکمان ترسان و هرازان ننده بکل  
قلعه هرازان و نند و نند اند که هر چه خیال نماید نقش بر آب بماند سراب است اول  
تر پری که بمحاطرات رسید آن بود که شاهزاده احمد علی میرزا که اسمی از دایلی که پیش  
نه است حوک شده او را در مشهده مقدس تقویت نموده بآن داد اند که سرکار نایب السلطه  
از و در مشهده مقدس مانع آمده درین زمستان که نگر غیب آید با بجان با آن مانع  
از بی جانی و بی مکانی بی سر و سامان ننده بی رحمت جان و بعدال در بعض تلف آید  
باین متبر و نیک با شاهزاده احمد علی میرزا که کم کث و م از اطاعت و تمکین از و نند و نند  
از جا برده و در محکمت انداختند و میرزا موسی نایب که در مشهده مقدس از طرف خاقان  
کار کرده بود و در خواهی اقدام نموده اهل مشهده مقدس را با جمیع و بیم با خود یار نموده از قفا  
و اتفاق با خوانین هرازان محترمانه میخواست و در آن ایام شخصی را که خبر رسیدن نایب السلطه  
بشهر و دو بطام با شاهزاده احمد علی میرزا داده بود شاهزاده او را بان بریده بخیان  
مالایق و نایبند که کوه کوه بود خوانین هرازان بضبط ولایت خود اشتغال نموده  
مقابله و مجادله نشده بودند و هر یک از خوانین بقانونی که داشتند عیاضات حالی به  
و بر از اطهار و در خواهی بکنش خود بخدمت نایب السلطه میفرستادند و سرکار نایب السلطه در  
صورت خدمتگذاری و فرمانبرداری این را اسید داری محرم دولت بکرانه میدادند

و اردوی هرازان در دانه ننده از مملکت سرده ارگ نشسته میرزا ابوالقاسم قائم مقام را با آوردن  
رضا قلیخان و خوانین هرازان و شاهزاده اردوی هرازان بکرکت آمده بقلعه سلطان میدان  
که در سر راه اردوی هرازان و مشون از نقشکیان رضا قلیخان بود رسیدند بمرکز هرازان  
او دو از قلعه سپهرات خواست بکرم نمودن سرسره و بار و ط و انداختن کلو و سر کشی امری دیگر  
ماند و نکردند اینمغنی بر طبع غیر نایب السلطه در اول و در و نجا که هرازان کرانه ننده با خود  
ایک نفر از مستان و هر دوی صحرا پر از برف و یخ بود و تو بهای بزرگ و تدارک قلعه گیری  
چرا بود حکم مجامعه قلعه فرمودند و رضا قلیخان از نشیدن این خبر مضطرب شده در خدمت  
قائم مقام اطهار بر داشت و ننده خود از حرکات نقشکیان قلعه سلطان میدان نموده بتفکیک  
صراحت نوشت که دست از قلعه داری کشیده دارند اما خود از آمدن خدمت تقاعد و رزیر  
قائم مقام را معاودت داده تا رسیدن قائم مقام قلعه را سر باران و تو بچیان خود و بجهت  
گشت بجهت نایب السلطه بجهت عدم وحشت رعایا و لکران هرازان نقشکیان قلعه را بعد از  
معتوریت و کفراری نوازش و نصیحت فرموده بدون ادبیت و آزار با بوطان خود از حسی  
دادند و از اینجا لکر را بر داشته روانه مشهده مقدس شدند و شاهزاده احمد علی میرزا خواست  
بمستقبال آمده در همان استقبال ملوب الا ضیاع شده با مستغیظان مدار الحاکم از شریک  
داشتند و سرکار نایب السلطه روانه مشهده مقدس ننده بزیارت امام علیه و علی آید السلام در کجاست  
و غنهای رسیده را قوامش فرمودند و در آن زمستان لکران با غنم و غیر نظام را در مشهده  
مقدس رتی بود و سرور از جا بجا کرده بکل کار خوانین با غنی افتادند و در مشهده اطهار



باور باجهان و ستاده با جبار جهان و ان روسی و قریبای بزرگ قلعه کوب و سواره آذربایجان  
حکم دادند که در بهار متوجه مسند مقدس شوند و آن رنسان را در خدمت امام نامن خاصین  
نوعت و خرفی که <sup>بر رنسان</sup> **در احوال آذربایجان از مسلمان رنسان نامیده** آورده  
**شدن** <sup>نظم</sup> **طمانینه با توکل و نظام** چون مملکت آذربایجان از جمیع لنگر خانم خالی شد  
و سواهی و در فوج افشاریک فوج بهادران روسی که آنها هم در ولایت سلیمانیه مشغول خدمت  
لنگری در آذربایجان نمانده بود محمد خان امیر نظام و بندها کوی دولت پادشاهی بیکر گرفتن  
سر باز جدید اعاده هزار نفر از تبریز و هزار نفر از قزوین بدمشج کر شده و محمد خان سرست  
نیز بیست هزار تومان از میر و دوان و ذکره دولایت سلیمانیه را بپای سپرده افواج  
افشار را مرخص کرده بفرز خود نموده و مصالحات بهادران نیز <sup>بفرز خود</sup> **مراغه و سلماس** که  
منازل بیان بود معاد و دوت کردند درین بین حملات که در استان مثل محال است و مکرر  
و در گور و دشت و سواهی و برادست بهم برآید و تحریک میر و دوان و زو و خن افشار سران  
اطاعت ابراهیم خان سردار که حاکم آن ولایت بود باز زدند و جان شد که سردار و الاتباد  
که در بنم زبکی شهر اردوباد روزه و نشسته بودند از اطراف بجز در کوفه اورا بنهر فرار دادند  
و در شهر نیز کسی برادر اطاعت نینمود و ملک جمعی را اوطار و دود بهار الا ناره رفته  
محبس سردار و انگشت با جلاق محبوسین کو شیده و میر و دوان و زبان جهات و کجبه خالی بود  
آذربایجان از وجود نامیده و لنگریان دست در ادبی بطور ایف روزه و شکاک نموده  
بلکه با باکی محسبه است و که در سستین دارند و در ماسخه و دروغ و مساجر و سوار و کج  
مملکت نر

X

نیز تفکیک روانه نموده ضبط نمود و طایفه قراپاق را که از مهاجرین مملکت ایران و در محل  
نمود و بکلم نامیده شده بودند طایفه بلایس تحریک کرده باخت و تاراج بر داشتند  
و این حکایات بعضی نامیده رسیده ضبط و نظم مملکت اردو میر را از امیر نظام خوانده  
و در چین اوقات طوایف اگر اوجالی و سپیلی در طرق قار علی کول و دیوین باخت و تاراج  
و قتل متروکین و ولایت اشتغال میزدند و نیز طایفه اگر اوجان محمود بحال میطور که اگر  
مملکت خونی است آمده اوقاتی آن حال در قلعه میطور را میگردند و هم چنین از طرف ولایت  
سلیمان ملک در بر از طرف نور آید خان حاکم آن ولایت آمده در قلعه با سلطان نشسته محاللات  
الباق و در یک و گردان راه را اخذ نموده از حقوق مکرر خود که باست به بران آذربایجان  
دهند باز میداشت و واقع بود که استعدادی در سرحد جمع می شد و این <sup>مملکت</sup> حکایات  
بوشنجات و نصایحات ممکن نبود و در آن اوقات دولت علیه دوم از مجاهد دولت روس  
برادین بیست هفت کرده خواه نقه دو اکر استن مملکت بسیار از طرف ایران و دست  
کشیدن از مملکت قارص و خسته و آخر ملک از طرف مملکت متقل بل جبهات خلاصی شده  
و بیک جنگ محمد علی پاشای مصری و ابراهیم پاشای ولاد که قشار بودند و مملکت حلب  
که نزدیک اردن از دم است بقرت مهربان در آمده بود لهذا ممکن نبود که بقاعده دولتی و  
نوشن نوشته جات این اگر اوجان بهادر که متعلق بآن دولت بودند ازین حرکات ناامید  
مانع آیند نظیر این مقدمات امید عا کوی دولت شاپی هزار جر فقیل شش مراده و تب  
و هزار و پانصد نفر سر باز جدید و مصالحات روس و دود و هزار نفر از سواره اگر از میان



و شمس و قمری جمع آوردی نموده بصورتی محدودیه رفته با ستمات تیمور پاشای قلی حاکم و آن  
 و بطلان پاشای سلیمان حاکم ولایت بایرنیه و خان محمود در میش خانیچه اگر در بدست این  
 سرتیپ موافق تقدیر آمده تیمور پاشا بسبب عزل خود از دولت روم متوجه شده و با چهار هزار  
 سوار و شش هزار پیاده و توب با جمع اعیان و رئیس سفیدان خلعت و آن و خان محمود بصحرا  
 محدودیه آمده ملاقات امیند عاکوی دولت شاهی رسیده و کان بطلان پاشا و خود از خان  
 حاکم کلاری نیز با روی محدودیه آمده و آرمینی در سرحدات گردستان سوای سرحد و آن  
 بهر سید و تیمور پاشا از این دعا کوی دولت خواهش نموده که بوجود خود ماسر باز و نظام  
 بقلعه و آن رفته آن قلعه را بفرقت دولت علیه ایران دهد امیند عاکوی دولت و دو ماه  
 از او خلعت گرفته که در قیامات را معروض دای مایه سلطه که در آن اوقات در کرمان بود  
 نایب السلطنه ازین خبر **نماید** اگر اذن دولتی حاصل آید بلا توقف با بنجام خراسانی اقدام شود برای اقلع  
 جاپاک کرمان و تساهه **نماید** سر عسکران زنده ارم در استماع این اجتماع بر بیان نموده **نماید**  
 در در محمود پاشا **نماید** که از محمودیه سرتیپ نزد محمد خان امیر نظام رفته و خواهش تفقد شدن  
 این جمیعت را از سر حد نماید و سخن پاشای قلی را که حاکم و آن ساخته بود بخلعت **نماید** و تساهه  
 امین پاشا حاکم خلعت مجروش با ماطو ایف و عتیر انظرف نامور مبادا سخن پاشا نموده بود  
 که او را در خلعت و آن مستقل نمایند و بخیال میگردانند که از ایران مبادا تیمور پاشا  
 اقدام نمایند حکم بحرکت امین پاشا صادر نمایند و تساهه او مجریز رسیده  
 از طرف محمد خان امیر نظام اطمینان یافت که لشکر ایران بعبادت تیمور پاشا مقدم نموده

در این نظام

و امیر نظام حراقت امیند عاکوی دولت را نیز از امداد تیمور پاشا منع نمود بعد از اطمینان سرحد  
 پاشا از خلعت مجروش با دو هزار سوار بصحابت سخن پاشا بصحبت خلعت و آن حرکت کرد  
 تیمور پاشا نیز با بیست هزار سوار که در هر آن از دنیا را که بود و شش هزاره و توب ازین دعا کوی  
 و دوع نموده بمقابل لشکر بدست امیند عاکوی دولت نیز از روی خود را با لایق کشیده منظر  
 اخبار نشست اما تیمور پاشا از امین پاشا خلعت خورده اهل آن لایق سخن پاشا که حاکم خلعت  
 و آن دایم ولایت او را خواندند بر تیمور پاشا سوزیده و اسعد پاشا برادر از دایم اخراج نموده  
 بر دو مهر بقلعه حرماب که از قلع متغیر روی زمین و کرفتن آن اصلا ممکن نیست پناه برده  
 نشسته و در همین اوقات جاپاک کرمان رسیده حکم رسانید که بلا تا قی بید قلعه و آن را  
 عوخل برادران گرفت و متوجه داشته بودند که اگر قلعه و آن بدست آید پاشا اخطار شود  
 که بقبول دارد و اگر بپایان نموده درین وقت که دولت روم را ضعیفی تمام حاصل است شاید نوعی  
 شود که بطریق دستی خلعت و آن را بفرقت دایمی دولت ایران که از آن و آلا بکلی حدال  
 آن خلعت را از تصرف دولت روم اشباع نمایند چون فرصت از دست رفته و امر تیمور  
 محض شده بود حقیقت امر بایه سلطه عرض شد و تا سقف بجای نرسید بعد ازین مقدمت این  
 دعا کوی دولت بخوبی مساعدت نمود و در هر این ایام جناب حاجی میرزا آقاسی که از کرامت  
 نموده بود با امیند عاکوی دولت همراه بود و در همین زمان غلظت طعنه میرزا از امیند  
 و او را در سلطه تبریز گذاشت و او را فوج بهادران در میان نموده بطریقی نرسیده پاشا آمد  
 توب بزرگ سی و دو پند و هزار نفر سوار در اول بهادران میان و آن ولایت حرماب

نموده







خردمیرزا با هزار نفر سوار مقتدره پیش فرموده و از آتش خسته و از قلعه امیر آباد نیز سوار  
 خراسانی بفرمان آوردن بدون آمده تلافی زمین شده امیرزاده خردمیرزا با سواران اگر آید  
 غلام تفکیکی خاص بر سر سواره خراسانی هجوم آورنده سواره را از پیش برداشته و از دست  
 قلعه امیر آباد رانده و نایب السلطانه بعد از این فتح امیرزاده خردمیرزا را نوارش فرموده  
 حیانت مشهود مقدس منصوب ~~مستحق~~ و از آتش خسته و خود سرکار نایب السلطانه با لشکری  
 نظام دارد که از قلعه امیر آباد رانده قلعه را محاصره فرمودند و امیر آباد قلعه است که در ضلع  
 برای حفظ مملکت قوچان در ده رستگاری مشهود مقدس لطیفی قلاع و کنگره ها و خاک ریز  
 و خندق و بستیون بطور قلعه ای نظام دولت آباد آورده و هشت سال تمام در ساختن او  
 زحمات کشیده و عرصه ها نموده و یوسف خان نام تاتار را که از سمت ان و محل اطمینان شرح و ما بود  
 هزار نفر تفکیکی خراسانی و هزار نفر سوار در میان قلعه گذاشته بود و آذوقه و قورخانه از  
 همه جهت مستعد ساخته و در آن بلاد جهان مشهور شده بود که یک برج سیلاب را از دست  
 تفکیکی خراسانی نموده و گرفت چه جای اگر چنین قلعه از دست رضاقلین و کنان و کزنده شود  
 و خود رضاقلین خان نیز در قلعه قوچان که در تب بدو دوازده رستگاری قلعه امیر آباد است با  
 دوازده هزار نفر سواره و پیاده جنگی بسته بود و سرکار نایب السلطانه از همه جهت در وقت  
 ورود و بقلعه امیر آباد ریاده از هشت نفر نظام و پیاده عراده توپ و خنجره همراه شده  
 سرکار نایب السلطانه مشرک علی آقا بر سر قلعه کشته و قلعه را از همه طرف محاصره فرمودند و قلعه  
 چنان خوف و هراس در دل قرار گرفته بود که با وجود دوازده هزار لکر از دیوار است قلعه قوچان

تمام محسوسات نبودن گذارد و سرکار نایب السلطانه ~~میرزا~~ میرزا با یوسف خان و یوچی باشی  
 بدون سنگ و زنه و در شش قلعه امیر آباد از ایشان خواسته و سربازان از طرف سنگ  
 پیش برده و توپچان آتش فشان بعرب کله های کران و بران کردن برج و بار و پرده خسته  
 و تقابان جانب دست نیز تفکیک را پیش برده بمای دیوار و برج رسانند و قلعه گران از هر طرف  
 محفظ و در سرب برج و بار و اشتغال نموده شب و روز مشغول خود داری بودند و چند نفر  
 لکرویک برج رسیده بود تفکیکیان قلعه را از اندون باطل ساخته و جان بجنگ و دهال  
 مشغول بودند که در میان سکره اکثری از سربازان بعرب کله و مقول ساخته و چند نفر از  
 سلطان و کتیه را که در میان سکره نظام بود بعرب کله و تفکیک راه عدم فرستادند سرکار  
 نایب السلطانه آتش عزیزت برافروخته با توپهای بزرگ حکم بدهم چنان قلعه فرموده و در  
 لحظه قلعه بایک بستیون که از همه رسته خندق را با سطح زمین مساوی ساخته و سربازان  
 جان فشان سکره را با لب خندق رسانیده و در در و کشتن حکم بفرستادند از هر طرف  
 طبلها کوپده و شیپورها کشیده و علمها برافراخته و در قلعه در کعبه گردون انداختند  
 و از قرش و تب آتش فشان و صدای تفکیک اندرونیان و پیردنیان و دود و گرد و غبار قلعه  
 امیر آباد از ظلمت فرو گرفت و سربازان جانب فشان دست از جان سیرین شسته و دست و دست  
 و فرج و فرج از سکره بدون دیده خود را با لای برج و بار و رسانیده مضرب علمهای فتح  
 گویندند و یوسف خان و یوچی باشی و زین اثنا بعرب کله و قلعه گران بقتل رسیده و سرکار  
 نایب السلطانه قاسم خان سر مشرب فوج خاصه را با فوج خاصه بمای یوسف خان میرزا ~~میرزا~~

یوسف خان و یوچی باشی  
 انباشته بودند آتش زده



دستاده قلعه گمان را از مشاهده این احوال دست اندازد و از غار مانده جابه بخاران  
دستیان نیافته و تکهها را در کج خود را از بروج و بار و بریرا حصار صدهای امانان  
باوج اسکان رسانیدند و سرایان جانشان از هر طرف داخل قلعه نند و قلعه را بنویزید  
جهان جعفر در آورده و یوسف خان تانار را باقیه حکمین که زنده مانده بودند  
و دستگیر نموده بجزمت نایب السلطه رسانیدند و توقف اردوی هاپون در کنار قلعه  
امیر آباد ریاده اردو و هفت طول کشید که کاربان بزرگی را از پیش بردند و قلوب امانی  
خاران رتبان در زمان نده این واقع در ماه صفر <sup>در سال</sup> و در جنبه  
مستقیم شهر ماه صفر که خط مبارک بادش مرحوم ملاحظه شد از قلعه امیر آباد حرکت نسبت  
و قیام واقع شد در رضا قلین در قلعه قوجان و شب بدو از ده نهار اطراف بخورد  
بر کردی جعفر قلین و در اطاقه جعفر بلوچ در غرضان قوی چارایان  
و انبار روی خراسان و اهر سهر و محال قوجان و جمعی از ترکمن جمع ادوی کرده نشسته  
و در دوش قلعه ایستاد بفرمان خود حاضر جان گمان میکرد که نایب السلطه نیز مثل سایر پادشاهان  
و سرداران رهنم و دیو او فیه نده خود و مملکت خود را سپهرم بندی و چای و سیاهی  
گفته است با بخت بار سال و این بر دخته و قبول کردن مایات و دادن بیکش  
خود را درین در طه خاصه کشید سرکار نایب السلطه حراجه و جواب بفرموده که فیروز  
مقیم شدن و سپردن قلعه قوجان جابه نیست و با بیکش طی میاست فرموده شمر رسیدن  
لکه آذربایجان و رسیدن لکه استرآباد و مانندان سرداری بدیع الزمان میرزا حاکم

در آباد

استرآباد که مکتب صاحب خستیار <sup>چند</sup> بودند و طی میاست و با تراق و آتشی فرموده و در ششم  
ربیع الاول یک و سکنی قوجان رسیدند و در همان دوش روز طهارت میرزا با بیکان و طهارت  
و سراد آذربایجان رسید <sup>ملاحظه</sup> و در یوم دیگر صاحب خستیار حاکم استرآباد پیش از آنکه  
از دران با دو روی معیاد و شد و نایب السلطه از یکطرف سکنی قلعه قوجان کوچ فرموده و در نیم سکنی  
قلعه و در طرف غربی نزول اعلان فرمودند و تهنیت <sup>کردند</sup> و میرزا و خستیار طهارت میرزا <sup>نزد</sup>  
تاسم میرزا از اردو مرخص شده بریارت شدند مقدس و اند شدند و لکه گمان آذربایجان و مانندان  
سکر بسته بجا ره قلعه قوجان منزل <sup>کردند</sup> و از میان قلعه خراسان بنها بیکان <sup>نزد</sup> و در ششم  
برهنه دیکه بیک و جدال اشغال مسیحوند و روزی بانه اخن و بت و تفنگ کوسیده خودی  
میکردند و درین طرف سکر پیشرفته روزی با توپهای بزرگ قلعه کوب کوبیدن قلعه و شنها  
بانه اخن و بناره کار را بر قلعه کین تنگ میخستند و در شب بیکان کار قوجان و قوجایان  
باین منوال در میان بود تا آنکه رضا قلینان بجان آمده آرامشای دولت نایب السلطه بمقتضای  
و از آنکه آتشی تا آواز داشت طلب امان نموده میرزا ابوالقاسم قائم مقام را سرکار نایب السلطه  
قلعه دستاده ملاحظه ای که لکه گمان اسلام و مسلمانان قوجان اگر بفرمانده قلعه قوجان گرفته  
شود توقف خواهند شد رضا قلینان را بی جنگ و جدال بردن آوردن و صلح بنظر می آید  
جانب قائم مقام رضا قلینان و جعفر قلینان بجهت روی را بنشیند و گفت از قلعه قوجان  
برداشتند با دو روی نایب السلطه رسانید و سرکار نایب السلطه و راعف و فرموده و اول احترام  
را بکاشند و دو فرج از لکه گمان نظام را با قاسم خان سرتب باین قلعه دستاده حاکم کوفتن

شماره

بزرگ



سخا و صفت و بهای قوجان نموده و مقدر نموده که بعد از این چنین لشکر جهان  
 بسته نشکند این حرا را از قلعه قوجان برود کرده با وطن خود مرخص نمایند و قاسم خان  
 قلعه قوجان دارد شده با مروت خود اقدام نموده هیچ روز جمعه است و پنج ربيع الثاني  
 سرکار نایب السلطه با دلخوشی تمام خروج حاصلات روس را با و فرج دیگر حاضر نموده و جنس  
 نفیس با افراج مذکوره دارد و قلعه قوجان نموده و چنین امری که هرگز در محله امای دولت  
 خاقانی نمیکند بعد از فضل خدا در قتل مدتی بنمیرد و دولت قاپره بسی و اتهام نایب  
 العیبه با انجام رسیده یک بارت برابر الحاق نموده و عهده داشت این و قطع را  
 بخدمت خاقان معذور نموده و حجاب قائم مقام در نوشته هایت که در الحاق نوشته بود  
 عقیده بمناست آریان و آن اوقات گفته و ساخته بود که دست از مطلع انصاف **نظم**  
 ملک دجانی که خیر خلق زمین است از کی اصف است و مرا میست وین دو وقتی بود که یک  
 بارت بر در شاهنشاه زمان زمین است آلفه بعد از تحیر قلعه قوجان بهدم بسیار  
 آن قلعه سپهر اسلم نایب السلطه صادر شده قلعه را با جاک لیکن نموده و در ایام توقف  
 اردوی مبارک در کنار قوجان بایر محمد خان در بهرات از طرف شاهزاده کارن با سپه  
 سوار با سم رسالت و بزم الطبع ارا حوال لشکریان از بهایان و سپ مشبه مقدس آمده  
 اند و خود امیرزاده خرد میرزا و قریب الحاقان میرزا محمد علی را که در مشبه مقدس بودند خبر  
 داده و ایشان او را بجهل آوردن بودند مشبه مقدس داده بودند و بعد از آن  
 امیرزاده خرد و میرزا و حاکمات میرزا محمد علی مصلحت دولتی را در آن دیده بودند که در آنجا

بر حق در ملک است و او را  
 فتح قوه و در محبت است و بهر

نگهدارند

نگهدارند و اولان احترام بر سر او تعیین شده بهمان احوال از آن اوقات نایب السلطه میرزا  
 باو شده مرحوم باو را بهایان در حرا مان بود سرکار نایب السلطه بعد از عذاب کردن قلعه  
 قوجان حاکم و ضابط بر آن ولایت گذاشته بخیرتی و خوشدلی با برود می بایرون دارد شده  
 مقدس شده بارتان بر لبی با من علیه التیة و لاشنا مشرف شده بنظم ساری امور به ملک  
 حرا مان استخالی نموده از احوالات کرمان و حکایات و در انصاف و در حیا نام توقف  
**نایب السلطه در قوجان واقع شده تا اقامه و غات نایب السلطه مرحوم** چنانکه سابقا ذکر کرده  
 سیف الملوک میرزا که پسر ظل السلطان و داماد نایب السلطه مرحوم بود از طرف نایب السلطه  
 بملکوت کرمان سرافراز شده با قولایت رفت و ظاهره قهرمان میرزا نیز از طرف نایب السلطه  
 بر در شده و بامیت از آنجا بخرجهایان رود و بسبب اموراتی که در کرمان واقع شده جذبی در خطه  
 یزد توقف شده پس از آن بخرجهایان رفت چون حنیف میرزا و زما نهای فارس از رفق  
 سرکار نایب السلطه بخرجهایان آمد و کی از امورات ملک فارس پیدا نمود با ایلیانی فارس  
 بسبب اختلاف کشی نایب السلطه در مقام ایذا و ادبیت هو بر آمده ایلیانی نیز با اکثر طوایف  
 قاشقه بکرمان مشی سیف الملوک میرزا رفت و حنیف میرزا ایلیانی را با طایفه مر بوردان  
 سیف الملوک میرزا مطا لب نموده سیف الملوک میرزا آو آوین او را بخرجهایان فرما موقوف  
 باون و اجازه نایب السلطه را خنده و زما نهای بسبب و لکلی که از کار گذران سرکار نایب السلطه  
 شجاع السلطه حنیف میرزا که برادر عیانی او بودند داشت حکایت ایلیانی را نیز سر باران  
 و مستیکنها نموده متوجه ملک فارس از اطراف و حرا جمع آوردی کرده با اولاد خود



داد و شجاع اسلحه آورد و العلم شیراز با نژاده هزار جمعیت از سواره و پیاده و چهار پنج  
عزاده و توبه کردن آمده بزم گرفتن ایلانی و شیردار الملک کرمان و وزیران و چون  
در قلعه شیر بابک رسیده سر باز از فوج تراکوزلوی همدان از طرف نایب اسلحه مشغول  
آن قلعه بودند قلعه شیر بابک را محاصره کرده صاحب منصبان فوج تراکوزلوی را بفرستاد  
منصب فریفته در نیاوده از چهار هزار تومان نقد با شمشیرهای راقی طلا بقلعه رساناده و قلعه را  
مستقل نموده از قلعه بردن آمده و قلعه تصرف و زمانه فرما و صاحبان منصب  
نواخته بخارج فرستاد و سر باز آن را راقی چنین نموده متفرق ساخت سفیر الملک میرزا  
که مریدی چون و از همه بابت خام و خام کار بود در کرمان بعد از نشینان این خبر مبرک برآید  
حفظ خود و حفظ مملکت کرمان نموده سواهی استقبال نمودن و بخدمت فرما فرما رفتن بزرگوار  
نخاطرش رسید هر چند علی نقی خان تراکوزلوی سرتب لکنظام و میرزا ابراهیم خان بزرگوار  
اورا ازین خیال مانع آمده معیند میثاقده حبشه نایب اسلحه را که بمشیراه اعیانیه بادشاه  
مروم بود در ارک کرمان بی صاحب گذاشته باده بست نفی بزم استقبال فرما فرما و  
شدند و بعد از رسیدن بخدمت فرما فرما و تملق و چاپلوسی بسیار فرما فرما بجهت اراد  
دست باز نمیشدند و در ابراهیم خان کپرنیده ارقرار کی مسموع شد بالائی سوار کرده نموده  
بخارج فرستاد و او در نمای راه و در ولایت ابرقوه مستحفظین خود را قائل کرده و در  
اسب از بهایی همسران بدست آورده فراد نموده نیز در وقت و در وقت فرما فرما  
با لکنیان فارس بکرمان رسیده حبشه سرکار نایب اسلحه را که در قلعه مانع نظر تشریف داشتند  
بانی

بفوج تراکوزلوی و علی نقی خان و میرزا ابراهیم خان محاصره نموده نشست و این اخبارات بکرمان  
رسیده چون سرکار نایب اسلحه با مرآتو جان مشغول بودند اندکی مقدورند لکنرانی را که  
در نزد حبش مانده بودند و در آن میرزا بود و سیف الملک میرزا ابو الجعج کرده اذن در سی  
و تالش نمودن در امر کرمان دادند و ازین طرف فرما فرما و قلعه کرمان ارک کرمان  
محاصره نموده از انداختن توبه و گند نفت و پیش بردن سکر کوبایی میکردند و قلعه کرمان  
نیز معینان و قشای میزدانند میکردند و از غول میرزا بزرگوار اسلحه بسیار بی تابی گرفته  
شدن قلعه میزد و خود مباشر اکثر امور است قلعه گیری بود چنانکه دوری خود بمیان نفی که  
بسیار نزدیکی بقلعه رسیده بود و در آن طرف قلعه کرمان آن نعت با بطل ساخته و قرار  
در دانه نعت نشانه بودند و اودان می بیند که از میان نعت جمعی میروند که بقلعه در آن  
غافل را که از غول میرزا در میان این جمعیت است بانداختن نعل مشغول میزند چون از غول  
الهی چاره نیست کلوله بار غول میرزا رسیده مقتول میزد و بعد ازین مقدمه فرما فرما با  
سایر اولاد و خود سایر مراد اولاد شجاع اسلحه در گرفتن قلعه مجد تر شده و دومی قلعه که از  
به در خانان مایوس بودند مصلحت در صلح و صلح دیده چون حبشه نایب اسلحه و قلعه  
از خوف اینکه مبادا اگر قلعه بقلعه گرفته شود و سر باز آن و صاحب منصبان مقتول شوند  
باز نعت دولت نایب اسلحه است که اولاد ایشان بدست بر دینان آمده باین جهت  
فرما فرما بکردن شهر و قلعه صلح نموده بکردن سر باز و حبش و تو بماند حبشی و سالی  
قرار گرفته نشستند و پس از اطمینان قلعه کرمان با حبشه نایب اسلحه و تو بماند و سر باز کرد



مختار از قلعه بیرون آمده و دانه بر دهنده و دانه نعلما امر کرمان را مشتمل ساخته و تشریف داده  
و ایامی را استعمال کرده و حکومت کرمان را با بوسعیه میرزا پیر شیخ اسلحه ملقب فرود  
القول داده و دانه فارس بنده و بسند دانه شدن و نعلما بقارس سیف الملوک میرزا  
یزد با هزار دینار نقد نعلما سوار کرمان و لایات بهم بسته بود بر سر کرمان آمده و دانه کاف  
قراباغی که در آن وقت همراه او بود صبیح اینده ها کوی دولت شاهی بنده که ابو سعید میرزا  
با صد و پنجاه سوار از کرمان بمقابل سیف الملوک میرزا بیرون آمده و سیف الملوک میرزا  
قایت جینی که داشت خوف و هراس بخود داده و دانه رنگ دانه نعلما بی بنده و دست پایش  
بلونده در آمده سوای فرار هیچ امر خاطرش قرار گرفت و ابو سعید میرزا بلکرمان رفت و تمام  
وفات نائب اسلحه ملکر تا تمام وفات فاقان خلد آهستان کرمان در تصرف و نعلما  
و بسبب فوت نائب اسلحه مرحوم که در آن نزدیکی اتفاق افتاد و صحت قلابی برای اینک  
نش و سیف الملوک میرزا بدو الحاق فرموده خط یزد در دست سیف الملوک میرزا که او هم  
نائب اسلحه و برادر سیف الملوک میرزا بود باقی ماند و ذکر شد از احوال و در بیان تمام امور  
میرزا و هم در بیان برای بیرون رفتن از ولایت آذربایجان بمحمد اسان چون امر مرده  
روان در از طرف اردو و در ساج بلایع و ملکه در سبب تعلبات میروان در قتل  
و حال لاهیجان و صد که برای دانه و سیف الملوک میرزا در قافله را با نقد نقد  
تعلبات مرده و رسیده در قفسه بنشیند و دارد و دستا ج نشاند و ابراهیم خان مرده  
از ضبط ولایت عاجز آمد محمد خان امیر نظام این قاج را بوضع نائب اسلحه رسانیده و

بعد از اینکه الملوک میرزا

عازم

نائب اسلحه و در قفسه بنشیند و دستا ج نشاند و ابراهیم خان مرده  
امران ملکت را ازین دعا کوی دولت شاهی خواسته و باین دعا کوی دولت شاهی  
حکم دین باب صادر شده بود لهذا محمد خان امیر نظام خواست نمود که اینده ها کوی دولت  
خرابی بدو اسلحه دانه در اینجا بمحمد خان امیر نظام کیشکوی امور دولتی آنرا داده  
و او را در در اسلحه خبر داده بود که امور دولت ولایت با تصرف طریق من و مشتم  
کرده و لهذا اینده ها کوی دولت با دنا شاهی خبر رفته بعد از عاقبت و لنگرنا محمد خان امیر نظام  
قفسه را لنگر نه که محمد خان مرده ابروای را با انواع نظام بنام و سوار مقدم و قرا باقی و در  
کوی بر سر مرده و شکوه بعد از تمام امر اینجا کوشای میروان دزد داده که من بعد از این  
بی و دینی و خود سری لنگر نه و اینده ها کوی دولت نیز با جمعیت حوی بار و دانه در امر  
و محلات اگر او را که بهم بر آمده بود نظام قفسه و قرار مال و برای او میرزا که غشاش ازین  
بجایه که حسن و حسن نام امیر بعد ازین مصلحت محمد خان مرده ابروای در حال  
مرده شده اینده ها کوی دولت نیز با چهار عراده توپ و چهار صد نفر عیالات که از برای  
لنگر در ساج جمع شده بودند و با ششصد نفر از سر باران جدید حوی چهار صد نفر سوارات  
حمیدان که در بیان و سبکی اندازد لباس بار و دانه در ابراهیم خان و باقی که کوه  
مایات دیوانی ولایت اردو بود بعضی سفید و حصول اینده ها کوی برای محاسبه ولایتی  
اندازه مرده آرد و ساج بلایع بخند و طارم که کشته شده و برای ولایت کشته شده و بی میگو  
و ظاهر بنشیند و پس از وصول اینده ها کوی دولت بار و دانه حوایق دانه از اینجاست که در



استیو نموده بود و مشقه معقول نموده و میرزا معروف نامی که خود را بجزیران و دلاور  
 و در لغت نامه آمده و در تسلط میرودان و دزدان محلات سعی داشت بر آنکه بحکم  
 گرفتار آمدن و خوانین افشار و هر یک میانی از محلات اگر از دلاور بود یا مال باخته و خود در دیوان  
 ادویه و کالت آنها را میسر نموده و هر کدام با بخت صاحب اختیار و میرزا و هر یک محلات  
 اگر او و هم از ولایات افشاری قتل کرده بودند یا بمنشی که هر وقت حاکم ولایت بر خلف  
 رای خویش افشاری میزد یا مطالبه میخواست و دیوان را میسر نموده و محلات خوانین محلات را  
 سوزانیده بلکه اگر او بر نهادن محلات مستحکیم باقت و دلاور و محلات و بقطع طریق  
 تحریص میکردند و باین سبب بد سال **بسم الله الرحمن الرحیم** ایران ولایت معظم محل آمده بود و بعد از آن  
 بخویشین افشاری که احدی کشتگی محلات اگر او را نماید و سر باز در نظام بر سر قتل بر داشت  
 فرستاده و دقت کارش از برادری است که در از آنجا سر باز بجال داشتند و بعد  
 برده و بر سر تصرف آمده اگر او بر نهادن با محمد ملک و شتی بقتل کوه که گنجینه و ولایت است  
 در مقام اطاعت آمده استقامتی تمام در امر مملکت ادویه و شتی و انواع افشار  
 بر سببی علی قلیان افشار و علی فقی برادرش بود محمد خان سریت روانه شدند و پس از  
 الحاق محمد خان سریت بر سر قلعه سردشت رفت و قاجار اقا با قلیان روانه شدند  
 از قلعه سردشت که گنجینه و محمد خان سریت از راههای صعب تو بختانده کشیده بر سر قلعه در  
 و قیامتی که از قلع میرودان دور است و قلعه هایت و بغرب و تب کو بده ولایت  
 علوی و میان طایفه سنجابی و شش و از طرف بعد از نیز لنگر بغداد بسبب بی آمهیا

در این عهد ان...

که از میرودان دور است نسبت به دولت روم سرسبز بر سر آمده و از طرف عمادی و نوسانی پانچ  
 با جمیع عمادی و کتیت بر سر میرودان دور رانده و بر از چهار طرف خود را فرود ریخته  
 و از دلاور چهل هزار تومان بویز بر خداده و لنگر باین بعد از آن سر خود منفع نمودی  
 هزار تومان بجهت خان سریت و از دلاور عریضه اطاعت و بندگی و بار دیر و تبریز بسازد  
 لنگر از راه بجان را از خود منصرف ساخت بر سر موسی با پشاورانده با او محراب و حیدر  
 و قلعه عمادی را از او منزع ساخته کوی واپل رفت و از بغرب محمد خان سریت بر خشت  
 الیات علیا به نامورنده نظام افشار در انقضای **بسم الله الرحمن الرحیم** در نظام تمام در امر  
 سرحدات حاصل شده تا انقضای زمستان و در تمام مملکت آذربایجان امن و امان حاصل  
**ذکر احوال ایران بعد از محاربت با سپه مقدس دولتی و کشتن محمد خان**  
 چون ترکمانیه ولایت سرخس بسبب عادت سالهای سابق مکتب و اطاعت درستی بکار  
 مشهد مقدس نمیدادند بلکه در سرحدات و ملکان خود نیز آرام نداشتند از قطع طریق و بر سر  
 مسلمانان دست باز نمیکشیدند و علاوه بر این حرکات در مقام آمدن و رفتی توده با دشمنان  
 بخدمت آورده و ذکوة با داده بودند و نیز امر محمد خان فرائی که در مملکت بریت متبک  
 و تسلط نداشت بعد از گذشت بود سرکار با سپه نظایرین مقتدرات دوباره از مشهد مقدس  
 بخرم نظام مملکت ایران و شتی معتمدان آلمان با لنگرهای نظام آذربایجان و کوه  
 آتش فشان بیرون آمده بر سر طایفه و سپه بون با پادشاه مرحوم بر سر ترکمانیه سرخس  
 رانده و بعد از انقضای دور و دور و دست ولایت سرخس سید و سرخسان کرد

در این عهد که از دلاور و کوه...



برخود محیط دیده یکدود و چهار و چهاری که خود را نگه داری کرده و برادران بطلب توبه  
سران آن وقتش نایبی خود در بیان از جای رفتن هیچ اموال اعیان و در راه است  
با جمیع عیان اطفال <sup>بجای</sup> سران آذربایجان <sup>بجای</sup> میخشد و بر آن قطع و قطع انظار باطله  
سرکار ما به سلطه با سیم اینک بر سر برات میرویم راه هرات نیز که شد با دانه مرحوم را با سیم  
محمد خان را تا برتت فرستاده با دانه مرحوم محمد خان را تا در استمال کرده در آورد  
او دی ما به سلطه نزدیک برتت محمد خان را تا با سیم شاف و سرکار ما به سلطه  
با بکران نظام و توکلان بکر برتت رسیده محمد خان را با دانه احترام سپرده روانه  
مشهد مقدس ساختند و چون با دانه مرحوم او را امان داده بود تا حال تحریر می کرد  
در وقت صحت هفت جری است و در سلطه برتت با سیم امان دانه کانی میکند انفسه کار  
ما به سلطه ملک برتت را بنوآب و ضیاط سپرده علیر ادهان غن آبادی را نیز که در قلعه  
خواب و بخودمانی مشغول بود که شد قلعه اش را خواب نموده بمنتهی مقدس نزد یک کار ایشان  
فرستاده و پس از این مقدمات و انضباط تمام تمام در امر حراسان وارد شدند مقدس شده  
لنگریان آذربایجان را که سال بود بلیق سفر کشیده و ماعتی خیار امید بود و نه سوانی  
فوج نظام شقایق و فوج بهادران روسی و قدری آذربایجان نظام همگی را در مرض ولایت  
آذربایجان را خشنود و عبد ازها خان یزدی نیز که در ولایت سیستان و انظرها سرگردان  
ملکت بمقتضای اذاجا، القضا ضاق القضا بحال آن خشنود مقدس رسیده نصدت  
ما به سلطه افاده وارد شدند مقدس کردید و بعضی در دهمس روانه و تقصیل امر است

کافه

که مژگان خایین با غی که چهل سال بود در از طبعان میزدند بخدمت فاقان مغفور عرض شد  
شده خاطر فاقان مغفور را از وقوع اینگونه قهرات قرین خوشحالی و غرضی نموده و آن  
در نهایت استند مبارک امام رضا علیه القمه و الهیایان رسانیده **در راه مرشدان**  
**امیرزاده خرد و سیرنا با دانه بجان و جوین لنگری** امان و کجالات آذربایجان  
چون دشمنان نزدیک بایان رسیده و لنگری آذربایجان چنانکه نوشته اند از مکتب خرد  
مرض شده با دانه بجان رفته بودند و در مکتب حراسان لنگری که در بهار از غمده کار  
برآید نموده بود و احتمال کتی داشت که بسبب قطع و قطع ترک نشسته سر حرس و بسبب جاسوسان  
و زیر برات از طوائف آذربایجان و افغان حرکتی شود که اگر برفع آن اقدام نشود لایق بحال  
دولت در سرحد نباشد و در مکتب آذربایجان نیز سوانی و فوج نظام افشار و دو فوج حرس  
خوبی و برتت لنگری که بیاق خراسان را نگه داشته باشند نبود و روانه ساختن این افواج اگر مقدور  
بود با سیم که بعد از کار گذاران مکتب خوی وارد می مغفوض شود نظر بر این سرکار ما به سلطه  
امیرزاده خرد و سیرنا را و تب بعد از دانه خراسان روانه آذربایجان داشتند و مقود فرموده  
بودند که این سر فوج نظام فشار و خوی با چهار صد نفر صالحات فراری سرحد دس گزاده  
در سرحد خوی جمع شده بودند با هزار و پانصد نفر سوار از طوائف آذربایجان و ایر و افشار  
و سواره قزاق و داغ و اگر در سرحد خوی مستقر شده در دو ماه از بهار که نشسته بکافه حراسان  
وارد شوند و دو فوج نظام حرس و هزار نفر سوار خرد را نیز مقود داشتند بودند که در حین  
معادلات امیرزاده خرد و سیرنا از آذربایجان شجاع سلطه فتح اند میرزاده ارک آنها را



دیده ملحق بشکر آذربایجان نموده روانه ولایت خراسان سازد و چون یکبارچه سبکی که کوشش  
 نموده و نرسیده بود در قریبستان مشرف مقدس رسیده سابقه بدیده و از آن  
 یقین شده بود که متراستک لاس است و این ملک بر صالحان قویا رسیده بود  
 و از ظاهر ملک جهان می نمود که اگر ترشیده شود از سنگهای مایه و قیمتی خواهد بود پس  
 خان مغفور از سرکار نایب السلطه ملک را بعد از آنکه ای مصالحان خواسته بودند نظریات  
 سرکار نایب السلطه جهان ملک را پیشکشهای دیگر با میرزا خرمیرزا سپرده بود که در دار السلطه  
 منظر خان مغفور را از میرزا خرمیرزا در دار السلطه بخدمت خان شرف نموده  
 پیشکش کند و از منظر خان مغفور را از امیر خراسان و تین آگاهی ساخته و در  
 در راه و تقید <sup>از دار السلطه</sup> و از دار السلطه تیر شده اعلام نایب السلطه را محمد خان  
 امیر نظام و ایند عاکوی دولت رسانیده ایند عاکوی دولت پادشاهی را به آن  
 خدمات دولتی و قرار در شکر بایان نظام و غیر نظام از مملکت اودیت دارد و از سلطه تیر  
 شده بعد از قرار و در استقراب محمد خان امیر نظام خود بار و مرگوده و از آنجا  
 بملکت خوی رفته در ادسلطه و بی الحجه در ضمن قبیل افواج افغان و فوج جدید خوی  
 و چهار صد نفر ضابطات دوس و هزار نفر سواره مضطرب فوج را غیر از سواره قزاق و  
 بادویت نفر توپکی نظام سان دیده و در آنکه داده جمیع طبالی و فی زن افواج را با  
 محفل پونا نمیده و سر باز در جمیع کلبه های اوست قاره و کلاههای پوست سیاه یک اندازه  
 پوشانیده و کتیل امیرزاده احمد میرزا نموده روانه دار السلطه تیر ساخت و از دار السلطه تیر

محمد خان امیر نظام بعد از آنکه عاشر ماه امیرزاده فریدون میرزا بکچن اوجان رفته و نموده  
 در آنجا قامت نموده امیرزاده خرمیرزا را با تارک شایان روانه عراق و خراسان نموده  
 و ایند عاکوی دولت شاهی بعد از روانه شدن امین لکر و خالی شدن کتیل و جود مثل میرزا  
 حمایت که آخر از راه و در همه احوال لازم بود چرا که او مردی بود فرصت طلب و در زمانه  
 و انشوب اکثر مصلحت دولت را ندید که سرحدات با لکهای خالی ماند و در همین بین امیر نظام  
 بران دوری بادویت نفر از سر بایان و صاحب منصبان فوج افغان متفق و همدست شده  
 از اودوی امیرزاده خرمیرزا که قریب کج رسیده بود از راه انکوران حاسن قلعه  
 فرار کرده و در ولایت اودیت رسانیده و از هم کاد که از آن ولایت اودیت خود را کابل  
 بر اندوز و مرکب کرده کشیده با طویلت روانه و هر یکی در هر قشیه پستان شده است و  
 در مملکت اودوی انداختند و مایه دست درازی به بات و سرزدین که باشند ایند عاکوی  
 دولت پادشاهی بعد از بدین احوالات دو هزار نفر لشکر نظام جدید از محلات و کشت  
 اگر از محال چهریق و در یک و صومای و برادوست و محال دشت و مرگوده و ترکوده  
 است و به نام نویسی کرده و صاحب نظامی ایشان را از سر قبی و سره سپی و سر سبکی  
 بر دسای خود اتصالات داده باون و اجازه و مصلحت و به محمد خان امیر نظام منول  
 با صفت و در بدین احوال این مهم شده و بهر نفری از سر بایان که چهار تومان مرچب از دین  
 بریز در دستور الملک ولایت خود نویسانیده و با چمن لشکر با فوج قدیم خوی که از خراسان  
 تیره رسیده بود بهرم کرشن لطیف سلطان از اودیت بدون آنکه محال محال دکه بکوه



اوراجت و جو کرده در محال ترکوه در بالای قلعه موسوم بنیاد بعضی از تکیه ن اینده که  
 باور رسیده و سر بارانی که چهره او بودند و هر یک بس اگر ادعای شده بودند و آن بجز  
 خود را از دوات برده بطور ایاتی همراه لطف سلطان میکردند با تکیه ن سانی قتال جدلی  
 که اشتداد میشدند حد ای تکیه در او معلوم شد که لکریان بایان رسیده به حسن خان  
 و تاپاق و دلفی خان و تاپاق را با با تکیه خان و محمد خان لکری و سواران ابوالحسنی  
 بعد لکریان ز ستاده و بعد از رسیدن این سواران محمد خان بگو که امانه و در تب  
 به جهت فخر و شرف و آن باغی بقتل رسانیدند و تا بقتل رسیده و در ولایت روان دور  
 بای فرار گشتند تکیه ن نظام و سواران ایان را قاتل کرده لطف سلطان  
 خود را از میان برداشته پیش محمد بک سرودان دور و شایر سربازان و صاحب  
 باغی قتل و دستگیر شده یکی را باور داد و دوشش نواز صاحب منصبان این را بجز و تکیه  
 سیاست نموده از آن محال بجلد دست رفته به شیشه محمد بک دشتی که در قلعه کاه نشسته  
 معصه جوئی میکرد مشغول شد و قلعه کاه را احاطه و قهرا از او گذشت با سایر قهرمانی بزرگان  
 آن محال نهم شد از آنجا محال بجلد و حرکت کرد و کما بعضی ای محمد دیر رفته بخوبی  
 خود نموده و در همین اوقات بشقه خانوار از طایفه حیدر خان که سوار آنها بار دوی حاکمان  
 رفته بود باغی را دانا دیش از طایفه از سر قه قوی فرار کرده بمملکت مویش رفته  
 و امید خاکروی دولت پادشاهی از بیم سلطه نایب السلطنه و دست فخر سوار بدست دلف  
 ولایت دوم شده از محال بکری و بندهای و در دایان و قلعه اچیش گرفته

باجه این

مردم میزدند

و از محال عادل جوان و ولایت احاطه عبور کرده در چهار منزلی از دشت ارم بایل و طایفه  
 و از بی رسیده آنها را استمال نموده با جو و کجا حیدر به بیلاقات ولایت خوی رسانید  
 و از آنجا بولایت ارمیه آمد مشغول بجهت مکراری و جاکری دولت علیه و حفظ سرحد شد  
 ذکر احضار و نمودن خاقان معزور نایب السلطنه را از مشغول مقدس ~~در سال ۱۲۶۹~~ در رسیدن  
 امر او در حرم و میرزا با بکر حاکم و حکایتی که در ~~در سال ۱۲۶۹~~ در رسیدن  
 چون بهادر بر ملا این بای باط انداز محض غم شده و در شش کل گیه خود را بپوشید  
 لاله اباد و دلی و اندیده از کوشای جن برود آورد و در دای ز کس را مانند دیده و الهام  
 تیر آند با سر چوب از نوته خاک برود کشید و بهشت را جبر نام تم پوشیده حاکم چو  
 شرساران و میان اطغان را همین طوره که ~~در سال ۱۲۶۹~~ و میزدند را با سیلی محنت رخا و غلی  
 ساخت تا نظار گیان کشتن جهان را عبرتی از بوفانی روزگار نماید و بدیناید و دل  
 حاصل نمایند **بت** از آن سردار این کالج و لادری که چون حاکم کردی گویدت خیر  
 سرکار نایب السلطنه در مشغول مقدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه و علی آباء و اجداد  
 جن خود دوی اندام نموده خاقان معزور نیز بعد از انقضای بایم معصیه سلطان کرا  
 نایب السلطنه را با خواجهن باغی خراسان و بعد از رضا خان احضار دار الحکانه طهرات  
 فرمودند و شاهزادگان و ولایت عراق و مازندران را نیز برادر الحکانه خواستند سرکار  
 نایب السلطنه مملکت خراسان را با بکر نایبی که در آن ولایت بود و بدیناید و بدینا  
 سپرده پادشاه مرحوم را در امور آن مملکت مستقل فرموده با میرزا ابوالکاسم

در سال ۱۲۶۹  
 در سال ۱۲۶۹  
 در سال ۱۲۶۹



قائم مقام و خوانین باغی خراسان در آن دار الخلافه طهران شدند و چون یکدیگر  
 دار الخلافه رسیدند حکم خاقان مغفور بتوسط یکی جان ایک آقا سی بابا سبط کتبی  
 رسید که باید خوانین خراسان و عبد الرضا خان باغل و نجیر جینی خان سپرده شوند که  
 یکی خان این را بطرز معقرین برخواهی که مسعود سلطان است از میان چهار سوق او  
 الخلافه نیکشده در سلام عام مقرر بادشاه جهان در سالخیزد خاقان مغفور بنا بر آده محمد  
 دیامیرد حکم فرموده بود که در سلام عام عبد الرضا خان از میان محبوبان تو سپرده  
 خواهد شد باید سر برنج آورده اگر شد از مجلس سلام بجای خود برده و بدو آنچه اشاره شود  
 خانی انقست سر کار نایب سبط رفیق حکم چایون بخواری تمام مجلس سلام عام رسانید  
 و خاقان مغفور عبد الرضا خان را بنا بر آده محمد دیامیرد سپرده و خوانین دیگر را  
 مجلس رسانده و سر کار نایب سبط داد بر ج خوش منزل داده و در بر و در بر  
 القات و در محنت نسبت بنایک شدند و جوانان و بی صفایان نایب سبط را در کانون  
 خاطر آتش خدا فرود نه منسوبه عجب تکفیت شده و برای بی خیالی خاقان مغفور  
 نسبت بر کار نایب سبط طحی عرب کتبیته در آن ایام جمعی را تحریک کردند که از  
 شربت خاقان بادشاهی و مطبخ اندوخی بخوان در دزدی و سرقت آده چند بار چه طرف  
 طلا و نقره و در دیر برنده و در میان بین دمی و هوای انداخته خوفا بریا نموده و بطرز  
 مختلف در خدمت خاقان معروض داشتند که کویکان سر کار نایب سبط باشند که بجایات  
 دیگر باین جرات و جارت داخل کار خاقان مبارک اندوخی شده اند خاقان مغفور رحمت  
 رب

بکفر نام

خوانین باغی خراسان

صید و صالیک

رب مغفور دل دریا مثل دانا وجود این سخنان کل آورد کرده به سحر من الوجوه استثنائی  
 این سخنان نظر کرده بلکه سر کار نایب سبط را پس از این سخنان یکدوب در منزل  
 بادشاهی اولی و دومین و خوابیدن داده و در خلوت خاص مکنون خاطر مبارک دانا نایب سبط  
 در میان میگذاشتند و چون مزاج سرگشت نایب سبط به تما بود که عیال و خانین شده بود  
 و همچنین اطباء و پزشکان مشغول معالجه بودند و در روز و شب معروض داشتند که خاقان مغفور  
 فرموده بودند که چه میشود این تابستان به ملاقات همدان رفته از عیال مغز بهائی  
 و معالجه امراض مغز بهائی سر کار نایب سبط معروض داشتند که خاقان از دور در وقت  
 باین مرض معالجه خواهد شد یا بقوت دمت خواهد کشته در صورت ثانی چه بهتر گردد  
 شدند واقع شود و در صورت صحت چه خوشتر که در خدمتگذاری دولت خاقان در زمان  
 معروف آید و در این اوقات امیرزاده خرد میرزا و احمد میرزا و دیگر بای آذربایجان و بلاد  
 الخلافه رسیده و در خدمت خاقان مشغول بکند و امین لکر آقا پادشاه جهان شدند و بعد از  
 داون سان نایب سبط امیرزاده خرد میرزا و احمد میرزا و دیگر بای آذربایجان روانه شدند  
 مقدس ساخته بکند و معالجه و جان سپاری و زمانبرداری پادشاه مرحوم حکم فرموده  
 و امیرزاده خرد میرزا از دار الخلافه که چیده بار آورده و آنرا رسان شده اما احوال  
 الرضا خان آنکه خاقان مغفور اشاره بنا بر آده محمد دیامیرد فرموده که او را بقیتل  
 رساند تا بر آده محمد دیامیرد اول و صفار و کبار و خدمتگاران امانت داد که در اوقات  
 هیچ مثل معارض و جاق و ساطور و کار و مطبخ و شیر بدست داده مجلس فرستاد این

زجاوه صحت و تندرستی  
 در آنکس که نیت و اراده

سان و نظر



حضرت بر سر عبدالرحمان خان دکنه جانکه او در زندان مجرای نسبت با پادشاه و پادشاه  
 نموده بود بهل خود گرفتار آمده باده در پرتو دیرنه اشس نموده و کثیرا اعمال خود را  
 در حلقه جان و محمد خان و علیرخان را صاحب الحکم بر اسلحه بریزد و سادته اما چون  
 محرم خان اینک آگاهی که امور بر دین ایشان بود میگفت که در منزل میان دست بود  
 میان رفت خواب محبت فدا و دعای یافت و از علم بحقیقه الال اما محمد خان را پادشاه  
 که پادشاه مرحوم او را بجان امان داده بود و صحیحی و سالی جزیر را ساندید و در اول تبریز بصلت  
 اند و علیرخان را که چندان صاحب عرضه و دعای محبت بود و در اول ولایت خوی گردید و  
 خوی بگذرد ای محترم شده و نه گاهی میفرمود که رسیدن امیرزاده خسرو میرزا با روی  
 پادشاه مرحوم در کال با قوتی و حرکت او در دیوار و دعا بیانی که در کمال بهرات واقع شد  
 تا هنگام رسیدن امیرزاده خسرو میرزا با لنگر یان او را بجا نوار و در ملک  
 خراسان نشاند و بکلم با سب اسلحه در میان بود و وقت نمودند بعد از بیت روز توقف در آن  
 عده پادشاه مرحوم او را بجا بای احضار فرمودند امیرزاده خسرو میرزا او در او با میرزاده  
 احمد میرزا سپرده خود و دانه خدمت پادشاه مرحوم شدند در آنوقت پادشاه مرحوم در کال  
 با قوتی او دوزده ترفیع داشت و میرزا موسی ناسب و کفعل خان بجز روی در خدمت  
 پادشاه مرحوم بودند بعد از او در امیرزاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم جان مصلحت دید که  
 بعد از رسیدن لنگر او را بجا نفلت بهرات رانده کارشاده کارشاده که در آنوقت  
 چون کار قوتان با هم رسانند و اگر فرضا او در دنا سب اسلحه صورت فتح بهرات در پیش

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۰۰

نصف

معقود جلوه گر نماید واضح است که پس از رفتن لشکرها اتام کار آنها بر دست بخت  
 دولت لازم شده سرکار ناسب اسلحه نیز با لنگر ای نامزدان و عراق بهرات خوانند آمد  
 و گرفتن بهرات که مصلحت دولت علیه ایران است درین سال با هم خواه رسید پس لشکر  
 فخر مصلحت دولت را بر این نموده سپهرات بولایت خراسان و الا کرده مصلحتین برای  
 وصول اصال تعیین نمودند امیرزاده خسرو میرزا در کال با قوتی مرض شده با روی پادشاه  
 آمده و امیرزاده احمد میرزا که بکلم پادشاه مرحوم با مورد بنر فیانی حضور بود و در آن خدمت  
 پادشاه مرحوم نمودند پادشاه مرحوم احمد میرزا را بیانات شدند مقدس سرافازی بخشیده  
 بر حمت خلعت و نوارات و لکیر و دانه خشتند و امیرزاده خسرو میرزا از میان او در او را  
 حرکت داده و در بندر فیان ملحق با روی پادشاه مرحوم شدند و با تفاق لنگر او را بجا نوار  
 خراسان و در حرکت آمده از راه قلعه که هستان روانه بهرات و کثیرا خبر رفتن خود را بجا ناسب  
 سرور و دشمنند و چون قلعه که هستان در سر راه لنگر یان و در دست افغان بهرات بود و در آن  
 و کشتن مصلحت نمیشد باین سب پادشاه مرحوم امیرزاده خسرو میرزا را متبسمان قلعه  
 و مورد نمودند امیرزاده چهار روز قلعه را محاصره نموده تا مصلحت سلطان صورت او را بجا ناسب  
 معرب بود قلعه که این مقول آمده برج و باروی قلعه جلوه گاهی و تب منهدم گردید قلعه که این  
 بان آمده و قلعه مستخر شده اردو سمیت بهرات رانده شد چون اردو بهر یان رسید ای  
 قلعه خور یان که فی الحقیقه مترض و اول لنگر شده بودند پادشاه مرحوم خواسته که قلعه خور یان را  
 نیز مستخر کرده بر سر بهرات روند کفعل خان بجز روی که مردی کهن سال و در قضا بود که ملک

بکلم صورت لنگر



و انسان بکشد و بخورد و مملکت خود را بکشد و در مملکت خود را بکشد و در مملکت خود را بکشد  
 دیده بود که در مملکت لنگر از باطن جان بکشد و جان بکشد و جان بکشد و جان بکشد  
 برای جواب را بکشد و در مملکت لنگر از باطن جان بکشد و جان بکشد و جان بکشد و جان بکشد  
 امر هرات متوقفاً از جمله کشتن غوریان را موقوف باین نمود که اگر فتح هرات میر کرد  
 غوریان خود بخود متوجه خواهد بود چه لازم نیست که لنگر باین راه در غوریان مطلق حاصل آمده  
 تاخیر در کار هرات واقع شود لهذا متوجه غوریان شده اردویی چارون عازم هرات شد  
 در عرض راه میرزا از پیش مستوفی هرات با قاجار به پیشان خدمت ما پیش مرحوم آمده متغول  
 خدمت ملکه ای شده تا میرزاده کاران از خبر وصول اردو متوجه شده از محلات متصرف فیه  
 خود و خواست افغان که در ~~مملکت~~ فراه کورین وارد بودند استاده و حبه در و بزرگ و قلعه  
 هرات را بسته متوجه خوداری شده و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 محکم نایب السلطنه با جوینان از شهنشاه مقدس با و در و سیده و تقدیرت الحیثین اردویی چارون  
 بودند محامداً و مقام آغا زاده امیردادگان این را بشهر داده و سر باز و در و اول و در و اول  
 بر وضعی که موسوم بتل بلخی و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 که شهنشاه اردویی چارون در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 ملکان برای کشتن در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 داده بنده و اخوان را با بر راده خبر میرزا سپردند که در محلی مناسب فرود آید و با و اول و در و اول

شهنشاه اردویی چارون

یعنی

بخش چارون با لنگر باین سمت در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 شهنشاه چارون آمد به مقادیر شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه  
 و امیرزاده خسرو میرزا میرزا در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 جایگاه شدن اردو با چینی از لنگر باین برای بستن سکه صحت در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 معده رفته که سکه بستم مستطک که شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه شهنشاه  
 که معتمد نظام بود با یک فوج سر باز و یک عازم بود متوجه سکه در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 افغانه میرزا در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 و شهنشاه در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 و باقی در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 امیرزاده خسرو میرزا را با چینی میاد محصورین فرستادند امیرزاده افغانه را پیش شهنشاه  
 محصورین را از آن محکم مستطک ساخت با و ب مژد با و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 نیز معتمد در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 وضع از آن مکان کوچ واقع شده در مکان موسوم تحت صغر نقیب خاتم اقامت نمودند  
 در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 صعود نموده باند اخن نقیب و شغال متغول گردیدند با و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول و در و اول  
 برقع افغانه نامور فرموده این را از سر کوه راندند و بجهت نامناسبی ملکان از آنجا بتر  
 حرکت نموده سمت شرقی هرات در محلی موسوم بسکه شردل خان بود اردو زده و در و اول و در و اول



شدند و در ایام توقف روزی از قلعه رتب برآورده هزار حبیب ارغانه را با کشتی به تاجیک  
دور فرستاد و بپا هزاره جمعی را که در آن دیر محمد خان هزاره که بگویند شاهزاده  
کامران آمده بود بر سر آورده اند از جنگ عظیم واقع شده جمعی از طرفین مقتول و مجروح  
گردیدند و نائب جنگ قایم بود بعد از آن روز که بهرام نام فرستاده کامران میرزا خدمت  
شاه مرحوم آمده است و عای صلیح نموده و در پیش کشتی صلیح گردیده ارغانه ظاهر شده  
با پناه مرحوم از کید ارغانه آگاه گردیده و بجای مبارکه تشریف برده مهدی خان قزاق  
با سواران کوی بهر کردی که تا یک ماهه مانور نموده نظر بقبضت مانورین ارغانه  
این را احاطه کرده زبانه از خدمت مقتول و دستگیر کردند و آنجا یک ماکوئی بقبضت رسید  
در باقی حوزة الجوه کشیده است و از پادشاه مرحوم نموده پادشاه مرحوم جمعی را ببرد و  
آنها را مستغرق در بار آورده و سنان عجز آنکه ظاهر نام در قس در میان اردوی بان عظمت  
حوزة با سارسانیده و سلامت برود رفت بسیارین و قایم حقت کی آذوقه انداخت  
کوچ کرده بروند که آه منزل کردند و در روز دود با تمکان نیز ارغانه بر سر راه آمده با  
راوان جنگ مشغول شدند و شکست خورده قایل بالان این را دور انداخته که هزار  
پادشاهان ارغانه است و قلعه مختصری دارد و مستغنی ارغانه که در آن قلعه بودند مجادله  
گوشیده مصممان خان سرپت فرج بهادران مانور جستجوز آن قلعه شده باندک مسی قلعه را  
بمحیط ضبط در آورده و ایام توقف در قلعه انداخته خان قایم که با هزار نفر تفکیکی قایم  
باردوری ایام ارغانه خبر داشته سزاه برادر گرفته اند از جنگ کرده اند و آن خان مختص در

قلعه

در قلعه شده بعد از مشغول و خبر بار و فرستاده از کیفیت آنجا می داد پادشاه مرحوم از  
اورد و نظام و قوت فرستاده ارغانه را که زبانه است و امداد خان بهر آن سلامت دارد  
اورد و شد در آن مکان خبر و در نایب سلطه از دار الحکانه بمشاهده مانور نمودن میرزا  
ابوالقاسم قایم مقام بایست هزار نفر یک اردوی هرات رسید پس از آن بمحلی  
اورد و هزاره جریب کوچه بیل بالان است حرکت نموده رسول احوال در هزاره جریب واقع شده  
ذکر حرکت نایب سلطه از دار الحکانه طهران و در دو مجتهد مقدس مانور نمودن میرزا  
ابوالقاسم قایم مقام بالکر عراق و مانور در آن خدمت پادشاه مرحوم در حسین خان پادشاه  
چون حرکت پادشاه مرحوم از مملکت هراسان نسبت هرات و در دار الحکانه مسجع سرکار  
نایب سلطه گردید و خدمت خانان معذور معذور آمد رای پادشاه بر آن قرار یافت که  
سرکار نایب سلطه بمشهد مقدس مانور فرمایند لهذا جمعی از لشکریان عراق و هزاره  
مانور در آن را که در قریب هزار نفر بودند ابوالکلیج سرکار نایب سلطه فرموده از دار  
الحکانه مرخص گردانیدند مشهد مقدس نایب سلطه از راه فیروزکوه و کابل پیش عازم  
مملکت هراسان شده بعد از طی منازل وارد مشهد مقدس و باستان بوسی ایام هشتم  
عید و عیال اسلام شرف شده و نیز از دار الحکانه حکم فرموده بودند که قوای امیرزاده  
احمد میرزا که از طرف پادشاه مرحوم نیابت مشهد مقدس سر از او بود حقت و در آن  
الغایت را که از خانان معذور بجهت پادشاه مرحوم مرحمت شده با قوای بزرگ قلعه کرب  
و خوشنار که در مشهد مقدس موجود بود با قوای خدمت پادشاه مرحوم رساند امیرزاده



احمد میرزا حبیب الله خان قبل از درود و نام پهلای بانو ریت خود عمل نموده درین راه در کوستان  
بار دوی مبارک رسیده و بیکه پناه و تفرمان برزانی حکم شد که از خط یزد به طبرستان حرکت کرده میر  
علی قی خان را با تکیان طبرستان بدو است بار دوی هرات ملحق شود چون وقایع هرات خفا  
مسطور شد بعضی سرکار نام پهلای رسیده و انشد که کار هراتیان قوی دارد و با بقدر ادد  
که در هرات موجود است متخیر هرات به دولت ملکی نیست با وجود شدت ناخوشی که بر مزاج مبارک  
استیلا داشت خوانند که بغیر همان طرف هرات حرکت نمایند زیرا ابوالقاسم قایم مقام  
با وجود استبدادی ضعیف و ناخوشی به چگونگی مصلحت نمیدید که سرکار نام پهلای بوقت حرکت سفر  
اقدام نمایند و خود نیز دوری از خدمت سرکار نام پهلای را حاصل کرد و بخندید سرکار نام  
اسلطه حکام و حکام بر یکی ازین دو کار عازم و حاکم شد که با خود وجود شریف رنج سفر را تحمل  
نمایم مقام نگردد و بر داشته روانه شود و تحت روان حاضر نموده بسبب اقبال قایم مقام  
در رفتن هرات سوار شده تا بهرین شهر که متفراد دوی همانون بود تشریف بردند قایم مقام  
بعین داشت که جاره فر حرکت نسبت هرات نیست خدمت نام پهلای رسیده و متقبل و متعهد  
بدون اردونده نام پهلای بهتر معادوت و نموده قایم مقام بایست هرات خود نیست  
عزاده قرب روانه هرات شد و در منزل رتبت جام امیرزاده تفرمان برزانی با تکیان طبرستان  
میرزا ابوالقاسم قایم مقام رسیده کوچ بر کوچ با تکیان در وقتی که اردوی بادشاه مرحوم در  
هراز جوب توقف داشت و اردو و لشکر میرزا ابوالقاسم قایم مقام بکار هرات اعاده  
امیرزاده خسرو میرزا با بهر از نظام و دوا رده عزت و با بقدر سوار ببله نان رسانده

درین راه

که بر محمد خان هزاره را که در برون شهر پشت بخت داده اردو رده است از مقر خود در این  
کوشانی بسزاده و امیرزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان زبانی و بجز از جمیع خراسان  
و عراقی و شش و آرد و کتب بجا حره و تسخیر غوریان که در اول امر به خواهی بختی خان  
متفرق نگذاشته بودند روانه داشت و صحاح خان سر تپ و با جمعی بطرف سبز اردو  
بجهت حصول اطمینان از دستبرد جماعت افغان مأمور نموده که در چهار و سنی اردو  
بشوال حفظ و حر است باشد و محب علی خان سر تپ ماکویی را نیز با جمعی بهین مصلحت بجهت  
اردو و سنا و در رعایای حالات اطمینان و استمال داده بود و قیاب و قانون بختی  
میرزا و این مستوی هرات سوارات بحالات حواله داده و بختی در خا در اردو رسیده  
بکار تسخیر قلعه اش و دندت خوش گرفته و بایان سر زلف سابق که غلظت و بکار آمد که  
قاری گیرنده توبت رسیده بود که اردوی دولت ایران در هرات توقف داشت که خبر کار  
وفات مرحوم نام پهلای مایه دور رسیده مراجعت واقع شد و وفات نام پهلای  
در مشهد مقدس و قوی رتبت بدو رده سال بود که مزاج علیل و ناخوش شده اند  
صحت و اعدال اعاده بوده سال قبل ازین تاریخ چنانکه مرصع و ناخوش شده اند که  
بموت رسیده ششاه تمام در بهرمانو آتی خواسته بطابت مستکار یک انگلیس اهل چینی  
بود بعد از فصل خدا شایسته بودند و اگر اوقات طیب مسطور در خدمت نام پهلای مشغول  
بمالی بود و ناخوشی از قبیل ناخوشی علی که به سیستور و این اوقات که از دارالکافه  
روان شدند متعقد شد طبیب مذکور برای آوردن او به حاجت و در اوقات سعادت و خیر



جبار سلطه برتر زنده بود و شمرانده بود که بجا باری خود نموده در منتهی خدمت پادشاه  
 رسید و بانه طبیب مسطور از برتر خود نموده بر ملا در منزل فریمان وفات یافت و خبر  
 وفات او بناس سلطه رسید و بر پادشاهی حکیم بانی برتری نیز که مدتی در ولایت ترکمن  
 طبابت خوانده و طبیبی عارف بود و گاهی در خدمت ناس سلطه طبابت طبیب بزرگوار  
 معالجه می نمود در این ایام از کلاب رخص نموده در برتر بود و حاجی بابای فاضل بر ترش بزرگوار  
 وقت معالجه طبیبان اگر اوقات حاضر و اندک سر رشته از معالجات بهم رسانیده بود و این  
 مرضی که در برابر سلطه برتر زنده بود و سر کار ملک در اوقات معالجه بناس سلطه گفته و  
 دلاری داده بود که مرض منک نیست و قتی این مرض منک خواهد بود که در پایا درم  
 ظاهر شده افزودم به چندی رسد درین وقت که خبر وفات حکیم بابای سلطه رسید و به مجلس از  
 از طبیبان ~~مجلس~~ اوقات در خدمت حاضر بود اندک و اینها بطریق رسانیده انار دردم  
 در پا و ران و پیر آمده بود مظنون بل مقطوع بود که زمان حیات چندان باقی نمانده و غریب  
 مملکت و مالت خواهد کشید باین جهت بر باریت آستان مبارک بیا و مشرف می شد نزد  
 سینه ها و آستان مبارک که آنحضرت مشرف بوده بکریه و زاری و توبه و استغفار مغفول بود  
 و همیشه اوقات با ولا و خود وصیت می نمود که مرا بعد از مردن در شهر و در عقبه که وقت  
 من واقع نموده خون ساقه نقل بجایی دیگر نمایند و در شب نهم جمادی الآخر ~~در شهر~~ ~~در شهر~~  
 است و در ملازم محل زندگانی طی نموده بود و در آستان مبارک رضوی می برکت  
 مراجعت نموده کباب و غذای خود و جهان اتفاق افتاده بود که احدی از اولاد او نماند و ذکر

کتاب

برای یکفر صبیحه صغیره در خدمت ایشان خود با کجوبه اماند که خوابی بیدار شده لکن  
 برای آمدن بی طلب بند و بری یک لکن چون بی نموده بجال می نمود و حاجی علی صغیره  
 خواجده احضار نمایند و تا آمدن او متعین بر یک شده زبان بطله و حجب گذارده بود  
 خود و بکاتب خود خواهد به رجعت آورده که در اصل خود حاجی علی اصغر و قتی رسید که کار  
 گذشت بود بدون رفته خاص خدمت را بخار نموده مصطی جان دیدند که غنیه تقبیل و کفیل  
 اقدام نموده در زیر زمین چنان اوطاق جوامات حیدر با کشتن اسبانه تا پادشاه مرحوم  
 آمده بهر جا که مصطی دهنده دفون ساخته بعد از تقبیل و کفیل و نماز جراین و آنده جان  
 برار الحاق و دهرات فرستاده اند و تا آنکه در آنجا چون حکم تحریر شد ~~تحریر شد~~  
~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~  
~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~  
 مرحوم یادگار نامه و بعضی از نظم و نثر ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~ ~~تحریر شد~~  
 که بکل رفت و گشت و گشت و گشت بوی کل از که جویم از کلاب جیاده که در و آزاری که از  
 بودند آن بر سلاطین جهان فرزان بالا تر از خود مسعود و شلطان جهان و خاقانان  
 ملک مملکت ایران ناصر الدوله که والدین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان  
 ناصر الدین پادشاه قاجار غلظت ای یوم التمشاد تواند بود که از سایه دولتش راحت  
 در رحمت و از ثمره نهال سعادتش آسایش در آسایش و نعمت در نصیب نظر برنده

آنکه جان بیدار شد  
 و پس خود که کلمات جان  
 بیدار شد و آنکه کلمات











و خود را برای حفظ رعیت و مملکت میداشت و رعیت خود را در خدمت صاحب اختیار  
سابق از نوکربان نظام و غیر نظام می میداشت این بود که با این لشکر نظام قلیل کارهای بزرگ را  
جیش میراندن بجای پس از آنکه لشکری و کثوری چون اعضاء اجرائی ملک بن شوند و غیر سلطان  
روح و در بر عقل برتری و مستقری در آن نهادند بحرصت و صلاح هر موردت خواهد شد و دیگر ضامن  
و تجماند و تورعاند و نظم و تنبیه آن کارخانه است که تا آن زمان پادشاهان ایران را این نوع  
ادخال معذور نشده بود و اگر فرضاً پادشاهان سلف ده عراده بونب بجای میخواندند  
بر بند رعیت و لایقهای سر راه بایست که کارها در آن و طعنا بها در آنجا را بر داشته بر سر راه  
و تجماند آمده باشد و قوتش و کرد و دوش بهادر و تحت و تحت رودی یکو لشکر باید و در لشکر  
و تجماند را کشند حال چنانکه مشهود است اگر فرضاً دویست عراده بونب از قریه بگذرد و ادهی  
از رعایا و برایا را خبر بخواند بود خدا ایستاد او را ازین رحمت خود گرداند و در روز قیامت  
شعاعت به غیرم غضب او سازد اللهم عذره و ادعیه بحد دایم پیه الطاهرین ذکر رسیدن  
**خبرغات نایب السلطه** با بدوئی هرات و در جهت پادشاه مرحوم جلوس آن کفیات تا به کام درود  
**سند مقدس و قیاس السلطه** در **سند** که حضرت رضا علیه السلام چون اردویی پادشاه مرحوم در هرات  
مسکن شد و تخیل قلع هرات را و جهت ساختن و باطراف و جانب چنانکه مذکور است  
لنگر فرستاده و بجای بقیع لشکر و سپه که آنشد منبیا ن هراتیان از منتهی معترض  
خبرغات نایب السلطه را هراتیان رسانیده در شهر از شادمانی و شادکامی ظاهر شده  
بار حیف این خبر در اردویی پادشاه مرحوم منتشر شده بعضی که در چاه بار انبای

از منتهی

این خبر تحت شرا پناه

از منتهی معترض بخدمت پادشاه مرحوم رسید و پادشاه مرحوم بعد از شنیدن این واقعه  
که بجای هرگز از کوه تا سف و تحت و تحت عقل پادشاه خود را در فرموده برای حفظ لشکر  
در مملکت و سخن اصلا بایستاد و از منتهی قرار بفرست پیرواری میاوند و بخیر میرزا ابوالکلام  
قایم مقام با جدی این را در سر سبزه انکوشد و چون در خارج از دو جنگله مذکور شد چنانچه  
طرف لشکر متعین شده بود با میرزاده احمد میرزا که بر سر خورایان میرفت حکم توقف در میان  
خود نوشته و میرزاده حمزه میرزا را از علی لان و مصحاح خان و محب علی خان مرشد را  
از منتهی و میره بار و طلبیدند و حاجی دین العابدین شیردانی مدتی در سر راه بهرات  
بیشتر پراوده کاروان فرستادند و بادست ایشان قرار متار که در مصالحه داده اسرائیلی که  
از لشکریان بوده بودند باز پس گرفته شد و بهیئت اینکه در دوا اللها و واقعه واقع شده  
و نایب السلطه از منتهی معترض اردو را احضار فرموده از طبل رحیل کویده برآه شده  
معترض افتادند و یک منزل از هرات حرکت کرده بودند که سعادت خانی میرزا میرزا پراوده  
کاروان با بعضی از امرای افغان از طرف شاپراوده بخدمت پادشاه مرحوم آمده و عرضیه  
و بیکش آورده که در انبیه و کاغذ متار که در دوا و طرفین بهم داده مرخص هرات شد و از  
اردو کوچ کرده پادشاه مرحوم نظر لطیف پاک خود و صدق خدمتگاری امیرزادگان  
و کلاب خواسته که امیرزاده خرد میرزا را با عرضیه بهر اللها بخدمت خاقان مغفور فرستند  
که در امور آذربایجان و تقویت منصب و تسخیر می پادشاه مرحوم گفتگو نماید میرزا ابوالکلام  
قایم مقام بجای که بعد ازین بتفصیل ذکر خواهد شد بجای جگونی در خدمت پادشاه مرحوم











نوشته امسال شد و امیر داده بهرام میرزا فریدون میرزا نیز با برادران نامی است و آنجا  
 آذربایجان عرض داشت نوشته مکرر احم باورنانه را که نسبت با پادشاه مرحوم زنده بودند  
 بجای آورده همراه آقا علی اکبر شپوریت روانه ساختند و پس از وصول خبر این واقعه اگر چه  
 سران که بیان غول پرور آورده لکن باین میرودان دوز دست بجات محلات سرحد کشوده  
 محال در ده وظایف روز را جای بده و بجهان کریم خان رودی در دوشی اردو برنجینه  
 اوراد و سبته بودند و اگر ارجحانی در سرحد خوی و ما که بقطع طریق و قتل تره دین و کرمین  
 اموال تجاره اقامت نموده فی الجمله ولایت سرحد بهم برآمد و طوایف اگر اودر آن اوقات مطیع  
 و محکوم دولت مردم بودند و هر چه در پای محالی را از سرحد مستقر شده باغث از ولایت  
 چسبیده در مقام رخصت میگردیدند بخصوص سرودان دود که عظیم دوی شده بود و درین  
 اوقات محمدخان امیر نظام از این دعا کوی دولت شش هزار تومان خواه برای تدارکات خزان  
 خواسته امید عا کوی دولت در راه خد مکناری و حاجت باری چون ولایت بهم برآمده و  
 باین مجلس شواله معذور نموده که از رعیت گرفته شود و در آن زمان نفقه قرض نموده و باین راه  
 حواجر از حواجر آلات مردانه و زنانه بنزد محمدخان امیر نظام رسانده که در خدمات مرجوعه  
 پادشاه مرحوم معروف ساخته خدمات را عمل نموده و در همین چند روز محمدخان امیر نظام  
 از پادشاه عا کوی دولت پادشاهی محاسبه مملکت خوی و ارومی را خواسته و خود را در آن  
 بریز قبضه خانه کئی آمده امید عا کوی دولت پادشاهی نیز بخوانش اینان قبضه خانه  
 رخت محاسبه ولایتی خود را با دست ستره باین مقام بر داشته معاصرا که در چهار چوب در آن  
 کبابی

از محال

لایق کشیده شده بود و حاله برات داران نموده بجمع برات داران قات عید خوانه داده  
 از آنجه تاه کرده ملک قاسم میرزا بود که رنیده از هزار تومان برات دار بودند اعتقاد میدادند  
 دولت مشغول بخدمت مکناری دولت شده روانه ولایت خوی شد غافل از هر چه باین  
 بجهت مرجوعه <sup>در آن زمان</sup> دلق مشغول داشت و تائب عید نمود و ولایت آذربایجان با وجود این  
 نوع حدسه با مردم <sup>در آن زمان</sup> آن گذرانیدند و کخیال قائم مقام و ساسی که بر آن خیالات می جیدند  
 میرزا ابراهیم قائم مقام بعد از شنیدن خبر وفات پادشاه سلطه بخیالات دورد و در آن راه  
 چون در پهنه روانه مذکور خود و سالها بود که اعتقاد خواص و عوام اهل ایران بر این شده بود  
 که محمدنابی بعد از خاقان مغفور بر تخت سلطنت خواهد نشست و میرزا ابو القاسم قائم مقام را نیز  
 بهری بود میرزا محمد نام لهذا بجهت این افتاد که شاید این امر بزرگ به برادر مشغول شود و بنا  
 بر این خال محالی بن باب مقدمه جمیع حواطر و باطن خود را بران معروف نمود که با بسبب  
 و اشتباه پادشاه مرحوم را بر آن دارد که احاد مسل علیّه خود را منقطع و مستاصل ساخته  
 دو وجود مبارک پادشاه مرحوم شود و بر این اعتقاد و راسخ بود که در انصورت اظهار رخت  
 و ملک بجای خود را ببولت و ساسی مسیو اند نمود و کار بد عا یی او خواهد انجامید و باین  
 دسوخ و خیال و تعبیه انجام این فکر و خدمت پادشاه مرحوم که هر االی ایران بقصد قتل  
 کرده و مکرها که میسر برسان سبته بودند مبانی حیانت در لباس خبر خواهی گذاشته و بعد که  
 افراد این مسل اقدام نمود در ابتدای حال رخت از چه بر طبع این خیالی امید عا کوی  
 دولت را بیدار نشسته موضع اتمام نموده اظهار دو و لخواهی خود را در خدمت پادشاه مرحوم بجزان

لبیب کثرت برف اگر اودر سرحد  
 که بپساید ببارت نمائند لهذا



و اجتناب از این دعا کوی دولت و متعلقان این دعا که گشته از منزل رتبت جام اہتمام در  
صفت ساختن الطاعت با پادشاه مرحوم نسبت بامیز عاکوی دولت و متعلقان امید عاکوی  
بر خدمت و صداقت که از امید عاکوی طاعت میسند آنرا بنوع دیگر طبع میداد و چون ابتدای  
استقلال با پادشاه مرحوم بود و هنوز در امر لشکریان و دعا یا جہان استحقاق استقلال داشتند  
و میرزا ابوالقاسم را مردی مژد و بی خیال میدانستند تا جابر بخت استقامت دولت خود بعضی  
عزایین او را که ابرام و حرار در آن میسند و بکلیت عاکوی دولت داری پذیرا میداد تا در موقع  
وضع او را جانکه مذکور خواهد شد موجوده جہان از ملک او خلاصی نیستند **در اول فرمان کفایت**  
**تو امیر را** خرد و میرزا ابوالقاسم را **پادشاه** مرحوم جبار اللہ فرقت چون در منزل رتبت  
جام ناموریت امیر را خرد و میرزا جبار اللہ فرقت بکلیت سبب بر کوی میرزا ابوالقاسم و بر خدمت پادشاه  
مرحوم بر چرخ خرد و او را **پادشاه** مرحوم را سبب بر چرخ خرد و این ناموریت را در خدمت  
باین کیفیت بیان نمود که علت نفع این خدمت عدم اعتقاد پادشاه بر خدمت عاکوی و در خدمت  
شاست چون قبل از در دو ستمند مقدس لشکر آذربایجان که در ایام حیات پادشاه ابوالقاسم  
امیر را خرد و میرزا ابوالقاسم متفرق نموده بولایت قزوین روانه شده بود و امیر را خرد و میرزا  
بر که در قزوین گشته بود که با وجود ظهور دولت عاکوی دولت و سایر پادشاهان  
پادشاه مرحوم در خدمت عاکوی ابوالقاسم و اعتقاد باشند و بهر وجه بعد از میرزا ابوالقاسم را  
درین باب نمیفکند در مقام همان تفرقه ساختن لشکریان ابوالقاسم را دلیل بر صدق عاکوی  
خود ساخته بیکدیگر و نیز بر این میزداد و خرد و میرزا ابوالقاسم را در جمیع از لشکریان بجا بود

میرزا ابوالقاسم

علاء الدین

بایں

باصلاح نظام از مشیبتسم جلوسگیری آنها بسبب دست و پا دو حکم متوقف شدن او را در آن زمان  
در جهان مکان بعد از رفتن او از قزوین طرف شمال میرزا ابوالقاسم را در خدمت عاکوی بجا بود  
خدمت با پادشاه مرحوم نمود و او را هم از مشیبتسم و از او بجا بود ساخت امیر را خرد و میرزا  
حرکات که از میرزا ابوالقاسم بر جہات سرسبز و لشکر شده از پادشاه مرحوم از آن مرحبت  
خود را بمشیت مقدس است با پادشاه مرحوم از آن سزایی داده و در مشیت مقدس خدمت متوقف  
فی الجبل جلوسگیری حیالات با این نظام را محمود و در چین چنان اسکن و ملک دستاوه امید عاکوی  
با پادشاه داشت امید عاکوی خدمت با پادشاه مرحوم و سید و اخبارات اطاعت و فرمانبرداری امیر را  
تا هر دو ملک و عدم لشکریان در عاکوی آذربایجان قبل از وصول جابر محمد خان امیر نظام  
هر دو در رسانیده طب با پادشاه مرحوم با که میرزا ابوالقاسم از طرف امیریت آذربایجان حضور  
از طرف امید عاکوی دولت مشیت ساخت بود و درین طمیسان خود پس از این مقدمات میرزا  
ابوالقاسم در تحریک امید عاکوی گشته نوشت سبط و مراد طرف با پادشاه مرحوم با پادشاه خان  
بصفت الدل نوشته پس از شکایت بسیار از امیر را خرد و میرزا نوشته بود که میبایست در  
گشت و رفت در دود مجوس تا نیم و با و هم خود علی محمد نام خوئی که معتقد بود و گفته بود که در یک  
خبر خواجه امیر را خرد و میرزا خدایا نموده نام و نشان جبار این نوشته را بگو  
و بجا پادشاه را نشان کرده بود که در وقت روانه شدن شیش میرزا خرد و میرزا را از آن  
نوشته بدار اللہ بخدا تا امیر را خرد و مستقر از رفتن این جبار شود و نیز بخاطرش بجا بود  
کرده بود که اگر امیر را خرد و میرزا نوشته عاکوی را بجا بود بقیه نماید که بخدا بجا بود



علی ملک المصفاة و شهابت دار الخلافه برست امیر داده آمده کاغذ مرئی که باصفت آرد نوشته  
 شده باالت باقی که از جهان در سرش امیر داده موجود بود خوانده قیصر از کلمات میرزا  
 ابوالقاسم بر بی التفاتی پادشاه شده و بسبب محزون و کم تحریر و غفلت از حکایه مردم  
 کمال توهم بر وجود او استیلا یافته بی ادب و اجاره پادشاه و از برقرار نشدن بخود و رعایت  
 توهم در یک شبانه روز از مشهد مقدس در راه میا بود رسیده از اینجا راه دار الخلافه را چنان  
 گفت میرزا ابوالقاسم قائم مقام که شطر ظهور این نوع حکایت بود در خدمت پادشاه مرحوم  
 زبان بصدر عقافت خود که به فحاشی عرض کرده بود گشوده این حرکت را مصدق جمیع رعیت  
 خود نمود و همان ساعت چاهای میرزا و میرزا علیقلی قهرمان میرزا و ساداته حکم شده که میرزا را  
 از رفتن دار الخلافه منع شده که از آنجا که بجای دار گشته چون امیر داده خسرو میرزا بفرمان  
 رسیده منزل کرد حاضر کرده قهرمان میرزا با جبهه نرسود در آن منزل باور رسیده آن شب  
 در آن منزل ماند و صبح با اتفاق بفرستید روانه شدند امیر خسرو میرزا و امیرزا ابوالقاسم چنان  
 متوهم کرده بود که به هجوم مطهر خاطر نمیداد و بهم و خیال بدو غلبه کرده از میان سواران  
 بیرون آمده راه قرار پیش گرفت سواران تا منزل میانی و در اتفاق کرد و باور رسیده خود  
 نموده و خود را بمنزل التمسک قائم مقام ساچرود و بطام رسانیده از آنجا روانه دار الخلافه شده  
 پس از ورود و بدار الخلافه خاقان مغفور این حرکت را از او شنیده سزاوارا و قیصر گشته  
 مقهور گشته که در خانه قتل سلطان بوده تا و دو پادشاه مرحوم در دار الخلافه پنهان و دو  
 مغفور گشته بعد از محمد خان امیر نظام و علیقلی میرزا از بی امید عا کوی شتر بر عدم عتسما  
 باور کرد

این حرکت خسرو میرزا که از روی <sup>علیقلی</sup> توهم واقع شده صادر شده ترغیب و تحریص بسیار در  
 حد متکذری و جانب داری پادشاه مرحوم فرموده بودند که احوالات آذربایجان از شب  
 صید نوروز الی و رود پادشاه <sup>مرحوم</sup> عقیبه <sup>سایح</sup> چون ایام زمستان و آذربایجان با من این  
 گذشت خاقان مغفور بر قرائت نامه بحال پادشاه کان نایب السلطنه از آنجا حاجه میرزا خان  
 که صید خاقان مغفور در کوچ استاید خان اصف اوله بود برای تسکین دالده پادشاه مرحوم داده  
 انانیه نایب السلطنه نامور باور باچان فرمودند و میرزا محمد خان میر اصف اوله را با خلع فرود  
 و فرامین رحمت آیین برای امیرزادگان آذربایجان از بزرگ و کوچک نوشته ارسال گشته  
 و محمد خان امیر نظام پس از شنیدن ورود و نامورین نجبه و قاجان کوه باغرا و جهرام این  
 در لوازم استقبال کوشیده با نیکو عا کوی دولت پادشاهی اعلام نمود که قبل از رسید  
 در دار السلطنه تریز حاضر شده و در هنگام ورود و نامورین در استقبال خلعت پادشاهی  
 با باریا میرزا دکان همراه باشند امید عا کوی دولت نیز وارد تریز شده در منزل محمد خان نظام  
 منزل نموده بقانون بدکان و خدمتگذاران بخدمت دالده پادشاه مرحوم رسیده و از آنجا  
 بهرقت آستان برسی پادشاه جهان و مایه امرع امان السلطان بن السلطان و الخاقان و الخاقان  
 ناصر الدین پادشاه خلعت ملکه در حضور حسن بودند مشرف شده جمعان امیر داده بهرام میرزا  
 و امیر داده فریدون میرزا شده تا مکانی که موسوم بخلعت پریشان است و عمارت مختصه از بناهای  
 نایب السلطنه مرحوم در آنجا میباشند باستقبال نامورین رفته بوزنم و اداب به بندگی کوشیده  
 و در دار السلطنه تریز در منزل امیر داده بهرام میرزا امیرزادگان جمع شده و شایسته ملک

و پس آستان بوسی شخصی



نیز تشریف فرما شده میرزا محمد خان و امین و خواجه باو نشان را در آنجا بزرگوار  
و بجای زبان نکرگذازی بسلامتی وجود حقان گشته و در مجلس آداب مناسب با مقام رسید  
و شب عید نوروز در دار السلطه تبریز مانده و پس از انجام عید سعید نوروزی و روز دوازده  
دیو انعام مبارک که نایب السلطه در حضور اسیر زاده و نیز در میرزا محمد خان امیر نظام دستور  
العمل مالیات خوی و در میر و سلاطین از جمع و خرج و لایق بکسب رستوران تبریز  
نوشته بجا آمده و هر ساله مدعو به دست امین عاکوئی دولت داده امین عاکوئی دولت را  
و در آن ولایت خود نمود و میرزا محمد خان و والده اش حاجه مریم خانم نیز با عوایض اطفال  
و عبودیت اطفال جمیع اسیران و کان و خانین از با بکان روانه دار السلطه شده و میرزا  
محمد خان نیز با معارف پادشاه مرحوم سرافراز شده و چندی اعیان پادشاه مرحوم بر آتش  
بدار السلطه برد و چون زمستان برآمد و کوهها و راهها از برف خالی شده اگر اسیران  
برست و داری و بهره گردی مشغول شدند که اگر ادعای که در تب بهادر با قصد خانوار  
و بر خلاف سایر افراد اکثر پادشاه و قتلک دارند بخار وانی که از استنبول تبریزی آمد دست  
در دانی کرده و چند نفر از آن تجار ایران را مقبول ساخته و اگر ادعایات دیگر نیز بخود برگردانید  
و دیگر استاد می نمودند محمد خان امیر نظام امین عاکوئی دولت را به دفع اگر ادعای و تسبیح  
سایر افراد سرحد نشین نامور نموده و این جوده حکایات را که در سرحد واقع میشد بعد از  
وفات نایب السلطه نقض این دولت علیه تیه است با نتیجه حکم نظامی مبنی بر محمد علی خان  
سرعت افواج تبریز صادر نموده و با برابیم خلیل خان سر بک نظام خوی نیز حکم نظام نوشته

ایمان

و باین عاکوئی دولت هم از آن جمع آوری سوار ولایت خود نوشت امین عاکوئی دولت نایب  
چیزی که بکار غیر رسید و بهیچ وجه اعتقاد نمیکرد همان بود که با وجود بودن محمد خان امیر نظام که این  
دولت بود چگونه میشود که خداوند دوتی خدمتگذاران در لباس جنایت بپادشاه مرحوم و بکلی که باین  
جلوه ترانند و او انداخت و از این راه هر چه کشته بجز راه خدمتگاری و جان سپاری راهی دیگر نرود  
نیز شخص و مشغول بجمع آوردن افواج نظام و سواره آن سرحد افواج و سواران  
خمس و شصت هزار نفر نظام و سواره و بطریق غیر آهسته و در جمیع راههای اگر اسواران که مطلع از تحقیق حال شوند  
و بهیچ طایفه جانی در قتل و جانی که نایب بسیار مصیبت آورده اند چنانکه سواران حال است  
بمیان جاده های آنجا و نظام نیز بسیار ایستادگی و کجاست آن سرحد و در میان که  
و مع تست یعنی سلطان عظیم مشکل است باینکه تردد نمید و در میان قتل و جانی که  
در منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد با بقیه باین قتل پیدا کند باید در جانی که حرکت  
از قتل و جانی میانند در آن منازل باین بر جوده به پند ایشان اندام نمید  
امین عاکوئی دولت پادشاهی بفرم ایستادگان منازل ملاقات خواهد کرد و روانه شده  
در قریه بارگان خبر رسید که طایفه جانی از قتل و حرکت کرده عازم میلاقند لهذا بعضی  
سرباز سوار را برداشته و علی خان عاکوئی را نیز خبر نموده که با جمعی از کسب با جمعی  
فرستاد امین عاکوئی دولت و قتل که جنم و سکی ما که رسید خان با جان بر محمد خان سر بک  
امیر ای را دید که از آنکه در حریف را برای بر احمد خان ابرو یا جزه او را نیز خواست نمود  
که در این جبهه روز در میان این جمعی باشد و محمد خان امیر نظام نیز از دولت و سواران

که باینکه آن سرحد که بگوید  
در چند روز دانی این قتل



کلیه مصلحت جلالی را که دولت علیه ایران در مقام شهادت این است بجا که خود را نه  
 سرحد ایران و دولت نیز سرحد نشینان خود حکم نموده بودند که مانع از ورود و طایفه  
 بجا که دولت روس باشند البته امید عا کوی دولت بعد از دو فرسنگ از قضا که گذشت  
 و نه نصف شب بسبب آمدن باران و غلغل شدن و پس از نصف شب لنگریان را برآوردند  
 و در آنکه که آتشی حرکت کرده وقت طلوع صبح بقدر این جویا رسیده طریق فرود  
 چرخ از حوادث روزگار و گردش لیل و نهار نشسته بودند که گاه لنگر ایران را چون دریا  
 با محیط خود دیده برقرار انداخته حال اگر در فرار نماند چاره ندیدند و یکدو آید که دست  
 با احتیاط نگه داشتند و خان با همان با جمعیت را که در جوار خان برآورد خان کجای بود  
 او بکمی خروشان را بفرسنگهای تفکات مودت و عقیده رخنه این دعا کوی دولت  
 قاهره در جلای مناسب با قصد فرساید و با قصد فرسواد آید و سایر لنگریان در نشسته  
 و چون جوق منقول عازت و تاراج شدند و بر لنگریان اعلام شد که از خلق حال و خبرند  
 خود داری نمایند و بپشتاد هزار که سفید و بچهاراد که و کمال و ششصد و شصت اسب  
 آتش و دایان برت لنگریان و هر یک از آنهاست البت که داشتند تاراج رفت و در شب باز  
 امید عا کوی دولت در آنجا اقامت نموده چون از آنجا تا شهر باز نمانده اند و فرسنگ  
 داده و در چند سال بود که برخلاف شروط مصالحه دولتی ایران و روس سرحد ایران  
 دولت روس بعضی از طوایف و عشایر ایران را در ولایت خود جای داده بودند و از آن  
 ملامت بیایان سرحد و سرحد از آنکه از روس فایده مرتب نمیدادند از حواصیل عا کوی

دولت مکرر با بانی فرموده بعد از این دور کار تا خیر و اقبال امیدوارند و در این وقت که  
 در هیچین در آن ولایت بودند و جمعیت مستعد نیز در سرحد حاضر بود امید عا کوی دولت غایم  
 طایفه جلالی را بمقتضای آن سرحد از راه حال که در آیتون بولایت خوی <sup>در آنکه</sup> و خان  
 خان بر سر محمد خان ابروئی را نیز بر حلقه ابروین نموده و خود امید عا کوی دولت پاوشایی  
 با هزار نفر سوار نظام و هزار نفر سوار بونوم که چنانچه طایفه محمد یونس حیدر افندانه شده  
 چون راه منتهی بود با یکدیگر از بر سر باریک گذشتند و در شب نصف شب که بمانند  
 نماند و در آنکه از مصلحت شهر باز نیست رسیدیم چنان باران عظیم لنگریان را گرفت که صلا  
 حرکت مقدور نشد لابد و ناچار از پیاده و سوار نظامی که میرفتند آید و در آنکه  
 لنگریان با بانی در میان قلعه بازید خبر دارند و با فو خلق کاسه های صواب و منافع و روح  
 و بدنه قلعه که در بالای شهر بازید است اقدام نموده و در قلعه را چون روز روشن ساخت  
 و در نفره از لنگران امید عا کوی دولت که بکمی از جهات پیشاپیش رسیده شده بودند  
 که در درین بین باران بی الهی انقطاع پذیرفته امید عا کوی دولت از کار شهر گذشته  
 بر سر طایفه محمد یونس آمده و محمد یونس با چهل سوار و در چهل سوار بازید پیش  
 بانی آمده است و خوف از دست و وصول لنگر ایران داشت است و درین راه بقراوان  
 لنگر ایران برخورد و فرار برقرار چستیار نموده لنگریان او را تعاقب کرده و خود را  
 با او خود رسانیده بمانند در فرصت نمود که در فرار از خیال خود رسیده و در حرکت  
 و سوار و سربازان در وقت طلوع آفتاب بمیان آید و رسیده امید عا کوی دولت پاوشایی

محمد یونس



نصف سرباز و سوار و در پیش خود نگه داشته و نصف دیگر دست بغارت و تاراج برآوردند  
 و درین بین بقدر چهارصد نفر سوار و پیاده از طرف بایریند نمایان شد که بگویند پیش  
 می آمدند و این مکان ملکی است که در بایرین که در قانیه کول می باشد ایند عا کوی دولت  
 پادشاهی سرباز و سوار را که حاضر بود بدو بسته بمقتضای سواره و پیاده که می آمد شافت  
 و اعلام نمود که سایر لشکریان اموال غنیمت را برداشته اند که در قانیه کول بالارفت و در قانیه  
 او اجتمع شده در قریه قره کلیا منزل نمایند ایند عا کوی دولت حیدان در مقابل سواره  
 و پیاده که آمده بودند ایستاد تا جمیع لشکریان از کوه عبور نمودند پس از آن ایند عا  
 دولت نیز با سرباز و سوار بقریه قره کلیا رفتند آنجا وارد حوی شده اموال غنیمت را  
 جمع نموده در میان لشکر نظام و سواران مواجب قرار داد و بقی تقسیم نموده بعد از وضع آن  
 و حاکمان و بزرگان از بابت مواجب قریه بزرگ و بقیه قریه و بزرگان از بابت مواجب نظام  
 حوی قبضه دولتی گرفته با اجازت و اذن بدار السلطه بزرگ نزد محمد خان امیر نظام فرستاد  
 و خود عا کوی دولت بجهت حفظ سرحد ارومیه از قلیق و قلیق مریدان و وزیران و وزیر  
 و ده باجدار انواع نظام کرد اعلام نامه بمحلات فرستاده مشغول سرحد واری نمایند  
 طایفه جلای که از اموال و غنیمت عاری و عالی آمدند بولایت قارص رفته و درین بین  
 لادوان عظیمی را از مال تجار ایران که از اسلامبول می آمدند در ولایت دیارین جلوه کرد  
 کرده بر سران لادوان بختیستند و با بعضی سید مراد و نمان مال تجار را بغارت بردند  
 بعد از رسیدن این خبر بدار السلطه بزرگ محمد خان امیر نظام بر عا کوی دولت اردوم  
 ازین جهت

نوشته جات کیده نوشته مطالب اموال تجار آورده و با مید عا کوی دولت نیز اعلام نمود  
 که تدارک لشکریان از سرحد ارومیه بقانیه کول رفته با جمیع لشکریان برآوردند و بمطالع اموال  
 تجار از سرحد اردوم اردوم اقدام نمایند ایند عا کوی دولت در فکر انجام این خدمت بود که  
 خبر رسیدن امیرزاده خرد میرزا چنانکه مذکور شد که دار الخلافه رسید ایند عا کوی دولت  
 ابراهیم خلیل خان و ابابکش لاقی و عریضه جات بمنتهی متحسین وانه نموده و نوشته جات  
 با میرزاده خرد میرزا نوشت که دار الخلافه بمنتهی مقدس شد بعد از وفات قیام نماید  
 ابراهیم خلیل خان بدار الخلافه رسید بود که پادشاه مرحوم نیز دارد و دار الخلافه شده بودند  
 و محمد خان امیر نظام نیز بجهت استقبال پادشاه مرحوم با میرزاده وزیران میرزا با دهان  
 انواع ولایت آذربایجان را بکستقبال بکشدند و محمد خان امیر نظام اعلام آمدن پادشاه  
 با ایند عا کوی دولت نموده ایند عا کوی نیز امورات سرحدیه را که پیش آمده بود بهمان نحو  
 که نوشته اند راه مراغه و مازاج بلایع عازم استقبال مرکب بهایون و در قضا میانج  
 شرف بای بیوس پادشاه مرحوم شرف کردید و اگر حرکت پادشاه مرحوم از سرحد مقدس رسیدن بکشد  
 خاقان مغفور در اردوان شدی بمنتهی بکشد و در عید ایران و بعضی از حکایات مشایخ آن زمان  
 چون پادشاه مرحوم از اردوان عا کوی فرخت بختیستند و قریه امیرزاده خرد میرزا پادشاه  
 که مذکور شد بمنجهر بفرار کردید خاقان مغفور محمد با دهان برآورد نصف لادوان و بیکر بکشد  
 الخلافه را با جمیع خاخره بجز این بجهت بکشد مرحوم روانه نموده و تفرقه داشتند که بکشد  
 انصاف و مرحومان عازم دار الخلافه شوند پادشاه مرحوم بعد از اردوان حشمت نمودند

۱۱۰۰  
 ۱۱۰۰

پادشاه



پوشیدن خلعت بادشاهی با بطنم امر جهان استقبال فرموده اولایا محمد خان وزیر پرا  
که محبوس و مقید بود بمرحمت و التفات خود امیدوار فرموده از حبس مرخصی دادند و با  
دست و طمیسان از طرف پرات پیدا کرده او را با خلعت و در قم الشفات روانه پرات  
داشتند و تانیا لکریان آذربایجان را که در حرمسان بودند بکف مخصوص نظام خوی و فشار را  
که سبب فرار امیرزاده خرد میرزاغی الجید مضطرب بریشان بودند بجهت قیام باقی  
امیدوار ساخته و عرایضی که ازین دعاگوی دولت را بخار عقل خرد میرزا و تبراتان کار  
عرضه شده بود بر بادشاهی ایشان نموده از همه صفت ایشان را ولی که مخدمت خستند و  
دایا که میرزا را بکف خود و قهران میرزا عنایت فرموده محمد خان زبانی را که مردی  
کاروان بود بخار که ادبی اشکار تعیین نموده و بعضی ها چون بعد از مرخصی از استیلا  
امام نامن حنا من با بطنم بهادران روس بدوازده عراده توپ در راه جود از میمند  
مقدس چون آمد بهرم شرفیاء حضور خاقان مغفور کوچ بر کوچ روانه دار الخلافه شدند و بخار  
درین راه میرزا ابوالقاسم قائم مقام در مشیر مزاج مبارک بادشاه مرحوم نسبت بهین  
دعا که میگویند هر چه از حکایت مسطور فوق که در آذربایجان ازین دعاگوی دولت  
شاهی صادر شده بود بلبابهای جود نظر بادشاه مرحوم جلوه میداد و در تفرات  
مجمول لال خود را مثل محمد خواجه را در احمد و مسائل او را اعتراف کرده بود که از آذربایجان  
بغضین مجتبی را اخراج و بجهان نسبت بامید دعاگوی دولت نوشته قابت باور بسته کرد  
ایتم فرصت مقوی و مصدق مقال خود در خدمت بادشاه مرحوم نماید القصد برای این

دعا

دعاگوی دولت ساز بطنی جهان میرزاخت چنین <sup>کبریا</sup> ~~میرزاخت~~ و احمد امین بخار و اقدام  
امری را در دولت داری مصلحت نمیدید بعد از ترتیب بدار الخلافه خاقان مغفور جمع اعیان در خلعت  
جهان را با توپخانه باستقبال و ستاده با اعزام و احترام تمام دار و دار الخلافه شدند و بخار  
موسوم بلا در منزل مرحمت شد سرکار ظل السلطان با بعضی از شاهزادگان و بعضی از اعیان  
و امین الدوله و متفق شدند که خاقان مغفور را از تفریق مضب جلیل و لعیبی با بادشاه مرحوم  
مانع آیند خاقان مغفور که عقل باطن اسلام و اکمل معنای روان خود بودند بکف مصلحت  
دولت را در ترجیح اولاد خود بر بادشاه مرحوم نمیدیدند و چنانکه امر کبریا میرزا کورگان  
بعد از وفات بر خود جهانگیر که دلیعهد دولت او بود با کثرت اولاد و مضب و لعیبی را  
بر هر چه بر جهانگیر داده و نیز با عیال و محاسن باطنی که عقل اکمل و دشمنان صفویه بود بعد از محمد  
میرزا که دلیعهد بود مضب ~~میرزاخت~~ که موسوم بسام میرزا بود مغفور خاقان مغفور و میرزا پیر و شرف  
نیز طریق این دو بادشاه عظیم اتقان را مملوک فرموده بادشاه مرحوم را در میان هر اولاد  
صلبی خود که توپ بر بخار و تفر بودند بر جهان و ترجیح اختصاص داده بر تبه علیه و لعیبی را  
سر بلند و سر از او فرمودند و <sup>تفر بودند</sup> ~~تفر بودند~~ و مشیر و کر مرصع و بادشاه مملک بالاس برسم  
خلعت التفات و مرحمت <sup>تفر بودند</sup> ~~تفر بودند~~ و در سلام عام که محضر جمع شاهزادگان و درویشانی ایران  
بود با خلعت و دران بادشاه مرحوم را احضار فرمودند و بزرگتی که فوق آن مسطور  
عقل نیست مغفور خستند و جمع اعیان و امرای در خانه را با علما و فضلا و مجتهدین و  
سادات را با اکی اسواق و حکام <sup>و حکام</sup> ~~و حکام~~ را احکم فرمودند که دست و دست و حق جوق بخدمت بادشاه



مرحوم رفته زبان مبارکباد این منصب عطا گشته بدو با بجا یات دول خارج بزرگ علما و مفتیان  
مبارکباد نشانی شده روز در دارالافتاء طهران و صلیح و شریف دارالافتاء بپیش برود  
پرو چشند روزی بر زبان الهام بیان حاقان مغفور در حین مخاطبه بامیرزا ابوالقاسم  
گذاشته فرموده بودند که میرزا ابوالقاسم در تقدیر خداوندی گشته است که تو دلا و دودار  
با دینا و مؤید بامیر همین خدمتگاری این دولت قانع و شاکر شده با از اندازه خود برون  
گذاستی ای اقیهه حاقان مغفور پادشاه مرحوم را بنی در عزت خاص طلب فرمود و مرتب  
باعث بایشان کمزرات خاطر ~~مبارک~~ در میان گذاشته آنچه در امور و روز دولت داری  
باید ساید و نایش فرموده بودند پس از مرخصی های گوناگون امیرزاده خرد میرزا را چهار  
حضور مبارک فرموده بفضایح پادشاه مخفی شش یافتند و فاشی که گفتش بصورت  
حاقان مغفور پادشاه مرحوم ~~مبارک~~ بدست امیرزاده خرد میرزا دادند  
که انصورت بپایان را و سبیل مغفور بایم خود ساخته بخدمت پادشاه مرحوم رسانده و  
بهرام خواهر را که از مقربان حاقان مغفور بود و مقرب و شایسته که با اتفاق امیرزاده خرد میرزا  
خدمت پادشاه مرحوم رفته از طرف حاقان طلب عفو و تلافی را نماید امیرزاده خرد میرزا  
با این وسایل خدمت پادشاه مرحوم شرف شده در مقام مقدار و بجات خود برآمده  
مورد العفات و توارش پادشاه مرحوم گردید حاقان مغفور رنایه او پیش پادشاه  
مرحوم را در دارالافتاء توفیق فرموده و حق از بجا بیان چشند و پادشاه مرحوم  
میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بجهت اتمام و انجام بعضی امورات در دارالافتاء گذاشته

خود با امیرزاده خرد میرزا و سایر عزیزین رکاب او دارالافتاء سپردن آمده عازم آذربایجان  
شدند و در قریب دکن الله و علی نفی میرزا عوازم خدمتگاری کوشیده در ولایت خراسان  
شجاع اسکله فتح آید میرزا که اختصاص خدمتگاری خود را در دولت استقامت گذاشته صاف  
خالص برین آمده مورد العفات پادشاه مرحوم شد و آنچه پادشاه مرحوم ~~مبارک~~ داد و بجا  
پادشاه مرحوم کج فرموده اند و ده خانه قزل اوزن گذاشته نزدیک مقبله میانج مغربی  
پادشاهی گردید که در دارالافتاء پادشاه مرحوم ~~مبارک~~ تبرک و کرامت بزرگواران  
چون اردویی پادشاه مرحوم بقصد میانج رسید امانی آذربایجان با جفا و اداوت  
تمام دوی با دوی پیاپی آورده و بفرست استان بوسی شرف میمند و بگذاشته  
وجود پادشاه مرحوم عظمای گشته را از خاطر میزدودند و ایند عا کوی دولت پادشاهی  
قبل از همه امیرزادگان آذربایجان در منزل میانج بفرست استان بوسی شرف شده و  
عوازم رحمت از طرف پادشاه مرحوم سرافرازند و چون از منزل رتبت جام تا این منزل  
میرزا ابوالقاسم قایم مقام که کار کرد و در خدمت پادشاه مرحوم بسبب اغراض خاصه  
خود موضوع ده لشواهی خود را به کوفی ایند عا کوی دولت نموده بود و جان و خاطر  
پادشاه مرحوم قرار داده و متیق ساخته بود که ایند عا کوی دولت در آذربایجان بسته  
بفرست استان بوسی شرف نخواهند بلکه با مودت و کرامت تحریب دولتی باشد جام  
لایق اند که در جمیع خدمات سرحدیه و ملکاتی را که از آن جوان امیر نظام میخیزد  
تذیر و مسید گردی در خدمت پادشاه مرحوم جلوه گر ساخته بود و ظهور صدق و کتب

و بعضی

مغفور



عرا یض جو ذرا باوقات و در داور با بجان و مختلف اند عا کوی دولت از شرف است  
بوسی موطود مربوط داشته بود درین وقت که اند عا کوی دولت بعد از اداوت  
تمام مقدم از میرزا دکان با وجود اینکه از غوی و اروجی تا منزل میانج ده حسل  
راه است و از میرزا لایات آذربایجان با بجا بعید تر است برفت آستان بوسی رسد  
خاندان عرا یض میرزا ابوالقاسم قایم مقام که در خدمت پادشاه مرحوم میوه و ظاهر شده  
پادشاه مرحوم بمقتضای طبیعت بلوایم مرحمت و التفات اقدام میفرمودند میرزا محمد پس  
میرزا ابوالقاسم قایم مقام خبر و در اند عا کوی دولت را در منزل میانج بیدر خود  
نوشته روانه نموده میرزا ابوالقاسم بعد از شنیدن این خبر داشت که اگر کلاه اند عا  
دولت در خدمت پادشاه مرحوم بلوایم خدمتگاری قیام نماید و محمد خان میر  
نظام نیز برفت آستان بوسی پادشاه خرق شود اند عا کوی دولت بکن خدمتگاری  
و عا یساری و بتقدیفات محمد خان اسیر نظام که از هر جهت و همه باب این وصته  
دولت است رفع شبهات و در از خاطر پادشاه مرحوم خواهند نمود از منزل انبر توین  
بجا پاری و در منزل را بجزل نموده در منزل صومعه مابودوی چایون رسید و است  
طرحی را که در مشوره مقدس برای فرار امیرزاده خسرو میرزا ریخته بود برای اند عا کوی  
دولت نیز ریخته باشند و در همان منزل صومعه بجا بود این دعا کوی دولت آمده و در خدمت  
باین دعا کوا انهار نموده که شایع همیسان باین روده آمده اند اگر باطمینان من است من که  
شبهات نوشته بودم از عا یی خود حرکت ناسید و سخن مرا هم صاحب کار نمیشود و که از آن  
بوده که این صاحب کار بمن که التفات نموده در سن دوازده سالگی که عا یی محمد خان را که

دور و در مراغه در خدمت این صاحب کار بود و شقی قدیم با من داشت و همیشه زبان من شمنی  
من در خدمت این صاحب کار میگشود و بعد از آنکه بهر آن فرشته میرزا محمد علی مستوفی و  
حسن برادرش که پدر و دشمن جانی من بودند در دربار خاندان این صاحب کار و در دربار صاحب  
احضار بوده آنکه از بد کوی من غافل نشده اند و پس از آنکه بقرا بعد از قتل میرزا  
نظر اندازد چلی که با من عدوت عهدی داشت صاحب ضحیه تبار دربار خاندان این صاحب کار بود  
بجز و شمنی و در خواهی از من بکنی در دل این صاحب کار داشته حاجی میرزا آقاسی و حاجی  
دین العابدین نیروانی که هینس و هلیس این صاحب کار و شمنی بجز قزاقی قتل من در خدمت  
این صاحب کار نمیدهند علاوه الله بایر خان نصف الدود بسبب مضیی که من دارم با من  
همه وقت در مقام عداوت است و این بیت را در آخر گفتگو خواند منیت بر لوح و نش فر  
الف قامت یار بکنده حرف و کرا باده اند استادش این دعا کوی دولت و در جواب  
گفت که مرا بجز خدمتگاری دعا بکن سپاری منظور می نموده و منیت و درین وقت که  
اعمام در ولایت عراق هر یک سی سال است در ولایت مشرف میخیزد نوشته و دوم از استقل  
میرنند اگر العباد و است فی الجمله منی الهی در مملکت آذربایجان بیدار شود و ظی آن است که در  
سلطه ناب سلطه این مرز بزرگ برقرار نموده با تفکر این اولاد مستاصل اند و بار بچ  
نایه حمت باج شده در دربار خاندان مردم روزه و سخطی از ناب سلطه مرحوم همراه داشت  
که با پادشاه مرحوم و باین دعا کوی دولت در ایام غلبه و رستنی در سلطه میگردید و در دربار  
در خدمت پادشاه مرحوم بودم مرحوم فرموده بودند و مشعل بود بر تر عیال اند عا کوی



دولت بر ضد مکه دار می و جانشینان بیست بیاد شاه مرحوم و بحر قسطنطنیه و در اوقات  
 مرحمت نسبت باین دعا گو در ضمن آن دستخط مرقوم فرموده بودند که بنمایم بر برای من  
 مثل طعنه میرزا محمد حسن میرزا بهرام محمد علی میرزا باشند که از برای یک یکه تان بهر  
 حاذق این دانند همان دستخط میرزا ابوالقاسم قایم مقام دادم و کلمه که این مشکل  
 وصیت است از نام پسران امیدی در غایتی بعد از فضل خدا سوا می این در بخت  
 نیست میرزا ابوالقاسم قایم مقام سپاه نشین این سخنان در کتب سنی اظهار نموده رفت  
 و در منزل و یک امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده و نیکون میرزا و امیرزاده بهرام میرزا حاکم  
 و محمد خان امیر نظام دوزخ قرار دولت دوسه مرتب استقبال در کلاب و سبب مشرف شده  
 و در ایام آن روز بچین اوجان که معرب خایم فکر نظام که به استقبال آمده بودند بود  
 مرکب و یون ترول اقبال فرموده میرزا محمد بهرام میرزا ابوالقاسم قایم مقام که جوابی خالی  
 از شور بود با محمد خان امیر نظام فی الجمله بر چاشش کرده و در منزل اوجان وقت درود  
 این دعا گو دولت بخدمت بیاد شاه مرحوم برای حرف نهاد آقا محمد حسن صندوق دار که  
 او نوکر می خیم نایب السلطنه و محمد ایان بود در میان در بختا در عمارت بر دیگ  
 این دعا گو دولت آمده سیاه در ترتیب استادن امیرزادگان در خدمت بیاد شاه  
 باید دعا گو دولت نمود این دعا گو بر احوال خط دید که در صفت این دعا گو کسی بقدر  
 این دعا گو بیست و شش امیرزاده ملک قاسم میرزا و طعنه میرزا و بهرام میرزا و امیرزاده  
 در مرتبه چهارم نوشته است این دعا گو دولت خواست که سیاه را از دست آقا محمد حسن

که این دعا گو  
 می باشد

درست خط نماید که خط گیت آقا محمد حسن سیاه را نداده بجای خود رفت این دعا گو دولت  
 دارد حضور بیاد شاه مرحوم شده در آخر صفت امیرزادگان استیاد و سبب از حرف نهاد عریف  
 بخدمت بیاد شاه مرحوم درین باب عرض کرده در جواب مرقوم فرموده بودند که محمد خان  
 امیر نظام شمار او به از نالیش استحقاق بهم خواهی رسانید از آن قرار در سلام عام باید  
 نمایند و در آن روز سلام عام منعقد بود که زمان و لیعهد می خوانده شود این دعا گو دولت  
 بجای خود رفت نظر آن امیر نظام نشست و وقتی مستقر شد که سلام عام بجهانم رسیده  
 محمد خان امیر نظام بنابر بیاد شاه مرحوم از سر برده و در تجارت تشریف برده است این دعا گو  
 دولت در عمارت بخدمت بیاد شاه مرحوم رسیده اوقات دوازده بطور عادت و تفرقه  
 و از منزل اوجان بر دیگ بهرام السلطنه تیر رسیده با سیاه مرحوم بیاد شاه مرحوم سبب  
 یقین ساعت درود کرده و دوازده روز تا خیر داشت در محله با علمیه در منازل حاجی  
 صادق شرف ترول از ایان دانسته و در دوی مبارک در صحرائی که در پشت باغ شمال است  
 افتاده هر کس ایان بجایستی منزل گرفته این دعا گو دولت نیز در عمارات باغ حاکم و دیگر  
 و عمارت خود منزل گرفت چون میرزا ابوالقاسم از منزل موته تا در و منزل باغ شد  
 طریقی دیگر رخصته و خادای عجب تر انگیزه بود در از قاری که بعد معلوم این دعا گو  
 بخدمت بیاد شاه مرحوم عرض کرده بود که سبب آمدن جهانگیر میرزا برای آنست که خود  
 بیان صحبت او را بپانزده خسته جاس خد مکه از می در آمده و رخت نماید است اخفی  
 العادایه به وجود مبارک رسانده و آقا از سر حکومت و مملکت برخاستن و بایستی

بعد از کشته شدن که بیاد شاه  
 را بر سر



مدب خانه پادشاه آمدن بدون حیل و تدبیر نیست و عهد کرده بود که اگر شاه در مقام قیام  
 و حبس او بر نیاید من تکلیف خود را نمیدانم که بکلمات آذربایجان قیام نماید پادشاه مرحوم  
 نیز گردان اوقات استقامت نمود و در حفظ رخسای میرزا ابوالقاسم میبایست بود  
 بود که با اختیار در امورات خود تدبیر و تفویض صلاح و فساد نمود و برای دولت  
 نمود و باین ملک بگرام نیز نظر بمقتضای خیالات افشا و اعدام این دعاگوی دولت را  
 خارج اعتبار و ضبط خود داشته و در عهد هم رجب الاول <sup>سنة</sup> جمعی را از غلام و عسکر  
 و تب بمزنی که این دعاگوی دولت در وقت ورود و در بستان مبارک در آن منزل  
 می نشست که نشسته و فوج سر باز را و داعی را که مقصود خان <sup>سنة</sup> سر ملک انقوج بود  
 در درب خانه حاضر نموده و امید دعاگوی دولت وقت ورود و در بستان خانه از قضا امرو  
 تا منزل رفته بکسر سلام پادشاه مرحوم <sup>نشد</sup> و از خدمت پادشاه مرحوم خود نموده  
 بحکم خانه بدین همیتره که همان روز از توین آمده بود رفت و از آنجا بر دین آمد و چون  
 دو نفر عثم که پیرو در منزل میرزا ابوالقاسم قیام مقام بودند <sup>نشد</sup> و میرزا ابوالقاسم  
 در آنجا با امید عا که ملاقات کرده بر بیان کوی و سخنان بی ربط که اگر اوقات و طوفان  
 دون اگر عادت <sup>نشد</sup> داشت و این بیت را مکرر و در سخن نموده میخواند <sup>نشد</sup>  
 و مستکنم خانه عیاد و در تب کاسی روی تقسم جانب صحرایک و این دعاگوی دولت  
 او منزل و در خانه مبارزه طعاس میرزا رفت از قضا طعاس میرزا در منزل بود و ملک  
 ساعت بیشتر مذبذب نموده بود و بهت که از درب خانه سوار شده بمنزل خود نهاد که <sup>نشد</sup>  
 بمنزل

افغانها

بشخصیت جدید اسلام از طرف پادشاه مرحوم آمده امید عا که را احضار نمود و امید عا کوی  
 دولت بخدمت پادشاه مرحوم رسید و چون بعضی امورات سرحدی خودی و جمعی از  
 لشکر برای آنکه حدود بعضی امورات از قبیل تنظیم سواره و قطع و درازی طایفه سلیک از  
 محل ساج بلخ در میان بود و امید عا که معرض پادشاه رسانده بود و نایش فرمودند  
 که جهانگیر میرزا میبایست این امورات و این مطالبات را استب با میرزا ابوالقاسم و محمد خان  
 امیر نظام داشته که عا که نموده تمام نمایم که خود ارقام آن بمر رسید و پس روانه شویم  
 که برای طلب مال تجارت حاضر <sup>نشد</sup> بقا زنی کول رفته منزل کوفتن مال تجارت از سرکار دار  
 اقدام به بنده و محمد خان امیر نظام در حضور مبارک استیاده بود و امید عا کوی دولت  
 عرض کرد که فرمایش پادشاه مطیع است استب این دعا که بمنزل تمیر و در باقیم مقام و  
 امیر نظام داشته امورات را با انجام رسانده و از آنجا که را بخدمت عرض نمایم و از حضور  
 مقرر شده با محمد خان امیر نظام روانه با خانه شد که منزل معین این دعا که بود که وقت  
 آمدن در بستان خانه که می نشست و میرزا ابوالقاسم را در میان او دیکه بخدمت پادشاه مرحوم  
 میرود و نایش پادشاه مرحوم را با و رسانده و در جواب گفت که شما با امیر نظام در با خانه  
 تشریف داشته باشید من نیز حالا بخدمت میرسم امید عا که با محمد خان امیر نظام بیان خانه  
 رفته دین بن امیرزاده خمر و میرزا نیز با خانه <sup>نشد</sup> آمده نشست این دعا که دید که امیر نظام  
 آهسته آهسته منزل کوی بهت خیال نمود که از دست نیکی است که از میرزا محمد میر قایم مقام دارد  
 و در روز بیشتر با این دعا کوی دولت از دست میرزا محمد شکایت کرده بود که دین بن



فصلی جان یوزباشی را با غنی داخل منزل شده است و امید عا کوی دولت با او  
 کرد که اگر سخنی داری اعلام کن و الا درین منزل فراموشی باد شاه شده است و حسبی  
 هستیم که مغول با بجام آن امیریم فصلی جان سخنی گفته باز پسندد و باز امید عا کوی دولت  
 نگذاشتن را نموده فصلی جان اظهار کرد که از طرف پادشاه مأمورم که از شما دارم میرزا  
 خسرو میرزا را که در کمر دارم بگیرم و شما در اینجا به ایستاد بمانید سخن که به بخار سید  
 محمد خان این نظام برخواستند از آن منزل برون رفت و حسبی کثیر با تعلق ایستاد و او را  
 منزل شده امید عا کوی را با امیرزاده خسرو میرزا اعطای نمودند و محمد حسبی خان اینک آنکسی  
 باشی در چین حال از طرف پادشاه مرحوم آمده اظهار نمود که ما بی حجت کجاست اقدام  
 کردیم مابعد کرده اند که شما کیفیت طلبانید که چک در بعضی در و در میوه بسته اند و الا  
 قائم مقام را که رکن دولت من است عقل رسانید و اگر او نمود الیایا ما به بخود چشم  
 رسانید امید عا کوی دولت در جواب گفت که امید عا کوی این بالا خانه جای زنده است  
 و بخیر از این مصلحتات باین بالا خانه آمده است اگر این کلمات را که عرض کرده اند بر وی  
 صدق باشد حال باید طلبانید و در نزد این جانب باشد فصلی جان نزدیک آمده ملاحظه  
 نمود که بغیر از کاردسته و نادی که قانون بود هر کس که میرزا را میگوید بهر هیچ در نزد  
 دعا گو امیرزاده خسرو میرزا است بختش این کشته و ظهور کتب این بر اریق  
 چون چند روز پیش  
 جایزه و مصلحتی در دولت داری بخیر که داری امید عا کوی این بنود است در آن بالا خانه  
 بایان رسیده و صبح آن شب این دعا گو را با امیرزاده خسرو میرزا با امیرزاده میرزا

در این روز

امیرزاده خسرو میرزا

و چهار صد نفر سوار و پیاده و دو باب تخت روان حاضر کرده امید عا کوی این را در آن  
 قلعه آمد و بملح استند و جایزه رسانده امیرزاده احمد میرزا که در جوی مغول کعبه است و نوای  
 بود و امیرزاده مصطفی قلی میرزا که در آن در چهل مغول خدمت آنوقت بود که شش میرزا  
 او زنده و ایشان در آنوقت در سن پانزده سالگی و شانزده سالگی بودند و اینها در آن  
 روز از اردو بیست و هشتاد و پادشاه مرحوم در ساعت معین داخل دارالسلطنه تشریف  
 در عمارت سرکار نائب السلطنه شرف نزول ارزانی داشتند **ذکر احوال دارالحکومت**  
**نام و مقامات حاکمان و خدمتگاران در دارالحکومت** چون خاقان مغول پادشاه  
 مرحوم را در تبعید نموده روزانه از در بایان فرمودند و اولاد خاقان مغول که در ولایت  
 بودند فی الجمله بای کوناقی در خدمات دیوان گذاشته خاقان مغول که بای کوناقی  
 و مارغران را احضار فرموده و دارالحکومت را بوجود مستعدان مضبوط فرموده و خلق  
 السلطان را که حاکم و نائب دارالحکومت بودند در دارالحکومت گذاشته با لکرا بجوم نظم  
 اصطفیان و فارسی را زنده شدند و رکن الدوله علی بن میرزا و امام ویردی میرزا که سر  
 کشیکباشی بودند با بعضی از آنها را در کان دیگر از ملقبین رکاب ساخته و در وقت  
 حرکت اردو خبر کعبه این دعا گو بایان بخاقان مغول رسانیده خلق السلطان گفته بود  
 که بکشند جهانگیر میرزا که بختش آنروز که آدم مرا از آنجا بکشان حقیقت کرد و پس فرستاد بای  
 این روز را بر ای خود ملاحظه نماید و قائم مقام باین لباس با صفا الدوله نوشته بود  
 که چون اردو میزد و جوی مملکتی در مسیح بودند جهانگیر میرزا را با بدو پس که حکم مکنه

و چون شش اسبها که در خطه  
 شش خال و در آن و خور و در آن  
 میرزا را داشت



نامور نمودیم آنوقت خاقان مغفور رجوع این امر را بواسطه ملک را که حسن اولاد  
 خاقان مغفور بود و نموده بجهنم با سکه میرزا بزرگ ملک را که در دار الخلافه بود  
 فرموده بودند که لشکر مانندان را و قسملک با صفهان رسانیدی در دار السلطنه <sup>صفهان</sup>  
 اراده بایران آصف الله و له و جانی که میرزا را با عیالش که در مانندان میسرستیم آنوقت  
 خاقان مغفور از دار الخلافه حرکت فرموده برادر الايمان تم رسیده چون در دار الايمان  
 تم که در من بعضی موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیه و علی ابا نه است خاقان مغفور  
 خواجه و مدرس و دار الشفا در کمال تفتیح ساخته خود کینه مقدس را در کمال حزنی بختی  
 طلاق و فراموشی طلاق و نفقه آهسته اند و آنجا از اسباب زینت مثل قندیل طلا و نفقه و زیاده  
 نامهای ملکی بجای هر بقدر امکان در آنجا گذاشته اند و در ایام سابق نیز فرموده بود  
 که صد هزار تومان در آن مکان معشکس خرج نمایند درین وقت که بان مکان مقدس  
 رسیده اند بعد از زیارت و آستان بوسی محاسبه وجه نذریه را فرموده هفتصد هزار تومان  
 باقی وجه نذر مانده بود قدری را آنوقت تحویل فرمودند که خشت طلا ساخته شده و در آن  
 مبارک معروض نموده قدری را هم مقرر فرمودند که از صفهان روانه فرمایند تا تمام  
 شواهد نذر برداشته آید و برای خود مغنیه در ایام حیات در صحن مقدس معین فرموده  
 و سنگ مراد در حال زندگانی بفرمایش چایون از سنگ مرمر تراشیده شده و صورت  
 مبارک را در بالای سنگ باقی و باز بندگان گنده بودند خاقان مغفور بمغنی  
 شریف رفته یک ساعت در آنجا توقف فرموده بعضی فرمایشات عبرت انگیز نمودند

و پس از این مقدمات از دار الايمان کوچیده منزل بمنزل بر دار السلطنه بواصفهان تشریف  
 و حسببلی میرزایی و نافرمانی که از شیراز خواسته بودند در صفهان برفت بای بر سر  
 رسیده و محاسبه دار الملک فارسی کشیده آمد و چهار صد هزار تومان باقی دارنده حاصل  
 داری حاکم السلطنه معوضه <sup>محمد تقی میرزا</sup> موقوف شد و نافرمانی است و سپرده که از صفهان بای بر سر  
 برده حکم خواه باقی را از ادب باز یافت دارند و نافرمانی حاکم السلطنه محمد تقی میرزا  
 و در منزل از صفهان برون رفته بودند که خاقان مغفور بسبب استقامتی مرضی که در آن  
 اوقات بر وجود <sup>ابن</sup> ایشان طاری شده بود و در شب نوزدهم جمادی الآخر <sup>سلطان</sup> در دار السلطنه  
 اصفهان قاج و تارک پادشاهی را که نهشته و جهان پاک را بجان آفرین تعلیم نموده بود  
 پادشاه ایران در صفهان مرد قایم وفات آید اما مد و آقا الیه راجعون بعد از  
 وقوع این واقعه عظمی اهل حرم و شاهزادگان و امراء ارکان دولت که بان در صحنه  
 خاک عم و اندوه بر سر آمده و لباس ماتم پوشیده لشکریان مانندان را که در میان  
 با سکه در میرزا و له ملک را داده اند و بودند با لشکریان عراق که در اردوی همافروخته  
 بودند متفق ساخته نفس مطهر خاقان مغفور را در محله که نهشته بقاء نونی که در ایام  
 حیات از برای ایل لشکر کج واقع میشد جمیع شاهزادگان و امراء و اعیان بهمان قانون  
 محقه مبارک که محض رحمت رب غفور را بپیش انداخته و عملهای مبارک که اسباب کرده  
 بودن تفریق لشکر با آداب و آئین هر چه تا متر روانه دار الايمان تم شدند و عبید الله خان  
 ابن الله و در صفهان مانده بود و لشکر محبت العبد و ازمان لحاظ اسلام و سلام میان

در روز نهم







سلطنت دارد و از اهلان و حمیده و باطراف و لایات و این نوشته خبر از مجلس دادند  
و بعضی ولایات نیز حکام و آواب فرستادند و محمد جعفر خان کاشانی را که از عهد جنگ  
تا اتمام الحاق رتبت شده دوست پرورده ظل السلطان از چهارم روز و غمزه کاهی داشت  
بموجب در اوت و دیوان اعلیٰ بر داشتند در کن الدوله علی نقی میرزا را با نوشته حاجت  
برادر السلطه تبریز <sup>داده بودند</sup> ~~اصلاً~~ <sup>مضمون</sup> نوشته حاجت از جابر خرد مجلس ~~سلطنت~~ <sup>سلطنت</sup>  
و خواستی آنکه پادشاه مرحوم امضای این مجلس را نموده و درین ضمن ظل السلطان نیز  
ممالک آذربایجان را بپادشاه مرحوم دادند و ولایت عمادی دولت علی ایران را  
که خاقان مغفور باین مرحمت بر نموده اند ظل السلطان نیز امضا نماید و اینچنین دول  
خواجه را باین عهود دستخط <sup>نموده</sup> ~~مجلس~~ <sup>مجلس</sup> مملکت ایران را در امشی و راستی بریدند  
چون ظل السلطان برادر اعیان نائب السلطه بود و کفیز همیشه اعیان نیز داشتند  
که در این اوقات در آذربایجان در جبال الخراج میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و در قرار که  
مسموع شد سرکار ظل السلطان بخط خود بپادشاه مرحوم در ترجیحات قبول نمودن  
این خواسته ها گفته بود نوشته بودند که شاه جلوه از عمه حاجات نمیکشید که او را که باین  
نشان گذاشته بر سر من لکرم میخاید باید از حق بعد از روانه شدن رکن الدوله  
علیه نقی میرزا بمبت آذربایجان سرکار ظل السلطان بگذراده و خطبه خوانده و شاهزاده  
اقام و بریدی میرزا را با بازنده هزار نفر سوار و پیاده و توپخانه از دارالافتاد <sup>برون</sup> <sup>برون</sup> <sup>برون</sup>  
بمبت آذربایجان روانه نمود و پست هزار تومان در نفعه با بکنده میرزا سرکار

حاکم باندن داد که چهارمندان پیش ملک آورده بدو ارگ لکریان بازگردان  
قیام و اقام نمایند و سه هزار تومان برای استتال آینه باریخان آصف الدوله  
بقیم رستاده قریب به هفتصد هزار تومان از فراغ عا و زده نغشته بیرون آورده بکام  
این جوده خیالات متفرق و مصروف ساخت محذور بادشاهی مقتدر و سلطان قاهر  
پنداشته بکینه بجای بزرگان طایف و کزات داد و کز احوالات و فرمای فاضل  
و اوست که در اینجا **تاریخ** حسین میرزای فرما فرزند جانم مذکور شد بصحبه حمام اسلحه  
محمد تقی میرزا از اصحاب بغداد سر می رفت و دو منزل از صفهان رفته بودند که خبر از قتل  
خانان بغداد بجمع ایشان رسیده حمام اسلحه محمد تقی میرزا و او را وداع کرده راه برگرد  
پیش گرفت و فرما فرزند راه ولایت فارس را پیچیده بغداد رسید و اهل ملک فریاد  
جمع نموده بگریه و غم و غمزه جلوس نموده و خود را با و نه مستقر مقتدر داشته  
کس بطلب حسین میرزای شیخ اسلحه بکرمان فرستاده شیخ اسلحه بکرمان را  
بعقد این سر برده و بکفر و نامهربانان فرستاده و ولایت عراق کو خوان خود میدانست  
و از جات و ~~و~~ خود را در آن دارالعلم شیراز شد و بعضی از آنرا در آن کو قریب  
حکومتگاه داشتند بوجد خود بغداد رفته و بعضی دیگر عراقین ارسال نموده و هم از  
مد مکتوبی و اطاعت نموده و فرما فرزند بعد از ورود شیخ اسلحه بغداد شهر را  
سوار و پیاده مرتب داده به راهی شیخ اسلحه روانه عراق نموده و محمد تقی میرزا را  
هفت هشت هزار نفر از طوایف کجستباری و روجردی و لکریان برود کرد و در



در آن دوری حاکمان مغفور بودند بر سر او جمع شده تا برود آمده و بعد از ورود در  
 لشکر میان را بکشتن خواستن موجب و سبب ریاضت مرض نموده و عده جمع آوردی و لشکر  
 بهاران که داشت در سر کار شیخی میرزا در کار تویر کان گاهی بکشتن مملکت فولاد کوه  
 محدثات خود ایشان است در بالای تپه گرداخته و گاهی غم زار را بکشتن مملکت هارم  
 و گاهی اتفاق با جام سلطنت را لازم نموده و گاهی بکشتن مملکت هارم  
 افتاده تا آنکه صیقل میرزا محمد خان که خاندان پادشاه مرحوم در این مال بوم ریاضت که شرف  
 روانه شده و در این اوقات با ذریعان رسیده بود و بسبب فوت حاکمان مغفور از  
 سلطنت بریز خود کرده و جای رسیده شیخ الملوک بعد از ورود ایشان ولایت تویر کان  
 و طایفه را بولیم میرزا سپرد که از خانه پادشاه و پشت داده و این عمل را میسر  
 حکومت خود پدید آورده است آمده حال قانع البال نشسته **ذکر وقایع تا قبل از رسیدن خبر**  
**فوت حاکمان در ذریعان واقع شده** چنانکه سابقا سمع که از شنایت پادشاه مرحوم  
 بعد از ورود و دیدار سلطنت بریز و نستان این دعا که می دولت را با متعلقان بطلب  
 او و بل لازم و واجب بود که شخص صاحب وجودی را بر حد ولایت دوم بفرستد  
 و بنشیند که در باب غنیمت اسرار و مال تجار ایران با پاشایان سرحد و سرکار از  
 مردم قرار می بست که در حدود استرداد اموال تجار از قطع و نظارت طایفه جلای شاه  
 هند محمد خان امیر نظام را با بکشتن مملکت هارم و داده شده بود تا خود نظم امور است  
 آن سرحد نموده محمد خان امیر نظام را با جمعی که لازم بود بر حد رفته در خانه کول

لازم و واجب شمرده

این دعا که بر این حد است

مهر

نصب خیم اقامت نموده محمد شیخی با ش سرحد از زن اقامت نیز بر حد آمده با محمد خان  
 امیر نظام ملاقات نموده و دولت علیه دوم بهشت و برادر توان خدایت تجار ایران را  
 قطع نموده متغییل دادن شخواه شده و مستقیم شده که طایفه جلای و سایر طوایف ایران را  
 موافق مصالح نامر در ولایت خود نگه دارند و راه نه چند در بین این گفتگو بود که از  
 محمد رضا میرزا و دار السلطنت اصفهان رسیده خبر واقعه وفات حاکمان مغفور را بعضی  
 پادشاه مرحوم رسانیده و محمد خان امیر نظام را بکشتن مملکت هارم و بکشتن مملکت هارم  
 دولت پادشاه مرحوم سدارک شتر مالک ایران در روز شدن برادر الملک طهرانی افتاده  
**ذکر وقایع پادشاه در دار السلطنت بریز و نستان** در این اوقات که پادشاه در دار السلطنت  
 چون شاهزاده محمد رضا میرزا وارد دار السلطنت بریز شده و از کیفیت وفات حاکمان طایفه  
 استیذان پادشاه مرحوم را گاهی داد میرزا ابوالقاسم قایم مقام اظهار خجاست طینت خود  
 کرده در اول مجلس مصلحت عرض کرده بود که این بنده وقتی مقبره و متعلق این امورات  
 بزرگ میزنم که جمیع و ایض این بنده و دلخواه مسجون آید و باید که پادشاه قطع نظر از جمیع  
 احوال و عشاری خود نموده با آنچه این بنده مقتضی صلاح دولت دانسته حکم و اشاره فرماید  
 و الا این بنده صلاح خود را نمیداند که این امورات پر دازد در خانه خود نشسته بر عاکی  
 مشغول خواهد بود پادشاه مرحوم تفصیل این احوال را سوال مینماید که چه واقع شده و چه  
 باید کرد او در جواب عرض مینماید که اولاً باید جهانگیر میرزا و خرد میرزا را که حاضر من  
 از ایشان شوکت است و ایشان را باعث این به خواهی نسبت نمود در خدمت شما رسیدند  
 بچاک و اعدام ایشان حکم صادر فرمائی تا مرا آسودگی از طرف ایشان بهر سید







از تمام مردن آمده در سر حاکم نشسته بود باینکه عاقلان و کلاه باسن بپوشید و محبت  
 و الفتانیت این دعا کوی دولت بادشاهی از او پرسید که راه این سخن چیست و چه  
 باید کرد که تا رضای خاطر شاه دست آید در جواب گفت که روزی سه تومان از بادشاه بخواهم  
 با چراغیت شام و نه بار شامین شده است من از شما توقع میکنم که روزی را داده گرفته  
 و بشام شب قناعت نمایند تا برای من راه داخل بشود این دعا کوی دولت در جواب  
 گفت که مراد در وجود خود چیست بسیار هست در راه رضای شاه در راه رضای خدا روزی یکم  
 و برادران دیگر توقع شادمانی منیم بمنزل رفته چهار روز روزه گرفتیم امیرزاده  
 که در سن شانزده سالگی بود وقت این حد مدرا نیاده و باینکه عاقلان و دولت اظهار  
 نمود که یا چاره این کار را بکن ما من خود چاره خود را خواهیم نمود امید عاقلان ترس و بیعت  
 بختیاری ساکت نماند و آرد بود که هفت یکبار امیرزاده بهمن میرزا بر کشتی این دعا گویند  
 می آمد امیرزاده احد میرزا با بیان وقت ملاقات نظم کسبیک خود را کرده امید عاقلان  
 از ترس و بیعت نمونیم حقیقت اعلای ما یتیم امیرزاده بهمن میرزا قدغن نمودند که هر وقت  
 امیرزاده نهاد بخواند و کسبیکان از شرفخانه برای او نه بار بپا و زنده بسبب  
 این عرض و بیعت با محمد مهدی خان نوری بسبب صفی خان که در ماه ذی قعدة در تبریز  
 ترکیب بودند شب بر خاسته جهت نای دهنی انداختند و صبحی با امیرزاده بهمن میرزا  
 عرض کرده و بهتر تر نوشتند که شب امیرزادگان سحر بسته که از کج دیوار بالا رفته و سر  
 نمایند حاضر دارند و کلاه شمشیر و چون صفی خان نوری مردی به نفس کی از اقوام

کلاه شمشیر  
 کلاه شمشیر  
 کلاه شمشیر

حواله کف چون  
 درین بار

و چنین امیرزاده سعید محبوب داشته بوده چنین محمد مهدی نام بر سرش عاقلان را و در آن روز  
 بقصری که در سرش را خیر کرده روغن دهن کرده بمنش و پندیده بود و صفی خان بپوشید  
 کلاه و در آن روز عاقلان و کلاه شمشیر و کلاه شمشیر و کلاه شمشیر و کلاه شمشیر  
 زمان حبس این عاقلان و در روزگار که از او پرسید و اسباب عداوت دست بهم داده و در آن  
 کوی میرزا اجاق قسم قائم مقام نیز علاقه این اسباب شده بعد از خبر وفات خاقان  
 صفی خان نیز تحریک میرزا ابوالقاسم عریضه نوشت بود که تا امر حاکم میرزا با تمام  
 رسانید مصطفی مست که از او بپایان رسیدن و در ماری تقدیراتی که برای بسته  
 در عالم نقاد قدرت اسباب و ادعای عاجزی این بجا بدهد و اسبیل خان  
 فرستادن بنی مارد پس رسیده بعد از اعلان حکم با امیرزاده بهمن میرزا خود باستانه شیخ  
 صفی روزی نشست امیرزاده بهمن میرزا از او پرسیده بود که تو ما را با من امر چنان  
 چرا خود اقدام غیباتی گفته بود که از لفظ بادشاه مرحوم چنین حکمی رسیده قائم مقام  
 این رقم را بمن داده و مرا بی این امر دست داده است من خود را خونی اولاد با پسر  
 میکنم ماری شب پازدهم رجب شمس محمد مهدی بسبب صفی خان آمده امیرزاده  
 احد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را از منزل امید عاقلان بمنزل دیگر بردند و  
 بعد از آن جمعی در پیش و میر غیب یا شمشیر و قهای بر بند بمنزل امید عاقلان بگذاشتند  
 امید عاقلان امیرزاده حسن و میرزا ادویدن عاجزناخته رفتند و در روز و شب  
 دعا گویند و یکس دی بی بر ستار مانده خود و دویم دو نفر از قزاقهای درب اندر



امیرزاده بهمن میرزا که در قلعه اردبیل فوت آمده و تب بحال مردن بودیم که قدری پیش  
و غذا رسانیده برستاری قیام و اقدام نمودند بحال بقی و تب و احوالی عجیب گرفتار  
آمدیم فراتر از آن میرغضب منزل را رفت و دروب کرده و زن و دخت خواب کشیده بیده  
بالای یک تخت نهاده سیاه ایند عا کو یان را که نهشته بودند بعد از چند روز دیگر که عیال  
خانم امیرزاده بهمن میرزا مستقر شدند بعضی از دخت و خوابهای این دعا کو یان را  
بهمراه آنها گرفته و ستادند و سبب لغت و بچی در حیطه این پیچیدگی که مستحق که نشسته  
و امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی بی میرزا را دوباره بمنزل ایند عا کو یان آوردند  
که متوجه احوال این دعا کو یان باشند و در دوا بهار نامه مرحوم **مجلت عراق و کفار و دگر احوال**  
**و قتل السلطان و در دوا بهار نامه** چون لکرا و زباچان در دلا ب با  
جهان از ولایت آذربایجان تهاک خرد و عراق رسیده و کن الدوله علی قلی میرزا با  
و نشسته جات قتل السلطان و خواست ایشان در منزل سرجم و نیک بی باری و دی سقلا رسیده  
عاشیه نشینان بنم حضور در آن صحنه و مسوومه آمده و هر جا که نظر افکند با شاره و  
سرکوشی و کجسته و دعا موشی جواب میدهد و می نشیند مستحقان و قزاقان عزت  
بخشش رسیده و سوز و غم و شورش اند و شمع اسلحه فتح امیرزاده که حکم کرده بود بحسن  
استقبال ایتام نموده و در خدمت و جان نفعانی که تاجی نموده و در دوا بهار نامه باور شده  
آمده و با بیکسومت حمد که باستان سزاوارتی یافت و در جهان منازل کن منزه و خا  
صدا الدوله از دارالمرزشت با عو فیض و بخشش لایق رسیده و در دوا بهار نامه مرحوم

بکرا

بکرا و باور شده و در دوا بهار نامه مرحوم و در دوا بهار نامه باور شده و در دوا بهار نامه  
بسمع باور شده و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
سفره و تب و دگر کج فرموده و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
لکریان عراق رسیده و بمنزل باریون آمده و جمیع لکریان و سرکردگان عراق  
علمداران و اربابانیده و طبیبان و دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
بشرف دلا ب بوسی شرف شده و در خاک سیم سمند جهان بیایی باور شده و غلطیه و تقدم  
صحت و اطاعت پیش آمده و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
دلا ب بوسی شرف شده و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
بر کشته و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
شده و محمد باقر خان بکری در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
بعد از ظهور این مقامات جمعی از دولتمداران و دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
دولت احمد جعفر خان را بی حسینه و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
تحت سلطنت نشسته بود اجازت آمدن باور شده و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
که درون استحقاق و برخلاف اذن خان مغفور در چنین حالتی نشسته بودند و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در  
در ستاده و از دولان و مستحقان تعیین کرده ارک را استقرت شده و این اجازت را باور شده و در  
جهان اعلام نمود سرکار قتل السلطان اراد عا می سلطنت چند روزه بیانش و سوز داشت  
و در سلطنت علی شاه بود و تاریخ **سلطنت علی شاه** و باور شده و در دوا بهار نامه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبل صید را چون اجل آید بی صیاد و در











غافان را در قفس اختیار و اقتدار خود یافت با تمام خیال محالی که دشت افغانه غفل  
 از آن شد که گفته اند **بیت** لطف نظر با تو مدارا کند چون که از حد بگذری رسوا کند بیاد  
 مرحوم که در آن روز دینیت کل با دنا به ایران و بر کشیده حد و نه جهان بود بیانی  
 اظهار حیانت را که آهسته جانشینهای باطن خود را که جهان کرده و لباس دولتمندان خود  
 جلوه که مختلف در عزت خاطر با دنا بهی بر حد ظهور در روز آورد آنجا که هر دو بین بود که هر  
 یک کس برین دو گشته بر نشسته بود و خواهد آمد و آنجا بر نیات امور بود که بر خود با دنا بهی  
 بر ظهور شده بود و در احوال و اوقات که هر دو کان عراق در دار الحکامه جمع  
 بر آمدند و حسیطه میرزا عاجز شده و اینده ها کوی دولت با جوالی که مذکور شد از اول بر سر  
 که هر دو حق و حشر بود بر مراد ابو القاسم در تغییر دادن خواص خدمت با دنا بهی مرحوم **بیت** مستی سبید و خند  
 قدیم را ایدادیت کرده بر یک را با بساد دادن تقصیری تقصیر میاخت و بکند  
 در روز دراز بقول عوام بی خود سیاه میو سیاه و بجای این از کان و معتقد  
 خود میبخت تا کار بجای رسید که در حد مکاران حرم خانه مبارکه نیز بنای این  
 نوع تغییرات را که است و چون **بیت** خفا خفته بر تپه تا هم خان عالم را که است که  
 بعد از آن تپه است از حرم و از مصداق با دنا بهی بود که بنای این خانه خفته  
 خفته بود و درین روز که طغیان و حسیان میرزا ابو القاسم را که خفته است که  
 نفس خیالاتی را که بر صفا خاطر تمام بود تصور میسوزد از کون و خفا بر روز ظهور  
 و پنج چنین دولت حداد را که افضل است تا با وجود با دنا بهی جهان محکم مسلک آمده

از آن جهت  
 راند

بنشیند که در تریز ایرانی و در آن غافل از آنکه **بیت** چراغی را که از دیر بر سر دزد بر الکتیفت کند  
 روشنش مبرور شود و ابل از آنکه لایکون المکر استی الا با دنا بهی آن خیالات که در دهن و صحنه خنکی  
 کشیده بود و بر مکنان و بجهان نهاد میداد حد اتمت همان خیالات مغرور را از میسوز  
 معلوم با دنا بهی جهان که در اندک این خیالات در صفا خاطر خود این بر خیال و خفا کشیده  
 شده و بمل مستور که هر کس در شهر خود خبر میدهد دست بجهت خویش خود را به اینها میباید  
 این و آن می آید القصد تغییر دادن خفا خفته بر تپه که در دهن و صحنه خنکی  
 خست اقدام به دین و دین که در دست بروردگان و کشیده  
 خوش حسیطه و حسیطه نظامی که در دست میرزا بود بسیار این دعا کوی دولت با دنا بهی  
 از شاهزاده شاه قلی میرزا و در خفا خفته معذور استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خفا خفته  
 معتم از دلالانی که بکثرت کریمان زنده میرود و میبخت شتم میرزا ابو القاسم قائم مقام  
 بر یکی از آن دلالان نشسته بود و در پیش طلبیده نزد یک خود نشاند و احوال ظل الظلم  
 از من پرسید گفت خبری از او ندارم میرزا ابو القاسم **بیت** که در خبر نداری از  
 بر سر که با ذیل با دنا بهی دارد شاه قلی میرزا گفت که من گمانی کرده و من و هر اس  
 برین خفته کرده میرزا ابو القاسم قائم مقام دهنست که من خوف کردم مرا استادت  
 گفت ترس بطل سلطان که که دوباره با دنا بهی شدن ترا سگانی ندارد مثل از خود  
 آسان است شاهزاده گفت من بر تان در زمان از نکات آمده و منم جزدوز و دیگر  
 شنیدم که او را گفته اند معلوم شد که این نکات را از روی خیالات خود میگوید است

و چون فوج خفا خفته که در  
 و اینها را که در آن قدیم بر سر  
 و از صفا خاطر با دنا بهی جهان بود که کشیده  
 و یک مغرور را که در این روزها کشیده  
 و خفا خفته میرزا ابو القاسم با که در خفا خفته



و ادبی بوده است با قیاسم خان سرست که مرد عاقل و تجربه کار بود و بتو بی این نوع  
تغییر که میرزا ابوالقاسم در قزوین و کشیکین در باب خانه امیر که میخواست به  
عرض رسانید و در آن اوقات پادشاه مرحوم در باغ نگارستان ~~که در خارج قلعه~~  
تشریف داشتند و میرزا ابوالقاسم در باغی که مشهور ملا دار است منزل داشت و پادشاه  
مرحوم که از وجبات احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام خط خیانت را میخواست که  
خوانده بود و همیشه منظر ظهور و بروز این احوالات را میخواند و از استماع این عرض  
ابوالقاسم خان سرست متفکر شده و متیقن شده که وقت ظهور خیانت او رسیده است و اگر  
العیاذ بالله غفلتی یا احمالی روی نیاید در همین تغییر دادن مستحقین در باب خانه  
همایون که بی اذن و اجازه دولتی وضع می شود امری واقع خواهد شد و چنانچه ظاهر  
خواهد بود که مدارک آن ممکن و معتد در نخواهد بود و با چند نفر از معتدین خاص  
این را در میان برادران نیز از خارج و داخل معلوم کرده بودند و مردی  
حالی بی مبارک خشنود و جان مصلحت و مشورت دیدند که میرزا ابوالقاسم را که  
یکروز قبل از آنکه بتغییر بتدبیر مستحقین در باب خانه همان مرد را در بصر مبارک اجازت  
فرموده بی جستار نش نمایند و ازین غده و تحقیق که اگر برای دولت جاوید است  
حاصل آمد خاطر مبارک را اسوده فرمایند پس ازین مشورت و مصلحت کسی طلب میرزا  
ابوالقاسم بیاض لاله را فرستادند و او میخواست که آنرا در میانک پای همایون شرف  
نمده بعد از تغییر بتدبیر کشیکین در باب خانه همایون با اسودگی خاطر و دل فرخ

با خبر

با خبر خود بدرب خانه همایون تردد نمایند بخت بلند پادشاه جهان که همیشه تا شید  
حق تعالی بآورد و کار است میرزا ابوالقاسم را از در برینی و مال اندیشی عاقل نموده اند  
بیاض لاله را بفرم پای پادشاه رسیده و در باغ نگارستان شده و در باب رجوع که از طرف  
در جانب مملکت ایران جمع آمده بودند و با بنجام امیر بیکس خبر دخت اطراف و جنوب  
در اگر شد بار چهارم را فرموده اند و هر کس را که عرضی و مطلبی بود و بعضی میخواستند  
که بشود در اطراف میرزا ابوالقاسم بگویند که کوفی و تعلق جوئی مشغول بودند مردم را این  
طریق است میگردند که باشند تا قائم مقام از باغ در آید و میرزا ابوالقاسم همچنان مشغول بکار  
خود میرفت تا نگارستان رسیده جمعی از دو حام و در باب بیاض لاله سرکار میرزا ابوالقاسم  
پادشاه خدمت پادشاه مرحوم شده و پادشاه مرحوم در منظر از عمارت بیاض نگارستان  
نشسته بودند و چون دیدند که میرزا ابوالقاسم داخل باغ شده و از اعوان و انصار خود  
افراد از منظر بائین آمده بجزم خانه تشریف بردند و میرزا ابوالقاسم بمحض بال آمده جل  
پادشاه را پر سید و اسمعیل خان و اش بائینی با علام نمود که نشانی کنند علامت عالم  
تشریف فرما میفرستاد میرزا ابوالقاسم بقدر معارف نشست خبری از آمدن پادشاه نشسته  
سوال را کرده همان جواب را شنید و معنی دیگر صبر نموده بکار سوال پرداخت  
اسمعیل خان در آن بائینی و الله و بر روی یکپوشیده است و سایر خدمتکاران از قائم مقام بغیر میفرستاد  
خواستش کردند بطریق معنی که بعضی از مطالبات این را در خدمت پادشاه صورت  
دهد و اسمعیل خان در آن بائینی نزدیک آمده نشست و دیگران نیز بهین نوع حرکت کرده



میرزا ابوالقاسم داشت که حال صحت و جمیع خیالاتی را که مرتباً بود میبافت دیدار گشت  
 تا در حکمت شده است معتبر در سرگردان امر خود مانده اسمعیل خان و سایر مستغنی  
 او را از بلا خانه پایش آورده اعمال مراد پانچ خوشش شده در سردا به از سر دایه  
 باغ خانه ستان محو شش ساخته و قاسم خان سربش بهتر نموده میرزا محمد <sup>پسر</sup> ~~پسر~~  
 با در پیر و دیگر بعضی از معتد اش گرفته و حکم پادشاهی بدو اسطه تریز صادر شد  
 که میرزا اسحق برادر زاده اش را که در تریز مطلق العنان و کار که از آذربایجان نموده  
 بی اختیار غنی مانده او را نیز در تریز پس از وصول حکم مبارک بی اختیار ساخته  
 و کسانیک در دودب باغ با خطا و بردن آن میرزا ابوالقاسم بودند متفرق شدند  
 و در میان مردم در باب امری که ممکن نخواهد شد مثل زده میزد که با شکیبایی تا قیام مقام  
 از باغ در آید الحقه بعد از آن روز انصافی دولت مانده او را مصیبت دولتی بدیده  
 بنده واکش کردند و نشستن را نقل نموده در شاهزاده عبد العظیم مدفون گشتند **ت**  
 جوهر کردی مباحث این رقعات که در باب طبیعت و اسکافات بعد از این حکایت  
 اهل مملکت ایران اسید داری تمام بوجود شریف پادشاه جهان پیدا نموده خود را از  
 کوه کسید میرزا ابوالقاسم خلاص گشتند و بعضی و نادای کوشیده غلاتی در آن جنب  
 رود که مقامات میسوزند بلکه یک مبارکنا میگفتند و دعا بهر دولت پادشاه میبرد  
 ذکر بعضی از حالات متفرقه که در بطی **جلال** **میسده** دارد **میرزا ابوالقاسم**  
 قایم مقام آید یار خان آصف که در آسب از دود و دبار الخاذه بولایت خراسان <sup>در</sup> ~~در~~

از دود

و از دودب خاذا پادشاهی باین اسم دوش ساخته و امیر زاده قهرمان میرزا از ولایت  
 خراسان دبار الخاذه آورده بود درین وقت که آصف که در کفراری بگرفته شدن  
 میرزا ابوالقاسم را شنیده از مشقه مقدس بدون اذن و اجازه پادشاه بجایاری خود را  
 دبار الخاذه انداخت و محمد خان امیر نظام را نیز پادشاه مرحوم بعد از اعلام گشته شدن  
 قایم مقام با قدری شکر نظام او را در بایجان احضار نمودند و میرزا حاضر شد و در علی  
 بعد از گشته شدن قایم مقام امانی و اعیان در بخانه پادشاهی جهان نمودند که منصب  
 وزارت کل مخفی و سرافراز خواهد شد ~~خدا در آن روز که هنوز حقیقت معلوم نبود~~ <sup>تعالی</sup>  
 بعضی از امور است دولتی نیز اقدام میبردند از ناخوشی و باغ در اطراف دار  
 الخاذه ظاهر شده بلکه بشهر نیز بی البوسریت کرده بود پادشاه مرحوم که مصیبت  
 دولت خود را بر خلاف خیالات مردم دیده و منصب مستبدی در امور دولتی تیر و تها  
 داشتند تا رای جهان آرای پادشاهی قرار بر آن گرفت که جانب حاجی میرزا قاسمی  
 ماکونی را باین منصب عظمی و باین عطیه کبری معفو فرمایند چون این رای بر خاظه  
 مبارک پادشاهی صواب نمود و در اسخ گردید با آنکه جان بیخام فرموده که بی اذن  
 آن شاه از مملکت خراسان دهنه حد را بخود سرکه آشتن جمعی و مصورت بود و از  
 مثل شاه کردی معتد لایق نمیوزد که مصد راین حرکت با پسندیده نشود از فراری که میرزا  
 نه ظاهر او را اذن شرفیابی نداده دوباره رده اند فراسان ساخته و در همان وقت  
 حکایت عرب در شهر دار الخاذه واقع شد تفصیل این احوال که شبی از شبها در دوی

و چون میرزا حاضر شد در علی  
 که هنوز بعضی کارها و نقل و کلام  
 از امور است دولتی نیز



بادشاهی در قیام کارستان تشریف داشت در قلعه دارالحفاظ چهار ساعت تفریح از آنکه به آنجا  
دور تعلق انداخته میزد و در بنا این تعلق بریده شده و به پست تعلق دیگر انداخته  
اندر آنجا میزد و باز در بنا این گناه شده و بجای شصت تعلق انداخته میزد هم چنین  
صدای تعلق مترانیده تا در جمیع شهر و خانجای دارالحفاظ سواهی بارک مبارک  
عالم نمیدانند که تعلق انداخته میزد تحقیقا زیاده است شصت هزار تعلق انداخته میزد  
و در پنج ساعت این شود شد و عفا طول میکند امنای دولت بادشاهی که در کار  
بودند از شنیدن این عرقا و شوب خیال مییابند که در شهر فتنه حادث شده سران  
و توجان مبارک را که در کارستان بود حاضر نموده احتیاط خود را نگاه میدارند  
پی در پی کن بارک مبارک دستاورد خبر حکومتی را میپرسند و مستطفین او که مبارک  
ادعای خبر را نیز منقول حسیطه دارد میپرسند و خبری از حکومتی نمیدانند و هر کس را که خبرگیری  
بسیار میفرستادند این خبر در جواب میگفتند که غالی او غالیان مرده است و از شنیدن  
این سخن بی با حسیطه بر حسیطه میافزود و خبری سواهی این حکم از شهر معلوم نمیشد  
و خبر گیران اردویی مبارک نیز از او که همین خبر دستاورد میزد و ازین خبر دلاندا  
است و که حاصل نمی شد تا طلوع صبح لکریان کارستان و مستطفین او که مبارک منقول  
گشیک بودند و صبح متحقق و متیقن شد که غالی مرده و این دارالحفاظ را اعتقاد داشت  
اگر غالی در ایام ظهور و با بجز دنیا خوشی و با منافع خواهد شد باین جهت بادشاهی کشید  
و بر پا کردن این پاس اقدام نموده اند که که غالی شاهزادگان در آن وقت و در آن

لایه دار

طرح عامه و لو به و قساده شش شاهزادگان و یک چون شاهزادگان در دارالحفاظ مجتمع  
آمدند هر یک بیکر دادون بیشک و حکومت دوباره افتاده میرزا ابوالقاسم هم مقام  
نیز میازان با یوس نموده و هر یک میخواستند که دیگری پیش افتاده که شش نفر از برای  
خود سرش نموده کار خود را از آن در آن بگذرانند سرکار شیخ الملوک که از چهار ساد بود  
این تقدم و پیش روی را میبرد از آنکه هزار کوزه خدمت داشته متقبل دادون ده هزار تومان شده  
حکومت علیر و تو میرکان را دوباره خواست نمود بادشاه مرحوم درین باب حکومت نمود  
شیخ الملوک عدم جواب را قریه انجام مطلبی است بتارک سرانجام نخواهد افتاد و در آنجا  
تومان در فتنه حاضر شده و در محله چهار کینه صبح آن شب که حکایت فوت غالی واقع  
داده روز بود که میرزا ابوالقاسم گفته شده بود سرانجام این بیشک اینجه بخبر مبارک  
بادشاه میفرستاد شخصی از ثقات نقل نمود که در منزل شیخ الملوک در عمارت خوشه  
نشسته بودم و سرکار شیخ الملوک مجموعه های نقره حاضر نموده با قصد ازین خواه و با  
در کینه گذاشته پیش خود نگاه داشته بود که خود با جو فیض خدمت بادشاه مرحوم را  
ده هزار دینار فیض تومان دیگر را بایل سفید مجموعه ها رسیده در اطاق چیده بود و صحبت  
که در حضور مبارک بادشاه بیشک خود را بگذرانید سیده مغیری درین بین مجبوس آمد و بیکر  
از سرکار شیخ الملوک خواست نمود و سرکار شیخ الملوک قسمتهای منقطه یاد نموده که  
یکبار موجود ندارم و این خواهی که می بینی برای بیشک علیر و تو میرکان حرم  
و عا نامید که امر بگذرد است و به مبارک که آمدی بگوئید آن عوض بکریال خواهد داد و اعطه







این دعاگوینان بخاره را که بآن احوال مانده بودیم فرموده بمحض الحاق ظفری در محنت حلی  
 زمان رحمت آئین بستمخلص این دعاگوینان صادر شده و بمحمد خان امیر نظام حکم فرموده  
 که ملازم و تحت روان دهب سواری برای امیرزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا و  
 و تعدادکات لازم این دعاگوینان را دیده و اهل و عیال و اولاد را که در شهر و بیرون  
 که بعد از گذری این دعاگوینان <sup>بشهر</sup> ~~بشهر~~ برده بودند تدارک دیده بمقتضای توفیر کان از  
 ولایت عراق روانه نمایند و عماراتی را که شیخ الملوک در ایام حکومت خود در خرم  
 بایده دعاگوینان مرحمت فرمودند و موجب بعد از اندازه هر یک مرحمت فرموده و این  
 مطاعه در این باب صادر شده و محمد خان امیر نظام بشارت این احکامات را در قلعه اردبیل  
 باین دعاگوینان رسانیده خاطر بریشان این دعاگوینان را مورد هزار گونه مسرت و شادمانی  
 ساخت و فرجی بعد از مدت پیدا شد این دعاگوینان را که در امیرزاده خرد میرزا با امیرزاده  
 احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از قلعه اردبیل بیرون آمده و در کمال قلعه بعمارتی که خود  
 این دعاگوی دولت ساخته بودند منزل نموده مشغول شدند تحت دولت و انعام تدارکات  
 نشستم **حیات** این دعاگوینان را طبیبی بود از نوکرهای قدیم دارا اول که خدای این  
 دعاگوینان تا هنگام مرضی از قلعه اردبیل که در شب هجده ماه بود از ناپناه مرحوم اذن  
 و خدمات امر طبیبی این دعاگوینان حاصل کرده و صلحه در ایام حبس دوزخی سروران مخارج  
 تمام و نهاده از ناپناه مرحوم برای این دعاگوینان امیرزادگان دیگر مرحمت میشد و از دیوان  
 اعلیٰ مقرر شده بود که قبض این طبیب را که گذران ولایتی سند خود ساخته بخرج

مستول خدمت بود

اعلیٰ آورنده و این طبیب با محمد مهدی نام پسر شیخ خان نوری که گذران اردبیل بود در خانه  
 واضح است که این دعاگوینان را چه احوال باشد اوقات آن بود که یکم و زیاده این جوره بود  
 برادران دوزخی و دولتماندان آن مخارج را با محمد مهدی نام نوری بایشان که میزدند  
 کیوتان دیگر و امصرف شام و نهاده این دعاگوینان میباشند این طبیب در ایام حبس  
 این دعاگوینان از کثرت اظهار حقوق دینی و علم شناسی و سرزنش ترجیح سایر  
 خدمتکاران بر این طبیب در ایام حکومت و اقتدار چندان پیغام میداد و بایشان  
 که میخواستند که این دعاگوینان را این <sup>بشهر</sup> ~~بشهر~~ تحت از او معادل با جمیع اوقات تنهایی دیگر کنند  
 در این وقت که حکم خلاصی این دعاگوینان دولت رسید اوقات طبیب غن شده بمسئل  
 رسیدن احکام صریح که کتبی که در محض این دعاگوینان در میان بود طبیب با امر  
 انکار این خلاصی را در خارج میکرده و اظهار کتشی از کتبی این گونه کلمات میسر  
 پس از آنکه محقق شد که بالغات با دشمنی مرضی حاصل شده است و طبیب دانست که دیگر  
 دوزخی کیوتان مراخل برای او نخواهد بود و بهانه بر نگذاشت و برخاست و نزاع نموده از  
 همراهی این دعاگوینان تقاعد <sup>در شهر</sup> ~~در شهر~~ انداخته بای خود را برداشته جان این دعاگوینان  
 از نشیندن کلمات نامعولانه خود خلاص کرده و بر رفت **حیات** وقت ورود این  
 دعاگوینان بقلعه اردبیل آنچه دعاگوینان مسرعه داشته و یو انیان سپاه نموده است  
 محمد مهدی پسر شیخ خان نوری سپردند از قبیل رخت خوب و عین و طلا و لباس  
 پوشیدنی در این اوقات که مرضی حاصل شد و میرزا <sup>اعلی</sup> ~~اعلی~~ خان تبریزی از طرف دولت

از قلعه رخت و زیاده این دعاگوینان







از پیش خواهند پادشاه مرحوم در اول حال که جلوس بر تخت پادشاهی فرمودند برای نظام  
دولت و قوام ملک وقت و تأمین رعایا و تدابیر برای فرزند ارجمند خود را که در آن وقت  
در سن چهار سالگی و آثار جلالت و قناعت از ناصیه چهار پیش پدید آمد و بهت الای سرش  
از پوششهای متیافت ستاره لندی بقول بعضی منصب و لیسندگی ایران را بسته و نمایان  
دیده و جمیع امنای دولت علیه تصدیق این تفویض داین مقین را نمودند و وزیر این  
دولت خواجه بزرگ این ای حیوای جواب در محض صلاح و صواب شمرند و در طبق این زمانه  
و زمان مبارک صادر شده و اخبار و محو جرات با طراف و کثافت و لایات ایران نوشته  
و نمایان گیتی مطلق بخواهر و خجسته باز دارند که درین دولت علیه برای و لیسندگی مقرر وقت  
برادر اسلطنه تریز برسم خلعت ارسال شد و جمیع رعایا و برادر از ظهور این مرحمت عظمی  
و شادمانی گزیده شده و تقبیل و قریه نمایند که با فرود خلق چراغ و شعل از این انجمن  
شادمانی نبرد و جشن تاج جهان را قرار و زمان را در است خدا یقینای سایه بلند پادشاه ایران  
که در آن حاکم را از سر عزم انالی ایران کم نگردد و در وزیر بر عمر و دوشش بفرماید و  
بعضی را که در اول اوقات در دودار الخلافه و جلوس جایون خود را تا یک اسلطنه  
السلطنه عینا میدن یا میدهند آرد و در دول پادشاه قاجار  
نشد که در دود محمد خان میر نظام  
القدس و رحمت ندن منصب دولت عظمی بجناب حاجی میرزا آقاسی و صادر دولت محمد خان  
میر نظام میرزا تریز بعضی چون ملک پادشاهی از عظامه و لو هسان و ارد و دار الخلافه طهران

محمد خان میر نظام نیز که با بعضی از لکر نظام احصار به دار الخلافه شده بود و ارد و دار الخلافه  
و بزرگ استان بوسی مشرف آمد و تا آن اوقات کار گزار و وزیر اعظم برای گذراندن  
امور دولتی مقین و مشخص حکم و وظایف و اعلی وزارت با جدی داده نشد و درین  
وقت که محمد خان میر نظام باستان بوسی مشرف شد اعیان و امرای در بختان و  
جانب بخاطر رسید که این منصب عظمی باین که مریدی لاف و لاریه و موصوفان  
و احوال پسندیده است و از امرای بزرگ و از خد متکبران قدیم است مرحمت خواهد شد  
این خیال بنای آمد و رفت منزل محمد خان میر نظام که آشتیه و جناب حاجی میرزا آقاسی  
فی الجود تنف نماند و با آنکه پادشاه مرحوم محمد خان میر نظام را بعضی بجهت نظم امور است  
آرد و بجهت احصار فرموده بودند و احصار ایشان برای تفویض منصب نبود و پادشاه مرحوم  
برای نظم نظام امور دولتی و دستخط بهایون با خلعت انتخاب طلعت با اختیار حاجی میرزا  
آقاسی صادر فرموده و در منصب وزارت اعظم شرف اختصاص ارزانی داشتند و وزیر  
و احترام او گزیده مرجع عوام و خواستش فرمودند و محمد خان میر نظام را بعد از وفات  
بکوانه و التفاتهای پادشاه در خدمت انصراف ولایت آذربایجان دادند و امیرزاده  
قهرمان میرزا در حکومت مملکت آذربایجان منصوب فرموده و بیکتایان مورد او را با میر نظام بخوبی  
و امیرزاده فرزند میرزا آرد و در اسلطنه تریز به دار الخلافه منصوب فرمودند و محمد خان میر نظام  
با امیرزاده قهرمان میرزا در اسلطنه تریز رسیده بمثل امورات آن سرحد پرداختند  
و نظر السلطان را که آذربایجان در دودار الخلافه کلیداری میفرمودند تا مورد نمایند و مراغه فرمودند



و سیف الملک میرزا بقرین فرستاد و مظل السلطان را مستظیف و دهی برادر رسیده  
بس از حبس دی وقت روانه قلعه او پیش راجستند و درین زمان پادشاه جهان  
دور از قلعه با من و امان گذرانیدند و چون طایفه ترکمانیه حواری ترک و کرکان درین  
اوقات پا از دایره حساب بیرون نهاده بر عاریای استرا با دوست در ادبی میبودند و منی  
اولت پادشاهی را صاحب جهان نموده که در بهار آن سال لنگر ولایت کرکان و صحرای  
ترکان کشیده بشبه افطایه را سپید و چمت سازند و درین زمان منفرجه بدارک  
سفر کرکان نموده لنگرهای ولایت را بدارک این سفر اخبار و اعلام ملازمه ذکر اول این  
**و عا کویا میرزا درود و تویسرکان و دی** جهانگزاره شد ابراهیم یک را با فی نظر عداوت سابق  
افراد و میرزا رضا قلی و در اوج و طبع انداخته اما و اچرا که مبارک پادشاه با ماورین  
توسیرکان و سرالغات و در محنت آمده و هیئت محال توسیرکان را باین واکند و بهر آنکه  
درین اول و در و بکله نالایق اینان را شتم سازی و خاطر خود را درین پریشانی خلاصی  
اما طبع آنکه شایه پس ازین اتهام پادشاه جهان ملکی در باب ایشان فرموده با حکمی فرمای  
در انصورت اختیار مال جان ایشان در دست تو خواهد آمد واضح است که پس از آن  
تقدیری برای زندگانی ایشان خواهی داد و درود نبود ایشان جو خواهد رسید ابراهیم یک  
که عده عداوت مستعد بود از کجگوی این بی عاقبت به فراد نشسته عداوت او خود  
بنامی بدخواهی که است بهت و در اندر و دایم عا کویا تویسرکان گذشت بود که در دست  
مطایبی بخدمت پادشاه نوشته فرستاد باین زبان عرض نموده بود که امیر زادگان

دارد و توسیرکان شده اند این چاکر و لخواه برای حفظ ایشان دوست نفر تعلیمی از کویا  
توسیرکان نام نویس کرده ام برای هر یک از تعلیمیان موجب ضرورت دیوان اعلی  
مقرر فرمایند که موجب تعلیمیان را در در خزان مبارک مستحق و معین سازند و با عرض  
نموده بود که بعد از در و دایم زادگان سرسوده آذربایجان داشته و زب به دست نفر  
سواره که بکجا نیست امیر زادگان آمده اند از آذربایجان رسیده حکم مبارک چیست و باید  
بنوع اجمال عرض کرده بود که امیر زادگان بعضی فرمایات بمن می نمایند بشنوم باین  
عرض ازین عرایض آنکه پادشاه مرحوم را استیغاضه حکمی برای بی اختیار می انداخت  
که باین اذمال و جان خود صادر کرده کیفین و دخل تصرف نماید این قدرت را با امان  
فرستاده بود و پادشاه مرحوم که حدایتا از غریب رحمت خود نماید و پادشاهی آخرت  
سرافراز سفین فرماید و در جواب موجب تعلیمیان و در کشف ایشان خط باطله و کج خلقی و غیر  
تمام کشیده بودند و در باب سوار آذربایجان که این همه جهان دروغی عرض کرده و  
جهان افرائی باین چهارگان بسته بود بخط مبارک مرحوم فرموده بودند که در دولت  
ما قادر موجب و گذرانی برای امیر زادگان تعیین شده ایشان از آن آزاد گذران  
خواهند کرد و در باب عرض محلی که کرده بود که بعضی فرمایات بمن می نمایند بشنوم باین  
خط مبارک مرحوم فرموده بودند که اگر خیانت دولت است نشو باری این قدرت  
که اندر از قلعه آمده صورت او را باین عا کویا در توسیرکان فراد این عا کویا  
که در خانه خود بسوزانده و دینش را غنی حاصل شده بود باز دستگیری بر دلش افزوده

بمهری بخدمت میرزا







بابر ولایات محروسه رسیدند بطریق اتحاد این سفر افتاده در آن زمان است  
 باطن و در دامن تدارک و بر سر هرات معروف و آشنای جمیع لشکریان و اخبار و اعلام  
 فرموده که در چهار این سال متوجه دارالخلافه شوند و در آن زمان در دارالخلافه بعضی  
 و خرقی که اندیشه و ذکر **لنگر کشیدن** پادشاه جهان بملکت هرات و حکایتی که در **نیل نرسه** فرموده  
 چون بهادر خنده خال رخ نمود و سوار جهان برادرش لیکن گشته در آمده بر سر دم  
 عادت پیشه ادیان دست در پایا و نال با سپاسیدن سپه و زر و کج کشیدن در دو کو هر برادر  
 و اقاصی گنوده و بر هر کس از شاهزادگان و افراد اعیان بقدر قابلیت و اندازه رکن  
 و نوازخی فرموده بهر می متین و درانی درین لشکریان نظام و غیر نظام را از اطراف  
 مملکت ایران جمع آورده اردوی گهوان بوسی را در خارج دارالخلافه مشغول و متفق ساخته  
 و امه بایه خان آصف نامه و در آورده و لشکرهای آن بملکت خراسان بار داده تنه مملکت  
 هرات آگاهی دادند و بخش جان و در ساقی سعد و میمون از دارالخلافه بیرون آمده و در  
 اردوی مبارک شدند و در نایده از صد عاده و توب و دستاد هزار لشکر از نظام و غیر نظام  
 و امرا و اعیان و در اردوی جهان جمع آمده درین اثنا بسمع مبارک رسید که امیر اطوار  
 اعظم خادم تماشای مالی است که از مملکت ایران ضمیمه مملکت خود نموده و بفرم  
 زبانت اوج کلیسای ایرد آن از دارالخلافه بطریق بیرون آمده است پادشاه مرحوم  
 نظر بر عایت قواعد دوستی و حفظ مرزب اتحاد نوشته و مکاتبات و دستا به آنجه هرات  
 از مال دارالخلافه تریز فرمودند و بمحمد خان امیر نظام که در سئوایه سابقه در دارالخلافه  
 بفرستاد

بطریق مجتهد امیر اطوار اعظم رسیده بود حکم و مقرره شده که تدارکات نشسته دوه  
 و بعد دولت علیه را که در آن زمان در دارالخلافه تریز تشریف فرما بودند از جانب  
 سنی الجواب پادشاه جهان بر سر مملکت روس برده و در ولایت ایرد آن با طوار  
 اعظم ملاقات واقع شده و رشته اتحاد و دوستی محکم تر سازند و درین حرکت اردوی  
 جهان بابر هرات خبر رسید که ظل السلطان و علی قلی میرزا و امام و یردی میرزا از  
 مجلس اردو بیرون فرار کرده بولایت طالش لشکران رفته بدولت علیه روس پناه برده اند  
 چون تفصیل این کار خایه از تجربه و عیب بار نمود مرقوم می آید از قلعه اردو بیرون تاسر حد ولایت  
 روس نیست فرسنگ است و شاهزادگان که در قلعه اردو بیرون جمع آمده پادشاه مرحوم را  
 نظر باحوال ایشان سوا بی رحمت و التفات و خوش گذرانی امری دیگر نبود و از تواریخ  
 حبس همین قدر پیش نهاده که از چهار دیوار قلعه اردو بیرون نماند و بجز نبوده و از فرزند  
 و عیال هر یک از شاهزادگان هر کس را میخواست بقلعه اردو بیرون حاضر میکردند و در آن  
 قلعه بودند و اندر دینی برای هر مرتبت شده بود و مخارج یومیه در کمال صحت و مرتبت  
 میشد و حاجی علی عسکر خواجه بنیاست خواجه سرانی که از حال اندرون و بیرون هر دو خبر  
 باشد حاکم و کارگذار مملکت اردو بیرون از طرف دولت علیه بود شاهزاده علی نقی میرزا  
 باین کار افتاد که راه خلاهی برای خود جوید و منزل ایشان در جایی بود که متصل  
 مقدمه بیوار صفت قلعه بود بخوبی که بام منازل ایشان فرود دیوار قلعه اندر دینی میگذشت  
 چون شاهزاده علی نقی میرزا در ایام حکومت قزاقین بر اردو دینی داشتند متقی و در اوقات



مشق کیمیا از دارالحکومہ بخانه استاد کیمیا که بادت برادر زن خود کیمیا بود نقی کیمیا  
کنده هر زمان که میں خاطر ایشان میکشید از ده غبت بمنزل استاد کیمیا می تشریف میبرد  
در این وقت بخاطر ایشان رسید که آن مفتی را احضار نمایند کس طلب عیال تقویون می  
اسباب مفتی را از جنس کلک و قیث در میان منوش و میخندان جا داده بقصد آوردن  
آوردند و مفتی را بجنبر بحرم خانه رده بفکر نقی افشادند و روزی از حاجی علی عک  
خواستند نمودند که مستراح در کونته منزل بکام حاجی علی عک کنده شود حاجی شاره  
خواستن ایشان را قبول نموده مفتی برای گذن مستراح فرستاد و شاهزاده علی نقی  
سعی در دست و کودی مستراح نموده بسیار کود و وسیع را خشنود و حال مستراح را نقی  
حاجی علی عک به بیرون منزل کشیده مبردند پس از انجام این مقدمه شاهزاده علی نقی  
از صحنی لتری اطاق خود که دیوار همان بستر و دیوار قلع بود بادت مفتی امین خود  
سبها بدواخ کردن دیوار منزل نموده بتاتی دارام بعلل خود اقدام نمودند و در  
مفتی خاک از دیوار قلع میکنند علی نقی مرزا بدوش خود حمل کرده بمستراح صید ایستادن  
در تب سبها طول کشیده و خط عیسی را که در میان دیوار بود بزرگ تیرا خوار  
از هم شکار غبت را بکار خندق رسانیده روشنی خندق بود یاد نمایند شد بعد از  
سراجام این مهم ظل السلطان و اماویر دوی میرزا مطلع و مخبر نموده مضبوط و دیگر  
برای خلاصی خود را بکفایت ظل السلطان خواست آوردن عیالی را از دارالحکومہ  
نموده و بجای علی عک ملکات بسیار کرده بجا فات و ملکات و صاحبی خاطر

حاجی علی عسکر میزند که آن طفل اقلطان از دارالحفاظ عیالی داد آورده بعد از ورود  
بقلعه اردبیل حاجی علی عسکر از کثرت علقه احتیاط آب و نوک اینان را از قلعه بیرون  
کرده در شهر جاد منزل داده شاهزادگان ثلاث فرصت از دست نداده گمان خود را  
اجبار نمودند که شبانه اسبهای سواری را بکنار حندق آورده منتظر آمدن ایشان باشند  
و شاهزادگان نلخت و در همان روز بنهارادگان دیگر بموخی برای استمراج گفته بودند که  
اگر معذور باشد که ما درین قلعه بیرون برویم شما هم موافقت میکنید یا نه بلی جوابهای بدست  
دفع داده شاهزادگان فراری از موافقت ایشان مایوس شده و سکوت اختیار نمودند  
و شبانه هر رنفر از راه نفب خود را بیرون کشیده و نوکران و خدمتکاران نیز اسبهای  
سواری را بر لب حندق رسانیده شاهزادگان بطنب در میان که نوکران از لب حندق  
سراپش کرده دست زده بالا فرستند سوار شده از خوف و بر آس روی بفرار نهادند  
و هر جا خودشان خود را بکنار رود و خانه استنار رسانیده با بغرت آب که شفته و بفرار  
روسل هم در لب آب اقامت دارند احوال خود را اعلام نمودند و حاجی علی عسکر خرم  
زدای ایشان شب در وقتی معین که همیشه داشت بمنزل شاهزادگان رخصت آری و نشانی  
از شاهزادگان فراری ندید بجهو افتاده راه نفب را دیده کیفیت را معلوم نموده سوار  
از نفب ایشان شناخت و در جنبی که شاهزادگان فراری بفراردهان و وسیعتر رسیده بودند  
او نیز رسیده چون غالی از غرائفی نیست بخدمت خوانندگان معروض میدارد حاجی شاهزاده  
خود را بسیار میل و مژدمه است چنانکه طریش سده از آن که نشسته از لب سارده شده

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.







دیده و خواندن آن سرحد پر داخته و نصف الله و الارام بگریان حزین از نظرین اردویی  
مبارک ساخته و دانه مملکت هرات نشسته **و ذکر تشریف بردن پادشاه جهان و در حال سعادت**  
**برای طاعت امیر طور روس** چون حکم محکم پادشاهی با وزیر بجان و محمد خان نظام  
در سجده مبارکات ساییده دیده و حقیقت را با تمامی دولت روس معلوم داشته و مکان  
زمان ملاقات را خواستش نموده که تعیین نمایند اما می دولت امیر طور از وصول این  
خبر کمال سباط حاصل نموده مکان و زمان ملاقات را در ایران تعیین نموده و محمد خان  
امیر نظام بقانون و آداب لایق و با تمام کات و مقدمات شایسته در خدمت بوده  
و لمعه از دار السلطه تبریز روانه شده با بریدان رسید و از طرف دولت روس از  
کنار آب ارس تا ایردان و همدان و استقبال چنان که چنین معانی و چنان همان  
داری و شایسته و سر و تعیین فرموده با عزت و احترام تمام که مافوق آن مقصور نیست  
با بریدان رسانیدند و در آنجا و لمعه پادشاه بملاقات امیر طور رسیده امیر طور  
و لمعه را با غرض هدیه بانی گرفته و عده محبت و مهر بانی خود را عاдам الحیات بکار برد  
دولت در سلطه ایشان باشد پادشاه مرحوم و لمعه دادند و نشان و حایر آنشتر  
مطلق نامی پس که لایق و لمعه دولت ایران باشد از دوی و داد و آنجا و محبت فرمود  
و لمعه نیز عاادم آنستند و هدایای که لایق آنچنان پادشاهی باشد اقامت فرموده در ملک  
کرمی و خوشی اندک بکار و ادع نموده سرکار و لمعه دار السلطه تبریز تشریف و نام  
نده و امیر طور اعظم بعد از زیارت اوج طیب و تماشای ولایاتی که منظور بود عود  
مدار السلطه

مدار السلطه بطریق نمودند که تسخیر عواریان و درین بر سر راه چون پادشاه جهان با  
شکرایی کران و توپهای آرد و نشان پس از مرخصی از استانه امام الحسن و الاثنی  
دانه مملکت هرات نشسته تا هراته کامران و یار محمد خان وزیر هرات بکار کار خود  
انجام داده از هر راه جاده کار را منقطع دیده و جمیع سواره و پیاده ایشان را در نفس  
قلعه هرات جمع آورده و جمیع غله و آذوقه که در محال فکر خود موجود داشتند  
بشهر هرات جمع نموده بتجهیز و بار و <sup>در راه</sup> قریب به هزار نفر در قلعه عواریان  
که در سر راه ایران واقع است گذاشته مشغول ظهور امور است از برده غنیمت  
و پادشاه جهان طی مسافت فرموده بقلعه عواریان رسیدند و عواریان میان مستغنی  
آنجا بخیال و خدمت باین کار ایشان گذاشته و ایشان را بحال خود گذاشته هرات  
فرمانبرد رفت بی ادبانه و متهورانه حرکت کرده متوجع اردویی همانیون شده و پادشاه  
جهان حرکت ایشان را مایه دانه تنید ایشان فرموده اتراق در اردویی همانیون  
واقع شده بعضی از نظام سر باز و بعضی از توپخانه مبارک را بمحاصره و تسخیر قلعه  
عواریان متفرق داشتند و قلعه کیان بحفظ خود و قلعه کوشیده سر دوز و سب  
نمود و داری بر چشیدند و نامورین قلعه را محاصره نموده دست باند اقن توپهای  
قلعه کوب کشاندند و سکه و سکه آردا پیش برده در مدت سه روز قلعه و خندق را  
با خاک زمین بفرسودند و توپکیان را خشنه و صدای الاغان الاغان از قلعه  
باج اوج آسمان رسیده قلعه باین مسافت و استقامت را در مدت سه روز از دست آن



انستیان کرده و مستحقین انجا را آنچه زنده بودند بنظر بادشاه جهان خان رسانیده  
 و حکم بادشاهی بیدم سپیان قلعه شده قلعه را از پنج دین گنده اردوی جهان بخت  
 هرات در حرکت آمد و حو این خان مثل شمس الدین خان و سایر خوانین خرد بخت  
 بادشاه جهان رسیده سعادت رکاب بوسی دریا شد که خد مکنزاری و جان نزاری به  
 میان بسته و اردوی جهان و اردو گنار هرات شده و همدان یقین نمودند که اردوی  
 دقت و حفظ اطراف قلعه را نموده جایی سنگر و سپه یقین نمود که بجای هر قلعه ای  
 از چهار طرف اقدام فرمایند و درین روز در میان قلعه هرات از سوار و پیاده کار آید  
 و ترتیب ده هزار نفر جمع بود و علماء و سادات ایشان در میان قلعه خبر دادند که  
 قوامی جهاد و دوجوب جنگ را با لنگر و تابش میدادند از طریق کردن و در لنگر  
 با حق در دافعت آلات حرب و پیش بردن سنگر و حفظ برج و بار و دانه انداخته  
 و بار و بارگاه غنای مردمان شدند که **حاجه هرات و لقیات که واقع شده است**  
**رحمت اردوی جهان و دود و بخت مقدس و بخت چهارده ماهه** چون فکر ایران  
 و اردو قلعه هرات شده و همدان بنظر حسیاط هر اطراف قلعه را محاط  
 نموده جایی سنگر و سپه و حواله معین و مشخص ساخته بادشاه مرحوم برج و بار  
 هرات را بلنگریان مستقر نموده هر کس را باده قوت و قدرت متمنی افتاده متحول  
 با حق سنگر و ترتیب دادن حواله شده و اردوی جهان در نیم و نیمی شده  
 بلنگر و کمر هراته حکم جهان بجمع نمودن آذوقه و سوارات یکصد و هشتاد و

لنگر

لنگر بدم شده و متمنی و در سنگر نشست متحول گری بودند و متمنی و لنگر اردوی جهان  
 آمده بجمع اردوی سوارات و آذوقه را بلیان قیام و اقدام می نمودند و هراتیان نیز دل  
 از جان برکنده و با خوانی علماء و سادات خود گشته و زن را باعث بهشت جان و دل  
 و مانند را باعث تقرب برزگان خود پنداشته بجهت تمام متحول خود داری و  
 پروغان بودند و بادشاه جهان نیز بکشی غم لنگر اقامت انداخته بجز از کشتن قلعه  
 هرات و لشکر آن ولایت با مری دیگر توبه نمی فرمودند و لنگریان در نصیب محصورین  
 کوشیده از هر طرف سنگر پیش برده و حواله ها بلند کرده و توبه های بزرگ بر سر حواله  
 نصب کرده هر روز از کوه پهن بروج و بار و قلعه کین را بر ایشان حال میکردند و کار  
 در میان قلعه جمیع امورات خود را موقوف بکار محمد خان کرده خود در خلوتی نشسته به  
 دقت و تفرق نمیشد و بکار محمد خان نیز بقوامی علماء و مجتهدین اهل تقی در قلوب جهان  
 و سخ و ثابت ساخته بود که این نوع و جدال برای تعصب و عصب است و عوام و خواص  
 اهل هرات باین سبب همگی گفتا بکردن انداخته و وقت و صحت از شهر بیرون رفته و  
 بر پهنه تعصب هر چه تا متر تک و جدال اشتغال می نمودند و هر روز آنکس حرب از طرف  
 او خنده بود و روز بروز شدید تر میشد تا آنکه سنگر و حواله ها تا لب سنگر رسیده و کار  
 بر صورتی نمکشند و قیام که در حواله و سایر ولایات در **حاجه هرات و لنگر** میرفته  
 بهرام میرزا بکلم بادشاه مرحوم لنگر کائنات را جمع اردوی نموده و از لنگر آن حرکت  
 کرده و توبه خانه بچشم گندمان فرستاد و در آنجا حیدان اقامت نموده و حفظ ولایت

لنگر



و بختیاری بر داشتند تا مگر بپادشاهی از هرات خود فرمودند بعد از معاودت اردویی  
همایونی بکشانان مراجعت نمودند و امیرزاده بهمن میرزا حاکم برود و علمای چون  
میرزا بختیاری را در هرات دیدخواست و می نمایند که در ولایت چنان و محال تو میرزا  
بر چه خردی که حاصل شده و باین جهت پادشاه مرحوم امر این دو ولایت را با هم حمل فرماید  
آنگاه در چنان بخت بدی که در ایام حکومت سابق چنان داشت معنده میان رعایای  
آنجا کرده و جان اتفاق افتاد که در پستخانه آن معنده طول کشیده قتل بسیار نمایان  
واقع شده تا آنکه صبی کثیر کشته خانه آفریدند و محسن را از پنج کشته و معنده تا رود  
میرزا بختیاری قایم و بر پا بود و آن دو تویرگان و تاجیه سوار غلظه بقبضه تویرگان  
که حاکم تویرگان را که خبر بد و بد و حاکم تویرگان بهمان که کشته و در آنجا نیز بانی و کشته  
اورا که امیده برود و در و نائب از طرف خود تویرگان فرستاد و در آنجا بماند امیده  
قتل و میرزا فرجی از نظام گرفت و فوج قهرمانه نامیده و تا او جان نماند و در نزد  
دو ولایت فارس بسی کشته شدند کشتیهایی دولت انجلس در پناه و سر میرزا  
آمده با بسته و تمام ایستادند و آن احوال اردویی هرات آنجا پادشاه مرحوم قهر علی را  
بخت استال کهین دل خان حاکم مملکت قندهار از هرات روانه قندهار فرموده که در  
خان عبدالرسید قهر علی را از اطهار خد مکراری و در آنجا می نموده محمد عمر خان و  
خود را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده و در اردویی هرات بفرست بای پس شرف  
شده مورد نوازشات پادشاه که در دیو پادشاه مرحوم امده یار خان اصف اند و در

پادشاه

۱۹ و بختیاری او را در و مانور بولایت زمین و او و سرور فرموده و بخت ضبط نموده  
روانگانان را بکشتند و در اوقات توقف هرات جنگهای بسیار از طرفین شده قتل  
بسیار واقع و از هر عظیم تر آنکه بعد از آنکه پادشاه مرحوم توب بزرگی برای کوبیدن  
قلم هرات در اردویی مبارک بگشستند بآن توب و توبهایی دیگر رخنه عظیم در چرخ بزرگی  
قلم هرات پیدا نموده لشکریان را بفرست مانور فرموده و در آنجا بسیار صعب واقع شده  
سر باران خود را بر سر و بار و می قلم رسانیده علما بر سر برج و بار و نصب کرده و آنجا  
منع و غلبه را بر ساخته از آن طرف یار محمد خان با جمیع اهل هرات از آن و مرد کفایت  
پوشیده با شمشیر بر آنجا که کشته شدانی دار خود را بر بارانی که در برج و بار و صعود  
نموده بودند رسانیده جنگی عظیم کردند چنانچه از واری که صبح شد از طرفین زیاد و  
چهار هزار نفر مقتول شده چون ندید بر بارانی که در برج و بار و صعود نموده بودند  
شخص قلم در معنده تعویق ماند و پس از این مقدمه سیزده دولت انجلس بجای که کشته  
بشاعت هراتیان در خدمت پادشاه مرحوم حکم آغاز کرد و بمیان هرات کس فرستاده  
با پرمایان نیز که کشته بشیاد نمود و در محاسن معنده از این جوره سخنها بمیان آورده پاد  
مرحوم بهیچ وجه الحاث بر سخنان او نفرمودند و بقرار دادی که میداد رضا مندی برای  
دولت علیه حاصل نموده و در همین اوقات لشکریان دولت انجلس با تو بخت عظیم بر  
کابل و قندهار آمده پادشاه مرحوم دوستی دولت انجلس با در دولت داری ترجیح  
بفرستن و تمیز مملکت هرات داده بعد از آنکه سیزده دولت انجلس و لشکری شده از اردویی



برای استیلا روان شده بود با پادشاه مرحوم نیز از سر تیغ قطعه بر است گذشت و لنگرانی  
که در خارج اردو در میمنه و میسره بودند احصاء فرموده کارهای را بوقت دیگر حواله  
فرموده اردو را از سر پیرات کوچانیده بهرم زیارت مشهد مقدس روانه ملک خراسان  
شدند و در قلعه غوریان جمعیت داشتند و نمایان گذاشته قلعه را نیز تعمیر فرمودند  
و پس از آن در مشهد مقدس فیض آستان بوسی نام الحقیق و الاثنی عشر ایام خان صنعت  
الهدایه را در مملکت خراسان دالی مستقر فرموده روانه دارالخلافه شدند و در حین نظام  
سان نظام اردوی مبارک را دیده چنانچه پنج فوج که در کلابهای چون بود بعد از  
وضع زاری و متوقی جعل و دیوار نفوس را باز تفکک در دست بقلم لنگرهای اسم  
باسم قلعه شدند بعد از دیده شدن این سان بعضی از لنگریان را که در تب با وطن بودند  
معرض فرموده با سایر لنگریان وارد دارالخلافه شدند و سر بایان و لنگریان پرورگی  
معرض اوطان خود نمودند و امیرزاده فریدون میرزا و امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده  
بهمن میرزا را به دارالخلافه احضار داشتند و چون اهل مملکت فارس را بکان امیرزاده  
فریدون میرزا اتفاقاً یکی پیدا کرده بلکه فیما بین ایشان بحرب و قتال آنها میدید بود بآن  
امیرزاده فریدون میرزا معزول شده و میرزا انبی خان که برای آوردن امیرزاده فریدون  
جانیات آنها مانده و امیرزاده بهرام میرزا نیز معزول شده اما احوال امیرزاده بهمن میرزا  
آنکه همان در وزیر کان را خواست که صمیمی ظاهر و برود نماید پادشاه مرحوم خواست  
چندان را از او پذیرفته او را در همان دلایر و برود و در مبداء فرموده روانه  
به اقصی

چندانی ساختند و امیرزاده خندان میرزا که در او جان بعد از شیدن خبر حرکت کردی  
چاپون از پیرات به دارالخلافه تبریز خود نموده فی الجمله ضعف بر مزاج او مستولی شد و  
در همان اوقات اگر او جلای باز بای حجابی دهنده کردی که اشتد و محمد خان امیر  
نظام برای پیر آنها بولایت خوی رفته بعضی از رئیس معتمدان آنها را گرفته بقتل رسانید  
و از آنجا بولایت آذربایجان رفته افواج نظام آنها را که بی نظم و نظام شده بودند منظم ساخت  
و به دارالخلافه تبریز خود نموده با پادشاه مرحوم چندین بعد از ورود به دارالخلافه سرکار سعید را  
از دارالخلافه تبریز احضار فرمودند و در لیعهد دولت علیه به دارالخلافه رسیده در خدمت  
پادشاه مرحوم مشغول بخدمتگذاری بودند و چون در اوقات توقف اردوی مبارک  
در پیرات رفود او بپیش دارالخلافه اصفهان طغیان نموده و جندان کربلایان  
اقدام کرده و بخود سری سر بر آورده بودند که عیان خستیار آن مملکت را از دست حاکم  
انجا با تکیه گرفته بودند و در همان اوقات عبادت خان امین الله و نیز فرستاده  
از خان محمد العمر و از مانی حجاب حاجی سید محمد باقر اعطاء مقامه که بطریق است  
در آنجا نشسته بود بدون آمده راه کربلای معنی و کجف اشرف مشرک فرستاده پس از  
ظهور این اسباب رای پادشاهی بر این قرار گرفت که ببولایت تشریف فرمائده امر  
آن ولایت را منظم سازند و باین جهت با جزار بعضی از لنگریان فرمان دادند و در  
همین اوقات حسین خان احمدان بانی را بعارضت دولت انگلیس نمودار ساخته  
دستار آید روانه مقصد شده پس از رسیدن نزدیکی ولایت انگلیس از راه خانی



ده اسکی برلایت الخلیس داخل شده برلایت پادشاه و فرستادند بجای خود  
 بعضی سخنان بوجه بدولت علیه ایران اعلام نمود و امای دولت علیه مطالباتی که  
 بادت او بایت بدولت علیه الخلیس گفت که نمایند بطریق دیگر بطور مای علیحد  
 گفتگو نموده خاطر دولت علیه الخلیس بدست آورده دوباره وزیر مختار از طرف  
 دولت الخلیس بدست پادشاه مرحوم رسید و در دار الخلافه مقیم گردید و در چند وقت  
 دولت علیه دوم باز دایره حساب برون نهاده بدو امثالین اقدام نمودند اول آنکه  
 ولایت سمرقند را که قبلاً است از مملکت ایران و در مقابل شهر بصره و درین طرف خط  
 العرب واقع است تاخت و تاراج کردند تا آنکه در کرمانی مطیع نیج پادشاه و اهل  
 بغداد که برای ضبط و نظم کرمانی فرستاده بودند و کرمانی او مستولی برلایت  
 گردانیده بودند دست دراز می نمودند و کرمانی را بکشتن و کشتن و قتل عام می نمودند  
 میله که حکم نموده بود جمعی کثیر از رعایای دولت علیه ایران بقتل رسیده و اموال ایشان  
 با و غارت و امای دولت علیه ایران بدولت علیه دوم درین مواد گفتگو آغاز  
 نمودند و در وقت قیامت ملک قندهار و کابل و هرات بعد از مراجعت اردوی پادشاهی اند  
 ولایت هرات و آمدن کهن دل خان و معاد و دست او و کرمانی بدست پادشاهی و  
 کرمانی بدست پادشاهی و کرمانی بدست پادشاهی و کرمانی بدست پادشاهی و کرمانی بدست پادشاهی  
 کابل قندهار و کرمانی بدست پادشاهی و کرمانی بدست پادشاهی و کرمانی بدست پادشاهی  
 بر دلوهای دولت علیه ایران منسوب ساخته و محمد عمر خان و کرمانی بدست پادشاهی

و هم درین حال از دعوات پادشاهی  
 بصورت دهره در پهنه ارض پادشاهی  
 و خسته پادشاهی از دلوهای پادشاهی  
 و همچنین حکم نموده که در دهره پادشاهی  
 سخن در پیش است

هرات بستان و سی مشرف شده از طرف کهن دل خان و بعضی مشرف برجه سگداری و  
 جانب پاری بطور پادشاه رسانده و در اردوی هرات مشغول خدمت سگداری بند پس از  
 مراجعت اردو و بهر اید و در وی کهنان بوی بدار الخلافه آمده و در همان اوقات لشکر  
 دولت الخلیس استقلال بر مملکت قندهار و کابل یافته و کهن دل خان از قندهار فرار کرده  
 پناه بدولت علیه ایران آورده و بخدمت پادشاه مرحوم مشرف شده بمرحمت پادشاهی  
 مشغول گردید و شهر بک کرمان را با بقطع او مقرر داشته و او با کمان و اتباع خود شهر  
 را بک رخنه اقامت نمود و بعد از چندین افغانه ولایت کابل قندهار اتفاق نموده  
 با جراح لشکر دولت الخلیس از ولایت خود عازم و عازم شدند و کسان بطلب کهنان  
 فرستادند و کهن دل خان بر پشت بخدمت پادشاه مرحوم معروض داشته و خود کهنان  
 و اتباع از راه سیستان برلایت قندهار رفت افغانه آسمان بر سر او اجتماع نموده سر را می  
 کهن دل خان و دست محمد خان بر سر لشکر الخلیس رانده و پادشاه از نسبت هرات نفر لشکر  
 الخلیس را بقتل رسانیدند و کانه کهن دل خان و امر کابل بدست محمد خان گردید  
 برادر بودند برقرار و مستقیم گردید و بعضی افاضه و دلوهای بخدمت پادشاهی  
 اوقات هرات آنکه بعد از مراجعت اردوی پادشاهی با لشکر مملکت هرات از حلقه  
 آبادی آمده و جمعی از کسان دولت الخلیس هرات آمده با جانت برائیان برد  
 و شواله سپار بر بسم ترخه افغانه بهر ایدان داده و قتل و محلات هرات را بکلیت  
 آبادی در آورده و در آن اوقات میان یار محمد خان و حاکم کرمان میرزا حاکم هرات



لغاری میباشند چون کامران میرزا مردی پر عادت گشته بنج نموده بود و یار محمد خان  
 اورا از داخل در مملکت برات پیدخل کرده بقلعه ارفلایع برات رساند کامران میرزا در  
 جهان قلعه و ران اوقات وفات کرده بعضی از اولادش برادر الخاندان بخدمت پادشاه  
 مرحوم آمده و مواجب و پیورسات مرحمت شده در دارالخلافه معیت شده و یار محمد خان  
 امر برات مستقل شده بعد از استیصال لشکر انجلس در ولایت کابل و قندهار و دیگران  
 دولت انجلس را از برات اخراج کرده و عریضه و دلخواهی و خدمتگداری میباشند مرحوم  
 عرض داشت نموده باینکه منته خود بخدمت پادشاه ارسال داشت و کنان او در اوقات  
 اردویی پادشاهی در دار السلطنه اصفهان تشریف داشت با صفهان رسیده عریضه و شکایات  
 او را از نظر پادشاه مرحوم گذر نهیده و پادشاه مرحوم کنان او را عازنش فرموده و  
 بیار محمد خان نیز و این اوقات این بخت صا درنده امید و آرزوی مجامع میباشند  
 پادشاه را و از دزدان و کلاه و **پادشاه مرحوم اندازد الخاندان اصفهان دو قاصد که واقع شده تا درود**  
**برادر الخاندان** پادشاه مرحوم بفرم نظام امور مملکت اصفهان و سایر بلاد و از دارالخلافه  
 حرکت فرموده بقیه سالها را در عظیم دار نهاده و در تب سیکاه در آنجا توقف واقع شده  
 بواسطه و تعداد کات سفر پرده خشنه و در ایام توقف معروف پادشاه مرحوم نه که بجهت  
 العذر الرئانی حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمة الله بجهت شفاعت گزاری ایالی اصفهان  
 از دار السلطنه اصفهان پرورده و در دارالامان قمر شده و منظور ترکان است که بلکه  
 سفری را که منظور امای دولت علیه است استقامت نموده و موتوف سازد پادشاه مرحوم

تارکات میزیده شده بود و صلاح دولت علیه در موتوف شدن این سفر نبود از راه میلو  
 و در نه و <sup>صلحتانی</sup> جصلطن عبور فرموده ملاقات بجهت العذر الرئانی را بوقت دیگر که <sup>سب</sup> شد  
 حرکات مانع است که از محمد حسین خان قلع و عایای خلستان بعضی مانده بودند حکم کرد  
 او صادر شده مشارالیه خود را باستان معصوم قتل صلوات الله و سلامه علیها رسانیده  
 و برانز کرشار گردیده قلعه که در قریه قاضی دشت بکرم پادشاهی کوبیده شده و اردویی  
 بهایون جبرود عبور نموده بولایت کاشان تشریف فرما شده و در عمارت عین نزل  
 واقع شده و در بعضی توقف فرموده امور آن ولایت را مشتمل نموده روانه دار السلطنه اصفهان گردیدند  
 شخص پس از ورود به دار السلطنه اصفهان در عمارت پادشاهان صفویه مرکب بهایون  
 نزل فرموده بتنبیه و تادیب اسرار حکم از مصدر عباد و بحال صادر شده جمعی کثیر از افراد  
 و احوال که هر یک فتنه کرده و فتنهها فراب نموده بودند گرفتار شده سیاست پادشاه جهان  
 شده بسبب از برای خویش سینه و در اوقات توقف اردویی پادشاهی در اصفهان  
 سیر دولت علیه دوم که برای رفع کسوفی که اشاره به آن واقع شده از طرف دولت علیه  
 دوم مانور شده بود بفرست با بیوس مشرف شده گفتگوهای دورار کار نموده معقول  
 امای دولت علیه فیض داده بی میل ارام مر جستن داده و هم در ایام توقف اصفهان  
 نظراته خان و دلا میرخان سردار مرحوم را بکومت مملکت فارس سرافراز فرموده و از  
 عازس روزه بصلطه و ربط آنجا در کمال خوبی و درستی اقدام میفرمود که از اجل این نباشد  
 رناده از آنجا باقی مانده مرحوم پس از فوت او میرزاده و میرزا با بایان



زستادند و موکب باوشایی پس از آن مقام اموال و اموال از دست ایشان  
حرکت نموده از راه کلیان منزل بمنزل تفریق و مانده دارد مملکت پروردگار  
و میرزاده بهمن میرزا حاکم ولایت بوزن خدمت گذاری و جان سپاری اقدام نموده  
پس از قبایط ولایات گیتیاری و رستان اردویی همان در برود حرکت نموده  
از راه بنام و کنگ در ولایت چنان تفریق و خشنود و ازین راه اسمعیل خان جدید  
السلام را باج و سخطهای رحمت این مملکت فاعله باحوال برسی این دعا کویان تویرگان  
زستادند و امیدها کرد و بنام باجی میرزا آقاسی ملاقات کرده همان اوقات امنی  
دولت علی محمد خان قجر را که حاکم تویرگان بود از حکومت معزول نموده و حکومت  
ولایت را بقبر علیان حیدر و نداده بودند چون احوالات قبر علیان معلوم این  
دعا کو بود از حاجی میرزا آقاسی التماس نمود که سفارش بلیغ نماید که احوال در این  
دفاعت این دعا کویان نماید و شنیدن سخنان معصومه جوان تویرگان را در بارگاه  
محققان طبع خود را زد و در آن بین این دعا کوی دولت سبب امنیت و رفاهی  
که از رحمت باوشایی داشت همچو جزو از کلام محمد را حفظ نموده و تفسیر آن عالم شده  
العه حاجی میرزا آقاسی قبر علیان را حاکم ولایت تویرگان نمود تا از حکومت و حرکات  
او که بسیار باج و سخط باعث برهم خوردگی امنیت امیدها کویان نند چهره  
خاندانان افند و اردویی چنان دارد و همان شده و تپ بیکار و بیست و در آن مجرم  
اقامت نموده و امور ولایت کردستان و کرمانشاهان را مشغول نموده و از همدان

کوی بر کوی دوام دارا الحاد شده و در آن رستان در دار الحاد اقامت نموده و کوی  
امور نصیب معمره و کربایی میا با دولت دوم بدست سغری دولت و سوغ انگلیس  
استغال نموده و خسارت اموال تجار معمره و خون رعایای عجم را اگر شکسته شده بود مطالبه  
میفرمودند **حکایت** ولایت تویرگان و لایسی است که جل مستحق بر یک قبیل و هفتاد  
بارجه ده و سیکن ایلی این ولایت رودانی اند کف و غوغ و متکبر و وضع بقعه چنان  
واقع شده که در از شرع اتفاق افتاده و نزد و از ولایت دیگر با ولایت کمر واقع شد  
و خود اهل بلد نیز بسیار کمر مریدان و باین جهت بسیار از آب و آوب دانی و در یک  
فی نفع چون کسی را ندیده اند خود را اخطاطون و ارسطو می نامند و میدانند و اهل این  
نقبه و محل متفرق به و فرقه به جمعی خود را بسته و خوانان اولاد میرزا محمد آسیا و شانی  
که در سواره سابقه باین بد آمده و متوطن شده و صاحب قرا و مزارع گشته میدانند و بعضی  
دیگر خود را بسته و خوانان اولاد و منجیل بکسانی که پدرانش را ایلی سیتان و دودخانه  
نادر را به جھیلانیت باین دلا آمده و وقت نموده صاحب خیال داد و داد و در آن  
و مزارع شده می شمارند و ایان خود را از اطفال ملک حبشید سیتانی می پندارند و بی نظایف  
همیشه با اولاد میرزا محمد در مزارع و عداوت میباشند و چون از دیوان اعلی او لاد  
میرزا محمد مصعب و وزارت این ولایت سرافرازند و بران حسنیه بک مصعب کاتری  
دارند همیشه در مقام حدود عداوت اظهار نفع میباشند و در تفتیش ایان سامی و جاهلند  
و این عداوت مصعبی و دجایی در میان این دو طایفه مستمر و برآر است و بر محله و چرخه



و بر تری که درین محال واقع است در مورد زمان و وقت شده هر یک خود را همان یکی این  
 دوطایفه کرده اند و در زمان حکومت قنبر علیان رحیم طایفه میرزا محمد میرزا شفیع و  
 طایفه حسنیه یک میرزا صالحی بود و این میرزا صالحی در مزاج قنبر علیان تصرف کامل  
 نموده و تری که از آن را که از قای مضطرب این ولایت است برای قنبر علیان بهر حلی که بود از  
 صاحبش استخراج نموده بکلیت قنبر علیان در آورده و پس از آنکه قنبر علیان باین تفرقه  
 برای او که نشسته بود از ولایت گرفته و تیر از ولایت انداخته باین امور است خود را مقرب  
 حاکم ساخته بعد از آنکه طایفه میرزا محمد مشغول شد و برای ولایت ایشان تری یکی از طایفه  
 را که از تری استیده بکلیت قنبر علیان بر آمد و در آن اوقات میرزا شفیع در آذربایجان در  
 پیش طهاب میرزا مشغول خدمت بود و برادرش در ولایت متوجه امور اقمش بود و بر شفیع  
 این جوره فرامبار که در او ضایع خود دید بار الحاقه رفت صادق خان برادر خود را در ولایت  
 مبار که بگری داده و متوجه سرانجام نمودن یکصد و بیست و پنج نفر توپچی و او طلب در  
 خدمت پادشاه مرحوم شده و منصب سردستی برای برادر خود گرفته و در این ولایت  
 فرستاده و در وقتی ولایت توپیرکان دارد شد و حکم دولتی را آورد که میرزا صالحی یکی  
 حاکم بود و قلعه را که در تریه در آورده است و بکلیت خان معقود در عهد شیخ الملوک حاکم  
 شده بود تعمیر می نمود و در ولایت مشهور نموده بود که چون دولت علیه ایران را بدست  
 علیه دوم نقاری واقع است حکم با حق این قلعه شده است و چون قنبر علی خان حاکم را  
 با حق قلعه کردن مشغول ساخته بود کسی متعرض مداخلت او نمیشد تا قلعه را بنجام رسیده  
 دارالخلافه

و از آنوقت صادق خان نیز بکلیت دولتی مشغول بخرش توپچی و او طلب شده سی جیل نقشه  
 توپچی را که انجام داد و میرزا صالحی را آتش فکده و حیدر کافون سینه او را زنده قنبر علیان  
 بر آن داشت که هر که از این ولایت توپچی میشود او را که از قنبر علیان هدیه نماید و نگذارد که این امر  
 با تمام رسد قنبر علیان نیز نظر بخوابش و در چهار نفر از توپچیان هدیه را که نشسته  
 و مواخذه نمود صادق خان در پیش قنبر علیان یکیش کو در آمده قنبر علیان اعتنا  
 نمیکرد و نگذاشته رفت و رفت صادق خان کمال حیل را بهم رسانیده میرزا صالحی را ده  
 حاکم را که بچه و در عداوت انطا یقه مستند و میر قنبر خود خواهی و فساد را از جل بندی  
 نزدیک در آورده باین ماده مستند جان رساند که صادق خان را که شالی نهی و  
 بنده مشغول کنی حکومت تو در این ولایت مستقر و ملکی نخواهد بود نظر باین مقدمات  
 قنبر علیان را از توپیرکان بر داشته بطایفه کرمان برود و قلعه کرمان بعد از هر از هر سازه  
 و سواره از ولایت خود از طایفه جلید و نه و طایفه نا نگی و غیره جمع آورده و در نظر  
 قنبر علیان اقدام باین نوع امورات بسیار است و میبایست نموده باین اعتماد خود را  
 و اقدام باین نوع امورات و که نمایند در نزد آسای دولت بر دفع کوئی داشته  
 لاری خود که حقیقت در آن من بر طویلا دارد که نشسته معتقد این بود که آسای دولت علیه  
 خود رسی درین مواد نخواهند کرد و قنبر علیان جان و اندر کرد که آسای جمعیت را بشهر  
 فرستاده صادق خان را با غلظت نمیکرد که بکران آورده تا حکومت تو مستقیم کرد  
 قنبر علیان باین سخنهای واهی از جارش جمعیتی را که در کرمان آورده بودند با و بر



برگشتن صادق خان و پیشتر نامور نموده و میرزا صالحی نیز با یلی محله خود اجار این محله را  
نموده بعزم کشتن صادق خان از گردان جمعیت را برداشته روانه شده و خود میرزا صالحی  
در شب بیشتر در فرقه که موسوم بمردعه زرکری است توقف جمعیت را بیشتر روانه نمود صادق  
خان نیز در غافل از حوادث زمان و وقایع خود خوابیده بود که این جمعیت بمحله ایشان یکم  
بمحله یارمین است رکنه و ایلی محله میرزا صالحی که موسوم بمحله زرکان است طعن باین جمعیت  
شده دست بندت و تاراج این محله برآورده روی بنجاه میرزا شفیق و صادق خان که آن  
صادق خان و دست که منظور می بخور قتل و بزارند خود را بقتل از محاصره شدن اندراه  
آبی بیرون انداخته بطریق آفران خود رفته از آنجا اسبی برست آورده روانه دارالحکومه  
و حضرات مأمورین بعد از غارت کردن محله یارمین و غارت کردن خانه های میرزا شفیق و  
صادق خان و زخم دار نمودن میرزا با عمو رانده میرزا شفیق را بجلو تفکک دانسته که  
صادق خان فرار کرده و معضود اصلی از دست رفته خود بگردان نموده و بعلو کار خود  
امداد این دعا که می دولت پادشاهی چه روز پیش از این حکایت سبب در دست  
داشت بهمان رخ در محال ملک آرامزل نموده منقول بمحله بود که این اجار است  
شده همان روز که عدد بتر میرکان نمود درین بین که غرض از قاصد می قنبر علی خان  
و میرزا صالحی که در دست این است اماد که در آن نوشته جات قنبر علی خان بعضی مصراعات  
در این باب با سیم این و آن نوشته و برای تکلیف خود که خیال می نموده بود اسم این  
دعا که یان را نیز در آن نوشته جات برده بود که این دعا که یان ازین سخن مطلع

ایمان لای

این دعا که یان را از حقیقت احوال خبر نموده و میرزا شفیق و در دارالحکومه حاضر شده اسد آقا  
ناقی را از معبران طایفه دینی محصل گرفته روانه این ولایت داشت قنبر علی خان از حجاب  
عفت پندارنده دانست که کار حکومت با و چل شدن بدست می و عداوت مردم مناجات  
دارد و خواست بتدارک مافات اقدام نماید از چاه در آمد بجای و افغان خیال یکم میرزا شفیق  
و صادق خان را ساکت نموده کار برهم خورده این ولایت را استقامتی در میرزا صالحی  
بهمن سپهر امیر داده بهمن میرزا فرار داده و خود با یک ن میرزا شفیق برکت دوستی بهم یکم  
میرزا صالحی در قلعه روانه و آرد تقبلی جمع کرده و دستة دعا و یارینی کریت دوباره در ولایت  
پایده و سواره خبر کرده با سواران و پهلوانان کاردی خود را که پیده و انداخته  
همراه برداشته بر قلعه میرزا صالحی رفت و قلعه را محاصره و تیراندازی کرده و در شب  
بصفت نفر از دعا یارینی آفریده کرشمه بقبضه تو میرکان خود نمود میرزا صالحی بعد از ظهور  
این دانه در پیدان بطلیم و عرض داد امشاده امیر داده بهمن میرزا را بطبع حکومت  
تو میرکان انداخته و لیکن فریاد یارینی از ایشان گرفته روانه تو میرکان شده و با دست  
امیر داده بهمن میرزا بدو آنکه مبارکه دارالحکومه عرض حال نمود این دعا که می دولت  
پادشاهی با شیطنتی که سابقا و لاحقا از میرزا صالحی و قنبر علی خان دیده بود بودن  
خود را در این نقشش در تو میرکان صلاح ندیده روانه زیارت محصوره قم شده و مظهر  
الکرام این امور است نیست و پس از عرض داد میرزا صالحی و میرزا شفیق در دارالحکومه  
حکم با جصاص قنبر علی خان و میرزا صالحی شده ایثار بنده را را لقا و برده و در دیوانه



بار که هر یک بمالینی کجی سیاه عازت و تاراج اموال خود را داده و توبه بعد از آن  
سیاه داده بودند امنای دولت این کار را عظیم شمرده فتح آرد خان مانی و میرزا  
فضل آرد نوری را برای تحقیق این کار نمود و توبه کاران را محبت و ایثار با قنبر علی خان  
و میرزا شیخ و میرزا رضا علی آرد را اهل الله و سیرت آرد از راه قم روانه توبه کاران شدند و  
حوض سلطان میرزا رضا علی مصطفی میرزا شیخ را که مردی عالی ارستیت است  
و نفعی با و گفته بود که ما مثل میرزا فضل آرد و شیخ آرد خان را که بپریم و این سیاه  
که ما به دیوان اعلی داده ایم و توبه بعد از آن است اگر دیکه این را محقق از مطالب  
نمایند ده هزار تومان میزد و باید بگری نایم که خود را ازین مملکت خلاصی بخشیم میرزا  
پرسید و بود که چه میاید کرد حکایت میمون و پرواست و صاحب خانه و خودن میمون  
و برین کار را مالیدن و دیدن همان حقوق این اوضاع را و جواب خوردن  
زنی تعصیر از صاحب خانه بقتضی که در کتب مطبوعه است با و گفته بود میرزا شیخ  
بود که بزورین میان کی باشد آن خود خواهد داد و دست این دعا گوین دولت پادشاهی  
نشان داده بر این مملکت قرار داده بود و با و گفته بود که اگر تو توقع دارم که درین مرحله  
مالک باشی تا من خود ترا بی ضرر از این مملکت خلاصی دهم آن مرد و خان ارستیت  
و من و قبول ملکوت را کرده میرزا رضا علی بعد از ایلان از ملکوت از پیش قبر علیان  
و من مقداری که کور شد با او در میان گذارسته اند و نیز با خود متفق کرده بمنزل شیخ  
خان و میرزا فضل آرد و متشدد بیعت آرد خان و میرزا فضل آرد گفت که واضح است که منظور

بعد از آرام کردن ولایت برگردن کعبه ای طمع است بر شما معلوم و یقین باشد که سیاه را  
که من و میرزا شیخ در دیوان اعلی داده ایم و توبه بعد از آن است بیکدیگر اقرا  
و همان روز ایم چکی در نفع و پسات جندان نقصان بطریق رسیده شما از این  
معاودت نمایند و بمن و میرزا شیخ هر چه میخواهید بکنید یا اگر عرض بر آید و ده هزار  
تومان شما میرزا نمایان قدری کج خلق شده و سخنان درشت با و گفته میرزا رضا علی  
همان جواب را اعاده نموده بود اینان از راه طمع ناچار شده با و گفته بودند که ده هزار  
تومان را بجا ندهد ما میرزا نمی دهم حرف ترا با و گفته بود که جهاگیر میرزا و حسن و میرزا  
و برادران و منوچهرش که در توبه کاران میباشند ایشان را موضع اتهام دولتی میخوانند  
نمود و پس از آنکه ایشان را سخت زده دولت کردید طوری نمایند که حکم شود که ایشان را  
محبت مس نموده بقلعه شاه نهد که دیت است در توبه کاران و ملک منت برده و بمن  
طرف دولت سپرده شوند در این صورت من که رضا قلیم مستقیمه میباشم که ده هزار تومان  
از جهاگیر میرزا و حسن و میرزا و برادران و منوچهرش مراغ و شکجه گرفته بشمارا نام فتح  
خان که خوش نفس و پاک ذاتی او مشهور است بر این است بطبع ده هزار تومان موهوم  
و بعد از و زب رضا علی و نفع شده بکفین بعضی سخنان تا باقی اقدام نمایند و میرزا  
رضا علی و شیخ آرد خان قنبر علی خان را هم با تحقیق نموده این دعا گوین بجا را  
بجای خود آشتی بخوار علی و توبه کاران قرار داده بدین برات و خیالات خود نموده  
نده غافل از فضل خداوند جهان و عدالت پادشاه زمان گردیده میرزا فضل آرد نیز



عطا یست لیل مالک ماخر و فاخته و فاخته سفر دنا موریت خود را بخوابی و تمام کردن  
 این دعا گو بایان قرار داده از عرض سلطان روانه شد و پس از دو روز بزم این دعا کرد  
 روضه مقدسه دیر با انواع سخنان و سبب کثیر تحلیف بآمدن و تیرگان نمودند این دعا  
 دولت چه که غافل از حال ایشان بود و راضی بمعادیت شده بود و لیکن فضل خدا  
 بکثیر توکی از قبل تیریز که همراه حضرات مأمور بتوسیر گان بود از سر داده عرض سلطان  
 اکاپی داشت حقوق کثوری که بایست الهه مرحوم را بجای آورده نصف بمنزل این دعا گو  
 دولت ساهی آمد حقیقت صورت مأمورین را از عرض سلطان باین دعا گو گفته این دعا  
 فتح غنیمت از مرافقت حضرات نموده غم توقف را در قلم جازم آمد و هر چه از آن توکی  
 خواست که نام خود را معلوم نماید اظهار نام و نشان خود را نمود و تقصیر چون صبح صادق  
 طالع شد میرزا فضل الله دفع الله خان بر روضه مقدسه آمده این دعا گو را تحلیف برود  
 شدن نمودند این دعا گو دولت که هرگز در خواست خیال چنین روز را را نمیدید خود را  
 در میان چنین بلا گرفتار دیده گریه راه کهور گرفته بکوت بردخت حضرات دانستند که  
 این دعا گو مراخت با ایشان نخواهد نمود پس از یاس باین دعا گو دولت گفته که سگی  
 برای تو بجایه بیاوریم که میرزا او الفاسم قائم مقام بهم نمیده خسته باشد دفع الله خان  
 خوش نفس برایی که خلق نمودن و تیر کردن میرزا فضل الله را بدین دعا گو کرده بطریق  
 سرافراز و سرگوشه امیر دانا و جاق میرزا الله خان کین ازین حضرت شرم کن از خدا  
 اندیشه ما و میرزا فضل الله در دفع کوه بیاوریم و این میرزا الله خان در میرزا فضل الله

۳۰۳

۳۰۳

بگویند

میرزا فضل الله از شنیدن این کلمات که خلق و دولت شکون است بر آنش آمده از روضه  
 امطه بیرون رفت و در دواق مبارک استاده بنیض تمام گفت ای تو که ای جانیگر میرزا  
 بکثیر از شما در اینجا مانده اید خانه آنان را در توسیر گان فراب کرده پرتان را از کور در  
 می آورم در چهار نفر تو که که همراه این دعا گو بود و از ترس و خوف در آورده اید  
 پیش این دعا گو مانده و دعا گو را هر چه عز و توانی فردا و حسیدا در آن روضه مقدسه  
 و میرزا فضل الله دفع الله خان سوار شده و میرزا رضا قلی پیش افتاده هر جا چنگل  
 و غنیمت گمان در آن آیم رستان و دشت در عرض راه که ریت بچهل و رست است خود  
 حضرات را باین تعبیل بتوسیر گان رسانید و بعضی رود تو سیر گان در دروب خانه این دعا گو  
 و اول که آنست بمنزل خود خشنه از قضایای حسنه داده ای امیرزاده احمد میرزا و میرزا  
 مصطفی قلی میرزا سوار شده و در خارج بودند بعد از شنیدن داستان و اول خود را بهیمن  
 رسانیده بجایه امیرزاده بهمن میرزا و امیرزاده خسرو میرزا و دیگر حضرات مانده  
 او نیز متوسل بحقیقت مانده رفته بمیرزا فضل الله نوشته توقع ملاقات مینماید میرزا فضل  
 بعد از لیت و لعل اذن ملاقات داده میرزاده خسرو میرزا با چهار نفر از اولان بمنزل  
 فتح الله خان و میرزا فضل الله میروند میرزا فضل الله خلقی بسیار باو کرده باو میگوید  
 که این مال من برای چه در روضه است شنیده ام و بعضی از مردم که امیرزاده کوسر صد  
 بجایه هزار تا چنگل بیاورده است ای امیرزاده نادان بجایه هزار این را بمن بیاور  
 در ساق برده و بجایه هزار دیگر را بمن بیاور و من قید برده که در دروب خانه باو بیاور

بعد از آنکه حقیقتها



با این آن چه هم در بجه هزار دیگر اخذ است یا حیت را در این کنج بجز میرزا و خرد میرزا می باشد  
 که هر چند گفتگو با بوقی ندارند بهر آنکه در هر سواری میکنند که قزاقی که در ب خانه  
 که نشسته است بچه سوار است و بکلمت شمع آنده خان و میرزا فضل الله بعد از شنیدن این  
 با میرزا و خرد میرزا که خلقی زیاده کرده میگویند ما خود فرمان مطلق میباشیم بفرمان دردم  
 چه چنانچه داریم خرد میرزا در کار خود متخیر شده با این میگوید که اگر منظور شما خواه است  
 برادران من بعضی دردم متوقف در بعضی بهمان که پیشه اندازان رفتار شما را که با این باشد  
 هرگز این و لا محاله آمده و بهار الحافظ در تفکرم و تشکک مشغول میگردم بهتر آن است که شما  
 و اولان را از در ب خانه بفرستید تا من این را مطلق نموده با و درم پس از آن طریق  
 جواهر شما باشد معمول میداریم میرزا فضل الله این سخن را پسندیده سخنان نرم با خرد میرزا  
 در میان میگذارد و خرد میرزا بجا او چه بدی کرده بمنزل خود میفرستد و اولان نیز از  
 در ب خانه دور شده خرد میرزا خود را با میرزا باقر خالقی خود میماند و آنچه که در پشت  
 خانه می نشیند است انداخته از باغچه دیواری شکست خورده بود در آن لفظی نشسته و در آن  
 و بر ب خانه خود از آن شکست دیواری باین آمده و پیاده بفرستد و بگوید که در پشت خانه  
 رسیده و از آنجا مطلقا تا قریب سه سوار با بوی بالائی پیدا کرده خود را بهمان بجهان بهمن میرزا  
 می اندازد بر راجع صاحب این دانه خبر شده خود را به میرزا فضل الله و خان میرزا  
 و آنجا میگوید که میرزا و خرد میرزا بمان طایفه خزل و لرستان که میگویند در آنجا  
 میمانند با بصد سوار برداشته سوار و زن و بچه خود را از دست شما گرفته بفرستد و زن

الحافظ

این کیفیت را عریضه از طرف شما بدست عرض کرده ام و تا قصد حاضر نموده ام عریضه را در  
 کرده برزیدی و دانه نمانیم که سوادا که رها نموده ایشان نیز بلا تا قریب عریضه را در کرده و  
 افزای بسیار در او نوشته بهار الحافظ فرستاده و نوشته که اصلاح چنین میدانم که  
 عیال من حضرات را بقلعه شما هر چه برده در آن قلعه بمقتدین بسیاریم و از بهمان نیز  
 میرزا و بهمن تحقیقت حال را بخدمت پادشاه مرحوم عرض داشت کرده من بر علی نقی خان  
 طالش و کسب خود فرستاد که بکلیه بنظر پادشاه مرحوم برساند از قضا قصد میرزا و بهمن  
 در هم در دانه دار الحافظ بهر علی نقی خان میرسد که او از طرف پادشاه مرحوم مأمور بهمان  
 بوده اند نوشته حاجات را از قضا صد گرفته بکسب خود کرده اند و پادشاه بهمان میفرستد و از این  
 طرف عریضه میرزا فضل الله و معنی آنده خان پادشاه مرحوم رسیده پادشاه مرحوم  
 از خواندن عریضه احتمال صدق داده و فی الجمله متعیر شده و دستخط صادر  
 میفرماید که عیال حضرات را و اولان که نوشته گفته اند تا به بهمن حضرات در کجا میباشند بفرستد  
 رسیدن این دستخط حضرات که شراب بخورده مست بودند بعد از دستخطت میرزا و خرد  
 صد نفر سرباز دستخط طایب سلطان بزرگ میرزا رضا قلی را و اولان آورده و او بر و عیال  
 و الحاله این دعا کو بیان را بقراول آمده خشنه و پنج طایفه شال کشمیری و یک قطعه قالی  
 الماس از داده و بجهاد جلد کتاب از کتابهای این دعا کو با بعضی ظروف صینی و لوله  
 برسم مصلحت کرده و قطعه شال پیرایه خالی کرده و رضا قلی بوجه و ساد باقی کو سینه  
 خیالی را که در دیک سینه خود داشت سال بود با قش طمع میبرد شاید بکجه و قش کرده و دو



قدیرا که این دعا گویند ز خرید و بیول داشته بخواه داده برادر خود میرزا اسکندر را  
 بقریه ملکی و بیول این دعا گو فرستاده بعضی ابناء و ملک این دعا گو اقدام نموده اند  
 همان امیرزاده بهمن میرزا احمد میرزا را بقم فرستاده باین دعا گو بی دولت شاهی  
 اعلام نموده که ما زن شما در قم صورتی نداریم و بداد الله که برید امر خود را صورتی نمیده  
 و امیرزاده خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا و از همان برداشته بداد الله که برید  
 فضل الله دفع الله خان او نشیندن این حکایت بکار کار خود افتاده فی الحسب  
 دست از زیاده ردی کوتاه نموده و منظر احب را دارا گشته نشسته و امیرزاده  
 بهمن میرزا خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را که منزل رابط کریم برده و امیرزاده که برا  
 در آن منزل و ایچ کرده نصف شب بدون خبر بهمن میرزا سوار شده بن نزد عبدالعظیم  
 رفته و در قلعه با امیرزاده بهمن میرزا نوشته او را از احوال خود خبر رفته امیرزاده  
 مصطفی قلی میرزا در شاهزاده عبدالمعظم طاقت میآورده خود را بمنزل حاجی میرزا آقا سی  
 انرفت و این دعا گو اقدام بر رفتن دارا گشته خود را با امیرزاده احمد میرزا در قم  
 ماند و حاجی پادشاه مرحوم در مجلس اول که امیرزاده بهمن میرزا بخدمت ایشان شرف  
 نده بود احوال تو میرکان را پرسیده بودند امیرزاده بهمن میرزا کفایت استخفیل  
 مروضه داشته بود پادشاه مرحوم فرموده بود که میرزا فضل الله دفع الله خان بجا  
 مرا که عرض کرده اند که خسرو میرزا بمیان خول در سستانات رفته است امیرزاده که  
 عرض کرده بود که خسرو میرزا الان در شاهزاده عبدالعظیم و مصطفی قلی میرزا در خانه حبس

در آن منزل

صاحب

حاجی میرزا آقا سی و جهانگیر میرزا و احمد میرزا در قم میباشند پادشاه مرحوم قیصر فرموده  
 دستور با جعفر میرزا فضل الله دفع الله خان صادر نمایند که هر چه در تو میرکان از  
 عیال و کن این دعا گویند گرفته اند کرده بداد الله که آیند کن میرزا فضل الله  
 دفع الله خان حقیقت احوال را از دار الله که باین نوشته این را تاب ترقت  
 در تو میرکان مانده قبل از رسیدن دستور با پادشاهی را برادران آمدند و دیکه  
 میرزا رضا قلی از جوشن خروشان افتاده آرزویش خام و نیخته ماند و پادشاه مرحوم  
 امیرزاده مصطفی قلی میرزا را او نشیند مرحمت فرموده اذن و اجازت انصراف تو میرکان  
 از دانی داشته و این دعا گو بی دولت ازین حوره حکایت خاد امیرزاده رضا  
 شراکیز بطور میرسد و لعل شده غم ترقت قم را جرم نموده و امیرزاده احمد میرزا  
 روانه تو میرکان ساخت و خود مشغول تحصیل علوم دینی شده بخواندن مقدمات و فقه  
 و اصول در مدرسه قم اشتغال نموده و بعضی اموال و اسباب را از میرزا فضل الله  
 دفع الله امیرزاده مصطفی قلی بکلم پادشاه پس گرفت و پس از ظهور این مفاسد و اکاذیب  
 قیصر علی خان معزول و میرزا رضا قلی در طهران مأمور بموقوف نامه تا سال فاجات  
 پادشاه مرحوم در آنجا ماند تا بعد چکند و چگونه از احوالات او نوشته آید و مشرق حقیقی  
 در مدت لیال فتح الله خان را که گذار کرده بمقره مقام خود فرستاده و میرزا فضل الله میرزا بهمن میرزا را  
 بموجب کاری عدالت پادشاهی تا کرده گشته با برادران محمود باکشان فرستاده زمان فرود آمد  
 در آقام و فاجات شاه مرحوم در آنجا بودند و این دعا گو بی دولت بعد از بختا تو

اذن ترقت در آنجا ماند  
 بعد عازم شد که مال داران  
 و امیرزاده خسرو میرزا را بقتل  
 فرموده و بجزارت گشته



در قتل و تحویل مقدمات و اخذ اصول از دستاوردی حاکم بجهت العفو و الزامی آخره عا  
صادق بباختن کار و اسیرانی که در دربار و دروازه معصومیت مغلول شده و قاتلان  
حسد برده و بجزایر بر خاسته و حاکم ولایت را با جود یار نموده بر اعانت و محاکمه  
اقدام نمودند و این دعا کو را تسکین نموده برادران خلافت و در محفل آباد حاجی  
میرزا آقاسی را دیده حاجی باین دعا کو را تسکین کرده و حفظ کار و اسیران را که کسی بکشت  
شرح باین دعا که متعرض شود و تقصیر نموده چون ولایت تم مشفق بمیرزا انصافه صد  
بود و حاجی میرزا آقاسی را با او الفتی بنزد باین دعا که گفت که بتوسیر کان رفته مغلول  
بر دعا که باشد این دعا کو نیز بهجت سخی است بر نموده فرخ خان کاشی خلعت  
و دستخط القات از پادشاه مرحوم باین دعا کو رسانیده این دعا کو دولت پادشاهی  
بر کوشی تمام ره انداخته عیال را بر داشته بتوسیر کان آمد و از تاریخ برادر دوست  
نفت در نا حال تحریر که ابتدای محنت و محنت است در توسیر کان می باشد بجهت  
جهت پیش آمد و از برده غیب چه ظهور نماید که وفات میرزا محمد خان آهسته نظام  
دولت اود با بجان و حرکت اود می چایون از اول الخانی که میرزا محمد خان  
برادر عیسی پادشاه مرحوم بود و بکومت اود با بجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه  
مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اود می پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض  
و اود ظاهر شده بسیار در اموالی برادر طاری گردید و در سال این مرض  
بطول انجامیده و در برده هستند آدمی پذیرفت و ضعف بجزیر علاقه علق شده بود

الهم

این دعا کو را تسکین نموده برادران خلافت و در محفل آباد حاجی میرزا آقاسی را دیده حاجی باین دعا کو را تسکین کرده و حفظ کار و اسیران را که کسی بکشت شرح باین دعا که متعرض شود و تقصیر نموده چون ولایت تم مشفق بمیرزا انصافه صد بود و حاجی میرزا آقاسی را با او الفتی بنزد باین دعا که گفت که بتوسیر کان رفته مغلول بر دعا که باشد این دعا کو نیز بهجت سخی است بر نموده فرخ خان کاشی خلعت و دستخط القات از پادشاه مرحوم باین دعا کو رسانیده این دعا کو دولت پادشاهی بر کوشی تمام ره انداخته عیال را بر داشته بتوسیر کان آمد و از تاریخ برادر دوست نفت در نا حال تحریر که ابتدای محنت و محنت است در توسیر کان می باشد بجهت جهت پیش آمد و از برده غیب چه ظهور نماید که وفات میرزا محمد خان آهسته نظام دولت اود با بجان و حرکت اود می چایون از اول الخانی که میرزا محمد خان برادر عیسی پادشاه مرحوم بود و بکومت اود با بجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اود می پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض و اود ظاهر شده بسیار در اموالی برادر طاری گردید و در سال این مرض بطول انجامیده و در برده هستند آدمی پذیرفت و ضعف بجزیر علاقه علق شده بود

بر سر آتانی نهاده اطلب ای جادق از معالجه اش عاجز آمده و مرض مخروجات و حیات  
گردیده در عالم جوانی بر حث یزدانی و اصل شد و غم بر جان و دود اخوان  
بسیلایه جوارم تقریت داری و سوگواری کوسنیدند و قلی طوب را بلا متی باور  
جهان و وجود و نبود و لیعهد دولت علیه ایران دادند و شاهزاده ملک قاسم میرزا  
آن نوجوان را بر داشته برادران بجان تم رسانیده در حبس معین حاکم مخورم خون  
و اولاد و عیال باین برادران نهاده و دخل داشت و تربیت پادشاه جوانی آتانی کرد  
و یکده و قبل از وفات میرزا ده قهرمان میرزا محمد خان امیر نظام که از امیرای اعظم  
و از ارکان دولت علیه ایران بود و در دار السلطه بریزد و مات یا نه جمع اهل اوز بجان  
از وفات او متأثر شدند و جهان ملک ذاتی و نیک رفتاری از او نسبت بجزیره در عیال  
اولایت ظاهر شده بود که جمیع کسب و عجزه اولایت بدون حکم و دانش و دیوان علی  
در وب اسواق و عیالات را بسته فرج فرج دست بمقدورات و اعراضه کرده و مشفق  
داری آقا میبندد و چندین سال بود که در اوز با بجان کار گذار و حکم را با بود احدی  
از او بقدر سه موی رنجش و ارضائی نه است و همه کس برای او طلب مغفرت و انزوی  
نموده و میبندد عیال او را غریب رحمت خود کرد و اند پس از وفات او و وفات  
میرزا ده قهرمان میرزا پادشاه مرحوم نظر بقابلت دایه و کسند و حاجی میرزا محمد  
تقی خان را بمحب و وزارت نظام سر او را رهنشده و خدمات مرحوم امیر نظام مرحوم  
بعده امیر محمد تقی خان مغفوق و موکل داشته و میرزا محمد تقی خان نیز سالها

این دعا کو را تسکین نموده برادران خلافت و در محفل آباد حاجی میرزا آقاسی را دیده حاجی باین دعا کو را تسکین کرده و حفظ کار و اسیران را که کسی بکشت شرح باین دعا که متعرض شود و تقصیر نموده چون ولایت تم مشفق بمیرزا انصافه صد بود و حاجی میرزا آقاسی را با او الفتی بنزد باین دعا که گفت که بتوسیر کان رفته مغلول بر دعا که باشد این دعا کو نیز بهجت سخی است بر نموده فرخ خان کاشی خلعت و دستخط القات از پادشاه مرحوم باین دعا کو رسانیده این دعا کو دولت پادشاهی بر کوشی تمام ره انداخته عیال را بر داشته بتوسیر کان آمد و از تاریخ برادر دوست نفت در نا حال تحریر که ابتدای محنت و محنت است در توسیر کان می باشد بجهت جهت پیش آمد و از برده غیب چه ظهور نماید که وفات میرزا محمد خان آهسته نظام دولت اود با بجان و حرکت اود می چایون از اول الخانی که میرزا محمد خان برادر عیسی پادشاه مرحوم بود و بکومت اود با بجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اود می پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض و اود ظاهر شده بسیار در اموالی برادر طاری گردید و در سال این مرض بطول انجامیده و در برده هستند آدمی پذیرفت و ضعف بجزیر علاقه علق شده بود

این دعا کو را تسکین نموده برادران خلافت و در محفل آباد حاجی میرزا آقاسی را دیده حاجی باین دعا کو را تسکین کرده و حفظ کار و اسیران را که کسی بکشت شرح باین دعا که متعرض شود و تقصیر نموده چون ولایت تم مشفق بمیرزا انصافه صد بود و حاجی میرزا آقاسی را با او الفتی بنزد باین دعا که گفت که بتوسیر کان رفته مغلول بر دعا که باشد این دعا کو نیز بهجت سخی است بر نموده فرخ خان کاشی خلعت و دستخط القات از پادشاه مرحوم باین دعا کو رسانیده این دعا کو دولت پادشاهی بر کوشی تمام ره انداخته عیال را بر داشته بتوسیر کان آمد و از تاریخ برادر دوست نفت در نا حال تحریر که ابتدای محنت و محنت است در توسیر کان می باشد بجهت جهت پیش آمد و از برده غیب چه ظهور نماید که وفات میرزا محمد خان آهسته نظام دولت اود با بجان و حرکت اود می چایون از اول الخانی که میرزا محمد خان برادر عیسی پادشاه مرحوم بود و بکومت اود با بجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اود می پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض و اود ظاهر شده بسیار در اموالی برادر طاری گردید و در سال این مرض بطول انجامیده و در برده هستند آدمی پذیرفت و ضعف بجزیر علاقه علق شده بود



با محمد خان امیر نظام نشست بر عاقل نموده بود و از رشاد و سلوک و آداب دانی او  
 اخذ طرق و طریقه نموده در خدمت مرجع خود چندان کار دانی و خیر خواهی کرد  
 و از او طاعت و محبت و شوق و اعتماد پادشاه مرحوم شد حاجی میرزا آقاسی امین معنی را از  
 پادشاه مرحوم ادراک نموده هم در آن اوقات میرزا محمد تقی خان را به عسارت دولت  
 علیه روم نامزد نموده روانه آن مرز و بوم ساخت و بعضی از احوالات سواران  
 در مقام خود برشته تحریر کشیده خواهند شد ان شاء الله و چون امیر نظام و لشکریان از  
 تقویض این منصب بود بر نظام مستقر و منظم آمد رای پادشاه مرحوم بر آن قرار گرفت  
 امر حکومت آذربایجان را با میرزاده بهمن میرزا موقوف فرمایند لهذا امیر علی تقی خان  
 طالش را که دیکل امیرزاده و در دربار خانه مبارکه بود بطلب و بهمان فرستادند و میر  
 علی تقی خان بهمان آمده امیرزاده بهمن میرزا را از حکم پادشاه جهان مستقر ساخت و  
 امیرزاده بهمن میرزا بدار الحلافت رفته بمنصب حکومت آذربایجان سرفرازی حاصل  
 نموده روانه آذربایجان شده بکلمات مرجع خود قیام و اقدام می نمود و در این وقت  
 حاجی خان و لد سلیم خان حاکم ولایت تکی که از طرف پادشاه مرحوم حاکم ولایت گردیده  
 بود برای انقباض امور سرحدیه کرمانشاهان تا قصبه گنده رفته بود و از قزاقی  
 اشتها یافت طبع بدختر یکی از رعایای آن قصبه نموده و میخواست که بدین  
 نوعه شریعت طاهره او را بمنزل خود برده باشد اما لی آن قصبه نیز از ارضی بان  
 حرکت نامناسبه گردیده او را نصیحت نمودند و او نصیحت پذیرفته باید و ادبیت

اما

اما لی آن قصبه برداخته اما لی آن قصبه دست از غیرت و حمیت خود کشیده حاجی خان  
 محاصره نموده و نیز کجای خود بخود داری کوشیده و از کرمانشاهان مد طلبیده و تا  
 رسیدن مدد اما لی قصبه گنده از ترس جان خود که اقدام بحبسین امری نموده بودند بخیر  
 بمنزل او گشته با جمیع توابع و لواحقش متفرق شدند و پس ازین عمل خوف و بیم بر  
 مستر شده با تمام اهل و عیال خود را برداشته متفرق شدند و پادشاه مرحوم متعجب  
 ما که بی دایمیت آن ولایت نامزد فرموده و در باب اما لی که حکمی از دولت صادر شده  
 پس از اطمینان باز متفرق نماید عود با بوطان اصلی نمودند و در همین اوقات بهمن  
 رضا قلی خان دالی اردلان و عبد الله پاشا حاکم شهر نورد و سلیمانیه نقاری میرانده  
 رضا قلی خان که از پادشاه جوانی است و از باکو به ارغوانی در دایره حیرانی بهمن سرگردان  
 بود اما لی ولایت اردلان را بخود انداخته جمع نموده در کمال غفلت و جهل و بی بصیرت خود را  
 برداشته بر سر حد سلیمانیه قدم گذاشته آمده نشست و بخواندن ملبان خوشنویس ملک  
 و بواسطه غلبه و جنگ مستویا نموده غافل از آنکه عسکرها پادشاه از ابدای غفلت  
 تا آخر ایام جوانی که در دار السلطه تبریز بر سر گردگان از طرف سلیمان پاشا قیام داشت  
 متوقف بود دست آموز امراء عثمان دولت آذربایجان شده از هر لحاظ از بی خبری  
 آگاهی یافته چنانچه کلاه گردیده است در مقابل چنین نکته این نوع خام نشستن و خام سر کردن  
 غایت بی خودی و نهایت نادانی است و عبد الله پاشا بعد از انقراض این احوال  
 برادر نرسو از آن نموده برداشته خود را با دووی رضا قلیان رسانیده و خان دالی را

از نموده



با تباختن جهان قدر فرصت مانده که خود را با سببهای طبعی رسانیده راه قرار پیش  
 گرفته اند و بعد از آن با آن اسباب تحول وار دوی او را عازت کرده عود سلیمانیه نموده  
 و پادشاه مرحوم از این حرکت رضا علیخان و حرکات دیگرش که لایق تکریم است ثبت  
 با بوی القات شده با وجود اینکه همیشه اعیانی پادشاه مرحوم را در جبال طالح داشت  
 و خود نواده و خرفی خان سفور بود و در از حکومت مملکت اردلان مرول فرموده  
 برادر الحاقه احضار شد و در آنجا تا اقامت وفات شاه مرحوم محبوس نظر بود  
 پادشاه مرحوم پس از انقضای رستگان و انتظام این جوده حمام در بهار با جمیع بعضی  
 از لکریان فرمان داده بجهت جمع با که در وجود مبارک حادث شده بود و التماس آورد  
 بچشمهای حاده غسل نمودن را بخویش نموده و مانع شمرده بودند بطریق در اسلحه  
 قویون تشریف فرما شده و از آنجا بچشمه آب گرمی که در محالی اولایت بود تشریف برده  
 تا بستان در آن ولایت منقطنی رختند و در این اوقات امیرزاده بهمن میرزا را  
 با سکران نظام آذربایجان بجهت نقاری که فیما بین دولت علیه ایران و روم بود  
 بسره مملکت خوی و سلاطین فرستاده و ملوکریان سرحد داران دولت علیه روم  
 نیز توبه برده اند و نفیخته و سفرای دولت روس و انگلیس که بکوه در آن طرطن را  
 از محال و دو معالجه بجهان دوستانه مانع آمده و توفیق نموده که بفرستادن سفراء که  
 و نقار فیما بین و ابالکلیه نمایند و ما بین جهات اردوی همایون از در اسلحه قویون  
 برادر الحاقه عود فرموده و امیرزاده بهمن میرزا نیز از سرحد در اسلحه تیر نموده و

ذات

ذکر یقین میرزا محمد تقی خان وزیر نظام برای گذر آمدن امورات دولت علیه ایران  
 علیه روم و بجهت صلح حاجی میرزا آقا سی و در خدمت پادشاه مرحوم جهان مصلحت دید که  
 وزیر نظام دولت علیه ایران را برای رفع این نقایص اتمام این کار که با دولت علیه  
 روم بمیان آمده مأمور بمقام رستگان دولت نمایند نظر ما بین معلومت دیدار داشته حاجی  
 نوشته شده وزیر نظام سفارت دولت علیه روم مأمور گردید وزیر نظام در اول  
 سه هزار و دویست و شصت از دولت علیه ایران بدولت علیه روم رفت در مملکت  
 از آنجا روم بکلمه ای آن دولت با بر عسکر اولایت که کوه آغاز نموده حاجی میرزا آقا  
 که با وزیر نظام صفائی داشت و وجود او را در ایران و در خدمت پادشاه جهان نقل امر فرمود  
 میباشد اتمام در گذشتن امور اینان بنمید و چنانکه اکثر نوشته حاجت ایشان را در میان  
 نوشته حاجت حاجی میرزا آقا سی و بعد از وفات شاه مرحوم در ضمن حاجی کوبلای میفرمود  
 سرحد کشوده نیستند و کفایت وزیر نظام تا بزرگ و دویست و شصت و سه در از آن روم  
 مانده و در آن اوقات حاجی میرزا آقا سی و برای تقصیر و تحریب و جود تشریف وزیر نظام  
 حاضری از دولت علیه روم نموده مصححون آنکه دولت علیه روم مأمور نمایند که سببی  
 در در استقام بنماید و دولت علیه ایران بمانده و با داب نشیمن بهمن میرزا آقا سی و  
 نه بان مملکت بنماید و در آن مسجد بدون تقیبه باقی و داب بعضی صلوات الله و سلم  
 علیه و علی آباء او ان گفته نماز رقیبه او استامیند و وزیر نظام در اطلاع این خواست اقل  
 نموده و سبب حاجی میرزا آقا سی و نوشته بودند که واضح است که دولت علیه روم در این



[illegible]

صاحب الزود و قریع اس  
مستقر و متزلزل

مجلس

از دولت علیه درم سعادت نموده بخدمت پادشاه مرحوم در دار الخلافه مشرف شد و  
 حاج میرزا آقا سیاهی به ملوک با ایشان که آشته و این نیز بعد از تشریف بردن  
 و بعد بولایت آذربایجان از دار الخلافه روانه آذربایجان گشته و نه ماه کشید که چون  
 ذاتی و استعداد نظری خود را در خدمات دولت علیه ایران ظاهر ساخته چنانکه بفضل  
 ملاحظه و احسان آنکه ذکر خطای آنی که در دار الخلافه واقع شد در ایام مرض پادشاه و شفا یافتن  
 ایشان از درگاه الله بعد از نقضای رستمان آن سال و که شش بن خود روزی فی الحقیقه  
 بر وجود پادشاه مرحوم استیلا یافته و جمیع باجی مبارک ننیده شده منجر ضعف و ناتوانی  
 گردید چون تا آن زمان مرض حیات آشته ادنی یافت و هر وقت که عارض میشد بزودی  
 معالجه پذیر میکرد و درین وقت که مرض آشته پیوسته هر سری را سودائی میدادند  
 و هر حاجی بخیرانی اعاده حاجی میرزا آقا سیاهی روانه و در هر حال معذور و تبرکی خستیدند  
 برادر حاقان بود بسبب درازن حاجی میرزا آقا سیاهی منصب اعلیائی که بی طایفه علیه  
 تا چهار ماه معوض شده بود و در اوقات ترقی خطا پانزده منصب خود بردن که آشته  
 بالخره امورات دولتی دخل و تصرف نمیداد و امر او اعیان نیز از دست حاجی میرزا  
 آقا سیاهی باطل یعنی دیگر ملوک میکردند و در اوقات مرض پادشاه مرحوم بیای خود که  
 در خارج دار الخلافه است رفته بکفای باطل اعاده جمع نموده بطرق سیاسی  
 تا لاین حرکت نمیداد و بی اذن و اجازه دولت علیه از قریه مبارک سرب و بارود  
 بسیار گرفته بیای خود برده بود و کلمات مجربانه اقدام نموده و بطن سقانی نداشت

[illegible]



مجلس

تقریباً نهاده و از قریبی که از آن معتقد میرزا نصر الله اردبیلی مسموع امید عالمی دولت  
 در ولایت قم شده چنان بود که میرزا نظر علی حکیم با بنی قزوینی یکی از افاضی نظام  
 قزوین سابقاً آشنا شده و واسطه امورات او در خدمت پادشاه مرحوم شده بودند  
 شخص را بمضرب سر قبی دو توج قزوین رسانیده و ضمناً با او در داده بود که در آنجا  
 اینهم محبت از تو خواهمش دارم که هر وقت نوشته من ببردند افواج نظام قزوین را  
 بی تأمل ببرد داشته بهر حال الحاق درواز سوخته و این معا به فیما بین حکیم با بنی و سر قبی قزوینی  
 برقرار بوده است در اوقات ششماه مرض پادشاه مرحوم حکیم با بنی که خود را از کاران  
 دولت علیه میداشت جان مصلحت می بیند که افواج قزوین را بهر حال الحاق در حصار نماید  
 و کشیکی و قاتل ارگ جایون و درونخانه مبارک را را تغییر داده و این خدمات را  
 با افواج قزوین توفیق کشیده و اگر العباد با برامی واقع شود که آن تیرز فرستاده  
 امیر داده بهمن میرزا را بهر حال الحاق آورده و در سنده خدمت برقرار و ممکن سازد و این  
 خیال محال صبی را با وجود متفق باشد و بهر حال میرزا نصر الله صدر الملک نیز فرستاده این گفتگو را  
 که در وقت کارش باشد  
 با او بمیان میگذازد و میرزا نصر الله بنحیثان گفته او را روانه میسازد و سجای میرزا  
 آقاسی این گفتگوی حکیم با بنی را اعلام مینماید چون مرض پادشاه در کار شدت بود  
 همه دولتمندان دست توکل بر این فضل الهی زده از لطایف معنی چشم داشتند  
 این جور همه امورات داشتند و از قرار مسموع شده در آن اوقات شاهزاده ملک قاسم میرزا  
 بدولتمندانی سرکار و معیبدان من همت بر کرده و بعدر مقدمه درسی و تلاش می نمود  
 و این سخنان در دار الحلافه مبدع و مستیع پیدا کرده همه خلایق مشغول بودند که اگر برده  
 آمد در وقت بکند

عز

عقب چنان بر نشود و پادشاه مرحوم بکودکیت بهوشش افتاده بودند که درین وقتان  
 از خلفا عاقله نبی و افضل خدا آثار صحت در وجود پادشاه مرحوم پیدا شده چشم مبارک را بگشوده  
 حکم فرموده از قریبی که سمیع شده علت و سبب نفای بعد از فضل خدا آن بود که قصد می نمود  
 در حالت بهوشی واقع شده آن قصد مضبغه داده سبب صحت بود و تدرستی پادشاه مرحوم  
 آمد و لیکن آنچه واضح دلایح است سبب نفای آنکه اگر العباد با برامی در آن اوقات این امر  
 ناگزیر پیش می آمد گفتاش کلی در میان عباد الله پیدا شده استقامتی که در برده مضب  
 وجود بود که پادشاه جهان برای سرپرستی ضغف و عجزه الهی ملکت ایران منوط و مربوط بود  
 لیکن بظهور می رسید چون کارکن عالم تحسب اسباب جهان را می و پادشاهی این سبب  
 و این پادشاه گردون جهان را در عالم عیب مرتب می نمودند تا آن سبب پادشاه مرحوم را  
 در آن مرض نیده صحت پیدا شده و حار و خفاشک چند را که بایست از سر این راه برداشته شود  
 برداشته و القعه بعد از حصول صحت کامل عموم الهی ایران بنا و مانی و جراحان  
 برداشته و در اوقات بار بار استحقاق و تسلیخ و دولتمندان حکایات  
 اقامت مرض را بسمع پادشاه جهان رسانیده اولاً حکیم نظر علی را که از جهان گردی درستی  
 باین مرتبه عیار رسانیده بودند درین هنگام با وجود حضرت و معیبه این نوع خیالات  
 ناپسندیده را و او ظهور نموده و از نظر لطافت دور داشتند و حکیم نظر علی تقربین  
 رفته در آنجا تیر تات توقف می آورده پناه بهستان حضرت معصومه آورده و در آنجا مقیم  
 آمد و اقامت نهاده ملک قاسم میرزا را احباب حاجی میرزا آقاسی بر گزینی کرده پادشاه مرحوم



بشهر آه و پیغام داده بودند که شما چرا در آیام مرض من بمنزل سوامی دول خارج برود  
 داشته بهین بگذشت را نیز بخود خواسته از دارالخلافت روانه از بیجا نشاختند و اما  
 ایمنی را با بدنه مرحوم حکومت کلان بجان و برود و مامور نموده در دارالخلافت  
 و اجازه توقیفش دادند **حکایت** حکیم نظر علی مردی سوداگر بود بعد از درود بتم  
 حیالات سوداگری در ظاهر شده و بهیست خود را با لقیه از او منقطع کرده و خود را  
 قوه که مزیه سود است از او نموده و در کشیدن قیام که مده حیالات است آثار بخار  
 نهاد و انداخته اش را آن کشید و غفلت سوار شده مابودی همایون رفته بخدمت حاجی  
 میرزا آقا قسی رسیده عذر تقصیرات خود را در خواهر و در عالم دوستی مضی مضی کرد  
 در راه صدق و صفا و بر بزرگواران خیال سوخته شد و از هم تزلزل خود را در شمران  
 با و دوی پادشاه جهان رسانیده غفلت و از منزل حاجی میرزا آقا قسی شده حاجی که  
 حکیم را در خیال کرد که با نازده یا دوازده مرحوم از قم برون آمده است ادک اعتباری با و  
 نموده بعد از آن شخص و حال پریمی را از او معلوم حاجی میزد که حرکت او بی ماخذ نموده  
 فی الحال بریان ترکی سر باران و اول در کجایان مستحضر را فریاد زده بایستی  
 میگرداند و میگوید که بکشید این کیدی قریبی را که بخمال کشتن من آمده و این جوده  
 سخنان گفته را در نظر اولان فوج حاضر شریف می سپارد و احوال او را بکند شاید  
 معلوم مینماید یا دوازده مرحوم حکم میفرمایند که او را بحبس انبار برده باز حاجی شفاعت  
 او را نموده از زندان محبس انبار دارالخلافت مانع میشود و بدست ده نفر غلام سرده

ح

حکم با و در آن اوده باده بخت قم میماند غلامان ادضاع روزگار را ملایطه کرده و در  
 در منزل حوض سلطان برهنه و عود نموده حکیم با منصورت لایق و ناچار خود را بقسم  
 رسانیده بمنزل بحیالات قوه و قیام کرد و در آنجا بحیالات تکی برود و ظهور نماید اما  
 احوال ایمنی که بعد از درود و ولایت برود و ناچاری خود سری و خود را بی را که نشسته دست  
 بیدل و بخشش که گشته بود بخرق نو که در خیال که اشق افسر منزل شده پس با بر با نمود و در  
 روز دوازدهم برود و در فرقه رفته و حکم که از میان ولایت میفرموده ملکیت ایل بر قیام  
 برود و شدند و این سخنان منتشر شده محمود خان کاشی که نوکر دولتی و وزیر و کار گزار  
 ایمنی بود حقیقت احوال را بپایه سر را علی عرض داشت نموده در سان ایمنی اند  
 دارالخلافت با و نموده که ترای غنی در سر کش علم داده اند با و تو خود را در دارالخلافت برسان  
 تا در امر تو از پرده غیب بظاهر شود او نیز بعد از آن و اجازه سلطانی با هر از نواد  
 از برود و در آنجا جهالت و نادانی روانه دارالخلافت شده اینده عاکی دولت در شهر قم  
 در باله خانه عمارات شاهی که مشرف بر دهانه در راه ولایت برود و دست نشسته بود  
 که کوکرا ایمنی از راه ظاهر شده بطریق ملاطین سیاهان را اطراف و جوارب  
 و در پیش و در پیش و کین کین با و از غلبه ملکیت با و با از دحام و جهال تمام  
 داد و کار و انزای خارج و در آنده قم شده از قیامی که بر قیام دارالخلافت داشته در شهر  
 منزل نموده و بکار برنایست استاده حضرت آمده با حکیم نظر علی ملاقات دوستانه نموده  
 دو سه ساعت در منزل داشت با و گفته بودند که کی میروی در همین بست منیش این



در جواب خوانده بود **ع** مرابست معصوم چه کار است الحق از قم گیر محض سلطان  
 رفته در آن منزل دستخط پادشاهی محضتی و امر یک فرستادن دولت پادشاه حکم منع  
 مبارک و محضت محضات عالی کش صادر شده بود و داد از محض سلطان صادر شده  
 در دست معصوم نه تم نشست و سواران و هزاره در این امر سرش پاشیده فی الجمله بود  
 خواست که از آن توقف در بلده تم حاصل نماید پادشاه مرحوم راضی نشده شایزاده  
 ابوالمولک را تعیین نمود که آمده او را حکم از قم روانه عیالات عالیات نماید و آن  
 عبدالرزاق پادشاه پراوده ناچار محضی از خدمت سلطان غیر علمی خود را برداشته راه عیالات  
 عالیات را پیش گرفت و تا حال بخیر در آن مملکت می باشد **و** که احوال **مملکت خراسان و**  
**و تا بنام پادشاهان واقع شده** چون از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم الله یار خان آصف  
 الدوله و حکومت مملکت خراسان اشتغال میزد و ناچار غایت و امانت که پادشاه مرحوم  
 داشت خود را اعظم ارکان دولت علیه میداشت نظر بآبادی ایام حکومت در مملکت  
 خراسان و وسعت اتولایت ببلاده آنکه عالیات آن مملکت را باطله بجا میزد خود  
 صرف نموده چندی بدوران اعلیٰ میرساند بخیال خود خواهی آمده بعضی مواصلاست  
 از بناطات با ابله اولایت آغاز نموده با جعفر علی خان بخوردی کمال خصوصیت بهر  
 و خرد او را برای سپردن حسن خان ترمج کرده و عثمایی خندان بر تیر فغان امانی  
 دولت علیه بنمود حاجی میرزا آقا سی این نوع اقتدار دولت او در مملکت خراسان  
 خلاف صلاح دولت دانسته در کسر اقتدار و استبداد میگویند و نیز وزارت حاجی میرزا

مقتال تمام یافته

در شهر خراسانی ریخته فغان

و خدمت پادشاه مرحوم سبب خلاف و عداوت و قلم داده سرار احکام و دولتی با جمعی  
 از دروغ کار بجائی رسید که حاجی میرزا آقا سی خواست که ترک جهان چون پادشاهی را بخت  
 مملکت خراسان حرکت دهد محمد علی خان پیر آصف الدوله که در خدمت پادشاه مرحوم  
 معین داشت و ازین گونه ملکایات مطلع شده بهر خود اعلام داد و چون دید که نزدیک است  
 برده از روی کار بریزد و طبل باغی گری آصف الدوله بلند داده خود حقیقت احوال  
 و گفتگوی امانی دولت را بگذاشته اعلام نموده صلاح را در آن دید که آصف الدوله  
 مبارک الله علیه در خدمت پادشاه مرحوم رفع اتهام از خود داشته آصف الدوله نیز  
 امر مملکت خراسان را بسلبه خود مطمئن ساخته و بهر خود حسن خان مشهور به لاری  
 و خود با جمعی از مشهور مقدسین عازم دارالخلافه گردید حاجی میرزا آقا سی از آمدن او **داده**  
 مبارک الله علیه واقف شده حکم از پادشاه **میرزا آقا سی** صادر نموده و در آن شهر بود که ترک کرده **داده**  
 سلطنت آصف الدوله اظهار شوق شریکی حضور پادشاه را نموده **میرزا آقا سی** افسر روزه از خراسانی  
 و دار و مدار الخلافه و در دار الخلافه مدتی مانده احتیاجی که متوقع بود معمول نمید  
 عزم دیارت بیت الله الحرام را نموده و همسره خود را که والدۀ پادشاه مرحوم بود با خود  
 درین عزم متفق ساخته اجازت دیارت بیت الله الحرام را **میرزا آقا سی** مرحوم خواستند و با خود  
 مرحوم رخصت و اجازت مرحمت نموده حکم چهار کات **میرزا آقا سی** آن سفر فرموده و پادشاه  
 مرحوم میرزا محمد خان و له آصف الدوله را با یالت خراسان منصوب فرموده و در آن سفر  
 ساختند و میرزا محمد خان **میرزا آقا سی** در آنک و تو بماند و اگر در تصرف تو بچین

داده

بسیار به جهت خراسانی و ظهور  
 در آن مملکت نشانی پادشاه



آذربایجان بود با اسم تنگ حاکم و متعهد دولت مجاشع از تصرف ایشان در آورده تصرف  
 برادر خود حسن خان داده و خود در استانبول خیر که امام نام همان منیران است نشست  
 و نصف الدوله در حقیقت و اهره با دانه مرحوم علی از قیام و ظهور این حکامات از  
 الحاق در اندیشه از سر عهد ایران که نشسته دارد مملکت دوم نشسته **در شهر احوالات**  
**سید محمد شمس** بیاب سید علی محمد از سادات دارالعلم سیر از احوالات  
 از قریه که از علمای دینی الاحترام سمیع شده تحریر نموده در احوالات  
 مال محقیل علوم دینی پرداخته و درین تحصیل مشغول بریاضات و مجامعت غایتی  
 میشد انجانب علمای فقهی مجتهد العصر و انجانب حاجی آقا حسین امام جعفر خویی مسموع  
 که او را در وقت که خاری بود در منزل میاج آذربایجان غایب که او را از آن تحصیل و  
 حاصل آن مستفاد نمود میفرمود که چنان باب در فضل و علوم ظاهری داشت بلکه در  
 اخلاق نیز چنان گیتی نموده بود چنانکه در مجلس ملاقات برادرزاده حاجی میرزا آقا حسن  
 متفق بر معرفت کمال او با من اظهار الفت و دواد میسر و پس از آنکه دانست برادرزاده  
 حاجی میرزا آقا حسن در مجلس است با او حکم آغاز نموده سخنان علیم گفته خفص خاج بسیار  
 نسبت با او نموده و بار حاجی آقا حسین میفرمود که چون مشغول بر ریاضات شده است و در علم  
 ریاضت بجای که بایست و نایست رسیده و حتی چنان ظرفیت داشته احوالاتی که  
 در عالم ریاضت با او عارض شده و در مشاقت وجود خود خط و خطا نموده است و او را  
 که مناسب مقام و احوال نیست میباید هم چنین از جانب علمای فقهی مجتهد العصر و آتانی

میرزا محمد

میرزا محمد جعفر قزلباشی رحمه الله سمیع شده که در حین دیانت عبادت عالیات جمعی از مریدان  
 او را در مدینه که نقش کتب انگشته ایشان بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی محمد و آله  
 و مجتهد مرحوم میفرمود که در کلماتی که بر زبان عربی گفته و رسم او را از آن نامیده غلطیهای  
 نحوی بسیار ملحوظ شده مریدان او عذر این غلطیها را چنان میخواستند که حق تمام سبب  
 گناهی که از حروف و احوال در ابتدا می غفلت واقع شده این را برادر و خدای ایشان  
 معیته و مجوس یک عمل فرموده بودند و چون سید علی محمد با برادر وجود که است شفع  
 گنا آن حروف و احوال شده حقیقا شفاعت او را در باب حروف و احوال مستبول فرموده  
 ایشان را از قید جبر یک عمل الحاق داده حال بسبب این شفاعت حروف مطلق لغت  
 شده است معیت بعضی نباشند و این چنانکه در از کلمات او میفرموده که از آن است  
 در آن ایشان چنانکه در شان دختر زنی که قره العین میامید گفته است اتفاقا  
 القزیمیه لا تنفی شرک کما قال الملاک یقین بک ترجمه عازسی آنکه ای دختر زنی که شرک  
 بریت را بر برستی که در شان عاشق تو میزند القصد مجتهد میرزا محمد عینی از طریق ایشان  
 میفرمودند و هم چنین از جانب حاجی سید صادق که مرآت اخبارین دارند احوال سید محمد  
 پرسیده شد بسیار دلگیا او را فرمودند و بعضی نوشته جات او را که مریدانش در آن  
 میگویند میخوانند و اسناد و الحاد و زمره هم چنین از جانب استاد می مجتهد العصر و آتانی  
 ملا صادق فی سلسله آثار طبع از طریق او استماع نموده و طریق او را بطریق الهی و  
 و صلال مسند میفرمود و هم چنین از علاء الامام محمد باسلام حباب حاجی ملا اسد آفریدی

و غنقلی

و مدینه اند







اصف الدوله را که از نظر آن حضور بود از نظر الحقات محرم فرموده ولایت فراغت  
فرستادند و ابراهیم خلیل خان سرپ خوی را با فوجی از لشکر نظام مأمور فرمودند که  
رفت در مقابل جعفر قلیان نشسته منتظر سیدن لشکر از طرف دارالحکافه باشد و نیز بجای  
تمام رفت در مقابل جعفر قلیان در مکانی مناسب نشاند پادشاه مرحوم امیرزاده حمزه را  
منتظر اتفاق الحقات باشد تا فرموده بوالی گری ولایت خراسان سرافرازی دادند  
و در شب مرده هزار از لشکر این نظام با او اجماع نموده و مصفا خان را که از نوکری  
قدیم و تجربه آموز بود دوستی الاصل بود سپهر ابراهیم میرزا مأمور بان  
سفر فرمودند و معرود شدند که امیرزاده در امور دزم از صلاح و تقوی و زنتايند و میرزا  
حمزه میرزا با تو بختان و سران از دارالحکافه روانه مقصد شده بار دوی ابراهیم خلیل خان  
رسیده و از آن طرف نیز حسن خان از مشهد بیرون آمده از نوکری مسجع شد و زیاده  
از بجهت هزار سوار و جمعیت در نزد حسن خان و جعفر قلی خان بوده است پس از این  
اردوی حمزه میرزا بر صد خراسان اختلاف در میان ائالی خراسان پیدا شده فوج  
الحکافه و دولخواهی نموده از اردوی حسن خان موارنه بخدمت امیرزاده حمزه میرزا رسیدند  
و امیرزاده حمزه میرزا بجهت نفوذ ساختن اردوی حسن خان و قطع مایه ایان بنارده  
مصفا خان که مقتدره پیش بود تو بختان و سران را حرکت داده بصمصام خان ملحق  
و با اتفاق بر سر اردوی حسن خان مرید حسن خان و جعفر قلی خان نیز با هم فی الجمله  
نظاره نموده و هر دو از اصول لشکر داری تائب توقف میاورده و با وادی وارد و با

محمد خان که از نظر  
الدوله

جعفر قلیان

از شاد و دود و دود

بلازم

میکنند و ائالی مشهده مقدس اظهار و دولخواهی کرده بکین یکداری حسن خان نمیانند  
و حسن خان دوی بحرایی ترکمان که آهسته مملکت خراسان بالقیه حتی قلعه کلات  
بجفت و ائالی و الاثان در آمده در کمال استقلال دستدار و اردو مشهده مقدس کرد  
و بعد از استنای بوسی حضرت علی الهامیت و استنای بصلط مملکت خراسان بر دخت خیار  
این امورات را عرض داشت سریر پادشاهی نمود پادشاه مرحوم نیز بهر هنری و بهر دلیلی  
ما جبار را این مطاعه اجبار و اعلام این وقایع را فرموده اهل ایران بدعا میبایستی  
وجود پادشاه مشغول شدند که **دولت بخیزد و لشکر شدن محمد علی خان** تا که **الملک بفرست الدوله**  
بعد از ضبط مملکت خراسان و تخییر آن ولایت محمد علی خان ماکونی که در منصب نظام  
امیر تومان بود متعین و ائالی و الاثان امیرزاده حمزه میرزا با چهار هزار سوار بجهت بخیزد  
رفت و **دولت بخیزد** مشغول با نظام آمدند اما شهود حسن خان و جعفر قلیان کردند  
و دوی او بار بودند و با هزار سوار در انظار چهره دمان میکشند با طایفه ترکمانان کت  
سازش نموده چهار پنج مایه در آن طرفها خود داری نمودند و از نوکری مسجع شد و بار دوی  
شهر بخیزد و در نتیجه امیرشس نموده و در عیای اکثر سبب و دود سران فی الجمله تقارانه  
محمد علیان بهر ساعده بودند و بجهت جعفر قلی خان و حسن خان با مل شده و  
با ایان **بلازم** که عند الفرضه ایان را حزم نموده و پیش از ورود شهر بخیزد و **دولت بخیزد**  
خود را از **بلازم** حزم بخیزد و درین بین دو فوج از لشکران محمد علی خان حضرت  
الدوله که بکین می نامور شده از بخیزد بیرون میروند و یکفوج دیگر نزد شهر و محال میگردانند

آن مملکت که در دست  
بود بکلیت تصرف کرده بود



دیوانی متفرق شده محمد علی خان با کلیف در شهر و ارک بخود مانده اهل بخود در خدمت  
 از دست نداده جعفر قلی خان و حسن خان را ازین کیفیت مستخبر میانه و این نیز طایفه  
 زکاتیه را بطبع عادت و تاراج با خود مشتق ساخته سرهز سوار جمع نموده با اعتماد رعایای  
 بخود غفلت داخل شهر بخورد میگوید در رعایای بخورد با اطمینان اتفاق نموده سرای  
 کور شهر و در حال بودگشته و اسیر نموده و محمد علی خان را با سربازهای کوردارک بود همراه  
 میکشید و درین محاصره کوله بخود علی خان خورده مقول میشود سربازان ارک با وجود  
 این احوال دل از دست نداده شطرنج و از طرف والی دالان و مشهد مقدس میشود  
 و والی دالان بعد از شنیدن این خبر جمعیته بروشته مبدو سربازان بخورد از مشهد  
 مقدس بیرون می آیند و طایفه سیفی بعد از شنیدن تشریف آوردن والی تابان در  
 دست از محاصره ارک بخود گشیده و با کلبین اهل بخورد را همراه بروشته زار نشین  
 و والی دالان خود مشهد مقدس نموده احوالات واقعه را مورد رضی دار الحکومه  
 میازد و در کتب از احوالات امیرزاده بهمن میرزا و صفیق اینان بخانه وزیر محترم روس  
 و حکمرانی آقا میرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت او در باجگان با مصلحت گذاردن دولت  
 علیه روس که در دار السلطنه تبریز اقامت داشتند راه خلط و ششانی پیش گرفت و با  
 سرحد داران زباغ و ایروان و طالش و کمال خضوع و خضوع بنای ملوک گذارشته  
 خود را در مینای خدمتگذار دولت علیه روس نامیده با وجود مراجع و القات با دینای  
 نسبت با کور و ایام غفلت تا آن زمان نموده بودند مقدم باین حرکت با پسندیده

جعفر خان

بدون استخفاف اسامی دولت پادشاهی خواستش نشان و حایل از دولت روس کرده  
 و گرفت و در راه و در رسم چاکری بنامی دو بهی یا خود بینی گذارشته این جوده امور را  
 کور را لم سلطنت و پادشاهی او در بدستان پسندیده و ولایت نیست مقدم آمد و با دینا  
 مرحوم این حرکات را در اینان به پادشاهان و اخص ملوک میگذراند تا میگذراند  
 پادشاهی بران قرار گرفت که خردو خان را با حکومت مملکت اردلان سرافراز نمایند و  
 مشغوب حکومت اردلان شده روانه آن مملکت گردید مستبدین امیرزاده بهمن میرزا  
 او دار الخلافه با اطمینان نمودند که خردو خان از دار الخلافه بیرون رفته احتمال کثرت  
 که برای گرفتن شاهان و با قدر با بجان شده باشد امیرزاده بهمن میرزا بخود لایق  
 حافظ از خواندن این نوشته جات پراسان شده با جمعی از مستبدین خود سوار شده  
 از طریق غیر متعارف حرکت کرده خود را به دار الخلافه رسانید و بخدمت پادشاه مرحوم  
 رسید و با پادشاه مرحوم با وجود این عریه حرکات القات و رحمت نسبت به ایشان  
 نموده و بهرین وجه بهمن میرزا بعد از چند ماهی که در دار الخلافه ماند باز به روس  
 برگردید راه داده و در می از خانه خود سوار شده از شهر بیرون رفته بهر عباد کمار  
 خندق آمده از دروازه دولت وارد ارک مبارک شده راه خانه وزیر محترم دولت  
 روس پیش گرفت و بعد از رسیدن بدرب خانه وزیر محترم خود را چون دوازده نفر دولت  
 انداخته بجهت تمام دار و خانه وزیر محترم رسیده در گوشه قرار گرفت پس از وقوع این  
 عمل با دینا مرحوم بهیچ وجه اعتقادی ب حرکت او نفرموده و هیچ مواخذه را در دنیا و آخرت

مورد انواع رحمت و القات  
 تا وجود این



برای او با قزاقان و دیگران که بکشتند و در دینی در میان کفر و حق و راهی که در آنجا می‌باشد  
 بگذر بعد از چند هفته توقف از دار الخلافه روانه شده اند و دارالمرزشت به بندر انزلی رسید  
 و در آنجا بکشتی نشست و به دست روس رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز کهجا که روس فرستاد  
 و حال تحریر کوپ به <sup>جانبال</sup> بختی می‌باشد و در قلع و امروان زندگانی می‌نماید و از قزاقی که  
 مستور است چند بار خواست عیالات امپراطور را نموده و ادق عیالات می‌باشد و در  
<sup>باز</sup> امروان حضرت و سعید <sup>باز</sup> با بجان و در کشت بر دین ایان با مملکت بهشت <sup>باز</sup>  
 چون امیرزاده بهمن میرزا بنحوی که نگور شد از مملکت آذربایجان بیرون آمد و در جهان دین  
 وزیر نظام نیز از ارتبه اردم صادر نمود و در الخلافه آمده بودند و این جهات امور  
 لشکری و کنواری آن مملکت که از معظم امور دولت علیه ایران است معطل و متوقف  
 و بکلی اهل از نظام افتاده بود برای میثا ضیای پادشاه حجاب بر آن دار گرفت که  
 حضرت و سعید را از دار الخلافه مقرر نمایند که به واسطه تبریز رفته امور آن مملکت را  
 در طریق که صلاح و عواید دولت دهند مضبوط و منظم نمایند چون از کارخانه  
 تعمیر سر رشته دولت هر دولت مذهبی را بطریق کارکنان عالم عیب گذاری می‌نمایند  
 که آن سر رشته و چهره آن در همه مکان در متوقف خود بخار می‌آید لهذا چون زمانه  
 اصحاب دولت حضرت سید یار جهان دام اقام دولت الی یوم القیام را رخصت و روزگار  
 بی چیزه این نصب و تعیین که اوقال طریع نیز اقبال و شوکت و اجمال و سعید جهان  
 بود مبارک و بیمن آمده در ساعتی خوب و زمانی مرغوب بای بر کلاب سادات گشته



حاجی میرزا آقا سی در ایام استقلال و وزارت خود هر صاحب منصبی که در دربار فائده  
 یافته از منصب خود معزول میشد یا با جمل طبعی در مملکت منصب آن صاحب  
 باسم خود زمان گذرانیده و خلعت ازدولت علیه میگرفت و از فرار که از معتدین  
 مسموع شد مجدداً منصب از صاحب دربار فائده یافون را باسم خود زمان گذرانیده  
 و خلعت گرفته بود درین وقت که خبر وفات حاجی میرزا موسی خان متوکل مشهده قدس  
 رضوی صلوات الله و سلامه علیه بر عرض امای دولت علیه رسید حاجی میرزا آقا سی  
 تولیت مشهده مقدس را باسم خود از دولت علیه زمان صادر نموده و حاجی میرزا  
 خونی را که مردی صوفی ملک و عارف پیشه بود باسم نیابت خود بستاند متبرکه  
 حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه و بیایا بانه و از فرار که مسموع شد حاجی میرزا  
 عبدالعزیز رسیدن بستاند خبر که میگفت که حضرت امام الحسن و الانس  
 صلوات الله و سلامه علیه را دو دفعه در خواب دیده ام که فرمودند از اینجا برو که گفته  
 میشود که آن صوفی عارف دست از آن نیابت نگشاید خواب خود را اگر صادق بود  
 از بابت اصفیات و اعلام سمره شمرنی نیابت خود بود و از فرار که مسموع شد بام  
 دوخته رضوی بد بملوک آغاز نموده و یکی از معتدیان خدام را موجب کاری بسیار  
 مکرده چون امور بسیار در پرده تقدیر بود و قتل و سبب ظهور آن مشهده  
 اسباب قتلش را کار گذار آن عالم غیب جیده در حسنی که و الی و الا نشان میرزا  
 چنانکه مذکور خواهد شد از مشهده مقدس بطرف سرخس برون رفته بود خدام و عتالی

فرستاد

الکرم

و که خدایان و در پیش عهد ان مشهده مقدس او را در شب بیستم رمضان المبارک  
 سه هزاره دویست و سی و هفت و چهار که استانه مبارک مقتول ساخت و علم مخالفت  
 و خود سری بر او خشنه ذکر رفتن والی و الا نشان میرزا ده حمزه میرزا بلفظ سرخس و حکایه  
 واقع شد چون حسن خان در صوابی رنگان سپردمان میگشت در آن اوقات خود را  
 بولایت سرخس انداخته بزرگانی که آن بلد بنای خلط و آمیزش گشت که ترکمان نیز  
 نیز بسبب چشم زخمی که در عهد نایب خلطه فرخوم بایان رسیده بود و باین دولت  
 علیه در مقام بی اعلای بودند با حسن خان در ساختن او را بمیان خود آورده بودند  
 از بودن او در سرخس میرزا ده حمزه میرزا مستخر شده با جمعی از لشکریان نظام و سوار  
 از مشهده مقدس برون آمده بفرمان حسن خان دشت ترکمان سرخس روانه  
 انطرف شده بودند و کج از مشهده مقدس قطع شده بود که قضیه حاجی میرزا عبید الله  
 چنانکه مذکور شد اتفاق افتاد و جمیع امانی مشهده درین عمل متوهم شده بظلم و ظمان  
 و جان خود دهنده مصلحت خود را در آن دیدند که حسن خان را از سرخس آورده  
 او را بر زکی بردارند و خدمت او را نمایند و میرزا ده حمزه میرزا و لشکریان و لایق  
 از بایگان را از مملکت برون نموده با جان و قوت و قدرت دارند در سر این خیال  
 باشند پس ازین عمده است هر که را از لشکریان ترک در شهر و در بار و دیدند که رفتند  
 و راه رود و با بکین والی که در آن منزل داشتند بشنید و کس بطلب حسن خان  
 بر سرخس فرستادند و گمان میرزا ده حمزه میرزا اخبار است و الله در شهر را میرزا ده



نوشته اعلامش دادند امیرزاده حمزه میرزا فتح عریمت از فتن بر خیزش نموده و عهد  
بنهید مقدس کرده اردو را در کنار کنگر زده و خود در میان ارگ منزل گیرید و آن  
طرف حسن خان که از بی سر دما فی بجان آمده بود احباب و سادگان آثالی مشبه  
مقدس نمود و دانه مشبه مقدس شد و آثالی مشبه مقدس تفک و پراق بسند  
صغیرا و کبریا بستیقتش میادرت نمودند و حسن خان را در شهر کوه کوه کرد و کوه  
بمیان بسند و امیرزاده حمزه میرزا با اهل شهر بمای فراغ و جدال که نشسته از آن وقت  
توب و تفک و دقیقه حاصل و فارغی نمیکند است و اهل شهر نیز از بیم جان بکدام کوشیده  
خود داری میسوزند و کوفت باد شاه مرحوم و شهادت اوصاف و خلق بسند و آینه  
چون پرتو بی دبی بقای جزئی از اخراجی ترکیب طبیعت زمان و عادت و در آن  
از تبادلی جهان بهین و من سیاق گردان است خوشی و دور دارد این باغ آینه  
در بند ازین بر دو بر هاست در آواز در باغ و بیک تمام زدی که در باغ میرون خرام  
رمانه با کدام یک از بفران یا پادشاهان عهد بقادر بر آورد و واضح و متن است که  
هر دنی جایت را از جسد نرسبت مات چاره نیست حق هم با سرف اینا و سید  
در کلام مجید و خطاب میفرماید اکت میت و انهم یقون قلبا یک پادشاه مرحوم  
و طینت صافش ابد معتبه با من علقین بنود و هرگز خاطر مبارک را بعلقت و بنوی  
متعلق نمیفرمود مصداق این مقال آنکه اگر در وجود سرف این پادشاه امرواتی  
که برای سیاست دولتی لازم دولت دارستی از قطع صلح و محرم بستیقتال وجود

داده با اشی

و کبرشن مال ~~بسیار~~ مرکز بود پس جابجاء بعد از مدتی جانش میرزا ابوالقاسم و سرتان  
لوت و جودش از لاج بقا مونی از سراجی از دوی الا زحام کم نفرمودند و باید بیاری از  
صاحبان قطار که در میان اولاد خاقان مشهور بتاکل بودند طمع نمودند و توب  
به در کور از جواهرات خاقان مغفور که در کجیل تاج الله بود در واقع و فانت خاقان  
در صفهان مغفورند که ام نصیر شتر اسوای اسپهای مرسلین و انرا معصومین  
این حکم و حوصله مقدور و میرزا که اصلا اظهار این مطلب را بتاج الدوله نفرمایند  
دشته ازین متولد گفتگو با آن ضمیمه است و یا بمان میارند تا آنکه بعد از چند سال  
مقتم آن کشته را بپادشاه جهان رسانید و تاج الدوله را که در آن ضعیف و بدست و پا بود  
ازین خجالت و شرمساری رسانید و نام نیک بر صفح و روزگار برای پادشاه مایه کار آمد  
نویز و ان نزد کدام نگو گذشت در میان جمیع پادشاهان اسلام پادشاهی باین جت  
سخا و جود و عطا بنوده و نخواهد بود که خانه در ایران است که از نیت مرحمت پادشاه جهان  
چراغی در آن افروخته شده و هیچ زبانی در ولایت ایران نیست که برای طلب حمد و ستایش  
آنحضرت گشوده گشته هدایم او را و اسلاف او را محفوف و مشمول شفاعت خیر المرسلین  
و اولاد طاهرین او گردانند بجز و فضل و کرم و جوده الهیه پادشاه مرحوم را مدتی بود  
که مرض بر مراجع های فتنه عارض و طاری شده بود و اگر اوقات وج در برای مبارک  
طاهر میشد و باین جهت که مراجع های باین عین و مان توان بود بعد از مرخصت از بهرات دیگر  
مقدورند که بنفس ها چون لنگر کشی و دشمن کشی فرمایند و بیست اطباء ی هادق از



زکلی و ایرانی بمعالجه مزاج بجاوین متغولی می نمودند در بازو هم رمضان برادر دشت و شرف  
 چهار مرض در مزاج بجاوین استنداد پذیرفته اطلب متغولی بمعالجه شده و در بیست و پنج  
 و شصت و ششم همین ماه مرض منجر باسهال شده اطلباء از معالجه عاجز آمدند چون پادشاه  
 مرحوم نظر بنگار داشت هر سال بر بلیاق سمران تشریف فرما شده بودند و در سال حلیق  
 دو قصر عالی در رتبه بجزیره بنا نموده ~~صاحب~~ <sup>صاحب</sup> ساداتان چایک دشت متغولی  
 بانجام و اتمام آن قصر بودند و در ایام مرض پادشاه مرحوم در آن قصر تشریف داشتند  
 و حاجی میرزا آقاسی در همان وقت عباس آباد که از جنای خود کشف و منزل داشت  
 شبی از سینه های رمضان پادشاه مرحوم چنان در خواب می بیند که شخصی صید  
 منزل مبارک ایشان میزند بسیار خوش رو و خوش سیما که گمان این عالم مناسبتی  
 نه باشد و بخوش روی تمام بپادشاه مرحوم ببارت میدهد که در همین مکان بخواست  
 و ببارت بزدل بنما خواهد رسید و مکرر اشاره بکلی که پادشاه مرحوم فرموده بود  
 میان پادشاه مرحوم بعد از بیداری این خواب را خواص زندان تقریر میفرستند هرگز  
 بطوری و طریقی تفسیر میانید تا آنکه در ~~ششم~~ <sup>ششم</sup> شهر شوال الحکم سند برادر  
 دشت و شرف و چهار مرض استنداد پذیرفته پادشاه مرحوم بطلب حاجی میرزا آقاسی  
 بتجمل گان میفرستند حاجی با آنهم خلوص و ارادت که اظهار می نمود در چنین وقتی  
 حالیکه پادشاه بجزیره اظهار اشتیاق میفرمودند تا خبر و نقل در آمدن نموده  
 پادشاه بعد از آن بوسی از آمدن او دانسته که زمان وصول بعبق فرقی نزدیک است

در کتب نجوم

در روز شنبه چهل و نه

زبان بکار کلان تو حید و شهادتین گزیده جان پاک را تسلیم اوید کار نموده و در  
 موضع که آن خواب را دیده بودند این واقعه شده تعبیر خواب موضوع بیست  
 و هجده آرد علیه و در تب بحالت اختصار حاجی میرزا آقاسی وارد قصر می شود و خدمتکاران  
 او را از کیفیت مستحق نمایند حاجی بدون مشورتی بی سوار شده عود و بعباس آید و بنیاید  
 بعد از وقوع این واقعه آه و آغان از حرم خانه مبارک وارد خدمتکاران باوج آسمان  
 رسیده آمده و غم و حسرت و الم بر چنان عارض شده هر کس این واقعه می بیند متحیر  
 و سهوت شده و در ششم طریقه عقل منور باری ماند و آنک حسرت و عبرت بیاید  
 بر دیدار عاری شده بجز صبر و سکوت بر قضای خداوندی عاقله نموده آتیه و آنالیه  
 را بجاوین گیت که درین با ستر الباس بجا بپوشد یا شربت خاتونه گلشنی ملک  
 الا وجه تسلی بخش همه را نزد کان دار آتش بنده خاطر همه غمیدگان است بجز خدا  
 پاک کسی با این صفت میرفت هوای الی الی لا یموت و لیکن بت زنده است کیست  
 در دیارش ماند خلق پیاده کار سنن الحمد و سلامتی وجود و بگوید پادشاه جهان جابر  
 بر کمر و نقصان است خلاق جهان سایه این پادشاه عدالت گسترده از فوق علوم الی  
 ایران کم نموده و دولت او را بدولت قایم ال محمد برساند و از پادشاه مرحوم  
 غیر از پادشاه جهان چهار برادر و دختر باقی ماند و شرف تشریف پادشاه مرحوم در  
 ایام وفات چهل و دو سال مفتضی شده بودند که در واقعیه که در دار الحکومت بودی نمود  
 نمودن انسانی دولت علیه نفس مطهر پادشاه مرحوم را بیاض لاله دار و بر سر انست



بعد از فتح قنیه پادشاه مرحوم حاجی میرزا آقا سی از تخریش عباسی آباد شده دریا  
 دولت علیه روح انگلیس خواست و با اتفاق ایشان اجازت نامه برادر سلطنت بریز  
 نوشتند و کیفیت واقعه غلبی را بدین حضرت و سعید رسانیدند حاجی میرزا آقا سی  
 خوف دهر اس مستیایند و است که عباس میرزا پادشاه مرحوم را از تخریش عباسی  
 آورده باند تاج در نظر داشت بباران محمود پاشای ماکوفی را تخریش زن و دهن  
 عباس میرزا برای او مکن شده بی نیل مقصود مراجعت نموده خبر حاجی میرزا آقا سی  
 رسانید و حاجی میرزا آقا سی مخلص از آن شد در عباس پادشاه و قرب هزار و پانصد  
 ارناکوفی و ایردانی بر سر خود جمع نمود و روانه ارک هایون شد و ارک را تعرف نموده  
 نشست و در تخریش میرزا پادشاه صدر الممالک خوانند امرانی را که در آنجا بودند  
 بر سر خود جمع نموده را بباران قرار گرفت که شاهزادگان و امیرزادگان و امرای دار  
 الخلافه را خبر کرده و غرض مظهر شاه مرحوم را مبادت علما و مجتهدین تقی و مفسرین  
 با جماع تمام محقق مبارک را برداشته با سترگیری و عهد علیا و ادره حضرت و سعید و سایر  
 خاندان حرم روانه دار الخلافه شوند و غرض مظهر را در باغ لاله راه گذاشته داخل ارک  
 مبارک کردند که تا بنجه مصطفی بنده اقدام نمایند حجاب مجتهد العبد و آقا سی محمود  
 و آقا محمد صالح که کانتانی را حاضر نموده و پسران و بیرون میباشند بهرام میرزا و علی  
 شاهزادگان و امیرزادگان نیز حاضر شده بعد از تفصیل و تعیین پادشاه مرحوم حضرت  
 مبادا معصنه در ارک مبارک واقع شود و تخریش حرکت دادن نفس مظهر را با خبر نمود

شاهزادگان

و شاهزادگان و امیرزادگان مرض شده بدار الخلافه رفتند عهد علیا و سترگیری  
 سترگیری پس دار الخلافه و مسای دولت اقدام نموده بوزاری دول خارج اعلام نمود  
 که حاجی میرزا آقا سی را از توقف در ارک هایون بآنان اجتماع و جمعیت منع نمایند  
 و عدم رضامندی خود را با بعض معلوم حاجی سازند و بفرمان آقا که از صاحب منصبان  
 بزرگ و تاجران مبارک و مستحق ارک پادشاهی بود حکم صادر نمودند که حاجی میرزا آقا سی  
 تکلیف بیرون رفتن از ارک نماید و امیرزاده بهرام میرزا نیز بزرگ مبارک رخصه در مقام  
 نصیحت حاجی برآمده و او را از توقف در ارک مبارک که تخریش و تکلیف نموده حاجی را  
 و هم در اس غلب شده اجتماع امر او عیان دانی و تخریش بنیزند و فرمان آقا سی  
 عراوده و تب بروج ارک مبارک کشیده که مشرف بر خانه حجاب حاجی بود و در آن زمان  
 بطرف خانه حاجی کرده حکم عهد علیا و سترگیری را بجا حاجی رسانید و دوزاری دول خارج  
 نیز حاجی را بیرون رفتن از ارک مبارک که تکلیف نموده حاجی لابد و ناچار چهار کعبه  
 و دایع را بر سر دست وزارت ایران خوانده و در طلاق را بر کوشه جادوان عود کس  
 خوش سیاه سوار سپید و لینی شده با ایردانی و ماکوفی که جمع بودند بعد از توقف  
 یک روز و یک شب در ارک مبارک گذارند بیرون آمدن متحیر و سرگردان کار خود مانده اکثر  
 ایردانی و ماکوفی بیایع سردار رخصه در پیش سردار مانده و حاجی متحیرانه بچه دست  
 و پس بر زمین اسب دوخته و بر رویی که سیرت را می نمودند براه کوچ انداخته و تخریش  
 کوچ با بچه سفت سوار شده و در آنجا نوزاد خان شاهسون بجا حاجی رسیده حاجی را

شاهزادگان



قنات کرده اند و تری که مسجود شد حاجی تعجب و دلداد و دود و جفت طیاره و دود  
 کرد و قاشقین داشت و قناره و روغن و شمشیر نیز بسته بود یک طیاره از آن هر  
 اسباب خایه کرده از کج در برآه شاهزاده عبدالعظیم که است اسب دوران و قشایان  
 از پیش فرستاده خان کرمان شده نوراده خان نیز حاجی را تا دم رودخانه شاهزاده  
 عبدالعظیم که از قنات نموده حاجی خود را بر دوشه مطهره رسانیده از غم غمناک  
 جهانیان آسوده و فانی الهی نشیند و نوراده خان اسب اسباب حاجی را باکیان  
 حاجی که همراه بودند برهنه نموده و میرزا نغزاده صدر الممالک و سایر  
 و اعیان بعد از انجام این عمل حقیقت را المهد علیا و سرکبری سرودن و استند و نقش مطهره  
 در آنجا برسم امانت که است و داردارک مبارک میشوند و کیفیت از حاجی میرزا آقاسی  
 بت شاهزاده عبدالعظیم عریضه نگارنده بداد سلطه تبریز اعلام نمایند امر آه  
 آگاهی ایران که با قطع بخود سری مایل شده بود و در آنجا حضور یافته و از اداب دولت  
 خانی را که از اوقات در نظام خدمت ظهور این حوره خود و سایر اعیانید در این وقت  
 جمعی از خود خوانان بر سر میرزا نغزاده صدر الممالک اجتماع کرده گفتاش نمایند که باید  
 دولت ایران را چه بود نمود و امورات دولتی را منوط بحضرت ویر جمعی باید ساخت  
 و این جمع مراد و خود خوانان خود خوانان کرده ساز این ترانه را ساز نمایند محمد علیا  
 و سرکبری که از این احوالات مستخبر میشوند برای حفظ ارن مبارک و دود قنات بهارون  
 و ضبط خراین و دقایق که در آرزو در قدرت و شیران خود خوانان بود بقوت عقل

از آنجا که نظام را که است و فانی الهی و داردارک مبارک میشوند و کیفیت از حاجی میرزا آقاسی  
 بت شاهزاده عبدالعظیم عریضه نگارنده بداد سلطه تبریز اعلام نمایند امر آه  
 آگاهی ایران که با قطع بخود سری مایل شده بود و در آنجا حضور یافته و از اداب دولت  
 خانی را که از اوقات در نظام خدمت ظهور این حوره خود و سایر اعیانید در این وقت  
 جمعی از خود خوانان بر سر میرزا نغزاده صدر الممالک اجتماع کرده گفتاش نمایند که باید  
 دولت ایران را چه بود نمود و امورات دولتی را منوط بحضرت ویر جمعی باید ساخت  
 و این جمع مراد و خود خوانان خود خوانان کرده ساز این ترانه را ساز نمایند محمد علیا  
 و سرکبری که از این احوالات مستخبر میشوند برای حفظ ارن مبارک و دود قنات بهارون  
 و ضبط خراین و دقایق که در آرزو در قدرت و شیران خود خوانان بود بقوت عقل

در این

اورانده نش خود را بیاس بر پشت ایشان بقرس ساخته بقصدین رای این خود خوانان  
 زبان کشوده شطرد و باد نامه شده نصیبت و ربطه تشکیل عوفی عوام الکس  
 که در جهان اوقات مابذک کاری ظاهر میشود که سینه از فضل خدا از بخت مساعد باو  
 دارالخلافت را که جمع طوائف و کرده مختلف بود بقوت عقل و انانی تا در دود باد شاه  
 جهان در دلبس اسب و امان کنداری فرمودند در خانی خان و ای کردستان که عیون  
 نظرد و در توبخانه مبارک بود درین هنگام فرصت جبه از طریق نادانی و جوانی از دارالخلافت بخوشی و کاردان  
 بیرون آمده راه کردستان و اردلان پیش رفت و بحال اسفند آباد آمد و جمعیت  
 کردستان بر سر او جمع شده حریفان حاکم دولتی را بخود سر از آن مملکت اخراج  
 نموده کلیه بر چار باش حکومت زده بخوش خیالی خود را حاکم اولایت دانسته نشست  
 و چون اخبار که در گذشتند از فرمان و عراق عرب برادر الخلافت رسید محمد علیا و سر  
 کبری آقا محمد صالح مجتهد گرانان را و ازین رحمت و انموده بگفتان آن روانه  
 ساختند که اهل آن مملکت را در جاده خلوص ارادت کنداری نماید بهم چنین عالیجناب  
 میرزا علی کبری امام جمعه مشهد مقدس را مورد القات و وارش ساخته از آنجا مشهد مقدس  
 کوچه که هم درین اوقات محمد حسین خان خلیج بولایت خلیستان آمده جمعی را بداد الخلافت  
 دستا و امرای دارالخلافت از آنان این جمعیت مستخبر شده چون کاردی استخفا  
 ایان و انعقد بود جمعی را بر سر راه الکلیفه دستا و در قریه کهریزک دوزخی  
 دارالخلافت ایار را متفرق ساخته ریاقت چنین نمودند هم درین اوقات سیف الملوک

در آنجا که نظام را که است و فانی الهی و داردارک مبارک میشوند و کیفیت از حاجی میرزا آقاسی  
 بت شاهزاده عبدالعظیم عریضه نگارنده بداد سلطه تبریز اعلام نمایند امر آه  
 آگاهی ایران که با قطع بخود سری مایل شده بود و در آنجا حضور یافته و از اداب دولت  
 خانی را که از اوقات در نظام خدمت ظهور این حوره خود و سایر اعیانید در این وقت  
 جمعی از خود خوانان بر سر میرزا نغزاده صدر الممالک اجتماع کرده گفتاش نمایند که باید  
 دولت ایران را چه بود نمود و امورات دولتی را منوط بحضرت ویر جمعی باید ساخت  
 و این جمع مراد و خود خوانان خود خوانان کرده ساز این ترانه را ساز نمایند محمد علیا  
 و سرکبری که از این احوالات مستخبر میشوند برای حفظ ارن مبارک و دود قنات بهارون  
 و ضبط خراین و دقایق که در آرزو در قدرت و شیران خود خوانان بود بقوت عقل



از حبس قزوین مردن آمده سوار اسب حاقق شده بحال قزوین رفته و قریب بقصد  
نفر سوار بر سر اوج جمع شده و فرامین و ارقام بخط خود از جهت نبودن میرزا و نویسنده  
برای دعوت مردم صادر نموده حتی بلبیان خان هم از نیز که در خارج طهران از طرف  
امرای دارالخلافه مشغول بکف و خرابی بوده رفتی نوشتند و در همین بین چهار هزار  
نویان ایرانی جا بجا بران دولت روس برای وزیر محمد بهدار الخلافه میزدند سیف الملوك  
با این خواه رسیده این رسیدن را بایه اجبال و دولت دانسته خواه اگر چه بعضی  
صفیانه باین مصون که این جا کرده خواه امیر اطوار این خواه را از کن این  
بنوان دفع گرفته عسکه آورد و بهدار الخلافه از غریبه عامه رو خواهم ساخت و بخت  
موسوم بچند رفته در قریه چند بحال سلطنت و تفرق دارالخلافه نشسته اوار  
قزوین که بر سرش جمع آمده بودند بمطابق خواه بر حاضرت کار بنوعی و دعوا میکند  
درین بین بلبیان خان رسیده سیف الملوك میرزا آورد و کسبایی اذای می بند مقیم  
خود را از آدم وزیر محمد گرفته خواجه و پیش و انداخته و بعضی حجتی منع میاید  
و این رد و بیع مفید نیست و بلبیان خان رسیده بختی الملوك میرزا را دوباره دست  
بسته و بالاع نشانداده با خبر رکنده بهدار الخلافه میفرستد و در دارالخلافه در ارک  
علیه مبارک که همبستش میانند و کلک اعجوبه سبحان از معقبات نفس انسانی  
سبحان بسته تا به پایست و عذر و جهل و نادانی لاهول و لا قوة الا بالله تا به اندازه  
از رحمت باد و نه مرحوم مرهمین سیف الملوك میرزا مدت چهار ده سال در قزوین با وجود

دوران

که محبوس نظر بود بعیش تنمات طوکانه زندگانی میزد و از صفات ملکی بادشاه مرحوم  
با وجود هر کاری که در دارالخلافه قبل از وفات خاقان و بعد از وفات خاقان منظور از او  
بود باز او را صبح و سال کمنداری فرموده بودند خدا یتیم بادشاه مرحوم را عینی رحمت خود  
کردند که احوال عراق عرب و حکایاتی که بعد از وقوع این واقعه بطور رسیده و احوالات  
محبوب خان حاکم کرمانشاه آن چون بعد از قتل حاجی خان در قفسه که زندگانی کرد  
محب علی خان با کوفی شد و در پیشش مال در آن مملکت حکم و او صاحب جیستاد بود  
و بخت حرکتی که در باب حاجی خان که از اهل آن ملک صادر شده بود هر گونه ظلم و ستم  
که از محب علی خان باینان می رسید در صورت تاب و توان تحمل نموده و الا متفرق  
میندند و بهر چه اعماد و میخوردند که انسانی دولت علیه رفع ستم محبوب خان را از این  
نماید و حاجی میرزا آقا سیی نیز ازین حرکات محبوب خان علم و اطلاع داشت و درین وقت که  
قفسه بایه بادشاه مرحوم در قفسه تجریش واقع شده حاجی میرزا آقا سیی جا پاری از این  
تجمل تمام کلمات آن دستاورد در چنین وقت که حفظ سر حد کلمات آن از حفظ پر حجت  
برای مصلحت دولت علیه ایران نام و الزم بود حبس از مراعات این مصلحت دولتی  
پوشیده و بیست و امانا و منظور نموده با نوشتند بود که او الله چنین اتفاق افتاده خود را  
قبل از شیع این خبر باید از میان شهر کرمانشاه آن بردن آوری و بجمع جان هدایت  
در رسیدن این جا بهر بهانه از کلمات آن با بونجانه و سر باز نظام مردن آمده تا بقریه  
که موسوم به سده است آنچه و از آنجا که از آنجا از طرف سنند و ستاده و از میان نظام

از حرکت  
بجانب شاه جهان بعد از سده  
نماید و از آنجا که از آنجا  
سال آن فرموده بدین  
در دارالخلافه زندگانی میکند با این قدر  
عذر و الکرم و زینت بر ابد عالم











برات که بعد از شش هزار نفر شدند بعد از امیرزاده حمزه میرزا روانه شده باشند مقدس  
 رسید و حسن خان و امانی مشهده مقدس نواح و خدای آغاز کرد چون لشکر بایان آذربایجان  
 از یکی آذوقه بسیار عسرت میکشیدند و توقف دربارک بسبب بی آذوقگی متعنه شده بود  
 یار محمد خان و امیرزاده حمزه میرزا مصلحت بنیوتوقف مشهده مقدس غنیده بامیرزادگان  
 برخواست و داد سمت برات شد و جعفر قلی خان طایفه ایقنات افتاد و کوار حسن خلاصی  
 پیش حسن خان مشهده مقدس آمد و امیرزاده حمزه میرزا با لشکر بایان آذربایجان بهر ای  
 قانقریان فرستاد و یار محمد خان در غلگه گزاری دولت علیه ایران کوشیده سوار است  
 و سایر یار کجای اردوی آذربایجان داده کوتاهی در انجام این گونه خدمات نمیشود و  
 حسن خان ولایت خراسان را ضبط نموده خیاط و قوایب با طراف فرستاده و حاجی میرزا  
 محمد خان باور خود را با جمعیته بولایت بندر و فرستاده و میرزا محمد خان نیز میرزا  
 ارک و شاهر میرزا را مضبوط نموده شش ذکر رسیدن خبر قضیه پادشاه مرحوم در اسلحه  
 و جلوس فرمودن حضرت شهبازی بجل و توبه باری و حرکت فرمودن مالکین نظام و  
 فرماندهان و جلوس و دارالافتاء و قضا که مکرر در حاجی میرزا آقاسی خبر داده  
 پادشاه مرحوم را در روز یکشنبه ششم شوال با حقایق و درای دوله و راجه در اسلحه تیر  
 بخدمت حضرت و لیعهد مروض ششده و در شب یازدهم ماه شوال این قضیه حضرت امیر  
 و واقعه حضرت را نیز در اسلحه تیر بجمع حضرت و لیعهد رسیده با وجود اینکه از شرف  
 رانده از سجد سال گذشته بود از شنیدن چنین خبری موجب حزن بران سالخورده

بهره دهان

اصطفا

و حکیمان کجرا آرموده اصلا دل از جای نبوده و آنچه لوازم طبعت بشر است در حیل و کثرت  
 از تافت و اندوه در خاطر مبارک راه یافته بعد از انجام لوازم تشریف بکفر محو از کمال  
 مملکت ایران افتاد و خلعت سر برستی رعایا و برای ایل ایران را که در عالم غیب خیاط  
 قضا با برآه قامت آنحضرت بریده بود و بجز نقیص این لباس و تکمیل این جهان چاره بود  
 با ناره که گدازان عالم عجب متلبس شده طبل خلافت و جهانداری را در روی زمین  
 بلند آوازه ساخته و تیرمین تاج جهانداری و تیرتخت زنجاری برای جلوس جانان  
 حکم و اشاره فرمودند و در ساعتی بعد که بهر سعادت منتظر و از همه تحرکات عاری می  
 بود در در اسلحه تیر سعادت و کامرانی بادت و انتقام بر بسند سلطان جلوس  
 فرموده و توبه باری آنشرفان بفرش نشویش در آمده سلام مبارکباد را با آواز بلند بگویند  
 مستعان میرسانیدند و کرتا و نقاره های شادی از هر طرف بلند آوازه گشته و عنای  
 از خاطر ای بر بیان نیکوایان دولت علیه میزدند و ایل آذربایجان را هم و ساکنین  
 در اسلحه تیر را خصوصاً از این جلوس سمیت مانوس شادی رنای و حضرت عزت  
 افزوده و غنیش و خرمی را با ناله میرسانیدند و کرتا و نقاره های شادی بعد از انجام  
 جشن جلوس سمیت مانوس خاتم شادی را باین بیت متشخص فرموده شد و تا که دست  
 خاتم شادی گرفت و صیت داد و مدلت از راه تاهای گرفت عالمان را از  
 داد و مدلت را منتظر آید و اندام حدیثی و وجود این پادشاه همجه را پانیده دارد  
 و سایه مدلتش را از معارف آلی ایران کم نکرد اندلس از تینت جلوس مبارک

محمد



مردم آذربایجان دستگیرست و فوج فوج و حرق حرق آمده بفرز تقبیل رسانیده  
 مبارک سرارای میبندد ای پادشاه مقتضی آنست که لنگرهای آذربایجان را بخوار  
 فرموده با جمعیت و از و جام نظام و توپخانه آذربایجان را بسلطه تیر حرکت بمان بظرف  
 دار الخلافه واقع شود لکن از دود و آلودگی و جان نژادان که لایق و شایسته این خدمت  
 عمده تواند بود پادشاه جهان بخطر و راندیش ملاحظه فرموده وزیر نظام را با عقل  
 و اکل از همه جان نژادان و جانبداران پادشاه فرموده بر توالمقات پادشاهانه و رحمت  
 مولا نداشتن حال آن وزیر حجت خصال فرموده و این را بمواظبت و رحمت قلبی پادشاه  
 امید داری تمام داده انجام تواریکات این بفرستد از راکب کفایت آنجا که نشسته  
 ایشان را باین خدمت بزرگ مأمور داشته و آن وزیر بجهال متکفل خدمات مروجه  
 شده و بدعت کلیشه چپ کرده برادر نظر لنگر نظام و سوار با توپخانه مبارک سر انجام داده  
 و باین میگوید خدایتی از همه امثال و اتزان چنین افتاده و ادوی جهان را در دست و دیم  
 سؤال از دار السلطنه تیر حرکت داده و علی جان مگوئی که در آن اوقات بجهت تیر  
 حاجی میرزا آقاسی در دار السلطنه تیر برای خود نظری و مامندی نمیدید و بخیالات و دودار  
 حاجی میرزا آقاسی او را از کوه ماکو آورده و در دار السلطنه تیر نشاند و در این اوقات  
 که خبرهای دار الخلافه را شنید و حاجی را در پناه عید العظیم دید خوف و هراس فرمود  
 از دار السلطنه تیر باز برآید ماکو رخت و پادشاه کردن چاه پادشاه ملک قاسم سرور را  
 با بابت مملکت آذربایجان نامزد فرموده با اردوی کیهان پوی بسادات و گامی پوی

مکمل

بمملکت عراق در حرکت آمده از منزل او جان و صومعه استقبال چای از دار الخلافه  
 ایران فوج و دستگیرست بفرز فاکو سی عتبه عتبه شرف شده روز بروز و ساعت  
 ساعت در اردوی مملکت جمعیت و از و جام برآوردن می افزود و حکایت تیر از لنگر  
 حکیم در ستان معصومه قلم بچین خیالات غام در دیک سو و استقبال نمود از  
 نیند قتیق و پادشاه و مرحوم شد و این حرکت آمده باز بای جوش نیدن و یک  
 سواران گذشت و از قلم سوار شده و بدوستان و آشنایان بی فکر در جان احوال برای آن  
 پیدا میشود و عدای خوب و مرغوب داده خود را چه گاه این دولت ابدی پادشاه  
 در شب فرم خواپده خود را بفرزین که بجهت منزل راه است رمانه و در آن ولایت  
 جمعی از عوام که با قلم را بوجه و امید با خود همچنان ساخته مثل یکی از سرداران پوی  
 الا فخر از حسن و سواران برداشته بفرم استقبال بکوب پادشاهی و داخل و امور است  
 دولتی روانه شده در منازل مرحوم دیک بی معافون استقبال سواران شیرازی را  
 دست بسته و دعوت سر خود گذاشته و خود مثل یکی از امرای دولتی الاحرام پیاده شده  
 در پیش روی سواران ایستاده منظر عبود بکوب همایون شده ستر بار کردن چاه  
 بعد از اطلاق از حکایت حکیم و اردون استقبالین شیراز رسیدن محادات حکیم ده نفر  
 سوار مأمور میفرمایند که حکیم نظر علی را ازین خیال و خود سری را نمیدد و بایه او را برداشته  
 و چهارده سوار خرم نموده باستان مبارک معصومه برند و قتیق رسیدگی از سوتی پایی  
 آن ستان گرفته بطور پادشاه جهان رسانید حکیم بخیالات غاصد ایستاده بود منظر

بکوب جان رسید



بادشاه جهان بعضی از نظر مبارک با نظرت اندازد و حکیم را بآن هیئت و جهت بر سپید  
 اموال بمقتضای خواهش خواهد بود که سواران نامور رسیده بدون تکلم از راه نغم  
 اندر سپاه سپاده شده حکیم بخیال که جمعی از دوستانند که بشوق ملاقات آمده اند مستم  
 لمان چند مدتی بمقتضای حیالات خود پیش میگرد که نامورین رسیده بدون تکلم  
 فارسی و ترکی دست بگریز حکیم دراز کرده شمشیر را بگریز و کلاه او را برده  
 مرگبی که داند اشرافان پیش کشیده حکیم در حیرت و تیر افتاده بی اختیار سواران  
 جویش را حشمت و منزل بنزل او را بفرمان رسیده قبض و جودش را بکلم ناموریت از  
 متوکی با بشی گرفته سبحان الله اوضاع روزگار که دایم در تغییر و تبدل است چرا باید  
 آسان حالتی را که از اختیار و قیچی چشمانه و زور و زور دارد و سبوی این خیالی  
 روزگار شیرین حوز را تلخ غلبه انقضای موبک هایدون از خاک آذربایجان گذشته دارد  
 حمله و حمله ملطیه شده در روز در آن چمن توقف فرموده بهان لگرای که از  
 آذربایجان آورده بودند رسیده چهارده هزار نفر چنانکه مذکور شد در آن مدت  
 بعضی دود و دودهای و زبری نظیر سرانجام یافت بود نظراین خدمت شایسته در آن چمن  
 دستخط هایدون صادر شده بمصوب ایرانی دولت علیه ایران شش و سه هزار نفر  
 فرموده دارد و هایدون حرکت فرموده جمیع اولاد خان معز و نایب تسلط در هم  
 در دار السلطنه قزوین برفت بای بوس رسیده که دهم سمند مبارک را و توتایی میاید  
 امید داری خود را حشمت دارد و هایدون از دار السلطنه قزوین حرکت فرموده

تکریم

و در آن منازل جمعیت او و هایدون هایدون را دیده از چهل هزار نفر شده بود موبک هایدون  
 با جاده و جلال و شوکت و اقبال مبارک الهی رسیده سر روز در رتبه یافت و توقف  
 واقع شده در ساعت سه و در دار السلطنه شد و جلوسش بی مقبض و متوکی و آخر نشان  
 و در دار السلطنه واقع شد خبر حیرت از این جلوس هایدون را با طراف و الکاف و دیات  
 نوشته ارسال داشته و در آن ای مملکت ایران لباس تقریت با دیده گشته اند  
 گفته و لباس سنای و شهنیت پوشیده و بعضی نشانها پوشیده که در دار السلطنه  
 طهران قبل از نامور شدن امیرزاده سلطان برادر مرزا بملکت فرامان واقع شده  
 چون در آن ایام امیرزاده نصرالله صدر الممالک جمعی از پادشاهان شایسته منصب وزارت  
 و صدارت دولت علیه ایران را با استحقاق از خود گرفته تا آن مقام که منازل حاجی  
 میرزا آقاسی را که از دولت علیه ایران برای صدر اعظم دلاکار که از دولت علیه متخض  
 و معین شده است برای خود بدون او را پادشاهی فرانس فرستاده فرستاده است مستند  
 تقویض این منصب سپاده بوده پس نشان جهان که بهلول حضرت صدیق شایسته عقل  
 حسن و کرم و کمال و در آن ایام خود خواسته و خود سر بیا که در دولت داری معتمد  
 عظیم را متخض است نقاره خاطر امیرزاده نصرالله صدر الممالک پیدا نموده روز برادران  
 نظرات لغات معجزش را خند و نظر بطور استعداد و دوز اخلاص و قابلیت نهاد  
 که از تاهیه امیر نظام به استقامت شود و پادشاه جهان میشد او را بمصوب صدارت اعظم  
 و وزارت کانداه امم منصوب فرموده دستخط هایدون صادر شده بمجلس انکسار

حضرت میرزا آقاسی



در میان جمیع امالی ایران متوزع فرمودند و بحساب آتاکب اعظم سقز را خستند و حکم  
بهایون بشف نفا و بیست که در رود اردوی هاپون از یاق آباد و بار الخافه  
در منازل حاجی میرزا آقا سی منزل نمایند و ایشان نیز بحکم مورتی مقلل این خدمت  
بزرگ شده و بوزن امورات منصب عظیم خود قیام و اقدام نمودند و چون در میان  
که اردوی هاپون رو به دار الخافه می آید بعضی مکاتب از خود خوانان دار الخافه که  
خاف از حقیقت کار بودند و خود را همه کاره می پنداشتند بنظر هاپون با دشمنی رسیدند  
و آنکه میرزا ابراهیم لک زویس و زوای عریضه عرض کرده بود باین مضمون که بویک  
هاپون بچلی شریف فراموش شده و نزدی میرزا محمد تقی خان را با دزدان بجان مرخص کردند  
با دزدان و حمله این نقولی را در آن خنجران خود پسند نمیدادند بودند و در دار الخافه  
میرزا ابراهیم <sup>همه</sup> بکوب کاری سیاست عبره لایارین شجر فرموده مجرماً بقلعه اردبیل فرستاد  
بعد از آنکه با جمیع باطنیه از خافران نموده بکربخ نقضیات خود نموده و حمله  
آتاکب اعظم و صد و یکم بقوت القات با دشمنی باستقلال تمام در چهار باب منصب  
وزارت ایران نموده بکربخ نظام مملکت خراسان آقا و سلیمان خان خنجر را  
برای استحضار حقیقت امر خراسان با نوشته حاج میرزا حسن خان فرستادند و  
نور محمد خان برادر آقا خان را نیز از عجب آوردند و خستند با وجود اینکه  
برستان چند آن نموده بود بدارک ریشه سفر لکریان بسمت خراسان نقولی شد  
و حاجی میرزا آقا سی دیاک در سا هراده عبد العظیم بخت نشسته بود چون مردی پیر و کلاه

اورا اطمینان خاطر داده از سا هراده عبد العظیم بکربخ نقولی فرستادند  
و نیز سلامتی را نصیب ستوده روانه عیالات عالیات شده و بعد از ماه توقف  
در کربخای محلی وفات یافت ذکر حرکت لک زویس با امیرزاده سلطان مراد میرزا برین عید  
الکندر خان قاجار بصر مملکت خراسان وضع مملکت ترشیز و بعضی از احوالات خمره میرزا آقا خان  
چون جلوس هاپون در دار الخافه واقع شد قریب پنجاه روز بود که از امیرزاده خمره میرزا  
و لک زویس اصلاً خبری نرسید و کیفیت آن مان معلوم نبود رای پادشاه جهان  
بر آن قرار گرفت که لک زوی آهسته مأور بولایت خراسان فرمایند بحساب آتاکب اعظم  
و صد و یکم اشاره بانجام این رای فرمودند و در مدت چهارده روز توقف دار الخافه  
جناب آتاکب اعظم تدارک پشت هزار نفر لک نظام را دیده و بچده عاده قریب با چهار  
اسباب و قورخان و حیاط پادشاه جهان در روز چهارم ماه و پنج که بازده روز بود  
از رود و هاپون گذشته بود بکربخ شهر شریف برده سان لکرتیاست از آن نظر  
پادشاه جهان گذرانید و امیرزاده سلطان مراد میرزا را بصاحب جنشیری لک نامزد  
فرمودند و ریش سعیدی و کار کردی آن لک را با سکندر خان قاجار داده و در وقت  
بوده امیرزاده سلطان مراد میرزا بمملکت خراسان ناخستند و امیرزاده سلطان مراد میرزا بمملکت  
متوقف شدن میرزا را صلاح دولت نمیدادند و ترشیز و جویین را گرفت چنانکه  
نقب کوچک و خراب بود و زمستان بختی که توقف لکریان در آن دلا مطلق می گشت  
و بسبب کمی آذوقه و تنگی برای لکریان حاصل میشد باین جهات از یکجا که نشسته



لنگه را بطرف لایت ترشیز برد و با ترشیزان کدوم از مخالفت و عصیان میزدند حرب قتل  
نموده ترشیز را سحر ساخت و با بخوالی استقامت اجازت این وقایع را با سایر وقایع  
خرانان مورد خراج الحاق نمود و امیرزاده حمزه میرزا غیر بعد از ورود و میرزاده سلطان  
برادر میرزا با لنگه بکشتن خوسلک و نشیندن جلوس شیرازی قوی دل مستظرف گشته  
آن رستار و آن صفات بسر برده و اردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا در ولایت  
ترشیز و انصافات رستار را که زنده و حسن خان در مشهد گشته بود و از علت انصراف  
معرض احوال یکدیگر میبندند و باین احوال رستار را با یکدیگر رسانیدند و در مقام  
مقرر کرد و در احوال و واقع شده و تعیین فکر سازند و در واقع طامعین و زوده باب

حوال خزان ران

پادشاه جهان بعد از روانه ساختن سلطان مراد میرزا و لنگه را آن خزان با نظام سایر  
حضرت شاهی و بعد از چند روز  
فرمانده و قتل مطهر پادشاه و  
با خود و همراهان تمام حاکمان و  
غیر از آنکه امیرزاده و بعد از  
در خارج از قتلگاه و در  
مستوفی و از روزگار و کمال  
و شایسته و در آنجا که  
میداد و طبع و خود را و  
آن آثار و در آنجا که  
مبارک و قوی و در آنجا که  
تعیین و در آنجا که  
و کار این که از آنجا که  
که بجا میآید و در آنجا که  
چون که بجا میآید و در آنجا که  
چون که بجا میآید و در آنجا که

افکار از مشهد مقدس جعفر علی خان بخوردی را اطمینان داده بدار الحاق آورده  
از طرف دولت علیه بهجاست امیرزاده محمد یقینی میرزا نامور گردید و بعضی و اتمام  
سلیمان خان پشت در عبا سقایی خان لاریجانی کار بر عا حسی و اتباعش بکشد قوت  
و قوت از اینان را بیل شده آنچه باقی مانده بودند بعد از کشته شدن امیرزاده  
و حکم شرع و عرف اکثر آن مخالفین مقتول شده مگر کسی از اینان سلامت ماند و آتش آن  
فتنه که از آن زمان در آن بالا گرفته بود فرو گشت و سلیمان خان در ازای این خدمت  
عطای شمشیر و منصب از دولت علیه سرافرازی یافت و امیرزاده بهرام میرزا را بکرم  
مملکت فارس سرافرازی بخشید بجهت دفع آتش نشی که در وفات پادشاه مرحوم دودار العلم  
شیراز واقع شده و بقدر یک کرم مال تجار و کسب در نفس شهر تاراج رفته بود و روزی  
و سلیمان خان ملقب بجان فغان که نسبت خالیت پادشاه جهان داشت بکوتاه  
سر بلند شده عازم آن ملک شد و قتیله و کرا که صدر المملکت از دار الحاقه ظاهر  
نامور بخروج شده بکرم متقدم روانه و در آن اوقات که قرب بعید سعید سلطان بود  
سرفراز لنگه را آن آذربایجان در میدان اول مبارک بنای عولجا و خود سری که آتش بهی  
خوشتن موبس و موجب بداد و فریاد بر خاسته و تحریک جمعی سخنان پیچیده گفتن  
افکار نسبت و از اظهار بی اغماصی بکتاب تألیف اعظم و صدر مکرّم نموده و جواب  
اعظم برای دست و پد سری صاحب از اول مبارک کردن رفته در خا و میرزا آقاخان  
که از امرای معتبر و منزل گیره پادشاه جهان سر باران آذربایجان را ازین حرکت

مستوفی و از روزگار و کمال  
و شایسته و در آنجا که  
میداد و طبع و خود را و  
آن آثار و در آنجا که  
مبارک و قوی و در آنجا که  
تعیین و در آنجا که  
و کار این که از آنجا که  
که بجا میآید و در آنجا که  
چون که بجا میآید و در آنجا که  
چون که بجا میآید و در آنجا که



بی نظمانه منع فرموده و جمیع لشکریان آذربایجان و عراق را عیاد کسبه دار الحکومه و حاکمان  
 اجماع و اجتماع نموده با بانه حضرت سرتیبری در خدمت جناب اتابک اعظم جمع آمدند  
 و در شب به پناه هزار نفر جمعیت حاضر شده سرفراز آذربایجان که مصدر این عوفا شده بود  
 بعد از دیدن این احوال با ناپه و استخار گوینده عذر خواهی زلات خود را از جناب اتابک  
 اعظم نموده و جناب اتابک اعظم این مشتبه عظیم را بطریق سبک و مودت که سبک نفر  
 اسبی رسید و از خانه میرزا آقاخان بکلمه اشاره پادشاه جهان با عزت و حرمت تمام  
 بارگ مبارک عود نموده کمال استعقال بیشتر از شیر یافته صادر تارک به خوانان دولت  
 علیه شهنشاه و میرزا نصر الله صدر الحاکم داد قدم گیر اندیده و آقا بهرام علی بیگ در درگاه  
 بی اختیار ساحت محبوس بکرمانشاه فرستاده و به یکس از امرای عیان که احتمال کنیز  
 زارش در حرم شاهان است این مشتبه آرایشان میرفت از غایت عقل و در اندیش متوجه شده صلاح دولتی را در  
 زاموش نمودن این مشتبه دانسته الحدیث ربنا العالمین که با و شایع عدالت گستر سایه بر  
 فرق انالی ایران انداخته و در زیر جبین برای نظم ممالک و رفاه حال جهانیان تعیین نموده  
 خداوند الفضل و رحمت خود این پادشاه را برقرار و مستدام دارد و جهانیان را از فتن  
 وجودش بر خوردار و فرما بخدمت او الامامی و حکایت در این ایام قدرت که تغییر و امور و احوال  
 دولت بهر رسید و سر رشته دولت نگه داشت از دست رفقا اساسی و دیگر بای کار آمدند  
 سیفا و میرزا از طرف دولت علیه حاکم علایر و تو میرزا گشته میرزا رضا قلی تو میرزا  
 که در کوههای سرگردانی و حیرانی در دار الحکومه طهران هشت سال بود که بسر و سامان

ملک

ملک است با حق دام تزییر و حیل فرصت یافته بخدمت شاهزاده سیفا تو میرزا خود  
 رسیده و بک و دولتمندان خود را طلبه و ادان آغاز نهاد شاهزاده چهره خاص  
 میرزای شاهی به با و معتمد نموده از دار الحکومه او را بر داشته ده اند علایر و تو میرزا گشته  
 در بین راه اول در منزل که در خدمت شاهزاده ساز نمود و اول و دولتمندانی که در کار ایشان  
 و آغاز نهادن بود که شاید با جهالت میرزا و برادرانش که ممکن شد نخواهند که به سلوک  
 آغاز نمایند و میرزا رضا قلی میداشت که در ولایت دشمن بسیار دارد و مردم از شرارت او  
 رسانند ممکن تسلط او را نخواهند کرد این تهدیدات را در خدمت شاهزاده حاکم میباید که  
 از این ولایت جدا قی برودن آید بکردن این دعا که اندازد تا آنکه بخار بر رسیده چون  
 مروی چایوس و فریخته است و در اول مرحله نگرانی در نظر صاحب کار خود را جان  
 چنانکه که در راه صاحب کار خود از که شوق مال جان و اولاد و عیال خود مصایقه ندارد  
 دفاعی صرف و حرف فحاش شاهزاده را فریخته و خلعت و وزارت گرفته شاهزاده را  
 که مشار بود مجبور محض نموده در کج اوطاف نشانیند و خود بمیان افتاده اولای بنای تمام  
 کشیدن از مردم و لا یکنه است بعضی را با باب در میدان بسته جوب کاری نمود و زن  
 بعضی را جوب نموده پیرست دارد و غرورش داد و بنا چو از تو اعدا قی او این است  
 که غنه الفرضه کار خود را میگذارد مال دیوانی رسیده و پاشیده اتالی و شب به برادران  
 بکسیهای طمع خود رخنه هزار تومان قرض خود را داده و قریه پهلایک را بد و هزار تومان  
 هزینه آن عیار متلاشادی و فضا بر خاسته با شاهزاده سیفا که میرزا جان نموده که







و ستم را بجای ده عدل داد که آهسته حمل و خورشید باد شاه جهان که جهان را از خود دور  
سرافرازی و عافان زمان که زمان را از عافیت میباشند خورشید از هر دست درازی است  
برسم بادشاهان و جهان که این درود را الهام از طرفان مسند آری مملکت ایران گشته  
بخطه باطن جشن نوروزی ایاد شماره فرمودند و شاهراکان و امیرزادگان و امرای  
که از اطراف و آن فمالک که در در الهام جمع آمده بودند هر یک با بالغات پادشاه و مرهم  
خدیوانه نوختند و در خور هر یک خفتهای با خرقه قباای زرد و زر نگار مرمت نموده  
ریت بخش برود و شفقار جاگران و جهان شاران دولت علیه او را ازین شهنشاه  
انقضای جشن نوروزی و لغات پادشاه به تنظیم امورات ملک و ملت و تنقیح مهابت  
و دولت انداخته حکم جهان مطلع در باب بنگرانی که در خربان دران وستان اقامت نموده  
بودند صادر شده امیرزاده حمزه میرزا را با لشکرهای ابو بکری خود بهار الهام احضار نمود  
و امیرزاده سلطان مراد میرزا را به سنجیر عامی مملکت خراسان و بلخ و قمع مآذ و فقه  
حسن خان حکم و شارت فرموده اما امیرزاده حمزه میرزا بعد از رسیدن حکم هارون با بایر  
قارغات لایق و نسیه نموده و دو عاوه و لب نیز با داده با اردوی ابو بکری خود متوجه  
دارا الهام شده و یار محمد خان صمد خود امیر محمد خان را با عریضه اخلاص و هودیت  
و خدمتکارهای باستانه بادشاه جهان ارسال نموده امیرزاده حمزه میرزا در ولایت  
نیش بور با امیرزاده سلطان مراد میرزا ملاقات کرده روانه دارا الهام شده و در راه  
بهار بهشت باطوس شهر یاری مشرف شده و در کتین و آفرین گشته و بادشاه که در آن

ایمانه

امیرزاده حمزه میرزا را ملقب بجهت الدوله فرموده و حکومت و ولایت آذربایجان سپرد  
او ازین بخشیدند و جهنت الدوله با لعل و لونی و سرافرازی روانه مملکت آذربایجان  
شده و بار اسطه بریزر رسیده مشغول بخدمات مرحومه خود آمد و تا حال که ترک و اویل  
سده هزار و دویست و شصت و هفت است در آن ولایت بکمرانی اشتغال دارند و امیرزاده  
سلطان مراد میرزا بعد از گذراندن درستان و رسیدن حکم بادشاه جهان صلاح تسخیر  
خراسان را در آن دیه که اقل بر سر سبز دار آمده ولایت سبزوار را که در سر راه عراق و ایران  
واقع است از تصرف لغات و بغات پرور آورده راه سرودن عراق را امن و امان  
نمایر باین غرض صاحب رای درست در اوایل بهار با تو بکانه و لشکر نظام بر سر سبزوار آمده  
و سبزوار را احاطه نموده با قوت و تفکات انقضی نمود و غضب بادشاهی بر سر  
االی انداید و سنجیر حاجی میرزا محمد خان و اصمغان خان نائب صدقات لشکر بادشاهی  
میاورده و االی سبزوار از در عجز و امان در آمده حاجی میرزا محمد خان از شهر که بکینه خود  
بجرا با رسانیده که فخر آمد و اصمغان خان جان فرار نمود که عنان در مشهد مقدس  
گشوده درین وقت جان از دست سربازان جان شکار برد و ولایت سبزوار متصرف  
لشکر دولت علیه آمده امیرزاده سلطان مراد میرزا حاجی میرزا محمد خان و با گشته در بخیر  
روان و بار سنجیر یاری نموده عازم مشهد مقدس گردید و حاجی میرزا محمد خان بهار الهام  
رسیده و در آن مبارک محله سس و مغول مانده امیرزاده سلطان مراد میرزا بر ولایت  
نیش بور نیز مستولی شده و ولایت مشهد مقدس رسیده در خواجه ربیع منزل کریم نصیب



حیات امامت را نموده بطریق تخیل مشتمل مقدس افتاد و مملکت خراسان سوا سی  
 چار و برار مشتمل مقدس بقدرت انسانی دولت علیه آمده و حسن خان بطور کار خود  
 اشاده برای حفظ جان خود دست و پا میزد و در سکنه تبر که از قذیل طلائع  
 و سایر سباب و اوضاع هر چه میدید و می شنید بفرست نموده با و بنام خود که کرد  
 خود جمع آورده بود مملکت نموده میداد و از سران آن خود در آن مرت دست آورده  
 در جای بد و حتماً مجبور نموده بر کمان میفرست و باین نوع در مشتمل مقدس  
 خود داری میبرد و عند الفرض جمعی را برون فرستاده از محلات آذوقه و تدارک  
 بشوری آورد و گاه گاهی با اهل اردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا متعرض شده جنگ  
 و جدال می نمودند و چون برای انسانی دولت علیه واضح شد که برای محاربه مشتمل  
 مقدس جیبی که در خدمت امیرزاده سلطان مراد میرزا است کفایت نمیکند بتدارک پیشه  
 لشکر برداشته و بجای آن لشکر مشتمل بمرد میفرستادند و امیرزاده سلطان مراد میرزا  
 در خواست برنج بجای کل کاری که نموده خانه و حاکم و طوایف برای لشکران خاسته و  
 بکشیدن و جمع آوردن آذوقه برای لشکران قیام و اقامت نموده بهر بی درستی و  
 ثابت مترقبه تخیل مشتمل مقدس شدند و هر روزه بن ابله بنی کشتن و کشتن جنگ  
 و جدال بر پا و قیام بود و گویا از طریق درین مواد واقع نمیشد **ذکر احوال رضای**  
**که در ولایت اردلان خود سرب می نمود** بر خاطر انسانی دولت علیه حرکت نموده  
 رضا یقینان که در هنگام وفات پادشاه مرحوم اردو صادر شده بود بسیار گران با خود

علاوه

بخود دفع و دفع او نداشتند و جمعی از نظام قوی را برای گرفتن او بار دلاان فرستادند  
 و علام شاه خان را در اورا بکومت ولایت اردلان نامزد نمودند رضا یقینان  
 با و جنگ و مستی که هرگز پیشار نمیداد فی الجمله بپوش آمده چاره کار خود را بخر قرار نمیده  
 با جمعی از اهل انولایت و از نموده بکمانان رفت و امیرزاده فیروز میرزا حاکم کرمان  
 برای عفو تقصیر خود بیغض ساخته انسانی دولت علیه پادشاهی او را از کمانان **جای خود**  
<sup>آنجا</sup> مجبور نموده بکومت خود بچل فرستادند و مملکت اردلان بر میرزا غلام شاه خان قرار  
 و مستقیم آمد و ذکر او در **اصفهان** و **سلیمان خان** چنانکه سابقاً گفته شد  
 با ولایت اصفهان نامزد شده و در مملکت اصفهان در ایل دیوان و وصول اصفهان آن  
 کفایت بجای نیامده بود که بمسجد برادر تومان در مرت قلیل ارمال دیوان اعلی است  
 شده باین جهت از حکومت انولایت معزول شده بمدار الحاکم رفت و علام حسن خان  
 سپهدار بکومت انولایت <sup>را در آنجا</sup> بمسجد <sup>را در آنجا</sup> بمسجد <sup>را در آنجا</sup> بمسجد و محمد حسن خان قلیج را  
 بنیابت خود با اصفهان فرستاده و خود نیز بمسافت رسیده بمسجد بانجام خدمات  
 دیوانی گردید در آن اوقات باین سران نظام و یکدیگر نظر اراکلی اصفهان  
 گفتگوئی واقع شده اصفهان فی **اصفهان** جامع کثرت امام جمعه اصفهان رفته عارض شده و  
 جمعه اصفهان حمایت اراد نموده و سران نظام در تب بمسجد جامع آمده در وقت  
 بیرون آمدن امام جمعه فی الجمله عوغائی نموده بسبک برانی دست کشودند و **اصفهان**  
**مسجد** و سبیل بر سر امام جمعه رسیده فی الجمله مخرج گردید و امام جمعه بمنزل تشریف



برده اهل غوغا و شورش را بهشت آشوب طلب فرستاده و دست اجماع عظیم در خانه امام جمعه نموده  
 سر از اطاعت مباحثین دیوان باز زدند و غوغا آغاز نمایند غلام حسین خان سپهسالار  
 در عمارت هفت دست که در خارج شهر است نشست بود ازین آشوب مستحضر شده محمد حسن خان  
 خلیج را بخدمت امام جمعه میفرستد که در ملکین این فتنه و آشوب سعی نموده عذر سر باز آید  
 از امام جمعه بخواند محمد حسین خان که بخدمت امام جمعه میرسد جمعی از نوآبان اصفهان در  
 مجلس امام جمعه حاضر بودند و میرزا عبدالحسین باقی نیز که از اعیان اصفهان و اصل مصدر این  
 فتنه و فساد گشته بود حضور داشت یکی از نوآبان با محمد حسین خان خلیج بجای خوشتر داشت  
 گوئی که هشتاد محمد حسین خان نیز با او دوستی میباید که درین بین یکی از اهل مجلس حرفه کشیده  
 بمحمد حسین خان می اندازد و محمد حسین خان را از خمدار میباید و محمد حسین خان از بهر اهل  
 خود را بمیان حوضی که در مقابل الحاق بود می اندازد و یک نفر غلام سیاه از عقبه خود را  
 بکوفه انداخته و در سزخم دیگر محمد حسین خان نیزند و محمد حسین خان را از حوض بیرون  
 می آورند امام جمعه جراح آورده مشغول تعبلاج میشوند و قهقهه علاج پذیرفته بعد از دورود  
 او را این جان بمیان تاقوت گذاشته نزد یک کسان غلام حسین خان سپهسالار می آورند  
 و تاقوت را گذاشته میروند که آن سپهسالار محمد حسین خان را اینچنان بخدمت سپهسالار  
 می رساند و محمد حسین خان بعد از دو سه ساعت وفات میباید و اهل اصفهان بهم برآمده  
 با تکیه سر از اطاعت باز میزنند چون این خبر به دار الحکومه رسید پادشاه جهان جمعی از  
 لکریان را بخدمت سپهسالار نامزد فرموده و حکم مطاع صادر شد که سپهسالار بعین

اصفهان

اصفهان را مطیع و مطاع نماید و سپهسالار بمقتضای مصلحت دولتی یکدیگر و مجدداً تنه  
 و کوشش تمام داده و امام جمعه در خدمت سپهسالار مستقر شده نوآبان و میرزا  
 عبدالحسین باقی را که گشته با اسم یکی به دار الحکومه بعرض میرود جمعیتم نموده و میرزا  
 اسد الله محمد سپهسالار و القاب حاجی سید محمد باقر اعلی از مقام این نوع  
 حرکات اصفهانیان برآمده با جمعی تالکها بکلیان و خوشنار آمدند امنای دولتی علی  
 او را باز شناسانده اشاره فرمودند که با اصفهان مراجعت نماید میرزا عبدالحسین  
 و نوآبان با جماعت تمام از شهر بیرون آمده ظاهر بیرون دار الحکومه و باطن بیعت و از حرکت  
 نمودند و سپهسالار جمعی را بر سر راه ایشان فرستاده و در منزل اول بر سر آن بی دولتی  
 رنجستند بعضی مقتول و بعضی اسیر و نوآبان که درین صفیفه این حیدر میرزا نامی بود  
 با میرزا عبدالحسین قرار نمایند نوآبان حوضی با جمعی خود را به دارالایمان تم رسانیده  
 در آن نشست و میرزا عبدالحسین در یکی از دروازه کاشان متواری و مخفی شد و مملکت اصفهان  
 از وجود و نبود بانی و صاحب شده سپهسالار با مقدار تمام در اصفهان نشست و درین فتنه  
 و رتب با قصد نفوذ از طرفین مقتول شدند فال حال میرزا عبدالحسین که حاکم قم از ملک  
 او که در کاشان مخفی بود مستحضر گشته غفلت بر سر آورده و میرزا عبدالحسین بخرامان  
 حاکم قم رفته فرار نموده با اصفهان رفت و در قریه در خانه یکی از آشنایان خود مخفی  
 شده همان شخص صاحب خانه احوال او را بخدمت سپهسالار معلوم میباید و سپهسالار جمعی  
 در ستاده او را گرفته با اصفهان میبرد و حقیقت حال او را بعرض پادشاه جهان میرساند



حکم هارون از مصدر جاه و جلال بسیار او جدا زنده سپیدار اورا بطاعت غیب  
 پادشاهی انداخته پاک میباید تا عبرت دیگران و سایر خود سران بماند و در هر یک  
 بعضی اسامی دولت علیه نمایند که امیرزاده بهرام میرزا را در مملکت فارس چندین  
 تسلط و استقلال حاصل شده از قوت و قدرت ایشان نمی آید که بعضی و تسلط آن مملکت  
 اقدام نمایند نمود و باین جهات امور دیوانی آن مملکت متوقف مانده و ایلی فارس  
 از امیرزاده مستألفه چندان مهم و بر این نه شخصیت اسامی دولت علیه امیرزاده فرزند  
 میرزا که کار در خدمت دیوانی مهارت و صداقت تمام و تمام داشت از گمان آن  
 احضار فرموده بکومت مملکت فارس بدادش ساختند و امیرزاده بهرام میرزا را  
 بداد الحاقه نمودند و اسکندر خان قاجار را که سردار خراسان بود و بجهت که مذکور خواهد شد  
 احضار خراسان شده بود اورا بکومت کرمان خان نامزد فرمودند و هم در این وقت  
 محمد تاجی دالان دارد در خطه یزد سر بخود سری برآورده بکلین از حکام دولتی میسپود  
 و هر حال که بآن ولایت میرفت بسبب جود ایلی تسلط شده خدمات دیوان در عهده  
 بسیار سیخیه خان ماکویی از طرف خان بابا جان سردار میانیت یزد در خدمت بوده  
 یزد محمد دالان دار را و از پیش سپاه نموده از خود اطینا نشانداده او نیز مطلق شده  
 باطمینان تمام آمدند پیش سیخیه خان میفرود و در سیخیه خان رخصت نموده  
 ارک او را در مقولش ساعت و خدایزد فرستاد و هم درین اوقات سید سکی  
 دیوانی در خطه یزد خود را بانی نامیده مصدر فاش شده بعد از قتل محمد دالان در کجا

ناب میاورده بملکت فارس که تحت از برای یک مجموع میزد و در مملکت فارس در محالی از  
 محالات آنجا مصدر فاش شده جمعیتی از طرف حاکم ولایت رفته اورا با سپیده نفر  
 قتل رسانیدند و هم در واسطه سه هزار دوست و شصت و شش عبدالله خان  
 تراکز لو با سقوب مویه الله و طعاس بریزا لکر بولایت میفرود برده آن محال  
 و آن قصبه را که در چند عراده و تب و در آن محالات بهت آورده و تب بولایت  
 سیستان رفته بعد از نظام انولامات بداد الامان کرمان عود نمود و مویه الله و در حق  
 این اخبارات را بعد از بازپرسی نویسته عبدالله خان مورد و از این باور شده که در  
 ولایت بصارم الله و در هم و درین ایام علامه علی رنجانی ماکر اهل رنجان متعلق شده  
 خود را بانی نامیده فتنه عظیم در حمله نمودند و سر از طاعت کلان دولتی باز  
 ماکر که در آن حکام و محالی دیوانی منقول بکج و جلال شده و از طرف دولت علیه  
 نیز جمعی برین دروغ ایشان نامور شده برای استقامت امر آن ولایت تا حسین خیر که  
 ادافه سه هزار دوست و شصت و شش چنانچه در آن ولایت فتنه اند و هم درین  
 از مصدر جاه و جلال که خیر مرصع و شمشیر درین دریا ق مطلق با لباس دیوانیت بر  
 یار محمد خان دیر هرات القات شده مابود و سایر متعلقانش نیز خلع فاخره فرستاده  
 و چون در ایام وفات باو شاه مرحوم کلمات نایب جناب که مذکور شد قیام و اقدام نموده  
 از طرف سید یار جهان غنی بطهر الله و شده و امیر محمد خان فرستاده او در کمال شرف  
 مرخص شده بهر استفت و هم در این ایام علی از دولت دوم برای تعیین مجلس جهات



















سقاخانه مدنی  
 به حضرت سلطان القراء  
 بزرگوار ۱۳۰۰



ای کتاب ارفع علمه و علمه طاهر و آراسته

بیاورد و نسخه کسر فدا

لا ارضع روحی که قدر

با حق در است عزیز

العلم و روح الله

۱۳۰۰

۱۳۰۰



در آن کعبه ایستاد و گفت  
و این را  
در آن کعبه ایستاد و گفت  
و این را

۸۸۵۰

در آن کعبه ایستاد و گفت  
و این را  
در آن کعبه ایستاد و گفت  
و این را  
در آن کعبه ایستاد و گفت  
و این را



ارشد بر اهلان و بزرگان که در این تاریخ در اصفهان نشسته و امر در آنجا میسر  
 شد و در این تاریخ چهارم و در روز پنجشنبه ۱۴۹۱ هجری در اصفهان میسر شد  
 در روز پنجشنبه

در این تاریخ	در این تاریخ	در این تاریخ
در این تاریخ	در این تاریخ	در این تاریخ



